

فاطمہ ؑ
تخلیگاہ انوار آفرینش

جلد ہفتم

«بررسی کنیہا، اسماء و القاب حضرت فاطمہ زہراء ؑ»

مؤلف:

حجة الاسلام و المسلمین

دکتر سید مجتبیٰ برہانی

سرشناسه	: برهانی، سید مجتبی، ۱۳۲۲ -
عنوان و نام پدید آورنده	: فاطمه <small>علیها السلام</small> تجلیگاه انوار آفرینش؛ بررسی کتبه‌ها، اسما و القاب
مشخصات نشر	: حضرت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> / سید مجتبی برهانی
مشخصات ظاهری	: قم: بیت الاحزان، ۱۳۹۳ -
شابک	: ج .
شابک دوره	: (ج . ۷) ۶-۶۹-۲۷۸۹-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: (دوره) ۸-۴۳-۹۹۴۲-۹۶۴-۹۷۸
یادداشت	: فیا
یادداشت	: کتابنامه
موضوع	: فهرست نویسی بر اساس جلد هفتم ۱۳۹۳
موضوع	: فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> ، ۴۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق.
موضوع	: فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> ، ۴۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - نام‌ها
موضوع	: فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> ، ۴۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - لقب‌ها
موضوع	: نامهای اسلامی
موضوع	: نامهای عربی
موضوع	: ج. ۷
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۴ ف ۲ / ب ۲۷ / ۲ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۹۷۳
کتابشناسی، مل	: ۲۹۷۹۷۳۴ م ۹۲



﴿ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ﴾

مؤلف حجت الاسلام دکتر سید مجتبی برهانی
ناشر بیت الاحزان
نوبت و سال انتشار اول، ۱۳۹۳
شمارگان ۱۰۰۰
قیمت ۲۸۰۰۰ تومان
شابک ۶-۶۹-۲۷۸۹-۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره ۸-۴۳-۹۹۴۲-۹۶۴-۹۷۸

مرکز پخش

قم: انتشارات بیت الاحزان، تلفن: ۰۹۱۲۵۵۱۴۳۷۶ و ۰۲۵-۳۲۹۲۹۶۸۰

فهرست مطالب

مقدمه ۱۳

معصومه

مقام عصمت کبری^۱ ۱۸

عصمت حضرت زهرا علیها السلام ۲۲

مراتب و درجات عصمت ۲۷

عوامل مؤثر در عصمت حضرت زهرا علیها السلام ۲۸

۱. وراثت ۲۸

۲. انتقال فضایل و کمالات روحی از راه تربیت ۳۳

۳. کمالات فردی ۳۷

۴. آگاهی خدا، سبب لطف خدا ۴۴

نتیجه ۴۸

مفسرین و آیه تطهیر ۵۰

۱. تفسیر نمونه ۵۰

نکته‌های آیه تطهیر از دیدگاه تفسیر نمونه: ۵۳

۲. تفسیر المیزان ۶۳

نتیجه گیری: ۶۸

۳. تفسیر مجمع البیان ۷۲

۴. تفسیر انوار درخشان ۷۶

۵. تفسیر اثنا عشری ۸۰

۶. حدیقة الشیعه ۸۲

پاسخ علامه شرف الدین رحمته الله به شبهه آیه عصمت ۸۶

فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

- پاسخ: ۸۶
- گواهی رسول خدا بر عصمت فاطمه علیها السلام ۸۹
- بیان حضرت آیت الله جوادی آملی ۹۲
- آقای جوادی آن گاه به نقد دیدگاه فخر رازی پرداخته می فرماید: ۹۳
- دلیل ادبی دال بر اختصاص آیه تطهیر بر اهل بیت علیهم السلام ۹۴
- قابل توجیه نبودن گفته برخی مفسرین ۹۵
- استمرار اراده الهی در تطهیر اهل بیت علیهم السلام ۹۶
- دلیل ادبی بر اذهاب رجس و تطهیر آثار آن از اهل بیت علیهم السلام ۹۷
- تعلیل قرآنی و ادبی ۹۷
- سرّ «دفع» بودن نفی رجس ۹۸
- تبیین اراده تشریحی الهی در نقد اجبار طهارت اهل بیت علیهم السلام ۹۹
- بررسی قرآنی مختار بودن انسان ۱۰۱
- لزوم احراز طهارت، شرط واگذاری امامت امت به افراد ۱۰۲
- ترک مکروهات توسط اهل بیت علیهم السلام به خاطر مبعّد بودن آن ۱۰۳
- پرسش: آیا ساختار وجودی اهل بیت علیهم السلام مثل ساختار سایر انسانها بوده است؟ ۱۰۴
- مصادیق طهارت روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام ۱۰۴
- خلوص در عبودیت اهل بیت علیهم السلام سبب ارتقای مقام آنها ۱۰۵
- علت ثواب مضاعف داشتن نماز در اعتاب مقدس اهل بیت علیهم السلام ۱۰۷
- پاسخ خواسته امّ سلمه با نزول آیه ۳۵ ۱۰۸
- بیان اهمیت قرآنی صبر و عناصر چهارگانه آن ۱۰۹
- حضرت زهرا علیها السلام دارای مقام ولایت کبری ۱۱۲
- آیات قرآن ۱۱۳
- روایات ۱۱۵
- حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ۱۲۱
- ۱- شفاعت گسترده ۱۲۱
- ۲- عصمت ۱۲۲
- ۳- فداها ابوها ۱۲۳
- ۴- بارگاه حضرت معصومه علیها السلام تجلیگاه حضرت زهرا علیها السلام ۱۲۴

❁ فهرست مطالب ❁

۱۲۵	۵- پیشگوئی امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۲۶	۶- رمز قداس قم.....
۱۲۷	۷- تنها خواهر امام هشتم.....
۱۲۷	۸- نامه دعوت.....
۱۲۹	فضائل و ویژگی‌های حضرت معصومه <small>علیها السلام</small>
۱۲۹	الف. شرافت خانوادگی.....
۱۲۹	ب. عبادت حضرت معصومه <small>علیها السلام</small>
۱۳۱	ج. عالمه و محدثه اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۳۱	د. او معصومه است.....
۱۳۲	هـ. کریمه اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۳۳	و. مقام شفاعت حضرت معصومه <small>علیها السلام</small>
۱۳۷	آفتاب قم.....
۱۳۸	حضرت معصومه <small>علیها السلام</small>

مظلومه

۱۴۱	مظلومه‌ی مغصوبه.....
۱۴۲	ای کاش مرده بودم.....
۱۴۴	دلجویی.....
۱۴۵	درخواست عیادت.....
۱۴۷	وصایای فاطمه‌ی زهراء با علی مرتضی <small>علیه السلام</small>
۱۵۱	وصایای حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۱۵۶	زیارت نامه حضرت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>
۱۶۲	حدیث غربت.....
۱۶۳	مصائب وارده.....
۱۶۳	۱. رحلت رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> :.....
۱۶۴	۲. دستبرد به حرمت‌ها:.....
۱۶۴	۳. آتش زدن در خانه او:.....
۱۶۵	۴. ضربات قنذ:.....

فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

- ۱۶۶ ۵ . غضب فدک:
- ۱۶۷ ۶- نگرانی از عوام فریبی:
- ۱۶۷ ۷- اهانت‌ها:
- ۱۶۸ حزن و اندوه.
- ۱۶۹ پیش بینی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۷۰ مظلومیت او از زبان علی علیه السلام
- ۱۷۱ مظلومیت او از زبان فضه و دیگران:
- ۱۷۳ محتوای سخن او در عیادت ها
- ۱۷۴ نشان دادن مظلومیت
- ۱۷۵ مظلومه مغصوبه.
- ۱۷۶ خنثی سازی توطئه‌ها
- ۱۷۶ پاسخ اجمالی
- ۱۷۷ پاسخ تفصیلی
- ۱۸۱ دادخواهی حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۸۲ با امامان کفر بجنگید
- ۱۸۲ خواری حق به دست مردم
- ۱۸۳ من دختر پیامبرتان هستم
- ۱۸۴ جواب ابوبکر و جعل حدیث
- ۱۸۵ پاسخ به ابوبکر
- ۱۸۷ عاجز شدن ابوبکر از جواب
- ۱۸۷ خطاب فاطمه علیها السلام به مسلمانان
- ۱۸۷ تأثیر خطبه‌ی حضرت
- ۱۸۸ آنچه بین ابوبکر و عمر اتفاق افتاد
- ۱۸۹ خطاب تهدیدآمیز ابوبکر به مردم
- ۱۹۰ خطاب ام سلمه به مردم
- ۱۹۱ خطاب حضرت زهرا علیها السلام به رافع
- ۱۹۲ شکایت به امیر المؤمنین علیه السلام
- ۱۹۳ تسلی امیر المؤمنین علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام

❁ فهرست مطالب ❁

۱۹۴	سخنان حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> با زنان مهاجر و انصار
۱۹۷	عذری که پذیرفته نیست!
۱۹۸	ماجرای فدک
۱۹۸	ثبت عکس العملها در پروندهی فدک
۱۹۹	فدک میدان درگیری غاصبین با طرفداران فاطمه
۲۰۰	قضایوت در مسئلهی فدک مشکل نیست
۲۰۱	پروندهی فدک در پیشگاه فاطمه
۲۰۲	پیشگویی خداوند و پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> از غضب فدک
۲۰۴	شکایت حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> از غاصب فدک
۲۰۴	حرمت مصرف اموال غضبی فدک
۲۰۶	دفاع ائمه و بزرگان دین از فدک
۲۰۷	دفاع امیرالمؤمنین از فدک به عنوان شاهد کل ماجرا
۲۱۰	تناقض در گفته و عمل غاصبین فدک
۲۱۳	مخالفت نهایی با عمل پیامبر در فدک
۲۱۴	دست به دست شدن فدک
۲۱۷	دست کاشته‌های پیامبر در فدک
۲۱۷	تعیین حدود فدک توسط امام
۲۲۰	زنده نگاه داشتن یاد فدک در زیارات
۲۲۴	دادخواهی فاطمه دربارهی فدک در قیامت
۲۲۵	نگاهی گذرا به سیره اجتماعی حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۲۲۵	نحوه حضور در اجتماع
۲۲۶	تعلیم و تعلم
۲۲۹	امر به معروف و نهی از منکر
۲۲۹	دفاع از حق
۲۳۰	گفتار نیکو
۲۳۱	مراعات حقوق دیگران
۲۳۱	کمک به دیگران
۲۳۲	صله رحم

۲۳۲ همسایه داری
۲۳۳ نتیجه
۲۳۴ دادنامه صدیقه کبری
۲۳۴ کتک زدن زهرا و اسقاط جنین او
۲۷۵ نوحه سرایی فاطمه <small>عليها السلام</small>

صدیقه

۲۸۹ فاطمه‌ی راستگوست هر چه گفت بپذیر
۲۹۲ راستگوترین
۲۹۳ لباس عید
۲۹۵ اهمیت صدیقه کبری به زیارت ابی عبدالله الحسین <small>عليه السلام</small>
۳۰۰ صداقت و راستگویی در اسلام
۳۰۱ آثار راستگویی
۳۰۲ الف- همراهی خدا:
۳۰۲ ب- پاکی کردار:
۳۰۲ ج. نجات و سلامتی:
۳۰۳ د. بزرگی مقام:
۳۰۳ ه- خیر دنیا و آخرت:
۳۰۳ و- پادشاه‌های اخروی:
۳۰۴ صدق فتنه‌انگیر
۳۰۶ جایگاه صدق در آموزه‌های دینی
۳۱۳ اطاعت از خداوند شرط وصول به مقام صدیقین
۳۲۰ عواقب دروغ و دروغگویی
۳۲۳ آثار و برکات صدق و راستی:
۳۲۵ صدق در روایات:
۳۲۷ ادعای دیدار امام زمان <small>عليه السلام</small>
۳۲۹ چرا افراد هنگام ملاقات، امام زمان <small>عليه السلام</small> را نمی‌شناسد؟
۳۲۹ چرا نباید برای دیدن بقیة الله <small>عليه السلام</small> اصرار کرد؟

❁ فهرست مطالب ❁

۳۳۱ نظر آیت الله بهجت درباره علت محرومیت دیدار امام زمان <small>علیه السلام</small>
۳۳۲ راستگویی صفتی پسندیده
۳۳۶ اقسام صدق
۳۴۱ زبان زیانبارترین اعضاست
۳۴۷ کذب در کردار و اعمال
۳۴۷ کذب در اخلاق و مقامات دین
۳۴۹ مفساد و آفات زبان
۳۵۲ صمت و خاموشی ضد آفات و مفساد زبان
۳۵۶ صداقت و راستگویی معیار تولی و تبری
۳۵۸ صداقت و راستی از دیدگاه استاد مصطفی ابراهیمی
۳۵۹ امام علی <small>علیه السلام</small> ؛ حقیقت صدق و پیشوای راستی
۳۶۱ صداقت؛ راز عظمت علی <small>علیه السلام</small>
۳۶۱ گستره و ابعاد راستی
۳۶۱ الف) راستی در بیان مسایل
۳۶۳ ب) راستی در اعمال و رفتار
۳۶۴ ج) راستی در اندیشه و افکار
۳۶۶ راستی اساس خوبی‌ها
۳۶۶ راستی پله صعود به مقام صدیقان
۳۶۸ در محضر معصومین <small>علیهم السلام</small>
۳۸۲ مفسرین و آیه «و کونوا مع الصادقین»
۳۸۲ ۱. تفسیر اطیب البیان
۳۸۴ ۲. تفسیر مجمع البیان
۳۸۶ ۳. تفسیر نمونه
۳۹۲ ۴. فیض کاشانی
۳۹۳ حقیقت صدق

سعیده

- معنای حدیث «السعيد سعيد في بطن أمه و الشقی شقی في بطن أمه» چیست؟ ۴۰۶
- الف: دیدگاه جبر گرایان: ۴۰۶
- ب) دیدگاه پیشوایان معصوم: ۴۰۷
۱. تفسیر المیزان ۴۱۴
- اختیاری بودن اعمال انسان ۴۱۹
- معنای خلود و مشتقات آن ۴۲۱
- دو اشکال ۴۲۳
- وجوه دیگر معنای خلود ۴۲۷
- بحث روایتی ۴۳۲
- عالم هستی ۴۳۵
- روایات مربوط به خلود ۴۳۹
- رد سخن سیوطی ۴۴۲
۲. تفسیر نمونه ۴۴۴
- تفسیر: سعادت و شقاوت ۴۴۵
۱. ذاتی بودن سعادت و شقاوت؟! ۴۴۹
۲. فعل شَقُوا و سَعَدُوا ۴۵۱
۳. مسئله خلود در قرآن ۴۵۱
- یک سوال مهم: ۴۵۲
- حل نهایی ایراد ۴۵۴
۴. خلود در آیات مورد بحث ۴۵۸
۵. استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟ ۴۵۹
۶. زفیر و شهیق درباره دوزخیان ۴۶۱
- اسباب سعادت و شقاوت ۴۶۱
- سعادت و شقاوت از زبان معصومین عليهم السلام ۴۶۳
- آئینه عصمت ۴۶۶
- روشنی چشم علی عليه السلام ۴۶۸

مقدمه

کتاب فاطمه تجلیگاه انوار آفرینش برگ زرینی است از استاد ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین دکتر برهانی که به بررسی پاره‌ای از القاب و اسماء و کنیه‌های حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام پرداخته است.

آنچه در این مجلد تقدیم خوانندگان محترم می‌گردد بخشی از تاریخ پر فراز و نشیب زندگانی شهیده راه ولایت حضرت زهرا علیها السلام است که مطالعه آن قلب و روح خواننده را به درد می‌آورد و یادآور مصیبت‌ها، رنج‌ها و عظمت‌های بانوی بزرگ اسلام است. رنج بی‌پایانی که ادامه تاریخ تشیع هم‌چنان گرفتار آن بوده و پیکره اسلام و شیعه را رنجور نموده است.

فاطمه زهرا علیها السلام در مدت عمر با برکت خود به بهترین وجه به معرفی اسلام و انسانیت و شرافت پرداخت و با یک برنامه‌ریزی صحیح ظلم و ظالمین را معرفی و درس ظلم‌ستیزی و حق‌گرایی را به طور زنده و عملی تقدیم بشریت نمود. شیعیان و فرزندان زهرا علیها السلام تا قیام فرزند برومندش حضرت مهدی علیه السلام با چشمانی پر از اشک و قلبی مالا مال از حزن و اندوه در انتظار منتقم حقیقی مظلومین جهان لحظه شماری می‌کنند.

اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْ اَعْوَانِهِ وَ اَنْصَارِهِ

قم - انتشارات بیت الاحزان

معصومه

امام حسن عسکری علیه السلام

اللهم صلّ على الصديقة فاطمة الزكية
حبيبة حبيبك و نبيك و امّ احبائك و اصفيائك

پروردگارا! درود فرست بر حضرت فاطمه
صديقه، زکيه و دوست دوست تو و پیامبر
تو و مادر دوستان تو و برگزیدگان تو*

* مفاتيح الجنان، شيخ عباس قمي ص ۹۰۷

معصومه

یکی از القاب حضرت صدیقه طاهره، «معصومه» است. معصومه یعنی: زنی که از گناه، خطا، سهو و نسیان در امان است. چه اینکه در وصف حضرت آمده است: «المعصومة من کلّ سوء» یعنی: از هر بدی و آفت محفوظ است.

معصومه یعنی: بانویی که خدا وی را از هر گناهی حفظ و نگه داری می‌کند.^۱ عصمت، ملکه‌ای است که سبب اجتناب شخص از گناه و اشتباه می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲ و همانطور که می‌دانیم مفهوم «رجس» یعنی هر گونه آلودگی، اعم از آلودگی ظاهری و آلودگی باطنی و فکری، یعنی اهل بیت از هر گونه شرک و گناه مبرا هستند. چنانکه در وصف آن حضرت آمده است:

«... اللهم صلّ على السيدة المفقودة الكريمة المحمودة الشهيدة العالية
الرشيدة، أمّ الأئمة و سيدة نساء الأمة بنت نبيك، صاحبة وليك، و وارثة سيد
الأنبياء، و قرينة سيد الأوصياء، «المعصومة» من كل سوء، صلاة طيبة
مباركة...»

خداوندا! بر سرور بانوان که (قبرش) از دیدگان پنهان شده، زنی باکرامت و پسندیده، زنی شهیده در راه خدا، زنی بلندهمت و رشیده مادر پیشوایان دین، سرور زنان امت، دختر پیامبر خود، همسر ولی تو، وارث پیامبر، همتای امیرالمؤمنین، زنی که از هر بدی به دور است درود فرست، درودی پاک و پربرکت.^۳

۱. معجم مقاییس اللغة، احمد بن فارس.

۲. سورة مبارکه احزاب، آیه ۳۳.

۳. بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۰، ر ۱ از عتیق غروی.

مقام عصمت کبری^۱

آیا حضرت فاطمه عليها السلام دارای مقام عصمت کبری هستند؟ پاسخ این است که، بانوی بزرگوار اسلام، به شهادت آیات قرآن و ادله مختلف، نه تنها واجد مقام عصمت هستند، بلکه دارای بالاترین مراتب عصمت و طهارت می باشند؛ به این معنا که مقام عصمت، خود دارای مراتب و درجاتی است که معصومین، متناسب با مقام و مرتبه‌ای که به دست می آورند از آن بهره‌مند می شوند.

در مراتب پایین تر، فرد اگر چه از انجام گناه عمدی مصون است ولی امکان دارد که دچار خطا و اشتباه شود. ولی در مرتبه عصمت مطلق، فرد معصوم نه تنها از انجام گناه کوچک و بزرگ مصون است، بلکه حتی خطا و اشتباه هم در رفتار و معرفت و آگاهی‌ها و بیانات او راه ندارد.

می‌توان یکی از معانی عصمت کبری در مورد حضرت زهرا عليها السلام را اشاره به همین مطلب دانست؛ یعنی ایشان از جمیع جهات معصوم بودند. هم در عمل و هم در معرفت و شناخت از گناه و خطا به صورت مطلق پاکیزه و طاهر بودند. بهترین راه برای شناخت عصمت مطلق حضرت زهرا عليها السلام، تحلیل آموزه‌های قرآن و سنت است. هیچ راهی بهتر و مطمئن تر و قانع کننده تر در این مسئله غیر از تحلیل آموزه‌های وحیانی وجود ندارد.

قرآن کریم فرمود:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾^۱

۱. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

❁ معصومه ❁

خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

به گفته علمای شیعه و سنی این آیه مبارکه در شأن پیامبر، امیرمؤمنان فاطمه زهرا و حسنین علیهم‌السلام نازل شده است.^۱

مراد از اراده الهی در این آیه اراده تکوینی است و نه اراده تشریحی، زیرا اراده تشریحی برای همه افراد وجود دارد و اختصاصی به اهل بیت ندارد.

از این آیه معلوم می‌شود؛ که خداوند متعال با اراده تکوینی تخلف ناپذیر خود، موهبت طهارت از هر گونه رجس و ناپاکی را - خواه در اندیشه‌های عقل نظری و خواه در نیت و جنبه عقلی عملی - به اهل بیت از جمله حضرت زهرا علیها‌السلام عنایت فرموده است.

پس بر اساس آیه تطهیر حضرت زهرا علیها‌السلام دارای عصمت مطلقه است چون تطهیر در آیه مطلق است.^۲

دلیل دیگر بر عصمت مطلق حضرت زهرا علیها‌السلام این کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که در منابع شیعی و سنی نقل شده، آن حضرت می‌فرماید:

«فاطمة بضعة منی یسرّنی ما یسرّها ویغضبنی ما یغضبها»؛^۳ فاطمه پاره وجود من است. شادمانم می‌کند هر کسی او را شاد کند. خشمگین می‌کند مرا کسی که او را خشمناک کند».

در برخی روایات نیز رضایت و غضب فاطمه علیها‌السلام با رضایت و غضب الهی پیوند خورده است.

۱. ر، ک: صادقی، سیمای اهل بیت در عرفان امام خمینی، مؤسسه نشر آثار امام خمینی ۱۳۸۷ش. ص ۳۶۰.

۲. ر، ک: جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، نشر الزهراء، تهران بیتا، ص ۲۱۷ تا ۲۱۹.

۳. محسن امین، اعیان الشیعه، نشر دار الاحیاء التراث العربی بیروت، ج ۲، ص ۵۴۱، به نقل از ابوالفرج اصفهانی.

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

این حدیث دلیل بر عصمت فاطمه زهرا علیها السلام است، زیرا اگر انسانی پاک از هوی، و معصوم از هوس، و مصون از اشتباه نباشد، رضا و غضب او معیار حق و باطل نخواهد بود.

ممکن است رضای او رضای خداوند در مقام فعل، و غضب او غضب حق تعالی در موطن فعل نباشد، ولی اگر انسان کاملی، از گزند هوی و هوس مصون شد، هرگونه رضا و غضب او معیار تشخیص حق و باطل خواهد بود، چون او مظهر اسم «راضی» و «غضبان» حق تعالی بوده و میزان سنجش اعمال و اوصاف دیگران خواهد شد.

و چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میزان اعمال امت است و رضا و غضب او، رضا و غضب خداوند است. هرگاه حضرت زهرا علیها السلام نیز دارای مقامی باشد که رضا و غضب او موجب رضا و غضب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گردد، معلوم می‌شود؛ عقل عملی آن بانو، همانند عقل نظریش، معصوم از باطل می‌باشد و همتای سایر معصومین در عصمت است. پس این حدیث نیز دلیل بر عصمت مطلق فاطمه زهرا علیها السلام است.^۱

دلیل دیگر بر عصمت مطلقه حضرت زهرا علیها السلام این حدیث است که امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

«نحن حجج الله على خلقه وَ جَدَّتْنَا فاطمة حجة الله علينا؛ ما همه حجت خدا بر مردم، و جدّه ما فاطمه حجت خدا بر ماست».

اگر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دارای مقام عصمت کبری نبود، هرگز

۱. ر. ک: پیرامون وحی و رهبری، جوادی آملی، ص ۲۲۵.

۲. تفسیر اطبیب البیان، ج ۱۳، ص ۲۲۶، ذیل آیه ۳ سوره جن و عوالم، ج ۱۱، ص ۱۹۰ و دلائل الامامه ص ۱۷۲ و الانتصار، شیخ حرّ عاملی، ج ۷، ص ۲۳۷ و الاسرار الفاطمیه، مسعودی، ص ۱۷ و ۹۹.

نمی توانست حجت خدا بر ائمه معصومین علیهم السلام باشد.

دلیل دیگر این که، از حضرت بقیة الله علیه السلام نقل است که فرمودند:

« وفي ابنة رسول الله صلی الله علیه و آله لي أسوة حسنة »؛ و در دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من

نیکوترین سرمشق است.

از این که امام معصوم حضرت بقیة الله علیه السلام ، جدّه اش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را الگو و سرمشق خود خوانده است، معلوم می شود که آن حضرت دارای مقام عصمت مطلقه بوده و از هر گونه لغزش علمی و عملی کاملاً مصون بوده است. زیرا معنا ندارد امام معصوم فردی غیر معصوم را سرمشق خود بخواند.

با توجه به آنچه بیان شد، عصمت حضرت فاطمه علیها السلام در بالاترین مراتب خود قابل اثبات است، حتی اگر تنها یک دلیل برای آن باشد.

اما در مورد اکتسابی یا الهی بودن چنین عصمتی، ما معتقدیم که مراحل از عصمت تمام معصومان، اکتسابی است. این مراحل برای هر انسانی قابل دستیابی است.

اما مراحل بالای عصمت، که مخصوص معصومان و امامان و پیامبران است، موهبتی الهی است که به دنبال عصمت اکتسابی فراهم می شود، و حضرت زهرا نیز از این قانون مستثنی نیست.

عصمت حضرت زهرا عليها السلام

کلمه «عصمت» اسم مصدر، و از ریشه «عصم» است. واژه «عَصَمَ» در لغت به معنای امساک و منع است.^۱

راغب نیز در مفردات، همین معنا را بیان می‌کند و می‌گوید: «العصم الامساک»^۲. لغت‌شناسان دیگری همچون ابن منظور در لسان‌العرب، جوهری در الصحاح، زبیدی در تاج‌العروس، و فیروزآبادی در قاموس‌المحیط نیز کلمه «عصم» را به معنای منع و نگه‌داری تفسیر کرده‌اند.

در اصطلاح علم کلام، «عصمت» قوه‌ای است که انسان را از واقع شدن در گناه و خطا منع می‌کند. گاهی نیز این‌گونه تعریف شده است: «لطفی که خداوند در حق بنده خویش انجام می‌دهد، به طوری که دیگر انگیزه‌ای برای ترک طاعت و انجام گناه - با اینکه قدرت بر انجام آن دو را دارد - باقی نمی‌ماند»^۳. علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌گوید: عصمت نوعی علم و دانش است که صاحبش را از گناه و خطا باز می‌دارد.^۴

طریحی در مجمع‌البحرین می‌گوید: «معصوم کسی است که از تمام محرمات الهی اجتناب نماید»^۵.

۱. معجم مقاییس اللغة، احمد بن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۳۳۱.

۲. مفردات راغب، راغب اصفهانی.

۳. الالهیات، سبحانی، ج ۳، ص ۱۵۸.

۴. اندیشه‌های کلامی علامه طباطبایی، مصطفی خلیلی، ص ۲۹۴.

۵. مجمع‌البحرین، فخرالدین طریحی، ج ۶، ص ۱۱۶.

❁ معصومه ❁

این ماده در قرآن نیز به معنای منع و نگاه‌داری به کار رفته است؛ مانند آیات ۶۷ سوره «مائده» ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ و ۴۳ سوره «هود» ﴿سَأْوِي إِلَيْكَ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾. در این گونه آیات، کلمه «یعصم» به معنای «یمنع» و «یحفظ»، و کلمه «عاصم» به معنای «حافظ» و «مانع» است. بنابر مجموعه گفته‌ها و تعبیرهای علمای اهل کلام، عصمت در اصطلاح عبارت است از: ملکه و قوه نفسانی برخاسته از علم و ویژه، و موهبت خاص خداوندی که با وصف قدرت بر انجام معصیت و ترک طاعت، سبب مصونیت دایم صاحب آن از خطا و ارتکاب گناه می‌گردد.

دانشمندان علم کلام اسلامی، از جمله خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد و علامه حلی در شرح تجرید، به این نکته اشاره کرده‌اند که بحث عصمت در سه سطح مطرح می‌گردد:

سطح اول: عصمت به معنای بازدارندگی از اشتباه در ابلاغ رسالت است.

در این زمینه، دانشمندان علم کلام، اعم از اهل تشیع و اهل تسنن، عصمت به معنای یادشده را در مورد پیامبر اکرم ﷺ دائمی بودن می‌دانند؛ زیرا آیه سوم از سوره «نجم» با صراحت این امر را بیان کرده است که هرگز پیامبر از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و سخن او چیزی جز وحی الهی نیست:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱

سطح دوم: عصمت به معنای بازدارندگی از گناه و معصیت است.

در این زمینه، عموم علمای علم کلام شیعه، معتقد به عصمت پیامبران و امامان و فاطمه زهرا علیها السلام هستند.^۲

۱. سوره نجم، آیه ۳-۴.

۲. رسائل العشر، محمدابن حسن طوسی، ص ۱۰۶.

سطح سوم: عصمت به معنای بازدارندگی از هرگونه لغزش و اشتباه است. در این زمینه، میان دانشمندان علم کلام شیعه اتفاق نظر نیست، اما از نظر اکثریت آنان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دخترش فاطمه زهرا علیها السلام و ائمه شیعیان علیهم السلام در مرتبه‌ای قرار دارند که از هرگونه خطا و اشتباه مبرا می‌باشند. از این‌رو، به آنان «معصوم» گفته می‌شود.^۱

عصمت به صورت مطلق و گسترده، مربوط به گروه معدودی به نام انبیا و امامان است. ولی «عصمت نسبی» به معنای مصونیت در برابر برخی از گناهان، اختصاص به آن گروه ندارد و بسیاری از انسان‌های شریف را نیز دربر می‌گیرد. این گروه از انسان‌ها هرچند نسبت به تمام گناهان مصونیت ندارند، ولی بدون شک نسبت به برخی از آنها دارای مصونیت می‌باشند؛ یعنی نه تنها آن گناهان را انجام نمی‌دهند، بلکه به فکر انجام آنها نیز نمی‌باشند. مثلاً، گروه زیادی از افراد نسبت به گناهانی مانند سرقت مسلحانه در نیمه‌شب یا قتل انسان‌های بی‌گناه یا انتحار و خودکشی، مصونیت دارند و دارای حالت درونی خاصی می‌باشند.

عوامل پیدایش این نوع گناهان در محیط ذهن آنان آنچنان محکوم و مورد تنفر است، که انجام آنها حتی به فکرشان هم خطور نمی‌کند.

با تصویر «عصمت نسبی» که در غالب افراد نسبت به برخی از گناهان وجود دارد، می‌توان به ماهیت «عصمت مطلق» و گسترده نسبت به تمام گناهان، پی برد و آن را چنین توصیف کرد:

یک نیروی باطنی و یک حالت نفسانی و یک نوع تقوا و پیراستگی درونی است که، آنان را از اندیشه گناه، [چه برسد به انجام آن]، باز می‌دارد و اگر این

❁ معصومه ❁

حالت از آنان گرفته شود، بسان افراد عادی می گردند که تنها عصمت نسبی دارند نه عصمت مطلق.

انسان می تواند با ریاضت شرعی و تهذیب نفس، به مقام عصمت دست یابد. عصمت منحصر به پیغمبران و امامان معصوم علیهم السلام نیست.

البته هر پیامبر و امامی معصوم است، ولی هر معصومی پیامبر و امام نیست؛ زیرا ملکه عصمت، در حد خود، چونان سایر کمالات وجودی، درجات دارد و دارای شدت و ضعف است. اما آنچه انحصاری و موهبتی است و کسی نمی تواند با تلاش و کوشش آن را کسب کند، مقام نبوت و رسالت و امامت است: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱. خداوند، سمّت های کلیدی و پست های حسّاس نمایندگی از طرف خود را به هر کس، حتی به هر معصوم فعلی نمی دهد.

با تهذیب نفس و رعایت تقوا و مواظبت بر اعضا و جوارح و خاطره های نفسانی و شیطانی، و با خوردن غذای حلال و مراقبه و محاسبه و...، می توان در علم و عمل، به این ملکه شکوهمند رسید. و اراده ای پولادین کسب کرد، و نسبت به آینده مصون ماند.

ممکن است گذشته را با کفارات و امور دیگر جبران کرد، اما نمی توان آن را به گونه ای ترمیم کرد که عصمت نسبت به گذشته تحصیل شود؛ چون نمی توان واقع شده را تغییر داد، گرچه هر انسانی می تواند پیش از بلوغ، در سایه تعلیم و تربیت و تهذیب و تزکیه به جایی برسد که در هنگام بلوغ معصوم باشد. کسی که از تعلیم و تربیت صحیح اولیای الهی بهره مند است، ممکن است به

مقامی از عصمت نایل شود، که در مسائل علمی نیز اشتباه نکند چه اینکه قرآن فرموده: ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^۱.

در این صورت، قدرت تشخیص کامل نصیب او می‌گردد؛ نه بد می‌فهمد و نه فهمیده‌ها را بد نگه می‌دارد. گرچه ممکن است بعضی از چیزها را نداند؛ چون عصمت نیز مانند سایر کمالات وجودی دارای درجات و شئون و شعب است، نه اینکه در همه افراد یکسان باشد.

با تهذیب نفس، مواظبت بر اعضا و جوارح و خاطره‌ها؛ از طریق مراقبه، محاسبه، مشارطه، معاتبه و معاقبه، می‌توان از ملکه عصمت در بخش علم و عمل بهره‌مند شد.

عصمت علمی و عملی گرچه هر دو موهبت است، ولی انسان می‌تواند زمینه این دو را در خود فراهم کند، تا خدای سبحان که وهاب مطلق است، برابر استعداد فراهم‌شده، کمال عصمت را عطا کند: ﴿وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ﴾^۲ یعنی: هرچه را به لسان استعداد سؤال کردید، جواب آن آماده است و خدای سبحان عطا خواهد کرد.

۱. سوره انفال، آیه ۲۹.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

مراتب و درجات عصمت

همان‌گونه که بیان شد، دسترسی به مقام «عصمت» و راه‌یابی به مقامات «علمی و معنوی»، به پیامبران و امامان اختصاص ندارد و برای همگان میسر است؛ چنان‌که بسیاری از علما و اولیا، «تالی تلو معصوم» (نزدیکان به مرز عصمت) خوانده می‌شوند. اینکه مسئله عصمت، عمدتاً در مورد پیامبران و امامان مطرح می‌شود، به لحاظ لزوم عصمت در آنان است.

به عبارت دیگر، شرط امامت و نبوت، «عصمت» است، و خداوند فاقدان این ویژگی را برای این دو منصب بر نمی‌گزیند. بنابراین، هیچ غیر معصومی، به نبوت و امامت نمی‌رسد؛ ولی این به معنای آن نیست که هرکس امام یا نبی نباشد، از هیچ درجه‌ای از عصمت بهره‌مند نخواهد بود.

عصمت، مراتبی دارد که مرتبه پایه آن در همه حجج الهی، و از بدو تولد باید وجود داشته باشد، تا بتوان آنها را حجّت الهی دانست؛ چون کسی که یکبار خطا کند، عقلاً احتمال خطای دیگر نیز خواهد داشت.

و هر که در او احتمال گناه یا خطا و سهو وجود دارد، نمی‌توان صد در صد یقین نمود که سخنش سخن خداست. پس عصمت پایه، به نحو اعطایی و موهبتی در حجج الهی وجود دارد. البته هیچ منعی ندارد که افزون بر این حدّ از عصمت، حدود بالاتر آن نیز از بدو تولد در کسی باشد. یقیناً آنکه در اصل خلقت رتبه برتری دارد، عصمت موهبتی بالاتری نیز خواهد داشت، و شک نیست که اهل بیت علیهم‌السلام در اصل خلقتشان، برتر از سایر موجودات می‌باشند؛ چون در صدر سلسله وجود و خلقت قرار دارند.

عوامل مؤثر در عصمت حضرت زهرا علیها السلام

در مورد عصمت حضرت زهرا علیها السلام باید توجه داشت که پیدایش این کمالات روحانی معلول چند عامل عمده و اساسی بوده است:

۱. وراثت

شاید برخی براین باور باشند، که قانون وراثت، غیر از ویژگی‌های ظاهری و جسمی و توانمندی‌های فردی، خصوصیات دیگری را به آیندگان منتقل نمی‌کند. آنان می‌پندارند که آنچه شخصیت و هویت رفتاری و اخلاقی فرد را می‌سازد، شرایط محیط و آموزش‌های مستقیم تربیتی است و از این‌رو، به نمونه‌های بی‌شماری مثال می‌زنند که از خانواده‌های بی‌ریشه و غیراصیل، فرزندان ممتازی تحت آموزش خارج از خانواده، سر برآورده‌اند و چه بسا فرزندان که از خانواده - به اصطلاح - اصیل و ریشه‌دار، تحت شرایط محیط بیرون از خانواده، به تباهی کشیده شدند و به هنجارشکنی روی آوردند.

اما باید گفت؛ که صرف‌نظر از نقش بی‌بدیل محیط، باید عامل مهم دیگری را جست‌وجو کنیم، که گرچه پنهان به نظر می‌رسد، اما تأثیر انکارناپذیری بر ساختار تکوین شخصیت انسان می‌گذارد. این همان عامل وراثت است که از آن تحت عنوان «قانون وراثت» یاد می‌شود.^۱ به طور کلی، وراثت به دو دسته تقسیم می‌شود:

❁ معصومه ❁

۱. وراثت نوعی، که عبارت است از؛ انتقال خصوصیات یک نوع به افراد همان نوع.

۲. وراثت خصوصی یا فردی، که منظور از آن، انتقال خصوصیات آباء و اجداد به نسل‌های بعدی است. این نوع وراثت، مخصوص سلسله نسبیه است که نسل و فرع از آن متولد می‌شود، و خود به سه دسته منشعب می‌شود:

۱-۲. وراثت جسمانی: منظور از وراثت جسمانی، انتقال آن دسته از خصوصیات است که به جسم انسان مربوط می‌شود که خود بر دو گونه است: خصوصیات و صفات ظاهری؛ سلامتی و بیماری‌های ارثی.^۱

۲-۲. وراثت عقلی: افراد از نظر بهره هوشی با یکدیگر متفاوتند؛ عده‌ای در سطح پایین و عده‌ای در سطح عالی، و عده‌ای در درجه نبوغ هستند.

وراثت عقلی، مانند خصوصیات هوش عمومی، هوش خانوادگی، و وراثت قوای عقلی مانند حافظه و ذاکره می‌باشد. این دسته خصوصیات از راه وراثت به نسل بعد منتقل می‌شود.

متخصصان علم ژنتیک معتقدند هوش و قوای عقلی، از ترکیب تعداد بی‌شماری ژن به وجود می‌آید و از طریق ژن نیز منتقل می‌شود.^۲

اسلام نیز وراثت عقلی را تأیید می‌کند و از این‌رو، در باب ازدواج روایات متعددی وجود دارد که ازدواج با اشخاص بی‌بهره از استعداد عقلی و یا کم‌بهره را نهی می‌کند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «إياكم وتزويج الحمقاء، فإنَّ صحبتها بلاءٌ وولدها ضياع»؛^۳

۱. هزار و یک پاسخ به پرسش‌های روان‌شناسی کودک، ریوآر، ژان ل، ترجمه یدالله همایونفر، ص ۳۰.

۲. تعلیم و تربیت اسلامی، شکوهی یکتا، ص ۱۹۱.

۳. وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۵۶.

از ازدواج با زن‌های احمق و کم‌هوش اجتناب کنید؛ زیرا مصاحبت با آنها ناگوار، و فرزندی که از ایشان متولد می‌شود تباه و بی‌ارزش است.

۳-۲. وراثت اخلاقی: پدر و مادر از دو طریق تکوین و تشریح، در صفات اخلاقی فرزندان اثر می‌گذارند. منظور از تکوین، صفاتی است که در درون نطفه ثبت است و از راه توارث منتقل می‌شود. منظور از تشریح نیز تعلیم و تربیتی است که آگاهانه انجام می‌گیرد.^۱

تحقیقات علمی، نظر حضرت علی علیه السلام را در زمینه توارث اخلاقی تأیید می‌کند که فرمودند: «حَسَنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ الْكِرَامِ الْأَعْرَاقِ»؛ نیک‌خویی دلیل بر گران‌بودن ریشه‌هاست.

خاندانی که پیامبران در آن متولد می‌شدند، عموماً خاندانی پاک و اصیل بودند که با گذشت زمان، کمالات و فضایل روحی برجسته‌ای در آنها متراکم شده، نسل به نسل به حکم وراثت در خاندانشان جریان می‌یافت. تاریخ در موارد زیادی این واقعیت اساسی را نشان می‌دهد.

مثلاً، در مورد خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تاریخ نشان می‌دهد؛ که آن حضرت، در اصیل‌ترین خاندان عرب (یعنی قریش) و در میان قریش هم از شریف‌ترین تیره (یعنی بنی‌هاشم) متولد شد.

این خاندان، به راستی و درستی، شجاعت، مهمان‌نوازی، غیرتمندی، دادخواهی، پاکی و امانت شهرت داشتند و به همین دلیل، در میان قبایل مختلف عرب از احترام خاصی برخوردار بودند.

پدران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تا آنجا که تاریخ اسم آنها را ضبط نموده، عموماً

۱. فلسفی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۶۵.

۲. تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۳۹۲.

افرادی برجسته و شریف و با ایمان بودند.

بنابراین، مسئله «وراثت» زمینه یک آمادگی و استعداد خاصی را برای دریافت کمالات روحی در پیامبران ایجاد نموده بود. این زمینه اساسی، به انضمام عوامل دیگری همچون «تریت عالی و روحانی»، فضایل را در وجود این افراد بارور ساخته بود.

در بیان شرافت خانوادگی حضرت فاطمه علیها السلام سخن بسیار است. طبق روایت امام رضا علیه السلام^۱ و روایات دیگر^۲، خانواده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از چهار خانواده برگزیده است.

افزون بر اینکه بدون هیچ تردیدی، خداوند در آیه تطهیر^۳ از اهل بیت رسول به صراحت یاد کرده است و در سوره «ابراهیم» با تعبیر «شجره مبارکه»^۴ و «بیوت» در آیه ﴿فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ لِيَذْكُرُوا فِيهَا اسْمَهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^۵ به خانواده حضرت فاطمه علیها السلام اشاره کرده است. خداوند سوره «دهر» یا «هل اتی» را درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل فرموده است.^۶

از همه مهم تر اینکه خداوند اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را عشق به خاندان آن حضرت قرار داده و فرموده است: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾.^۷

علامه امینی صاحب کتاب الغدير،^۸ نه روایت از طریق اهل سنت با اسناد آن آورده است، که در آیه یادشده مراد از «قربى»، اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.^۸

در روایات، حتی به طرق اهل سنت آمده است که «آل محمد» همان

۱. کتاب الخصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. مقامات حضرت فاطمه علیها السلام بحرانی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۷۷.

۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۴. سوره ابراهیم، آیه ۲۴.

۵. سوره نور، آیه ۳۶.

۶. الغدير علامه امینی، ج ۳، ص ۱۰۷.

۷. سوره شوری، آیه ۲۳.

۸. علامه امینی، الغدير، ج ۳، ص ۳۱.

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

«صادقون» در آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۱ و «سابقون» در آیه شریفه ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۲ و «صراط مستقیم» در آیه ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۳ می‌باشند.

مادر فاطمه زهرا علیها السلام، حضرت خدیجه علیها السلام است. قرآن به کنایه از آن حضرت یاد می‌کند: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾^۴ مرحوم مجلسی طبق روایات می‌گوید: که این آیه شریفه به حضرت خدیجه علیها السلام اشاره دارد.^۵ ابن عباس در تفسیر این آیه می‌فرماید: «خداوند پیامبر را فقیر یافت و مردم می‌گفتند پیامبر مالی ندارد؛ پس خداوند با مال خدیجه وی را غنی و بی‌نیاز گرداند».^۶

در شرافت حضرت خدیجه علیها السلام همین بس که او اولین زنی بود که اسلام آورد، و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق نمود، و تا آخرین لحظه در کنار رسول اکرم صلی الله علیه و آله ماند و برای ایشان کمک‌کار و دلسوز و مهربان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دین اسلام به وسیله دو عامل استوار شد؛ یکی، شمشیر علی علیه السلام و دیگر، مال خدیجه علیها السلام»^۷ او تمام اموال خود را وقف اسلام و اهداف پیامبر صلی الله علیه و آله نمود.

در روایات آمده است که او یکی از چهار زن برگزیده می‌باشد^۸ و بهشت مشتاق اوست.^۹

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۲. سوره واقعه، آیه ۱۰-۱۱.

۳. سوره حمد، آیه ۶.

۴. سوره ضحی، آیه ۸.

۵. بحار الانوار مجلسی، ج ۴۳، ص ۴۹.

۶. البرهان فی تفسیر القرآن بحرانی، ج ۴، ص ۴۷۳.

۷. فاطمه الزهرا علیها السلام از ولادت تا شهادت، محمدکاظم قزوینی، ص ۴۳۹.

۸. کتاب الخصال، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۰۶.

۹. بحار الانوار مجلسی، ج ۴۳، ص ۵۳.

او بعد از مرگ، همدم مریم و آسیه خواهد بود.^۱
آن حضرت این شرف را داشت که نطفه آخرین دخترش فاطمه علیها السلام از مائده بهشتی^۲ باشد و در هنگام حزن و نگرانی نسبت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله در زمان بارداری، فرزندش فاطمه علیها السلام از باطن او با او سخن گوید و به او دلداری دهد.^۳
در مورد زمان ولادت حضرت فاطمه علیها السلام به طور مستقیم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در معراج و در زمین و حتی چگونگی شکل گیری او از طعام بهشتی خبر داده شد.^۴

خداوند پیش از ولادت فاطمه علیها السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که شکم خدیجه ظرف امامت است. پیامبر به مناسبتی به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «إِنَّ بطنَ أمك كان للإمامة وعاء»؛ شکم مادر تو ظرف امامت بود.^۵
قبله ایشان در هنگام تولد فاطمه زهرا علیها السلام چهار زن بهشتی به نام‌های: حضرت حوا، آسیه، کلثوم (خواهر موسی) و حضرت مریم بودند.^۶

۲. انتقال فضایل و کمالات روحی از راه تربیت

عامل دوم در پیدایش کمالات روحی، همان است که از آن به «تربیت» تعبیر می‌کنیم.

اولین مکان مقدسی که انسان در بدو تولد در آن پرورش روحی و جسمی می‌یابد، محیط خانه و خانواده است. و بی‌گمان، سرنوشت هر انسانی ریشه در

۱. همان، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۴.

۳. همان، ص ۲.

۴. همان، ص ۴.

۵. همان، ص ۴۳.

۶. همان، ص ۳.

روحیات و خصلت‌های کسانی دارد که در دوران طفولیت و خردسالی، نزدیک‌ترین انسان‌ها به او بوده‌اند.

رفتار پدر و مادر هرگونه که باشد، برای کودکان که از هر نوع رشد عقلی بی‌بهره‌اند، الگویی مؤثر خواهد بود، تا بتوانند نیکی‌ها و پلیدی‌ها را بشناسند. از این‌رو، نقش سازنده پدر و مادر و به‌ویژه مادر، در تعیین سرنوشت فرزندان، بسیار در خور توجه است.

دامن پدر و مادر، محیط مناسبی برای پرورش بذر سعادت و یا شقاوت، در دل فرزندان است؛ زیرا کودکان با علاقه و پیوندی که با اولیای خود دارند، آنها را نمونه و سرمشق خود قرار می‌دهند، و می‌کوشند رفتارشان را با افعال آنها انطباق دهند.^۱

دین اسلام به‌عنوان کامل‌ترین دین الهی، بر نظریه امکان تغییر صفات موروثی از طریق تربیت تأکید می‌کند و همواره انسان‌ها را به کسب فضایل و ملکات پسندیده اخلاقی ترغیب می‌نماید.

این تشویق، زمانی منطقی است که بتوان اخلاقیات بد را کنار گذاشت و به سوی خوبی‌ها روی آورد.

یکی از اهداف رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تعلیم و تربیت انسان‌ها، صرف‌نظر از هر نژاد و نسلی و رفتار و طرز تفکری، بوده است. اگر امکان تغییر صفات و اخلاق موروثی وجود نداشت، هیچ‌گاه پیامبران هنگام بعثت خود بر این هدف ترغیب نمی‌شدند و در این راه رنج‌ها و مراثت‌ها را تحمل نمی‌کردند.

اگر همه وراثت‌ها قطعی و غیرقابل تغییر باشد، و اگر تمام صفات پسندیده و خلقیات بد پدران و مادران، سرنوشت حتمی و غیرقابل تخلف فرزندان باشد،

❁ معصومه ❁

قیام انبیای الهی و تعالیم مقدس آسمانی آنان زاید و بی‌معناست. و کلیه سازمان‌های تربیتی و اصلاحات اخلاقی جوامع بشری فایده و لغو خواهد بود.^۱ از این رو، اسلام، شخصیت آینده کودک را مرهون تربیت و پرورش و مراقبت پدر و مادر می‌داند.

پیامبر اعظم ﷺ می‌فرمایند: فرزندان خود را تربیت کنید؛ چه در برابر آنان مسئولیت بزرگی دارید.^۲

حضرت فاطمه علیها السلام در کنار مادر، و آغوش پر مهر پدر تربیت شد، و علوم و معارف الهی را از سرچشمه نبوت فرا گرفت. بی‌شک، توفیق خاصی که حضرت زهرا علیها السلام به عنوان الگوی مادر مسلمان، در تربیت خود یافتند، ناشی از معرفت عمیق و صحیح پدر و مادر ایشان از دستوراتی بود که اسلام درباره انسان ارائه کرده است، و روش تربیتی و اخلاقی حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بهترین شیوه و تجربه برای ساختن نسلی پاک و سعادت‌مند به شمار می‌رود. متخصصان تعلیم و تربیت؛ در مورد نقطه شروع پرورش و تأثیرگذاری بر جان و روان کودک، و به بیان دیگر، سن شروع تربیت کودک، نظرات مختلفی ابراز کرده‌اند. اسلام در این رابطه، نظرهای متقن و دقیقی ارائه کرده، و یکی از ابتدایی‌ترین مراحل پرورش و اثرگذاری در روح کودک را «نام‌گذاری» دانسته است.

نام‌گذاری، برای طفل اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ زیرا اولین چیزی که در فهم لطیف و حساس کودک، راه پیدا می‌کند، نام و شهرت اوست. نام شخص، بار فرهنگی و معناداری در بر دارد و تأثیر شگرفی در روح و

۱. آشنایی با قرآن و عترت، حسن خسروی، ص ۱۰ و ۱۱.

۲. الفبای شخصیتی حضرت زهرا علیها السلام، نیلی‌پور، ص ۱۲۲.

روان او دارد.^۱

بدین روی امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از حقوقی را که فرزند بر عهده پدر دارد، نام نیکو و پسندیده می‌شمارد و می‌فرماید: «حق الولد علی الوالد أن یحسّن اسمه»؛^۲ تعیین نام مناسب، حقی است که فرزند بر ذمه پدر خود دارد.

با در نظر گرفتن مطلب فوق، باید اذعان داشت که هنگام تولد حضرت زهرا علیها السلام خداوند نام «فاطمه» را بر لبان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جاری نمود. فاطمه وصفی است از مصدر فطم، و فطم در لغت عرب به معنای بریدن و قطع کردن و جدا شدن آمده است.

فاطمه بر وزن اسم فاعل، معنای مفعولی می‌دهد: بریده و جداشده. فاطمه زهرا علیها السلام از چه چیز بریده شد؟ در کتاب‌های شیعه و سنی روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «او را فاطمه نامیدند؛ چون خود و شیعیانش از آتش دوزخ بریده شده‌اند».^۳

یونس بن ظبیان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا می‌دانی تفسیر فاطمه چیست؟» عرض کردم: نه، تفسیر آن را بفرمایید. حضرت فرمود: «فطمت من الشر»؛ بریده شده است از بدی‌ها. پس به خاطر اینکه فاطمه علیها السلام از تمام بدی‌ها بریده شده و بری از همه شرها و گناهان است، و از آتش دوزخ به دور است، وی را فاطمه نامیدند.^۴

۱. جلوه‌های رفتاری حضرت زهرا علیها السلام، عذرا انصاری، ص ۳۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳۹۹.

۳. منتهی الآمال، حاج شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۱۳۱.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳. کمالات فردی

عظمت یک موجود به میزان کمال اوست؛ چه آن کمال اکتسابی باشد یا خدادادی. هر چند اساساً هر کمالی از جانب خدا داده می‌شود، لکن برخی کمالات را دفعی می‌دهد و برخی را تدریجی و در پی اعمال ما. از این رو، اساساً هر اکتسابی نیز اعطایی و موهبتی است. کمال حقیقی عین عظمت و فضیلت است، از هر راه که می‌خواهد حاصل شود. بی‌شک، عالم، برتر از جاهل است، چه آن علم را کسب کرده باشد و چه از طریق وحی دریافت کند. کما اینکه صاحب علم لدنی نیز برتر از عالم به علوم کسبی است؛ چون علم لدنی، علم مفهومی نیست، بلکه عین وجود خود شخص می‌باشد.

از این رو، در علم لدنی، نادرستی راه ندارد؛ در حالی که علم مفهومی ممکن است نادرست و خلاف واقع باشد؛ که در این صورت، جهل مرکب خواهد بود نه علم.

اینکه برخی خیال نموده‌اند هر کمالی که اکتسابی نیست، ارزش نمی‌باشد و موجب فضیلت نمی‌شود، پنداری است باطل و بی‌منطق.

اگر چنین باشد، در آن صورت، نمی‌توان گفت عاقل بر دیوانه رجحان وجودی دارد؛ یا انسان بر حیوان فضیلت دارد یا حیوان از گیاه و جماد برتر است. در حالی که عقل آدمی بدهاتماً این برتری‌ها را ادراک می‌کند و برای این برتری‌های موهبتی ارزش قایل است و آن را مدح می‌کند. پس اگر کسی قایل به عصمت موهبتی و اعطایی معصومان علیهم‌السلام هم بشود، به هیچ وجه با مشکلی مواجه نخواهد شد.

همگان یکسان نیست.

اختیار خدا، عین ذات او بوده، مثل ذات خدا، واجب الوجود است. اختیار ملائک نیز متناسب با رتبه وجودی آنهاست. اختیار موجودات مادی نیز در خور خود آنهاست؛ که از ویژگی های آنها، دریافت کمال خود به صورت تدریجی از خداوند است.

با این بیان روشن می شود؛ که هیچ موجودی نیست مگر اینکه تمام افعال خویش را با اختیار خودش انجام می دهد؛ و هر کمالی که از او ظهور می یابد، به اختیار خود اوست؛ از این رو، خداوند متعال فرمود: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ...﴾^۱ بگو: همه بر اساس ساختار خود عمل می کنند.

از این رو، موجود مادی دو گونه کمالات دارد که هر دو نیز لازمه ذات او بوده، ناشی از رتبه وجودی اوست. بخشی از کمال او بالفعل برای او حاصل است، اما برخی دیگر به مرور و به تدریج به او اعطا می شود؛ که از این قسم دوم، به «کمالات اکتسابی» تعبیر می شود.

طبق این گفتار، اکتساب نیز عین موهبت و اعطا می باشد؛ کما اینکه ذاتی بودن یک کمال، عین اختیاری بودن آن است. از این رو، با نگاه عمیق حکمی، اساساً سؤال از اکتسابی و اعطایی بودن بی معناست؛ چون اکتساب نیز به اعطا برمی گردد. پس می توان گفت: کمالات هر موجودی، هم اکتسابی است و هم اعطایی.

عصمت معصوم نیز دو مرتبه دارد؛ مرتبه متداول آن، که در همه انبیا موجود بوده و لازمه حجت بودن آنهاست، اعطایی دفعی است و مراتب بالای آن،

اعطایی تدریجی است، که به آن «کسبی» گفته می‌شود.^۱

انسان معصوم، انسانی است که همچون دیگران، در شرایط و موقعیت‌های مختلف قرار می‌گیرد، در محیط اجتماعی، با فراز و نشیب‌های گوناگون، روبه‌رو شده و با انسان‌های دیگر روابط متقابل دارد.

خلاصه اینکه تمامی زمینه‌ها و حالات و موقعیت‌هایی که برای دیگران وجود دارد برای او نیز موجود است؛ اما به هر حال، در هر شرایطی هرگز گرفتار گناه و عصیان نمی‌شود.^۲

عصمت از فرد معصوم سلب اختیار نمی‌کند. توضیح مطلب اینکه، مردم در حالی که می‌دانند کارهای خطرناکی مثل؛ قرار گرفتن بر لبه پرتگاه و اقدام به قتل انسان بی‌گناه، برای جان و آخرتشان خطرناک است، با این حال، درک می‌کنند که می‌توانند این کارها را انجام دهند.

در حقیقت، با علم به واقع و احتمال وقوع آن مخاطرات، انجام دادن آن افعال برایشان محال عادی می‌شود نه محال ذاتی؛ مثل صدور فعل قبیح از حق تعالی که از یک سو، ممکن الوقوع است و خداوند متعال می‌تواند آنها را انجام دهد؛ ولی چون مخالف حکمت است، از او صادر نمی‌شود.

معصوم هم قدرت بر معصیت دارد؛ ولی تقوا و علم او به پیامدها و نتایج، و نیز درک او از جلال و جمال حق تعالی مانع می‌شود که او آن فعل را انجام دهد.

به همین دلیل است که معصومان می‌توانند برای سایرین به عنوان اسوه و الگو و سرمشق باشند، وگرنه اگر عدم ارتکاب به گناه در ایشان اجباری بود، افتخاری برایشان محسوب نمی‌شد و صلاحیت الگو بودن برای مردم را نداشتند

۱. المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۴.

۲. تعلیم و تربیت در اسلام، مرتضی مطهری، ص ۳۷.

و خداوند نیز آنان را به عنوان سرمشق و الگو معرفی نمی کرد.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: هیچ یک از شما نیست مگر آنکه در باطن خود شیطانی دارد.

عرض کردند: یا رسول الله! آیا برای شما هم شیطانی است؟ فرمود: بلی؛ جز اینکه خداوند مرا یاری کرده و شیطانم تسلیم من شده است و غیر از نیکی و خیر از من خواهش نمی کند.^۱ حضرت علی علیه السلام نیز می فرماید: من هم نفسی همچون شما دارم، اما به وسیله تقوا آن را مهار می کنم تا در روز قیامت در امن و امان باشد.^۲

باید دانست سیر اختیاری انسان دارای دو رکن اساسی علم و اراده است. ما اگر دچار معصیت می شویم، یا نسبت به زشتی گناه آگاهی کامل نداریم و یا از اراده ای قوی برای ترک آن، برخوردار نیستیم. هر چه این دو عامل تقویت شوند، دایره گناهان آدمی، تنگ تر و تنگ تر خواهد شد.

معصومان کسانی هستند که هم از نظر شناخت؛ چنانند که زشتی و ناپسندی هر کار بدی را به چشم دل می بینند، و هم به لحاظ اراده چنان قدرتی دارند که طوفان غرایز حیوانی، عنان اختیار را از کف آنان نمی رباید.^۳

معصومان، به دلیل معرفت قلبی و ملکات نورانی که در پی عبادت و بندگی خدا به دست می آورند، همه چیز را با نور حق می بینند و می شنوند؛ از این رو، از هرگونه گناه، لغزش و خطا در شنیدن، دیدن، فهمیدن، گفتن و... مصونند.
منظور از عدم ارتکاب گناه هم این است که چون گناه عبارت از؛ هتک حرمت

۱. محجة البیضاء، فیض کاشانی، ج ۵، ص ۴۹.

۲. جوان از نظر عقل و احساسات، محمدتقی فلسفی، ص ۳۴، (به همین مضمون در نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۷۱، خطبه ۲۱۰).

۳. امام شناسی، سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، ج ۱، ص ۸۰/ری شهری، ۱۳۶۶، ص ۲۱۸.

❁ معصومه ❁

بندگی و مخالفت با دستورات حضرت حق است و در هر حال، یا به زبان و یا در عمل با مقام بندگی منافات دارد، انسان معصوم در درون خود حالتی ثابت دارد که او را از افتادن در دره مخالفت باز می‌دارد و به او اجازه گناه و اشتباه نمی‌دهد.^۱

ایشان همواره - در همه حالات و همه جا - خود را در محضر حق می‌بیند و بر اثر عشق و محبت زیاد به خداوند، پیوسته غرق تماشای جمال بی‌مثال آن نور و کمال مطلق است. از این‌رو، عصمتی که در معصومان علیهم‌السلام است، به دنبال یک باور و معرفت درونی است. عصمت معصومان، در نتیجه اراده، حسن انتخاب، و تلاش‌های بی‌وقفه و فداکاری‌های بی‌دریغ آنان در راه خدای رحمان است.

تکرار در عمل صالح، و اجتناب از محرّمات (حسن انتخاب در اعمال و نیات)، انسان را از مرتبه ایمان به مرتبه تقوا، و با مراقبت از ملکه تقوا، از مرتبه تقوا به مرتبه یقین می‌رساند. با رسیدن انسان به مرتبه یقین، علم به حقایق هستی، و از جمله علم به مفسد و زیان محرّمات، برای فرد حاصل می‌شود.

و این نوع ادراک و فهم وقتی با اراده نیرومند او همراه گردد، کامل‌ترین نوع مصونیت را، که همان مقام عصمت است، برای انسان فراهم می‌آورد.^۲

از آن‌رو که منشأ عصمت «اراده و اختیار» آدمی است؛ هر انسان صاحب اراده‌ای می‌تواند با ریاضت شرعی و تهذیب نفس، به مقام عصمت دست یابد. بنابراین، خداوند هیچ کس را از رسیدن به مقام عصمت، محروم نکرده است و عصمت منحصر به پیغمبران و امامان معصوم علیهم‌السلام نیست؛ چنان‌که حضرت مریم علیها‌السلام به مقام شامخ عصمت دست یافته است.^۳

۱. تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۱۳۶.

۲. پژوهشی در عصمت معصومان، حسن یوسفیان، ص ۲۹.

۳. تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۳، ص ۲۰۵.

می دانیم که حضرت فاطمه علیها السلام نه پیامبر بود و نه امام؛ اما آن چه که باعث شد از چنین جایگاهی در عالم برخوردار باشد، گوهره «عبودیت» بود.

عبد بودن به معنای واقعی کلمه، یعنی: از خود هیچ نداشتن و همگی خدا شدن. پس عبد خدا، آینه خداست. از همین روست که امام صادق علیه السلام در مورد حقیقت عبودیت می فرماید: عبودیت گوهره‌ای است که حقیقت آن ربوبیت است. روایات در مورد مقام و منزلت حضرت فاطمه علیها السلام در این خصوص بسیار است و مضامین برخی از این روایات حاکی از مقاماتی منحصر به فرد و حیرت آور، در مورد ایشان است.^۱

در روایتی، سیر ظهور حقیقت وجودی انسان در عبادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام این گونه بیان شده است: «لولاک لما خلقت الافلاک، و لولا علی لما خلقتک، و لولا فاطمة لما خلقتکما».^۲

توضیح عبارت به طور اجمال این است که اگر به خاطر مقام عبودیت نبود، نبوت و امامت به غایت خود نرسیده بود؛ چراکه نبوت و امامت مقدمه‌ای برای رسیدن به مقام عبد مطلق است. این مقام در خود پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز بود ولی در فاطمه علیها السلام، منحصراً همین مقام تجلی کرد. بنابراین، در این روایت تکیه اصلی بر آن حضرت علیها السلام شده است.^۳

ساختار وجودی حضرت زهرا علیها السلام نیز مانند افراد دیگر، تمایلات نفسانی و کشش‌های متضاد طبیعی و بشری دارد.

بنابراین، از نظر نوعی با دیگران یکسان‌اند؛ همانند آنان انگیزه‌های طبیعی و

۱. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۶۵.

۲. جنة العاصمه، به نقل از كشف اللثالی، تألیف صالح بن عبدالوهاب

۳. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۴۵.

❁ معصومه ❁

نفسانی دارند، و مانند دیگران تصمیم می‌گیرند، و از اراده و انتخاب بهره‌مندند. باید گفت: توجه پروردگار به آنان، به معنای تغییر طبیعت نوعی نیست. به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی، ملکه عصمت، هیچ‌گاه طبیعت مختار انسان را در کارهای ارادی و اختیاری، تغییر نمی‌دهد.^۱ و اراده و اختیار نیز جزو خلقت نوع انسان است. همین نیروی اراده و قدرت انتخاب، معیار تکالیف و ثواب و عقاب انسان‌هاست، اعم از انبیا و دیگر افراد.

بنابراین، عصمت یکی از ملکه‌های نفسانی صیانت‌بخش است. این صیانت‌بخشی نیز امر قهری بیرونی و تحمیل بر شخص معصوم نیست، بلکه جوشیده از درون، و معلول علم و اراده خود وی است. از این‌روست که ایشان هم مانند افراد دیگر مکلف‌اند و راه انجام دادن گناه بر روی ایشان نیز باز است. تأکیدها و شدت تهدیدهای قرآن نسبت به آنان، با توجه به حساسیت موقعیت و شأن و مقام آنهاست. بنابراین، اعلام خطر درباره عواقب کار آنها جدی‌تر و شدیدتر است.

شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ق) که جزو معماران اندیشه کلامی شیعه به شمار می‌رود، درباره رابطه عصمت و اختیار چنین می‌گوید: ویژگی عصمت مانع از قدرت و توان بر انجام معصیت نیست و نه موجب اجبار معصوم بر انجام کارهای نیک، بلکه دست وی در انجام کارهای نیک و بد باز است.^۲

ایشان ویژگی عصمت را لطف ویژه خداوند به انسان معصوم می‌داند که تکالیف خاصی را در پی دارد. به همین سبب، شخص معصوم را «مکلف» یاد می‌کنند و جمله‌ای به کار می‌برند که گویای مختاربودن معصوم و منافات

۱. تفسیرالمیزان، علامه طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۱۱، ص ۱۶۷.

۲. تصحیح الاعتقادات الامامه، شیخ مفید، ص ۱۲۸.

نداشتن عصمت با قدرت بر گناه است.^۱

در جای دیگر، در مسئله عصمت می‌افزاید: در معنای عصمت، نفی قدرت، لحاظ نشده است. همچنین نمی‌توان گفت: شخص معصوم ناگزیر از کار خیر است؛ زیرا چنین چیزی مستلزم بی‌معنا بودن ثواب و عقاب درباره آنان خواهد بود. سید مرتضی (متوفای ۴۳۶ق) در کتاب الشافی فی الامامة می‌فرماید: عصمت، لطف خاص خداوند است که مانع از عمل گناه شخص معصوم می‌شود، در عین اینکه وی قدرت بر گناه را دارد.^۲

خواجه نصیرالدین طوسی (متوفای ۶۷۲ق) می‌فرماید: معصومان در عین مصونیت از گناه، قادر بر انجام گناه هستند و اگر چنین نباشد، نه مستحق تجلیل‌اند و نه دارای پاداش؛ زیرا اساساً پاداش و عقاب در مورد آنان معنا نخواهد داشت و در این صورت، آنان خارج از حوزه تکالیف خواهند بود. در حالی که این مطلب به اتفاق همه مسلمانان باطل است، و پیامبران و ائمه نیز مثل دیگران مکلف‌اند.^۳

علامه حلی (متوفای ۷۲۶ق) نیز در باب حادی عشر کتاب خود جمله‌ای فرموده است که مشابه کلام شیخ مفید است.^۴ شاید سخن علامه طباطبایی، صاحب المیزان، کامل‌ترین و دقیق‌ترین سخن درباره رابطه عصمت و اختیار باشد.

تعبیر ایشان چنین است: نیروی نفسانی عصمت، هرگز طبیعت مختار انسان را در کارهای آزادی آن، عوض نمی‌کند و هیچ‌گاه وی را به سر حد اجبار و

۱. همان، ص ۸

۲. الشافی فی الامامة، سید مرتضی، ج ۱، ص ۱۳۸.

۳. الرسائل العشر، محمدبن حسن طوسی، ص ۲۲۸.

۴. الباب الهادی عشر علامه حلی، ص ۳۷.

❁ معصومه ❁

ناچاری نمی‌رساند؛ زیرا علم قوی که جزو مقدمات اختیار است، نتیجه‌ای جز تقویت اراده ندارد و اراده انسان را تعطیل نمی‌کند.^۱

عصمت، ناشی از توجه همیشگی به عظمت مقام ربوبی، و معرفت اعلای شهودی انسان‌های معصوم است.

این حضور همیشگی و فنای در محبت الهی، از هرگونه سلوک و عملی که منافی با رضای محبوب باشد، جلوگیری می‌کند؛ و عصمت ایشان نتیجه تقوا و مراتب شدید انقیاد است.

این نیروی تقوا و روحیه ورع و خداترسی در وجود آنان چنان ریشه‌دار و نیرومند است که آنان حتی فکر گناه را نیز در سر نمی‌پروراند، تا چه رسد به انجام گناه. و عصمت، نتیجه علم قطعی به عواقب و آثار اعمال است.

این علم یقینی در نفس انسان حالتی را پدید می‌آورد که تصمیم بر گناه و انجام آن را غیرممکن می‌نماید؛ البته نه به معنای محال ذاتی و فلسفی، بلکه به معنای عدم امکان عادی و وقوعی.

حضرت زهرا علیها السلام نیز به دلیل بهره‌مندی از چنین بصیرت نافذی، عمق زشتی و پلیدی گناه را درک می‌کنند.

عوامل گناه در وجود معصومان علیهم السلام محکوم به شکست است و هرگز نمی‌تواند در اراده فولادین آنان کارساز باشد، یا در برابر دیدشان پرده غفلت و اشتباه قرار دهد.

تمام گرفتاری‌های افراد عادی به این دو نکته بازمی‌گردد: یا به دلیل جهل به حقایق، کوته‌فکری و ضعف بصیرت در مقام شناخت، دچار غفلت، تردید و گمراهی می‌شوند، یا به سبب نبود اراده لازم، در کشاکش تعارض‌های مادی و

۱. تفسیرالمیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۱، ص ۱۶۷.

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

معنوی، در تشخیص و انتخاب خود اشتباه می‌کنند. آنان بیشتر با خواست‌های طبیعی و نفسانی همراه می‌شوند و چون آن را محسوس و زودرس می‌بینند، به آن اهمیت می‌دهند. بنابراین، هرچه این دو عامل ضعیف باشد، امکان آلودگی به گناه بیشتر می‌شود. و هرچه این دو عامل نیرومند باشد، دایره گناه تنگ و تنگ‌تر خواهد شد، تا اینکه به صفر برسد.

به هر حال، راه بر روی انسان گشوده است. امیرمؤمنان در توصیف متقین، آنان را کسانی می‌داند، که هم اکنون با چشم بصیرت، بهشت و جهنم را می‌بینند.^۱

مجموعه پدیده‌های رفتاری و اعمال انسان، معلول علم و اراده اوست. هرچه این دو عنصر، در انسان قوی باشد، تسلط و کنترل انسان بر نفس نیز کامل‌تر و شدیدتر خواهد بود. این حالت در افراد عادی معمولاً در نوسان است. تنها پیامبران و معصومان هستند که هم از درجات و مراتب والای علم و اراده بهره‌مندند و هم ثبات قدم آنان در عمل، همیشگی و خدشه‌ناپذیر است. این خدشه‌ناپذیری نیز امری قهری نیست تا مستلزم نفی اختیار و یا کم‌رنگ شدن آن باشد، بلکه دقیقاً هم‌سو با توسعه قلمرو قدرت و اختیار است.^۲

۴. آگاهی خدا، سبب لطف خدا

شیعه معتقد است؛ ائمه معصومین علیهم السلام پیش از بلوغ هم معصوم بوده‌اند و این از باب دادن مزد، پیش از انجام کار است، در جایی که تحقق و انجام کار قطعی باشد. و خدا می‌داند و علم قطعی دارد که در ابتدای آفرینش — هرچند اگر

۱. نهج البلاغه، خطبه متقین ۱۹۳.

۲. پژوهشی در عصمت معصومان، حسن یوسفیان، ۱۳۷۷، ص ۲۹.

❁ معصومه ❁

هیچ‌گونه امتیازی را به انبیا و اهل بیت نمی‌داد و آنها اگر در شرایط مساوی با دیگران آفریده می‌شدند - باز فضیلت بیشتر و پاکی و صفای زیادتری را کسب می‌کردند. و خدا می‌داند که کدام‌یک از مردم با اختیار و اراده خود، در آینده بهتر از دیگران خواهند بود.

از این رو، از همان اول مزد عملی را که هنوز انجام نداده‌اند و برای خدا معلوم است که انجام خواهند داد، به آنها داده و در نتیجه، آنها از همان طفولیت از امتیاز عصمت بهره‌مند شدند.

پس عصمت یک امتیاز اعطا شده از جانب خداست که هم قبل از عمل است (از باب مزد عمل قبل از انجام کار، و این معقولانه است) و هم بعد از عمل، و کسب از طریق اراده؛ ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به آنها داده؛ بنابراین، امتیازی است، که بهره آن عاید همگان می‌شود و این عین عدالت است.

از این گذشته، به همان نسبت که ایشان امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند، مسئولیتشان نیز سنگین است و یک ترک اولای آنها، معادل یک گناه بزرگ افراد عادی است، و این مشخص‌کننده خط عدالت است.

پس می‌توان نتیجه گرفت که عصمت اعطا شده الهی (تکوینیه) در اثر عصمت اکتسابی است؛ یعنی چون آنها به درجه بالای تقوا می‌رسند، خدا عصمت را به آنها اعطا می‌کند.

عصمت تکوینیه (اعطا شده الهی) فرع بر عصمت کسب شده و اختیاری است. در بخشی از زیارت دخت گرامی پیامبر، فاطمه اطهر علیها السلام می‌توان به اهمیت عامل «آگاهی خدا از فعالیت‌های ثمربخش آنان در طول زندگی»، بیش از عوامل دیگر پی برد؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿يَا مُتَحَنِّنُ امْتَحِنِكِ الذِي خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ وَ كُنْتِ لِمَا امْتَحِنَكِ بِه صَابِرَةً﴾؛ ای امتحان و آزمون شده! آنجا که خدا تو را پیش از آفرینش در این جهان آزمود و تو را در میدان امتحان و ابتلا، صابر و بردبار یافت.^۱

و در دعای ندبه می خوانیم:

﴿اولیائک الذین استخلصتهم لنفسک . . . بعد ان شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنيا الدنیه . . . فشرطوا لک ذلک و علمت منهم الوفاء به﴾؛ اولیایی که آنان را برای خود برگزیدی. . . پس از آنکه زهد، و پیراستگی را در زندگی این دنیای پست برای آنان شرط نمودی . . . آنان نیز شرط تو را پذیرفته و تو نیز از وفای آنان آگاه شدی.

نتیجه

عصمت، عبارت است از، یک نیروی درونی که دارنده اش را از هرگونه خطا و گناه باز می دارد و این یعنی بعد از آنکه زمینه افاضه عصمت، در شخصی موجود شد، خدا آن کمال (عصمت) را به شخص می دهد. و البته این زمینه ها گاهی خارج از اختیار انسان است؛ مثل قابلیت هایی که از طریق آباء و اجداد (وراثت) به شخص منتقل می شود، و گاهی خارج از اختیار انسان نیست و با اراده شخص، این قابلیت ها، فراهم می شود؛ مثل مجاهدت های انبیا برای تهذیب خود و جامعه (مبارزه با هوای نفس). که باعث می شود، خدا اینها را برای افاضه وصف عصمت انتخاب کند، و بدیهی است که به خاطر همین زمینه های اختیاری، انبیا و اهل بیت می توانند به کمال عصمت، فخر و مباهات کنند.

❁ معصومه ❁

پس می‌توان نتیجه گرفت که عصمتِ موهبتی (تکوینیه) در اثر عصمتِ مکتسبه است؛ یعنی چون آنها به درجه بالای تقوا می‌رسند، خدا عصمت را به آنها هبه می‌کند. (عصمت تکوینیه فرع بر عصمت مکتسبه است).

البته این بدین معنا نیست که ایشان پیش از عمل و مجاهدت‌هایشان معصوم نبودند، بلکه خدا می‌داند که کدام‌یک از مردم با اختیار و اراده خود در آینده بهتر از دیگران خواهند بود.

از این‌رو، از همان اول مزد عملی را که هنوز انجام نداده‌اند و برای خدا معلوم است که آنها انجام خواهند داد، به آنها داده و در نتیجه، آنها از همان طفولیت از امتیاز عصمت بهره‌مند شدند. پس عصمت یک امتیاز موهوبه است که هم پیش از عمل است (از باب مزد عمل پیش از انجام کار، و این معقولانه است) و هم بعد از عمل و کسب. با این بیان، روشن می‌شود که عصمت حضرت زهرا علیها السلام اکتسابی بوده است یا الهی.

مفسرین و آیه تطهیر

۱. تفسیر نمونه^۱

خدای متعال در این آیه می فرماید: «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت علیهم السلام دور کند و کاملاً شما را پاک سازد» ❁ **إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**^۲.

تعبیر به «انما» که معمولاً برای حصر است، دلیل بر این است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است.

جمله «یرید» اشاره به اراده تکوینی پروردگار است، و گرنه اراده تشریحی، و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، و همه مردم بدون استثناء به حکم شرع موظفند از هرگونه گناه و پلیدی پاک باشند.

ممکن است گفته شود؛ اراده تکوینی موجب یک نوع جبر است، ولی با توجه به بحث هایی که در مساله معصوم بودن انبیاء و امامان داشته ایم، پاسخ این سخن روشن می شود.

در اینجا به طور خلاصه می توان گفت: معصومان دارای یک نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویشند، و دارای یک نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار هستند، تا بتوانند الگو و اسوه مردم بوده باشند.

به تعبیر دیگر، معصومان به خاطر تاییدات الهی و اعمال پاک خویش، چنان

۱. تفسیر نمونه - آیت الله مکارم شیرازی

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی‌روند. درست همانگونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست، قطعه آتشی را بر دارد و به دهان خویش بگذارد، با اینکه نه اجباری در این کار است و نه اکراهی. این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهی‌ها و مبادی فطری و طبیعی می‌جوشد، بی آنکه جبر و اجباری در کار باشد. واژه «رجس» به معنی شیء ناپاک است خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه اینها.^۱

و اینکه در بعضی از کلمات، «رجس» به معنی «گناه» یا «شُرک» یا «بخل و حسد» و یا «اعتقاد باطل» و مانند آن تفسیر شده، در حقیقت بیان مصداق‌هایی از آن است، و گرنه مفهوم این کلمه، مفهومی عام و فراگیر است، و همه انواع پلیدی‌ها را به حکم اینکه، الف و لام در اینجا به اصطلاح «الف و لام جنس» است شامل می‌شود.

«تطهیر» به معنی پاک ساختن و در حقیقت تأکیدی است بر مسأله «اذهاب رجس» و نفی پلیدی‌ها، و ذکر آن به صورت «مفعول مطلق» در اینجا نیز تأکید دیگری بر این معنی محسوب می‌شود.

و اما تعبیر «اهل البیت» به اتفاق همه علمای اسلام و مفسران، اشاره به اهل بیت پیامبر ﷺ است، و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می‌شود، چرا که «بیت» گرچه به صورت مطلق در اینجا ذکر شد، اما به قرینه آیات قبل و بعد، منظور از آن، بیت و خانه پیامبر ﷺ است.^۲

۱. «راغب» در کتاب «مفردات» در ماده «رجس» معنی فوق و چهار نوع مصداق آن را بیان کرده است.

۲. اینکه بعضی «بیت» را در اینجا اشاره به «بیت الله الحرام» و کعبه دانسته‌اند و اهل آن را «متقون» شمرده‌اند بسیار با سیاق آیات نامتناسب است، چرا که در این آیات سخن از پیامبر ﷺ و بیت او در میان است نه بیت الله الحرام و هیچگونه قرینه‌ای بر آنچه گفته‌اند وجود ندارد.

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

اما اینکه مقصود از «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله» در اینجا چه اشخاصی می باشد؟ در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را مخصوص همسران پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند، و آیات قبل و بعد را که درباره ازواج رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گوید، ولی با توجه به یک مطلب، این عقیده نفی می شود و آن اینکه ضمیرهایی که در آیات قبل و بعد آمده عموماً به صورت ضمیر «جمع مؤنث» است، در حالی که ضمائر این قسمت از آیه ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً﴾ همه به صورت «جمع مذکر» است، و این نشان می دهد معنی دیگری در نظر بوده است.

لذا بعضی دیگر از مفسران از این مرحله گام فراتر نهاده و آیه را شامل همه خاندان پیامبر اعم از مردان و همسران او دانسته اند.

از سوی دیگر روایات بسیار زیادی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده معنی دوم، یعنی شمول همه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز نفی می کند و می گوید: مخاطب در آیه فوق منحصرأ پنج نفرند: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی عليه السلام و فاطمه عليها السلام و حسن عليه السلام و حسین عليه السلام.

با وجود این نصوص فراوان که قرینه روشنی بر تفسیر مفهوم آیه است تنها تفسیر قابل قبول برای این آیه همان معنی سوم، یعنی اختصاص به «خمسه طیبه» است.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که چگونه در لابلای بحث از وظایف زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی شود. پاسخ این سؤال را مفسر بزرگ، مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» چنین می گوید: «این اولین بار نیست که در آیات قرآن به آیاتی برخورد می کنیم که در کنار هم قرار دارند و اما از موضوعات مختلفی سخن می گویند، قرآن پر است از

❁ معصومه ❁

این گونه بحث‌ها، همچنین در کلام فصحای عرب و اشعار آنان نیز نمونه‌های فراوانی برای این موضوع موجود است.

مفسر بزرگ علامه طباطبایی رحمته‌الله نویسنده تفسیر «المیزان» پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه‌اش چنین است:

«ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله **إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ** . . . همراه این آیات نازل شده است، بلکه از روایات به خوبی استفاده می‌شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده، اما به هنگام جمع آوری آیات قرآن در عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا بعد از آن، در کنار این آیات قرار داده شده است.»

پاسخ سومی که می‌توان از سؤال داد این است؛ که قرآن می‌خواهد به همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بگوید: شما در میان خانواده‌ای قرار دارید که گروهی از آنان معصومند، کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد. و فراموش نکنید که انتساب او به خانواده‌ای که پنج معصوم پاک در آن است مسئولیت‌های سنگینی برای او ایجاد می‌کند، و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند.

نکته‌های آیه تطهیر از دیدگاه تفسیر نمونه:

الف. آیه تطهیر، برهان روشن عصمت است.

بعضی از مفسران، «رجس» را در آیه فوق، تنها اشاره به شرک و یا «گناهان کبیره زشت» همچون «زنا» دانسته‌اند، در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، بلکه اطلاق «الرجس» (با توجه به اینکه الف و لام آن «الف و لام جنس» است) هر گونه پلیدی و گناه را شامل می‌شود، چرا که گناهان همه رجسند، و لذا این کلمه در قرآن به «شرک»، «مشروبات الکلی»، «قمار»، «نفاق»،

«گوشت‌های حرام و ناپاک» و مانند آن اطلاق شده است.^۱
و با توجه به اینکه اراده الهی تخلف ناپذیر است، و جمله ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ دلیل بر اراده حتمی او می‌باشد، مخصوصاً با توجه به کلمه «انما» که برای حصر و تاکید است روشن می‌شود که اراده قطعی خداوند بر این قرار گرفته، که اهل بیت از هر گونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند، و این همان مقام عصمت است.

این نکته نیز قابل توجه است؛ که منظور از اراده الهی در این آیه دستورات و احکام او در مورد حلال و حرام نیست، چرا که این دستورات شامل همگان می‌شود و اختصاص به اهل بیت ندارد. بنا بر این با مفهوم کلمه انما سازگار نمی‌باشد.

پس این اراده مستمر اشاره به یک نوع امداد الهی است که اهل بیت را بر عصمت و ادامه آن یاری می‌دهد و در عین حال منافات با آزادی اراده و اختیار ندارد (چنان که قبلاً شرح دادیم).

در حقیقت مفهوم آیه همان چیزی است که در «زیارت جامعه» نیز آمده است: «عصمکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن، و طهرکم من الدنس، و اذهب عنکم الرّجس، و طهرکم تطهیرا»:

«خداوند شما را از لغزش‌ها حفظ کرد و از فتنه انحرافات در امان داشت، و

از آلودگی‌ها پاک ساخت و پلیدی را از شما دور کرد، و کاملاً تطهیر نمود.»

با این توضیح در دلالت آیه فوق بر مقام عصمت اهل بیت عليهم السلام نباید تردید کرد.

ب. آیه تطهیر در باره چه کسانی است؟

گفتیم؛ این آیه گرچه در لابلای آیات مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آمده اما

۱. سوره حج، آیه ۳۰ و سوره مائده، آیه ۹۰ و سوره توبه، آیه ۱۲۵ و سوره انعام، آیه ۱۴۵

تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای «جمع مؤنث» به «جمع مذکر») دلیل بر این است که این آیه محتوایی جدای از آن آیات دارد.

به همین دلیل، حتی کسانی که آیه را مخصوص به پیامبر ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ندانسته‌اند معنی وسیعی برای آن قائل شده‌اند که هم این بزرگواران را شامل می‌شود و هم همسران پیامبر علیهم السلام را.

ولی روایات فراوانی در دست داریم که نشان می‌دهد آیه مخصوص این بزرگواران است، و همسران در این معنی داخل نیستند، هر چند از احترام متناسب برخوردارند. اینک بخشی از آن روایات را ذیلاً از نظر می‌گذرانیم:

۱. روایاتی که از خود همسران پیامبر علیهم السلام نقل شده و می‌گوید:

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن از این آیه شریفه می‌گفت، ما از او سؤال کردیم که جزء آن هستیم فرمود: شما خویید اما مشمول این آیه نیستید! از آن جمله روایتی است که «ثعلبی» در تفسیر خود از «ام سلمه» نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه خود بود که فاطمه علیها السلام پارچه حریری نزد آن حضرت آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همسر و دو فرزندان حسن و حسین را صدا کن، آنها را آورد، سپس غذا خوردند بعد پیامبر صلی الله علیه و آله عباپی بر آنها افکند و گفت:

«خداوندا اینها خاندان منند، پلیدی را از آنها دور کن، و از هر آلودگی پاکشان گردان» و در اینجا آیه ﴿إِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ﴾ نازل شد . . . من گفتم: آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا؟!، فرمود: ﴿أَنْتِ اِلَى خَيْرٍ﴾ تو بر خیر و نیکی هستی» (اما در زمره این گروه نیستی).^۱

و نیز «ثعلبی» خود از «عایشه» چنین نقل می‌کند: هنگامی که از او درباره

جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند (با تاسف) گفت:
این یک تقدیر الهی بود! و هنگامی که درباره علی علیه السلام از او سؤال کردند
چنین گفت:

آیا از من درباره کسی سؤال می‌کنی که محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود،
و از کسی می‌پرسی که همسر محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، من با
چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را در زیر
لباسی جمع کرده بود و فرمود:

خداوندا! اینها خاندان منند و حامیان من، رجس را از آنها ببر و از آلودگی‌ها
پاکشان فرما، من عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من هم از آنها هستم؟ فرمود:
دور باش، تو بر خیر و نیکی هستی (اما جزء این جمع نمی‌باشی).^۱
این گونه روایات با صراحت می‌گویند که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله جزء عنوان اهل
بیت در این آیه نیستند.

۲. روایات بسیار فراوانی، در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده، که
از همه آنها استفاده می‌شود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را
فرا خواند- و یا به خدمت او آمدند- پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی بر آنها افکند، و گفت:
خداوندا! اینها خاندان منند، رجس و آلودگی را از آنها دور کن، در این
هنگام آیه ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ نازل گردید.

دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در «شواهد التنزیل» این روایات
را به طرق متعدد، از راویان مختلفی گردآوری کرده است.^۲
در اینجا این سؤال جلب توجه می‌کند که هدف از جمع کردن آنها در زیر

۱. مجمع البیان" (ذیل آیه مورد بحث).

۲. شواهد التنزیل جلد ۲ صفحه ۳۱ به بعد.

کساء چه بوده؟

گویا پیامبر ﷺ می خواسته است کاملاً آنها را مشخص کند، و بگوید آیه فوق، تنها درباره این گروه است، مبدا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر ﷺ و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بدانند.

حتی در بعضی از روایات آمده است که پیامبر ﷺ سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوندا اهل بیت من اینها هستند، پلیدی را از آنها دور کن»^۱

۳. در روایات فراوان دیگری می خوانیم: بعد از نزول آیه فوق، پیامبر ﷺ مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه علیها السلام می گذشت صدا می زد:

«هنگام نماز است ای اهل بیت!، خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد».

این حدیث را «حاکم حسکانی» از «انس بن مالک» نقل کرده است.^۲ در روایت دیگری که از «ابو سعید خدری» از پیامبر ﷺ نقل شده می خوانیم: «پیامبر این برنامه را تا هشت یا نه ماه ادامه داد»!^۳

حدیث فوق را «ابن عباس» نیز از پیامبر ﷺ نقل کرده است.^۴ این نکته قابل توجه است که تکرار این مساله، در مدت شش یا هشت یا نه ماه، به طور مداوم، در کنار خانه فاطمه علیها السلام برای این است که مطلب را کاملاً مشخص کند، تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند، که این آیه تنها در شان این گروه نازل شده است. به خصوص اینکه تنها خانه‌ای که در ورودی آن

۱. در المشور، ذیل آیه مورد بحث.

۲. شواهد التنزیل، جلد ۲ صفحه ۱۱.

۳. شواهد التنزیل، جلد ۲ صفحه ۲۸ و ۲۹.

۴. در المشور، ذیل آیه مورد بحث.

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله باز می شد، بعد از آنکه دستور داد درهای خانه های دیگران به سوی مسجد بسته شود در خانه فاطمه علیها السلام بود و طبعاً همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز این سخن را در آنجا از پیامبر می شنیدند (دقت کنید).
با این حال جای تعجب است، که بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در آن وارد هستند، هر چند اکثریت علمای اسلام، اعم از شیعه و اهل سنت، آن را محدود به این پنج تن می دانند.
قابل توجه اینکه «عایشه» همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که طبق گواهی روایات اسلامی، در بازگو کردن فضائل خود، و ریزه کاری های ارتباطش با پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی فروگذار نمی کرد، اگر این آیه شامل او می شد قطعاً در لابلای سخنانش به مناسبت هایی از آن سخن می گفت، در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است.

۴. روایات متعددی از «ابو سعید خدری» صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می دهد « این آیه تنها درباره همان پنج تن نازل شده است»
(نزلت فی خمسة: فی رسول الله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام)^۱.

این روایات به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می دانند.
از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می گیریم؛ که منابع و راویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می کند، به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی گذارد، تا آنجا که در شرح «احقاق الحق» بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گرد آوری شده، و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می گذرد^۲ نویسنده کتاب «شواهد التنزیل» که از علمای معروف برادران اهل

۱. «شواهد التنزیل» جلد ۲ صفحه ۲۵.

۲. به جلد دوم «احقاق الحق» و پاورقی های آن مراجعه شود.

سنت است بیش از ۱۳۰ حدیث در این زمینه نقل کرده است.^۱ از همه این‌ها گذشته، پاره‌ای از همسران پیامبر ﷺ در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند، که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست، مانند؛ ماجرای جنگ جمل، که قیامی بود بر ضد امام وقت، که سبب خونریزی فراوانی گردید. و به گفته بعضی از مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار نفر بالغ می‌شد.

بدون شک، این ماجرا به هیچ وجه قابل توجیه نیست و حتی می‌بینیم که خود عایشه نیز بعد از این حادثه، اظهار ندامت می‌کند که نمونه‌ای از آن در بحث‌های پیشین گذشت.

عیب جویی کردن «عایشه» از «خدیجه» که از بزرگترین و فداکارترین و با فضیلت‌ترین زنان اسلام است در تاریخ اسلام مشهور است، این سخن به قدری بر پیامبر ﷺ ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود: به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند!^۲

ج. آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریحی؟

در لابلای تفسیر آیه، اشاره‌ای به این موضوع داشتیم که «اراده» در جمله ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾، اراده تکوینی است نه تشریحی. برای توضیح بیشتر باید یاد آور شویم، که منظور از اراده تشریحی، همان اوامر و نواهی الهی است، فی المثل خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد

۱. به جلد دوم "شواهد التنزیل" از صفحه ۱۰ تا ۹۲ مراجعه شود.

۲. "استیعاب" و "صحیح بخاری" و "مسلم" (طبق نقل المراجعات صفحه ۲۲۹- نامه ۷۲).

خواسته، این اراده تشریحی است.

معلوم است که اراده تشریحی به افعال ما تعلق می‌گیرد نه افعال خداوند، در حالی که در آیه فوق، متعلق اراده، افعال خدا است، می‌گوید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد، بنا بر این چنین اراده‌ای باید تکوینی باشد، و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین.

افزون بر این، مساله «اراده تشریحی» نسبت به پاکی و تقوا، انحصار به اهل بیت علیهم السلام ندارد چرا که خدا به همه دستور داده است پاک باشند و با تقوا، و این مزیتی برای آنها نخواهد بود، زیرا همه مکلفان مشمول این فرمانند.

به هر حال این موضوع یعنی اراده تشریحی نه تنها با ظاهر آیه سازگار نیست که با احادیث گذشته به هیچ وجه تناسبی ندارد، زیرا همه این احادیث سخن از یک مزیت والا و ارزش مهم ویژه می‌کند که مخصوص اهل بیت علیهم السلام است.

این نیز مسلم است که «رجس» در اینجا به معنی پلیدی ظاهری نمی‌باشد، بلکه اشاره به پلیدی‌های باطنی است. و اطلاق این کلمه، هر گونه انحصار و محدودیت را، در شرک و کفر و اعمال منافی عفت و مانند آن نفی می‌کند، و همه گناهان و آلودگی‌های عقیدتی و اخلاقی و عملی را شامل می‌شود.

نکته دیگری که باید به دقت متوجه آن بود این است؛ که اراده تکوینی که به معنی خلقت و آفرینش است در اینجا به معنی مقتضی است نه علت تامه، تا موجب جبر و سلب اختیار گردد.

توضیح اینکه: مقام عصمت به معنی یک حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان ایجاد می‌شود اما با وجود این حالت، چنان نیست که آنها نتوانند گناه کنند، بلکه قدرت این کار را دارند، و با اختیار خود از گناه چشم می‌پوشند.

❁ معصومه ❁

درست همانند یک طیب بسیار آگاه که هرگز یک ماده بسیار سمی را که خطرات جدی آن را می‌داند هرگز نمی‌خورد. با اینکه قدرت بر این کار دارد، اما آگاهی‌ها و مبادی فکری و روحی او سبب می‌شود که با میل و اراده خود از این کار چشم‌پوشد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است، که این تقوای الهی موهبت ویژه‌ای است که به پیغمبران داده شد نه به دیگران، ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به آن‌ها داده بنا بر این امتیازی است که بهره آن عاید همگان می‌شود و این عین عدالت است. درست مانند امتیاز خاصی است که خداوند به پرده‌های ظریف و بسیار حساس چشم داده، که تمام بدن از آن بهره می‌گیرد.

از این گذشته، به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند، مسئولیت‌شان نیز سنگین است و یک ترک اولای آنها معادل یک گناه بزرگ افراد عادی است، و این مشخص‌کننده خط عدالت است.

د. جاهلیت قرن بیستم!

همانگونه که اشاره شد جمعی از مفسران در تفسیر ﴿الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾^۱ در آیات مورد بحث گرفتار شک و تردید شدند. گویی نتوانستند باور کنند که بعد از ظهور اسلام، نوعی دیگر جاهلیت در جهان پا به عرصه وجود خواهد گذاشت که جاهلیت عرب قبل از اسلام در مقابل آن موضوع کم‌اهمیتی خواهد بود. ولی امروز این امر برای ما که شاهد مظاهر جاهلیت وحشتناک قرن بیستم هستیم کاملاً حل شده است، و باید آن را به حساب یکی از پیشگویی‌های

اعجاز آمیز قرآن مجید گذارد.

اگر عرب در عصر جاهلیت اولی، جنگ و غارتگری داشت، و فی المثل چندین بار بازار عکاظ صحنه خونریزی‌های احمقانه گردید که چند تن کشته شدند، در جاهلیت عصر ما، جنگ‌های جهانی رخ می‌دهد، که گاه بیست میلیون نفر در آن قربانی و بیش از آن مجروح و ناقص الخلقه می‌شوند!

اگر در جاهلیت عرب زنان، «تبرج به زینت» می‌کردند، و روسری‌های خود را کنار می‌زدند به گونه‌ای که مقداری از سینه و گلو و گردن‌بند و گوشواره آنها نمایان می‌گشت، در عصر ما کلوپ‌هایی تشکیل می‌شود بنام کلوپ برهنگان (که نمونه آن در انگلستان معروف است) که با نهایت معذرت، افراد در آن برهنه مادرزاد می‌شوند، رسوایی‌های پلاژهای کنار دریا و استخرها و حتی معابر عمومی هم نگفتنی است.

اگر در جاهلیت عرب، «زنان آلوده ذوات الاعلام» بودند که پرچم بر در خانه خود می‌زدند تا افراد را به سوی خود دعوت کنند!، در جاهلیت قرن ما افرادی هستند که در روزنامه‌های مخصوص مطالبی را در این زمینه مطرح می‌کنند که قلم از ذکر آن شرم دارد، و جاهلیت عرب بر آن صد شرف دارد.

خلاصه چه گوئیم از وضع مفاسدی که در تمدن مادی ماشینی، منهای ایمان، در عصر ما وجود دارد که ناگفتنش بهتر است، و نباید این تفسیر را با آن آلوده کرد.

آنچه گفتیم فقط مشتی از خروار برای نشان دادن زندگی کسانانی بود که از خدا فاصله می‌گیرند، و با داشتن هزاران دانشگاه و مراکز علمی و دانشمندان معروف، در منجلاب فساد غوطه‌ور شوند، و حتی گاهی همین مراکز علمی و دانشمندان در اختیار همان فجایع و مفاسد قرار می‌گیرند.

۲. تفسیر المیزان^۱

در آیه ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱ کلمه «إِنَّمَا» در آیه انحصار خواست خدا را می‌رساند، و می‌فهماند؛ که خدا خواسته که رجس و پلیدی را تنها از اهل بیت دور کند، و به آنان عصمت دهد. و کلمه «أَهْلَ الْبَيْتِ» چه اینکه صرفاً برای اختصاص باشد، تا غیر از اهل خانه داخل در حکم نشوند، و چه اینکه این کلمه نوعی مدح باشد، و چه اینکه نداء، و به معنای «ای اهل بیت» بوده باشد، به هر حال دلالت دارد بر اینکه؛ دور کردن رجس و پلیدی از آنان، و تطهیرشان، مسأله‌ای است مختص به آنان، و کسانی که مخاطب در کلمه «عنکم» (یعنی از شما) هستند.

بنا بر این در آیه شریفه، در حقیقت دو حصر و انحصار بکار رفته، یکی، انحصار اراده و خواست خدا در بردن و دور کردن پلیدی و تطهیر اهل بیت، دوم، انحصار این عصمت و دوری از پلیدی در اهل بیت.

حال باید دید اهل بیت چه کسانی هستند؟ به طور مسلم فقط زنان آن جناب اهل بیت او نیستند، برای اینکه هیچگاه صحیح نیست ضمیر مردان را به زنان ارجاع داد، و به زنان گفت «عنکم» - از شما، بلکه اگر فقط همسران اهل بیت بودند، باید می‌فرمود: «عنکن»، بنا بر این، یا باید گفت مخاطب همسران پیامبر و دیگران هستند هم چنان که بعضی^۲ دیگر گفته‌اند: مراد از اهل البیت، اهل بیت

۱. تفسیر المیزان - علامه طباطبایی.

۲. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۶.

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

الحرام است، که در آیه ﴿إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ﴾ آنان را متقی خوانده، و بعضی^۱ دیگر گفته‌اند: مراد اهل مسجد رسول خدا ﷺ است.

و بعضی^۲ گفته‌اند: همه آن کسانی است که در عرف جزو خاندان آن جناب به شمار می‌روند، چه همسرانش، و چه خویشاوندان و نزدیکانش، یعنی آل عباس، آل عقیل، آل جعفر، و آل علی.

و بعضی^۳ دیگر گفته‌اند: مراد خود رسول خدا ﷺ و همسران اوست، و شاید آنچه به عکرمه و عروه نسبت داده‌اند همین باشد، چون آنها گفته‌اند: مراد تنها و تنها همسران رسول خدا ﷺ است.

تا اینکه مخاطب هم چنان که بعضی^۴ دیگر گفته‌اند: غیر از همسران آن جناب هستند و خطاب در «عنکم = از شما» متوجه اقربای رسول خدا ﷺ است، یعنی آل عباس، آل علی، آل عقیل، و آل جعفر.

و به هر حال، مراد از بردن رجس و تطهیر اهل بیت، تنها همان تقوای دینی، و اجتناب از نواهی، و امتثال اوامر است، و بنا بر این، معنای آیه این است، که خدای تعالی از این تکالیف دینی که متوجه شما کرده سودی نمی‌برد، و نمی‌خواهد سود ببرد، بلکه می‌خواهد شما را پاک کند، و پلیدی را از شما دور سازد، و بنا بر این، آیه شریفه در حد آیه ﴿مَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يَّرِيْدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُنِّمَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ﴾^۵ می‌باشد، و اگر معنا این باشد، آن وقت

۱. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۳.

۲. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۴.

۳. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۳.

۴. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۴.

۵. خدا نمی‌خواهد بیهوده بار شما را سنگین کند، بلکه می‌خواهد پاکتان سازد، و نعمت خود را بر شما تمام کند. (سوره مائده، آیه ۶.)

❁ معصومه ❁

آیه شریفه، با هیچ یک از چند معنایی که گذشت نمی‌سازد، چون این معنا با اختصاص آیه به اهل بیت منافات دارد، زیرا خدا این گونه تطهیر را برای عموم مسلمانان و مکلفین به احکام دین می‌خواهد، نه برای خصوص اهل بیت، و حال آنکه گفتیم آیه شریفه دو انحصار را می‌رساند، که انحصار دوم تطهیر اهل بیت است.

و اگر بگویی مراد از بردن رجس، و تطهیر کردن، همانا تقوای شدید و کامل است، و معنای آیه این است که این تشدید که در تکالیف متوجه شما کردیم، و در برابر اجر دو چندان هم وعده‌تان دادیم، برای این نیست که خود ما از آن سودی ببریم، بلکه برای این است که می‌خواهیم پلیدی را دور نموده و تطهیرتان کنیم.

و در این معنا، هم اختصاص رعایت شده، و هم عمومیت خطاب به همسران رسول خدا ﷺ و به دیگران، چیزی که هست در اول، خطاب را متوجه خصوص همسران آن جناب نمود، و در آخر، یعنی در کلمه «عنکم» متوجه عموم.

لیکن این حرف هم صحیح نیست، برای اینکه در آخر، خطاب متوجه غیر از ایشان شده، و اگر بگویی خطاب متوجه همه است چه همسران و چه غیر آنان، می‌گوییم: این نیز باطل است، برای اینکه غیر از همسران شریک در تشدید تکلیف نبودند، و اجر دو چندان هم ندارند، و معنا ندارد خدای تعالی بفرماید: اگر به شما همسران رسول خدا ﷺ تکالیف دشوارتری کردیم، برای این است که خواستیم عموم مسلمانان و شما را پاک نموده و پلیدی را از همه دور کنیم.

خواهی گفت: چرا جایز نباشد که خطاب متوجه همسران رسول خدا ﷺ و خود رسول خدا ﷺ باشد، با اینکه تکلیف خود رسول خدا ﷺ هم مانند

تکالیف همسرانش شدید است؟

در پاسخ می‌گوییم: نباید همسران آن جناب را با خود آن جناب مقایسه کرد، چون آن جناب مؤید به داشتن عصمت خدایی است، و این موهبتی است که با عمل و اکتساب به دست نمی‌آید، تا بفرماید تکلیف تو را تشدید کردیم، و اجرت را مضاعف نمودیم، تا پاکت کنیم، چون معنای این حرف این است که تشدید تکلیف، و دو چندان کردن اجر، مقدمه و یا سبب است برای به دست آمدن عصمت.

و به همین جهت هیچ یک از مفسرین این احتمال را نداده‌اند که خطاب متوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسرانش باشد و بس. و اگر ما آن را جزو اقوال ذکر کردیم، به عنوان این است که این هم یک احتمال است، و خواستیم با ایراد این احتمال نظریه آن مفسرینی که گفته‌اند: مراد خصوص همسران آن جناب است تصحیح کنیم، نه اینکه بگوییم: کسی از مفسرین این احتمال را هم داده.

و اگر مراد بردن رجس و پاک کردن، به اراده خدا باشد، و در نتیجه مراد این باشد که خدا می‌خواهد به طور مطلق، و بدون هیچ قیدی شما را تطهیر کند، نه از راه توجیه تکالیف، و نه از راه تکلیف شدید، بلکه اراده مطلقه‌ای است از خدا که شما پاک و از پلیدی‌ها دور باشید، چون اهل بیت پیغمبرید، در این صورت معنای آیه منافی با آن شرطی است که کرامت آنان مشروط بدان شد، و آن عبارت بود از تقوی، حال چه اینکه مراد از اراده، اراده تشریعی باشد، و چه تکوینی، هر یک باشد با شرط نمی‌سازد، پس معلوم می‌شود اراده مطلقه نیست.

اثبات اینکه مراد از «أَهْلَ الْبَيْتِ» و مخاطب آیه تطهیر، خمسه طیه «پیغمبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند» با این بیانی که گذشت آن روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده تأیید می‌شود، چه در آن روایات آمده که آیه شریفه

❁ معصومه ❁

در شان رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است، و احدی در این فضیلت با آنان شرکت ندارد.

و این روایات بسیار زیاد، و بیش از هفتاد حدیث است، که بیشتر آنها از طرق اهل سنت است، و اهل سنت آنها را از طرق بسیاری، (تقریباً از چهل طریق) نقل کرده‌اند و شیعه آن را از بیش از سی طریق نقل کرده‌اند.

حال اگر کسی بگوید: این روایات بیش از این دلالت ندارد که علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نیز مشمول آیه هستند، و این منافات ندارد با اینکه همسران رسول خدا نیز مشمول آن باشند، چون آیه شریفه در سیاق خطاب به آنان قرار گرفته. در پاسخ می‌گوییم: بسیاری از این روایات و به خصوص آنچه از ام سلمه - که آیه در خانه او نازل شده - روایت شده است، تصریح دارد بر اینکه آیه مخصوص همان پنج تن است، و شامل همسران رسول خدا علیهم السلام نیست، که ان شاء الله روایات مزبور که بعضی از آنها دارای سندی صحیح هستند، از نظر شما خواهد گذشت.

و اگر کسی بگوید: آن روایات باید به خاطر ناسازگاری‌اش با صریح قرآن کنار گذاشته شود، چون روایت هر قدر هم صحیح باشد، وقتی پذیرفته است که با نص صریح قرآن منافات نداشته باشد، و روایات مذکور مخالف قرآن است، برای اینکه آیه مورد بحث دنبال آیاتی قرار دارد که خطاب در همه آنها به همسران رسول خدا علیهم السلام است، پس باید خطاب در این آیه نیز به ایشان باشد.

در پاسخ می‌گوییم: همه حرف‌ها در همین است، که آیا آیه مورد بحث متصل به آن آیات، و تتمه آنها است یا نه؟ چون روایاتی که بدان اشاره شد، همین را منکر است، و می‌فرماید آیه مورد بحث به تنهایی، و در یک واقعه جداگانه نازل شده است.

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

و حتی در بین این هفتاد روایت، یک روایت هم وجود ندارد، که بگوید آیه شریفه دنبال آیات مربوط به همسران رسول خدا ﷺ نازل شده، و حتی احدی هم از مفسرین این حرف را نزده‌اند، حتی آنهایی هم که گفته‌اند؛ آیه مورد بحث مخصوص همسران رسول خدا ﷺ است، مانند عکرمه و عروه، گفته‌اند: که این آیه در ضمن آیات دیگر نازل شده است.

پس آیه مورد بحث از جهت نزول جزو آیات مربوط به همسران رسول خدا ﷺ و متصل به آن نیست، حال یا این است که به دستور رسول خدا ﷺ دنبال آن آیات قرارش داده‌اند، و یا بعد از رحلت رسول خدا ﷺ اصحاب در هنگام تالیف آیات قرآنی در آنجا نوشته‌اند، مؤید این احتمال این است که اگر آیه مورد بحث که در حال حاضر، جزو آیه ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ است، از آن حذف شود، و فرض کنیم که اصلاً جزو آن نیست، آیه مزبور با آیه بعدش که می‌فرماید: ﴿وَاذْكُرْنَ﴾ کمال اتصال و انسجام را دارد، و اتصالش بهم نمی‌خورد. پس معلوم می‌شود جمله مورد بحث نسبت به آیه قبل و بعدش نظیر آیه ﴿الْيَوْمَ يَنْسَأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۱ است که در وسط آیاتی قرار گرفته که آنچه خوردنش حرام است می‌شمارد، که در جلد پنجم کتاب المیزان در سوره مائده گفتیم که: چرا آیه مزبور در وسط آن آیات قرار گرفته، و این بی‌نظمی از کجا ناشی شده است.

نتیجه گیری:

بنا بر آنچه گفته شد، کلمه ﴿أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ در عرف قرآن اسم خاص است که هر جا ذکر شود، منظور از آن، این پنج تن هستند، یعنی رسول خدا ﷺ و علی

۱. سوره مائده، آیه ۳.

❁ معصومه ❁

و فاطمه و حسنین علیهم السلام، و بر هیچ کس دیگر اطلاق نمی‌شود، هر چند که از خویشاوندان و اقربای آن جناب باشد، البته این معنا، معنایی است که قرآن کریم لفظ مذکور را بدان اختصاص داده، و گر نه به حسب عرف عام، کلمه مزبور بر خویشاوندان نیز اطلاق می‌شود.

کلمه «رجس» - به کسره را، و سکون جیم - صفتی است از ماده رجاست، یعنی پلیدی و قذارت. و پلیدی و قذارت، هیاتی است در نفس آدمی، که آدمی را وادار به اجتناب و نفرت می‌نماید؛ مانند پلیدی رذائل، و نیز هیاتی است در ظاهر موجود پلید، مانند پلیدی خوک، که باز آدمی از آن نفرت دارد. هم چنان که قرآن کریم این لفظ را در هر دو معنا اطلاق کرده، درباره پلیدی ظاهری فرموده: ﴿أَوْ لَحْمِ خَنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ﴾^۱ و درباره پلیدی‌های معنوی، مانند شرک و کفر، و اعمال ناشایست فرموده: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾^۲ و نیز فرموده: ﴿وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يُجْعَلْ صَدْرُهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّهُ يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يُجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۳.

و این کلمه، به هر معنا که باشد، نسبت به انسان عبارت است از؛ ادراکی نفسانی، و اثری شعوری، که از علاقه و بستگی قلب به اعتقادی باطل، یا عملی زشت حاصل می‌شود. وقتی می‌گوییم: انسان پلید، یعنی انسانی که به خاطر دل بستگی به عقاید باطل، یا عمل باطل دلش دچار پلیدی شده است.

۱. یا گوشت خوک که پلید است. سوره انعام، آیه ۱۴۵.

۲. و آنهایی که در دل بیمارند، قرآن پلیدی دیگری بر پلیدیهایشان می‌افزاید، و می‌میرند در حالی که کافرند. سوره توبه، آیه ۱۲۵.

۳. و کسی که خدا بخواهد گمراهش کند، دلش را تنگ و ناپذیرا می‌کند، به طوری که پذیرفتن حق برایش چون رفتن به آسمان غیر ممکن باشد، خدا این چنین پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند مسلط می‌سازد. سوره انعام، آیه ۱۲۵. [.....]

[توضیح اینکه مفاد آیه تطهیر، معصوم بودن اهل بیت علیهم السلام از اعتقاد و عمل باطل است و ملازم بودن آنان با اعتقاد و عمل حق، به اراده تکوینی خداوند است] و با در نظر گرفتن اینکه، کلمه رجس، در آیه شریفه الف و لام دارد، که جنس را می‌رساند، معنایش این می‌شود که خدا می‌خواهد تمامی انواع پلیدی‌ها، و هیات‌های خبیثه، و رذیله، را از نفس شما ببرد، هیات‌هایی که اعتقاد حق، و عمل حق را از انسان می‌گیرد، و چنین ازاله‌ای با عصمت الهی منطبق می‌شود، و آن عبارت است از صورت علمیه‌ای در نفس که انسان را از هر باطلی، چه عقاید و چه اعمال حفظ می‌کند، پس آیه شریفه یکی از ادله عصمت اهل بیت است.

برای اینکه قبلاً گفتیم اگر مراد از آیه، چنین معنایی نباشد، بلکه مراد از آن تقوی و یا تشدید در تکالیف باشد، دیگر اختصاصی به اهل بیت نخواهد داشت. خدا از همه بندگان تقوی می‌خواهد، نه تنها از اهل بیت، و نیز گفتیم که یکی از اهل بیت، خود رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و با اینکه آن جناب معصوم است، دیگر معنا ندارد که خدا از او تقوی بخواهد.

پس چاره‌ای جز این نیست که آیه شریفه را حمل بر عصمت اهل بیت کنیم، و بگوییم: مراد از بردن رجس، عصمت از اعتقاد و عمل باطل است، و مراد از تطهیر در جمله ﴿يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً﴾ که با مصدر تطهیر تاکید شده، زایل ساختن اثر رجس به وسیله وارد کردن چیزی که مقابل آن است، و آن عبارت است از اعتقاد به حق.

پس تطهیر اهل بیت عبارت شد، از اینکه ایشان را مجهز به ادراک حق کند، (حق در اعتقاد، و حق در عمل) و آن وقت مراد از اراده این معنا، (خدا می‌خواهد چنین کند)، نیز اراده تکوینی می‌شود، چون قبلاً هم گفتیم اراده

❁ معصومه ❁

تشریحی را که منشا تکالیف دینی و منشا متوجه ساختن آن تکالیف به مکلفین است، اصلاً با این مقام سازگار نیست، (چون گفتیم اراده تشریحی را نسبت به تمام مردم دارد نه تنها نسبت به اهل بیت).

پس معنای آیه این شد؛ که خدای سبحان مستمراً و دائماً اراده دارد، شما را به این موهبت یعنی؛ موهبت عصمت اختصاص دهد به این طریق که اعتقاد باطل و اثر عمل زشت را از شما اهل بیت ببرد، و در جای آن عصمتی بیاورد که حتی اثری از آن اعتقاد باطل و عمل زشت در دل‌هایتان باقی نگذارد.

۳. تفسیر مجمع البیان

قرآن کریم می فرماید: ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾. فقط خدا می خواهد که از شما خاندان رسالت دور دارد پلیدی را و پاک نماید شما را پاک کردنی.

ابن عباس گوید: «الرجس» عمل شیطانی است و کاریست که رضای خدا در آن نیست، و «البیت»: الف و لام تعریف در آن الف و لام عهد است و مقصود از آن بیت نبوت و رسالت است، و عرب مکانی را که بآن پناه برده می شود بیت گوید، و برای همین انساب عرب را بیوت نامیده اند، و می گویند بیوتات العرب مقصودشان نسب است گوید:

الایاییت بالعلیاء بییت ولو لاحبّ اهلك ما اتیت
آهای ای خانه ای که به بلندی تو بییتی نیست، اگر علاقه و محبت اهل تو
نبود نمی آمدم بطرف تو

الایاییت اهلك اوعدونی کائی کلّ ذنبهم جنیت
آهای ای خانه ای که اهلت مرا تهدید کرده و بیم دادند که گویا تمام گناهشان
را من مرتکب شدم،

شاهد در این دو بیت، بیت نسب است، و بیت نبوت و رسالت مثل بیت
نسب است فرزدق شاعر گوید:

بیست زرارة محتسب بفنائیه و مجاشع و ابو الفوارس نهشل
بیت زراره محدود و مجتمع به فضاء و اطراف آنست و نیز بیت مجاشع و
ابو الفوارس نهشل همین گونه است

لا يجتبی بفنائہ بیتک مثلہم ابدأ اذا عدّ الفعّال الاکمل
اما فضاء بیت شما هرگز محدود و محصور مانند بیت آنان نیست و وقتی
مردان کامل فعّال شمرده می شوند که همواره بوده و هستند.

شاهد در این شعر دو کلمه بیت است، که مقصود از آن نسب زراره و
مجاشع است، و برخی برآنند که مقصود از بیت اللّٰه الحرام است و اهل آن
پرهیزگاراند به جهت قول خدا: ﴿إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ﴾، یعنی: نیستند اولیاء
خدا مگر پرهیزگاران.

و بعضی گفته اند: که مقصود از البیت، مسجد رسول خدا ﷺ و اهل آن
کسانی هستند که پیغمبر ﷺ آنها را در آن اسکان داده و خارج نکرده و درب او
را هم نبستند و امت اسلامی به تمامی اتفاق کرده اند بر اینکه مقصود از اهل
البیت در آیه اهل بیت پیغمبر ما ﷺ است، اما بعداً اختلاف کرده اند.
عکرمه گوید: اراده کرده از اهل البیت زنان پیغمبر را برای آنکه اوّل آیه
متوجه به آنهاست.

ابو سعید خدری و انس بن مالک و وائل بن اسقع و عایشه و ام سلمه
گویند، که آیه مختص و ویژه به رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و حسن و
حسین علیهم السلام است.

پاره ای احادیث شیعه و سنی در ذیل می آید که مقصود از اهل البیت در آیه
تطهیر خاندان رسالت است نه غیر ایشان:

۱. ابو حمزه ثمالی در تفسیرش گوید: حدیث کرد مرا حوشب از ام سلمه.
او گوید، فاطمه علیها السلام نزد پیغمبر ﷺ آمده و حریره ای برای آن حضرت آورد،
پیامبر ﷺ فرمود: شوهرت و دو پسر را بخوان، پس فاطمه آنها را آورده و از

آن حریره خوردند آن گاه پیغمبر کساء خیری را بر سر آنان انداخته و گفت:

اللهم هؤلاء اهل بیتی و عترتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا؛

بار خدایا اینان خاندان و خویشان منند، پس به بر از ایشان پلیدی را و ایشان را پاک کن پاک کردنی.

ام سلمه گوید: پس گفتم: یا رسول الله و من با ایشانم، فرمود: تو به خیر و سعادتی.

۲. ثعلبی در تفسیرش نیز روایت کرده باسنادش از ام سلمه که پیامبر صلی الله علیه و آله در منزلش بود که فاطمه با قدحی آمد که در آن حریره بود، پس فرمود شوهر و پسرانت را بطلب، پس حدیث را مثل حدیث ابو حمزه یاد کرده، سپس گفت: پس خدا نازل کرد، انا یرید الله یعنی، آیه تطهیر را پس گرفت اطراف کساء را و بر آنها افکند، آن گاه دست خود را بیرون آورد و به سوی آسمان بلند نمود، سپس گفت:

اللهم هؤلاء اهل بیتی و حامتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا،

بار خدایا اینها اهل خانه من و رحم منند، پس بر از ایشان پلیدی را و پاکیزه کن آنها را پاکیزه کردنی.

ام سلمه گوید: پس من سرم را داخل اطاق کرده و گفتم آیا من با شما هستم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود، تو بخیری، تو بخیری.

۳. و نیز ثعلبی باسنادش روایت کرده؛ از مجمع که گوید: من با مادرم وارد بر عایشه شدیم، پس از خروجش بر علی علیه السلام در روز جمل پرسید، گفت: آن تقدیر خداوند بود^۱. پس از علی علیه السلام پرسید، پس عایشه گفت: می پرسی از من از

۱. از این جمله عایشه معلوم می شود که او جبری مذهب بوده و مانند اشاعره که جبری قدری هستند و افعال بندگان را از ثواب و گناه کار خدا می دانند و بنده را مسلوب الاختیار، و بنا بر این یا منکر عذاب و عقاب و پاداش خواهند بود و یا نسبت ظلم و فعل قبیح به خدای تعالی خواهند داد، چون وقتی فعل از خدا باشد عذاب و ثواب بندگان معنا ندارد و اگر خدا بنده بی اختیار را عذاب کند ظلم به او کرده است. [مترجم]

❁ معصومه ❁

محبوب‌ترین مردم. او و همسرش فاطمه محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا بودند، به حقیقت دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را که پیغمبر آنها را در زیر پارچه‌ای که بر سر آنها انداخته بود جمع نموده آن گاه گفت:

اللّٰهُمَّ هُوَ اهل بيتي و حامتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، گوید، پس گفتم یا رسول الله من از اهل شمایم؟ فرمود دور شو که تو بخیری.^۱

۴. و باسنادش از ابی سعید خدری از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده که این آیه درباره پنج نفر است، من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام نازل شده است.

۵- گفت حدیث کرد برای ما حاکم ابو القاسم به اسنادش از رازان از حسن بن علی علیه‌السلام گوید، چون آیه تطهیر نازل شد پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ما را جمع نمود در زیر کساء خیبری، سپس گفت:

اللّٰهُمَّ هُوَ اهل بيتي و عترتي.

۴. تفسیر انوار درخشان

در آیه ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ کلمه **إِنَّمَا** حصر است. و جمله **يَرِيدُ** به هیئت مضارع، صفت فعل پروردگار بوده و دلالت بر دوام و استمرار دارد. و اراده پروردگار به قرینه مقام، اراده تکوینی یعنی مبنی بر موهبت نیروی وجودی و روانی است. و جمله به منزله انشاء و ایجاد است، زیرا اراده پروردگار همان تحقق مراد و خواسته او در خارج است، که زوال و تزلزل ندارد و یا تحول پذیر نخواهد بود.

اللَّهُ، اسم ساحت کبریائی است که مستجمع صفات واجبه می‌باشد، قرینه آنست که اراده طهارت و وجودی به طور اطلاق از مظاهر پروردگار و پرتوی از همه صفات واجب او می‌باشد و اختصاص به صفتی دون صفت دیگر ندارد مانند آموزش گناهان اهل ایمان که ظهور صفت غفار و غفور می‌باشد.

و کلمه **رَجَسَ**، اسم مصدر به معنای قذارت باطنی و پلیدی معنوی و روانی است و ازاله رجس، به معنای رفع هرگونه نقص و قذارت باطنی و پلیدی روانی است که از اندیشه باطل و گناه پاک و ایمن گردد.

هم چنین اذهاب رجس و ازاله رجس و رفع قذارت و پلیدی باطنی از روح و روان مقدمه و رکن طهارت و وجودی است و نظر به این که جمله ﴿لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ به طور اطلاق است، مفاد آن آنست که ازاله رجس و رفع پلیدی به طور کلی است و دیگر شائبه نقص و قذارت در روح و تمایل به گناه نخواهد داشت.

مقصود از اهل البیت، وابستگان نزدیک است، و مراد از بیت مهبط وحی و

❁ معصومه ❁

رسالت، و مراد رسول مکرم ﷺ و وابستگان به او از لحاظ هبوط وحی و رسالت خواهد بود. و آن نیز بر حسب آیه مباهله و دلایل قطعی دیگر - که بی نیاز از ذکر است - مراد علی بن ابی طالب علیه السلام که سمت او متمم رسالت رسول ﷺ است و نیز مخدره زهراء مرضیه علیها السلام و حسنین علیهم السلام می باشند.

کلمه **يَطَهَّرْكُمْ** خطاب به رسول و وابستگان و اهل بیت او و صفت فعل پروردگار است. و طهارت که محصول فعل و تطهیر است عبارت از صفای روح و پاکیزگی از نقص اعتقادی و از تیرگی خلقی است. و دارای مراتب و درجات بی شمار است. و طهارت به طور اطلاق اعلی درجه آنست. کلمه **تَطَهِّرًا** مفعول مطلق و تأکید دارد در اطلاق طهارت ذاتی که قابل زوال و تزلزل نخواهد بود.

و پس از رفع قذارت معنوی و روانی از روح و روان، آماده می شود که آراسته به طهارت ذاتی و وجودی و موصوف به صدق به طور اطلاق گردد و از آن، تعبیر به نیروی عصمت و قدس روح و طهارت ذاتی می شود.

با توجه به این که طهارت ذاتی و موهبت وجودی، اکتسابی نیست، یعنی متأخر و وابسته به اداء وظایف و سیر و سلوک نیست. از نظر اینکه بر حسب مشیت و حکمت پروردگار مورد را صالح دانسته و با صدق و صفاء مقرر فرموده و عصمت ذاتی و طهارت وجودی و اعتقادی به او موهبت فرموده، بدون اینکه ذاتا متأخر از حرکت عبودی و سیر و سلوک عملی و جوارحی باشد.

و به عبارت دیگر؛ رسولان و پیامبران و اوصیاء علیهم السلام شاگردان مکتب قدس ربوبی هستند. و پیوسته از الهامات و تعلیمات و اشارات غیبی و سروش های هاتف و غیر آنها استفاده می نمایند. بر این اساس صورت اعتقادی آنان به توحید کبریائی، به طور موهبت است و متأخر از حرکت و اداء وظایف الهی نخواهد بود.

مانند عیسی مسیح علیه السلام که در هنگام نوزادگی مکرر اعلام می نمود ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ﴾ و رسالت و عصمت و جودی، و صدق ذاتی و طهارت اعتقادی خود را، در نوزادگی اعلام می نمود و هنوز اقدام به اداء وظایف عملی و اعمال صالحه ننموده. معذک به مقام طهارت ذاتی و عصمت نائل آمده بود. این نمونه و مسطوره‌ای از رسولان و پیامبران و اوصیاء علیهم السلام می باشد.

خلاصه رسولان و پیامبران و ارواح قدسیه، ایمان و طهارت و جودی آنان با اختلاف بسیاری که دارند به طور موهبت است و متاخر از وظایف عبودیت و وابسته به سیر و سلوک و قیام به وظایف الهی نمی باشد. بلکه آن ارواح را از ازل مقدس آفریده و آنها شایسته مقام رسالت و پیامبری بوده اند و قدس و عصمت و طهارت را به آنان موهبت فرموده است و لحظه‌ای خاطرات بد و یا تمایل به گناه روح درخشان آنان را تیره نخواهد نمود.

ولی ایمان و تقوای سایر طبقات اهل ایمان، اکتسابی بوده و از صفر شروع می شود و هر لحظه عقیده و ایمان آنان باید با نیروی حرکت، و اعمال صالحه و قیام به وظائف، به مقام بالاتری از ایمان نائل شوند و ارتقاء یابند.

به عبارت دیگر؛ ایمان اکتسابی آغاز آن صفر است و به تدریج به صورت اندیشه و اعتقاد در آمده و هر لحظه وابسته به نیروی تقوی و اداء وظایف است و هر دو نیروی ایمان قلبی و نیروی تقوی و خویش‌تنداری از گناهان، و قیام به اداء وظایف، وابسته به یکدیگرند.

از این مقدمه استفاده شد که سنخ صلاحیت و طهارت و جودی رسولان و ارواح قدسیه، عبارت از طهارت و عصمت به طور اطلاق و توأم با صدق و جودی و خلقی و جوارحی است و هرگز تبدیل و تزلزل پذیر نخواهد بود و سبقت رتبی بر اداء وظایف و اعمال صالحه دارد.

❁ معصومه ❁

و خطاب آیه کریمه ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ بیان می‌دارد که چون رسول الله ﷺ صاحب بیت وحی و رسالت است، نمی‌توان فردی از طبقات اهل ایمان را در ازاله رجس و پلیدی و طهارت ذاتی و عصمت وجودی که پروردگار انشاء و موهبت فرموده؛ در آن با وی شریک کرد، زیرا مفاد آیه حصر اراده کبریائی، در موهبت طهارت به اهل بیت علیهم السلام است.

۵. تفسیر اثنا عشری

در آیه شریفه می فرماید: **إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ**: جز این نیست که می خواهد خدا، **لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ**: تا ببرد از شما پلیدی از گناه را، **أَهْلَ الْبَيْتِ**: ای اهل بیت پیغمبر، **وَيُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً**: و پاک گرداند شما را از معاصی پاک گردانیدنی. به اتفاق جمیع امت، مراد از «اهل البیت» آل پیغمبرند، پس «ال» در کلمه (البیت) برای عهد باشد، و خلاصه معنی آنکه: ای اهل بیت پیغمبر، اراده الهی تعلق یافته به اینکه خطیئات و سیئات و آثام را از شما دور، و شما از خطا و سهو و گناه - چه صغیره و کبیره - منزّه و معصوم باشید. و احادیث خاصه و عامه وارد شده که آیه شریفه در حق خمسه طیبه نازل شده:

۱. احمد بن حنبل، در مسند خود از عطاء بن رباح، از ام سلمه نقل می کند: که روزی حضرت فاطمه عليها السلام طعامی پخته نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد خانه من، حضرت فرمود: ای نور دیده، علی عليه السلام را با دو فرزند خود به طلب تا با من این طعام تناول کنند. چون حاضر شدند، همه از آن تناول کردند، جبرئیل نازل و این آیه آورد **﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ...﴾** پس آن حضرت کسائی بر ایشان انداخت فرمود: **«اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ اَهْلِ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي اللَّهُمَّ فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»** ام سلمه گوید: چون این دعا از حضرت شنیدم گفتم: یا رسول الله! من هم با شما هستم؟ حضرت فرمود: تو رتبه اهل بیت من را نداری، اما زنی نیکو کرداری.^۱

❁ معصومه ❁

۲. ابوالحسن اندلسی که جامع صحاح است، مضمون این حدیث را در جامع نقل نموده.^۱
۳. در مجمع ابو سعید خدری، و انس بن مالک، و وائلة بن اسقع، و ام سلمه، و عایشه نقل نموده‌اند؛ که آیه مختص است به رسول خدا و حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام.^۲
۴. در تیسیر، انس بن مالک از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که: وقت نماز صبح به در خانه حضرت فاطمه علیها السلام بگذشتی و فرمودی «الصَّلوة. انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس...».^۳
۵. ابو القاسم حسکانی (الحاکم) به اسناد خود از حضرت امام حسن علیه السلام روایت نموده چون آیه تطهیر نازل شد، جمع فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را با خود در زیر کساء خیبری، پس فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بیتی و عترتی»^۴ و روایات کافی است در اختصاص آیه شریفه به آل عبا علیهم السلام.

۱. مدرک قبل صفحات ۳۲۳ و ۳۲۴ روایات ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۵۶.

۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۰ تا ۱۵، و روایات ۶۳۷ تا ۶۴۴ به نقل از انس بن مالک.

۴. شواهد التنزیل (ج بیروت ۱۳۹۳ هجری)، ج ۲، ص ۱۷، شماره ۶۴۹.

حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ

مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه می گوید:

چنانچه سابقا اشاره شد، امام زمان علیه السلام باید که به صفت عصمت و طهارت متّصف باشد، و از گناهان صغیره و کبیره عمدا و سهوا بری باشد، و از آلودگی ظاهر و باطن و هر چه موجب نقص و عیب است مبرا و منزّه باشد، تا مستحق مرتبه خلافت رسول صلی الله علیه و آله و مستوجب رتبه نیابت الهی گردد. و حق سبحانه و تعالی تصریح به عصمت و طهارت اهل بیت علیهم السلام نموده و فرموده است: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرَكُم تَطْهِيراً﴾^۱ که به اجماع مفسران سنی و شیعه در شأن حضرت امیرالمومنین علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.^۲

و محدثان اهل سنت در کتب احادیث خود نقل کرده اند^۳ از ابی الحمراء که او گفت: نه ماه در مدینه در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم که هیچ صبحی نبود که آن حضرت از خانه بیرون آید، مگر آنکه بر در خانه علی علیه السلام آمده و دست مبارک بر در آن خانه می گذاشت و می فرمود: السلام علیکم ورحمه الله و برکاته. و در جواب، امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام می گفتند: علیک السلام یا نبی الله ورحمه الله و برکاته. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «الصلاة رحمکم الله! انما یرید الله لیذیب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا». پس بعد از آن به مسجد رفته به نماز مشغول می شد.

۱. آیه تطهیر: سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۸ - ۱۴۰.

۳. اسد الغابه، ج ۵، ص ۶۶ با مختصری اختلاف.

❁ معصومه ❁

حق تعالی در این آیه، ذهاب رجس از ایشان نموده، یعنی آنچه موجب چرکینی و خستی تواند بود از ارتکاب سیئات و ناشایست ظاهری، و آنچه باعث دوری از رحمت الهی باشد، مثل حسد و کینه و نفاق و دوستی و حب و جاه و ریا و خودپرستی و غیر آن از نجاسات باطنی تمامی را از ایشان دور گردانیده و در آن مبالغه تمام فرموده، چنانچه از مفهوم ﴿و يطهرکم تطهیرا﴾ ظاهر است.

و غرض حق سبحانه از این آیه، اظهار عصمت و استحقاق امامت و انحصار این عطیه است در اهل بیت رسالت علیهم السلام چنانچه لفظ «انما» افاده آن می کند. و بیان نزول آیه به اجماع مفسران آن است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه خوابیده بود، که حسن و حسین علیهما السلام در آن خانه درآمدند و به نزدیک رسول بنشستند و بعد از آن فاطمه علیها السلام درآمد و از عقب ایشان امیرالمومنین علیه السلام آمده بنشستند. چون رسول بیدار شد و ایشان را مجتمع دید خرم شد. حسین را بر زانوی چپ و راست خود نشانیده و فاطمه و علی را به ایشان متصل ساخته عبای خیبری که در آنجا بود برگرفته، ایشان را به آن عبا پوشانیده، کنار عبا را در زیر پای مبارک خود گذاشت و دست به درگاه حق تعالی برداشت و گفت:

«اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلَ بَيْتٍ وَ هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي فَازْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ

طهرهم تطهیرا»؛

یعنی بار خدایا! هر پیغمبری را اهل بیتی بوده است اینها اهل بیت من اند پس دور گردان از ایشان رجس یعنی چرکینی و زشتی ظاهری و باطنی را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدی که از تو سزد.

در این حال، جبرئیل امین علیه السلام آمد و این آیه مذکوره را فرود آورد. و ام سلمه گوید؛ که من در گوشه خانه به نماز مشغول بودم چون این را شنیدم

گفتم: «یا رسول الله الست من اهل بیتک؟» یعنی آیا من از اهل بیت تو نیستم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «انک علی خیر و انما اهل بیتی هولاء، یعنی ای ام سلمه! عاقبت تو بخیر است و لیکن اهل بیت من ایشانند و غیر ایشان نیستند.

بعضی از معاندین گفته‌اند: که چون آیه تطهیر خطاب به ازواج رسول است باید که در شأن ازواج نازل شده باشد و اینکه عدول از خطاب اناث به خطاب ذکور شده دور نیست که گوئیم در شأن همه اهل بیت علیهم السلام نازل شده است از مردان و زنان؛ پس حسنین و علی و فاطمه را نیز شامل باشد.

و جواب این حرف؛

اولاً؛ آن است که این دو سه کس که گفتگو را به ایشان نسبت می‌دهند، اعتمادی و اعتباری در میان مفسران ندارند. و ابن حجر، که از اکابر علمای اهل سنت است، در کتاب «صواعق» گفته؛ که اکثر مفسران اهل سنت برآنند؛ که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسنین نازل شده^۱، از جهت آن که «عنکم و یطهرکم» ضمیر مذکر است.

ثانیاً، آنکه رعایت مناسبت به آیه سابق وقتی منظور است که مانعی نباشد و اینجا تذکیر «عنکم و یطهرکم» مانع است و آنکه روایت کرده‌اند که چون آیه نازل شد حضرت فرمود: که «اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً» و سوال ام سلمه و جواب دادن او را که «انک علی خیر» و چندین قرینه دیگر مانع است؛ پس آن‌که این مناسبت را رعایت نموده و از این‌ها همه غافل شده قایل آن خطاب است که رأیت شیئا و غابت عنک اشیاء؛ یعنی یک چیز را دیدی و از چندین چیز غافل شدی.

❁ معصومه ❁

على الله فى كل الأمور توكلى وبالخمس أصحاب العباء توّسلى
محمد المبعوث حقاً وبتته و سبطيه ثم المقتدى المرتضى على

و این شعر از کمال ظهور محتاج ترجمه نیست.

و بعضی دیگر از مخالفین حدیثی از ام سلمه نقل نموده‌اند و گمان نموده‌اند که با آن احادیث معارضه می‌کند و آن احادیث را رد می‌نماید و آن حدیث این است که ام السلمة با رسول خدا، گفت: «الست من اهل البيت؟» حضرت در جواب فرمود:

بلى ان شاء الله. پس هرگاه حضرت در جواب آیا نیستم من از اهل البيت، گفته باشد بلى، البته او را در اهل بيت داخل کرده خواهد بود.

جواب آن است که این حدیث صحیح نیست و به فرض صحت، ام السلمه در این روایت در معرض تهمت برای جلب منفعت اثبات شرف و بزرگیست از برای خود، و قول او به تنهایی مسموع نیست. و هرگاه حضرت رسول خدا ﷺ در جواب او، بلى ان شاء الله، فرموده باشد، پس از اهل بيت بودن او را معلق به مشیت الهی ساخته، یعنی اگر خدا بخواهد تو از اهل بيت ﷺ خواهی بود و از این، جزم و یقین در اهل بيت ﷺ بودنش بهم نمی‌رسد.

پاسخ علامه شرف الدین رحمته الله علیه به شبهه آیه عصمت

بعضی گفته‌اند: آیه‌ی مذکور دلالت بر عصمت ندارد. زیرا آیات قبل از آن و آیات بعد از آن، درباره‌ی زنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و خطاب به آنان متوجه است. و به قرینه‌ی سیاق باید گفت: آیه‌ی مذکور نیز درباره‌ی زنان آن حضرت نازل شده و مخاطب در آیه، آنها هستند.

بنابراین اگر آیه دلالت بر عصمت کند باید گفت: زن‌های رسول الله صلی الله علیه و آله نیز از گناه معصوم بوده‌اند در صورتی که این مطلب را، نه کسی گفته و نه می‌توان گفت. از این رهگذر است که باید بگوییم: آیه اصلاً دلالت بر عصمت ندارد. نه در مورد زن‌های آن حضرت، نه در مورد سایر اهل بیت علیهم السلام.

پاسخ:

علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین اشکال مذکور را نقل کرده و به چند وجه آن را پاسخ داده است:

اول: احتمال مذکور اجتهاد است در مقابل نص، زیرا در چندین روایت، که به حد تواتر می‌رسد، این مطلب وارد شده که آیه مذکور در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده و اختصاص به آنان دارد. حتی وقتی ام‌سلمه خواست در زیر جامه داخل شود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جداً او را ممنوع ساخت.

دوم: اگر آیه درباره‌ی زن‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده بود باید به صورت خطاب مؤنث ادا شده باشد و بگوید: ﴿انها یرید الله لیذهب عنک الرجس اهل

البیت و یطهر کُنَّ تطهیراً❁. نه به صورت جمع مذکر.

سوم: در بین عرب‌های فصیح، مرسوم است که در بین کلماتشان جمله‌هایی را به عنوان جمله‌ی معترضه ذکر کنند. بنابراین مانعی ندارد بگوییم: خداوند متعال آیه‌ی مزبور را در بین آیاتی که در شان زن‌های رسول خدا ﷺ نازل شده قرار داده تا اهمیت موضوع را برساند و بدین نکته اشاره کند که چون اهل بیت پیغمبر ﷺ از گناه معصومند نباید مورد تعرض کسی قرار گیرند حتی زنان پیغمبر هم حق تعرض بدان‌ها را ندارند.

چهارم: در عین حالی که در قرآن کریم تحریفی واقع نشده و آیات آن کتاب آسمانی هیچ کم و زیاد نشده است، اما این مطلب مسلم نیست که آیات و سوره‌های قرآن، عیناً به همان ترتیبی که نازل شده، جمع و تدوین شده باشند. مثلاً هیچ بعید نیست که آیه مذکور، تنها درباره‌ی اهل بیت ﷺ نازل شده باشد ولی در موقعی که آیات جمع و تدوین می‌شده آن را در بین زنان پیغمبر گنجانیده باشند.^۱

دلیل دوم: رسول خدا ﷺ به فاطمه علیها السلام فرمود: خدا برای غضب تو غضب می‌کند و برای خشنودی تو خشنود می‌شود.^۲

حدیث مذکور را سنی و شیعه قبول دارند و در کتاب‌های خود نوشته‌اند. برطبق این حدیث هر جا فاطمه علیها السلام غضب کند خدا نیز غضب می‌کند و هرگاه خشنود و راضی شود خدا نیز راضی و خشنود می‌گردد.

البته این مطلب مسلم است که رضایت و غضب خدا مطابق واقع و حق است. هرگز به کارهای زشت و خلاف حق خشنود نمی‌شود، گرچه دیگری از

۱. کتاب الکلمة الغراء فی تفضیل الزهراء، تألیف سید عبدالحسین شرف‌الدین، ص ۲۱۲.

۲. قال رسول الله ﷺ یا فاطمه ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک. ینایع المودة ص ۲۰۳ مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۰۳.

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

آن کار خشنود شد. هرگز از کارهای خوب و حق غضبناک نمی‌شود، گرچه میغوض دیگران باشد.

لازمه‌ی این دو مطلب اینست که فاطمه علیها السلام از گناه و خطا معصوم باشد، زیرا اگر معصوم باشد رضایت و غضبش بر طبق موازین شریعت خواهد بود و هیچگاه بر خلاف رضای خدا راضی نمی‌شود و هیچگاه از حق و کارهای نیک غضبناک نمی‌شود. در چنین صورتی می‌توان گفت: اگر فاطمه علیها السلام غضب کند خدا غضب می‌کند و اگر خشنود شود خدا خشنود می‌شود.

اما اگر معصیت و خطا درباره‌اش روا باشد نمی‌توان به طور کلی گفت: از غضب او خدا غضب می‌کند و از خشنودیش خشنود می‌شود. مطلب را با مثالی روشن سازیم:

اگر فرض کنیم که حضرت فاطمه علیها السلام معصوم نباشد و اشتباه و گناه درباره‌اش جایز باشد، در این صورت ممکن است به واسطه‌ی اشتباه یا تمایلات نفسانی، برخلاف حق و واقع، چیزی را از کسی مطالبه کند و کارشان به نزاع و کشمکش منجر شود ولی طرف مقابل تسلیم نگردد و او را مغلوب سازد، در این صورت ممکن است آن حضرت غضبناک گردد و اظهار عدم رضایت کند آیا در چنین فرضی می‌توان گفت: چون فاطمه علیها السلام غضب کرده خدا نیز غضب می‌کند، گرچه حق با طرف مقابل بوده است؟ ابداً چنین کار زشتی را نمی‌توان به خدا نسبت داد.

به واسطه‌ی این روایت نیز می‌توان عصمت حضرت زهرا علیها السلام را اثبات نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام پاره‌ی تن من است، هرکس او را خشمناک کند مرا خشمناک خواهد کرد.^۱

۱. قال رسول الله: فاطمة بعضة مني فمن اغضبها اغضبني - صحيح بخاری ج ۲ ص ۳۰۲.

❁ معصومه ❁

این حدیث نیز در کتاب های سنی و شیعه موجود است. و همه ی مسلمانان حتی عمر و ابوبکر به صحت آن اعتراف دارند.

با بیان فوق، این حدیث نیز بر عصمت حضرت زهرا علیها السلام دلالت دارد، زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از گناه و خطا و تمایلات نفسانی معصوم است. بر کاری غضب می کند که مبعوض خدا باشد و به چیزی راضی می شود که رضایت خدا در آن باشد.

بنابراین در صورتی می توان گفت: هرگاه فاطمه غضب کند پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز غضب می کند که معصوم باشد و احتمال گناه و خطا درباره اش جایز نباشد. یکی دیگر از شواهد عصمت حضرت زهرا این حدیث است: امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده: زهرا بدان جهت فاطمه نامیده شده که شر و بدی در وجود مبارکش راه ندارد.^۱

گواهی رسول خدا بر عصمت فاطمه علیها السلام

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در احادیث زیادی که از طریق سنی و شیعه نقل گردیده، فاطمه علیها السلام را پاره ی تن خود معرفی نموده و فرموده است: هرکس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و دشمن او دشمن من و خدا است.

و در حدیث دیگری فرموده است: فاطمه پاره ی تن من است، هرکس او را اذیت کند، مرا اذیت نموده و کسی که او را به خشم آورد من و خدا را به خشم آورده است.

و بالاخره در گروهی از احادیث، آن هم در منابع معتبر اهل سنت می خوانیم که خشم خدا به خشم فاطمه و رضایت الهی به رضای او بستگی دارد.

آنچه از این گونه احادیث در رابطه با عصمت زهرا استفاده می‌کنیم این است که؛ اگر فاطمه علیها السلام معصوم نبود، چگونه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طور مطلق خشم او را خشم خدا و رضای او را رضای الهی معرفی می‌کند؟! مگر می‌توان رضا و خشم اشخاص غیر معصوم را با رضا و خشم خدا مرتبط دانست؟! ابن ابی‌الحدید پس از اعتراف بر اینکه فاطمه علیها السلام از جمله افرادی است که آیه‌ی تطهیر بر عصمت او دلالت دارد در این باره می‌نویسد:

قوله علیه السلام: فاطمه بضعه منی، من آذاها فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی الله عز و جل یدل علی عصمتها، لانها، لو كانت ممن تقارف الذنوب لم یکن من یوذیها موزیاً له علی کل حال...^۱

یعنی سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد فاطمه علیها السلام که می‌فرمایند: هرکس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و کسی که مرا آزار دهد خدا را آزار داده است؛ دلیل بر معصوم بودن فاطمه علیها السلام است، زیرا؛ اگر فاطمه علیها السلام غیر معصوم بود، اذیت او در تمام حالات، اذیت پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب نمی‌شد... .

پس نتیجه می‌گیریم سخنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بالاتر از عصمت فاطمه علیها السلام را می‌رساند، که دانشمندان سنی و شیعه به آن اعتراف دارند و شعرای اسلامی نیز با اشعار خویش قول خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را در این باره به نظم آورده‌اند:

وان مریم احصنت فرجها و جاءت بعیسی کبدر الدجی
فقد احصنت فاطم بعدها و جاءت بسبطی نبی الهدی^۲

یعنی مریم با پاکدامنی و عصمت خویش عیسی را به دنیا آورد که مثل ماه درخشنده و نورانی بود. و زهرا نیز بعد از او پاک زیست و با مصونیت تمام دو

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۳، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۰.

نور دیده‌ی پیامبر خدا ﷺ را تحویل داد.

و چون از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چه کسی فاطمه علیها السلام را غسل داد؟
آن حضرت با استناد به معصوم بودن فاطمه علیها السلام فرمودند:

«غسلها امیر المؤمنین لانهما کانت صدیقه، و لم یکن لیغسلها الا صدیق»^۱

امیر المؤمنین علیه السلام او را غسل داد، زیرا فاطمه علیها السلام معصوم بود و معصوم را جز معصوم نمی‌تواند غسل دهد.

چون سائل از این جواب تعجب کرد، حضرت فرمودند: در مورد مریم نیز قضیه همین‌طور بود، او را کسی غسل نداد، مگر حضرت عیسی.

ما در پایان این فصل از مجموع سخنان و احادیث اهل بیت علیهم السلام و آیه شریفه تطهیر و احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام و اعتراف دانشمندان بزرگ اهل سنت نتیجه می‌گیریم که فاطمه علیها السلام مثل سایر حضرات معصومین، معصوم بود. و فضیلت او بر تمام پیامبران و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام جز پدرش رسول خدا و شوهرش امیر المؤمنین علیه السلام ثابت است.

بیان حضرت آیت الله جوادی آملی

حضرت آیت الله جوادی آملی درباره عصمت حضرت زهرا علیها السلام در ذیل آیات قرآن به بیان دیدگاه فخر رازی پرداخته و سپس آن را نقد می‌کند: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ ❁ واذكُرْنَ مَا يَتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ❁ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا❁^۱

در جریان تطهیر بیت نبوت کاملاً مرز همسران پیامبر اکرم از اهل بیت علیهم السلام جداست وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله آن طوری که جناب فخر رازی نقل کرد گفت: «لست كأحدكم» من مانند شما نیستم من مسئولیت خیلی بیش از شماست به همان مناسبت ذات اقدس الهی به همسرانش هم فرمود: ﴿لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ﴾^۲ حسنات آنها دو برابر پاداش دارد سیئات آنها دو برابر کیفر دارد.

استنباطی فخر رازی دارد می‌گوید: تقریباً وزان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به زن‌های دیگر وزان حرائر است نسبت به اماء؛ حرّه نسبت به امه حکمش دو

۱. سوره احزاب، آیات ۳۳ تا ۳۵.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۲.

برابر است. حدود و تعزیرات کنیز نصف حدود و تعزیرات حُرّه است. در خیلی از موارد، اگر حدود آنها نصف اینهاست پس وزان زن‌های عادی نسبت به همسران حضرت، وزان اماء است نسبت به حرائر^۱، این یک تطبیق ذوقی است.

آقای جوادی آن گاه به نقد دیدگاه فخر رازی پرداخته می‌فرماید:

عمده آن است که خدای سبحان به خود پیغمبر ﷺ چنین تهدیدی نداشت آن آیه سوره مبارکه «حاقه» که فرمود: «وَلَوْ تَقَوَّلَ» خطاب به حضرت نیست عده‌ای تهمت زدند گفتند این حرف‌های پیامبر - معاذ الله - حرف‌هایی است افتراپی، از جای دیگر گرفته، اینها را به حساب وحی آورده. آن گاه ذات اقدس الهی برای تطهیر نبوی ﷺ فرمود: هرگز این طور نیست اگر - معاذ الله - چنین کاری کرده بود ﴿لَا خُذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ﴾^۲ و امثال ذلك.

این تهدید حضرت نیست، این پاسخ به آن افرادی است که تهمت زدند. فرمود؛ اگر چنین کاری کرده بود ما جلویش را می‌گرفتیم به اشدّ وضع.

اما درباره همسران پیامبر این طور صریح می‌فرماید، نهی می‌کند و دستور می‌دهد، که ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ این آیه دو قرائت شده یکی «قَرْنَ»، یکی قَرْن، قرن از «وَقَرَّ، يَقْرُ» یعنی وقارتان را در بیوت نبوی حفظ کنید قَرْنَ یعنی قرار و آرامشتان را در این بیوت حفظ کنید. این دو وجه را هم مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تبیان نقل کرده^۳ هم دیگران. «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» یعنی نمی‌شود شما اسلامی حرف بزنید ولی جاهلی فکر بکنید.

﴿وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ یعنی اگر مسلمانید هم اسلامی حرف بزنید

۱. التفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۱۶۶. [اماء جمع امّه به معنای کنیز و برده، حرائر جمع حرّه به معنای آزاده]

۲. سوره حاقه، آیات ۴۵ و ۴۶.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۴۳۷؛ الکشاف، ج ۳، ص ۵۳۷.

هم اسلامی فکر نکنید. اگر اسلامی حرف زدید، اما جاهلی عمل کردید، می شود؛ تبرّج جاهلیت. یعنی، به نحو جاهلیت ظاهر بشوید.

کسی که حجاب را رعایت نمی کند، بدحجاب یا بی حجاب است، این اسلامی حرف زد ولی تبرّج جاهلی کرد.

فرمود: «وَلَا تَبْرُجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» مستحضرید که صدای زن، مثل مو و بدن او نیست که عورت باشد. نگاه به مو و نگاه به بدن زن جایز نیست «ولولا لریبیه» اما صدای زن، عورت نیست مثل موی زن نیست مثل بدن زن نیست که شنیدنش مشکل داشته باشد. لذا فرمود: «وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا»^۱ از این جهت هم گفتن جایز است هم شنیدن، لکن تبرّج جاهلی ممنوع است.

دلیل ادبی دال بر اختصاص آیه تطهیر بر اهل بیت علیهم السلام

بعد از اینکه دستور اقامه صلوات و زکات داد، که مهم ترین عبادت های بدنی و مالی اند، به طور کلی دستور داد؛ که خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، که اطاعت خدا در انجام دستورهایی است که پیامبر نقل کرده. اطاعت رسول صلی الله علیه و آله برابر «النَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ»^۲ ولایت پذیری از آن حضرت است. بعد کلّ صحنه را عوض کرده با ضمیر جمع مذکر سالم مطلب را تغییر داد خب ۲۲ ضمیر تقریباً ضمیر جمع مؤنث سالم است و این ضمیرهای جمع مذکر نه با قبل سازگار است نه با بعد سازگار.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۲.

۲. سوره احزاب، آیه ۶.

قابل توجیه نبودن گفته برخی مفسرین

برخی‌ها گفتند این برای ازواج‌النبی است.^۱ دیگر فکر نکردند که این ۲۲ ضمیر قبل و بعد همه جمع مؤنث سالم است و این ضمیرهای جمع مذکر سالم با آنها هماهنگ نیست برخی‌ها که با این اشکال روبه‌رو شدند گفتند: ازواج‌النبی علیهم‌السلام و اهل بیت او وجود مبارک حضرت امیر و صدیقه طاهره و امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام را هم شامل می‌شود. و وقتی زن‌ها و مردها در جمعی حضور داشته باشند -تغلیباً للمذکر علی المؤنث- ضمیر جمع مذکر آورده می‌شود.^۲

این راه‌حلی است که گروه دوم ارائه کردند. خب جریان ام‌سلمه را که خیلی‌ها نقل کردند در جریان کساء، خود ام‌سلمه عرض کرد: اجازه بدهید من هم تحت کساء وارد بشوم. فرمود: این مقام، مقام تو نیست «أنت إلی خیر»^۳؛ تو یک زن صالحه هستی، اما اینجا جای تو نیست.

خب همسر پیامبر که بود، در آن محفل هم که حضور داشت، از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم که درخواست کرد، ولی حضرت فرمود: اینجا جای تو نیست. خب اگر این برای ازواج‌النبی بود و تغلیباً للمذکر علی المؤنث ضمیر جمع مذکر آورده بود خب ام‌سلمه باید حضور می‌داشت.

معلوم می‌شود که این طبق هفتاد روایتی که از این طرف آمده و روایات

۱. ر. ک: جامع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۲، ص ۷ و ۸.

۲. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۸۲ و ۱۸۳.

۳. ر. ک: جامع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۲، ص ۶ و ۷.

فراوانی که از طرف اهل سنت آمده که جمعاً به صورت یک خبر متواتر قطعی‌السند و قطعی‌الدلالة است، این مخصوص علی و اولاد علی و فاطمه زهرا علیها السلام است. آنها هیچ راهی ندارند. برای اینکه در خوبی ام‌سلمه حرفی نبود، اما حضرت فرمود: این مقام، مقام تو نیست بنابراین آنها راهی ندارند که این ضمیر جمع مذکر سالم را بتوانند با قبل و بعد توجیه کنند.

استمرار اراده الهی در تطهیر اهل بیت علیهم السلام

فعل هم اگر به صورت «یرید» و «یذهب» و «یطهر» مضارع آمده است، برای استفاده دوام تطهیر است، چون مستحضرید «ممکن»، حدوثاً و بقائاً نیازمند به عنایت الهی است. «تفویض»، باطل است این طور نیست که خدا کمالی به کسی بدهد، بعد او را رها کند. همان طوری که او «دائم الفیض علی البریة» است نسبت به کل نظام، او دائم الفیض است نسبت به مؤمنان، کل لحظه لحظه.

سرش همان جواب سؤالی است که در یک آیه سوره مبارکه «الرحمن» مشخص شده اگر «یسأله من فی السّموات و الأرض فی کل لحظة و لحظة»، پس ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱ یعنی «کلّ لحظة و لحظة» روز در برابر شب نیست روز، مجموع شب و روز نیست روز یعنی ظهور؛ در هر ظهور خدا یک فیض تازه‌ای دارد.

چرا در هر ظهور خدا یک فیض تازه‌ای دارد؟ برای اینکه سؤال، هر لحظه است، احتیاج هر لحظه است این ﴿یسأله من فی السّموات و الأرض﴾^۲ که اختصاصی به شب یا روز یا فصل و زمان و زمین ندارد، در تمام لحظات، سؤال

۱. سوره الرحمن، آیه ۲۹.

۲. سوره الرحمن، آیه ۲۹.

از هر موجودی هست، تنها مُجیب خداست.

بنابراین هم از این طرف «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي كُلِّ عَامٍ وَحَالٍ» از آن طرف هم «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» پس این باید فعل مضارع باشد که مفید استمرار باشد نه اینکه چیزی را به اینها بدهد اینها بعد بتوانند خودشان را حفظ بکنند و گرنه می شود تفویض، و این هم محال است. لذا با فعل مضارع فرمود: خدا این کار را کرده. نسبت به اراده تشریحی، که خدا، برای همه اراده دارد که پاک باشند، که در آیه شش سوره مبارکه «مائده» بیان شد.

دلیل ادبی بر اذهاب رجس و تطهیر آثار آن از اهل بیت علیهم السلام

اما این «إِنَّمَا» که حصر است و «أَهْلَ الْبَيْتِ» که منصوب است، یا به نداء منصوب است، یا علی المدح منصوب است، نشان می دهد که این اراده مستمر نسبت به این ذوات قدسی بر دو امر استقرار کرده، یکی اذهاب رجس یکی تطهیر. یک وقت است چیزی، مثل دست کسی یا لباس کسی خونی شده انسان می شوید، عین را زائل می کند، ولی اثرش مانده این اثر برای تطهیر است. اما ازاله عین می شود اذهاب، و اثرزدایی می شود تطهیر، اگر چیزی بویی داشت، رنگی داشت، طعمی داشت، و عین رفت ولی آن امور ماند، باید آنها هم تطهیر بشود لذا هم اذهاب رجس است هم تطهیر آثار.

تعلیل قرآنی و ادبی

در جریان عصمت، همه این بحث ها به دفع برمی گردد نه رفع. نه یعنی - معاذ الله - اینها رجسی داشتند و بی طهارتی داشتند، و خدای سبحان بخواهد آن رجس موجود را رفع کند، یا آن قَدَر موجود را. بلکه تطهیر می کند یعنی نمی گذارد که رجس و قَدَر به حرم امن اینها راه پیدا کند که می شود دفع.

مثل اینکه وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی هفتاد بار استغفار می کردند.^۱ می بینید یک وقت کسی بادبزن دستش است که مگس نیاید یک وقت آن مگس پران دستش است که مگس آمده را بیراند، این بادبزن که دستش است برای دفع است. هوای گرم نیاید، این حشره نیاید، این پشه نیاید، استغفار ذوات قدسی، دفع است که مبادا یک وقت پلیدی و ناپاکی به طرف اینها راه پیدا کند. در جریان حضرت یوسف ملاحظه فرمودید، فرمود: ما کاری کردیم که بدی به طرف او نرفت نه اینکه او به طرف بدی نرفت ❁ **كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ** ❁^۲ نه «لنصرفه عن السوء و الفحشاء». فرمود: ما او را از بدی منصرف کردیم. فرمود: اجازه ندادیم بدی به طرف او برود. خب اهل بیت علیهم السلام که به مراتب بالاتر از یوسف علیه السلام هستند. غرض این است که این گونه از اذهابها این گونه از تطهیرها صبغه دفعی دارد نه رفعی.

سر «دفع» بودن نفی رجس

سرّ دفع بودن نفی جنس در آیه این است که اینها مخلص اند و شیطان نسبت به اینها دسترسی ندارد. نه اینکه علاقه مند باشد که کاری به اینها نداشته باشد اینکه گفت ❁ **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ** ❁^۳ برای اینکه آنها چیزی می خواهند که من بدلی اش را ندارم چیزی در دست من است (دنیا) که آنها این را «عفظه عنز»^۴ می دانند، لذا من چطوری می توانم اینها را فریب بدهم. بالأخره اگر کسی بخواهد بزرگی را فریب بدهد باید ابزارش را داشته باشد،

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۵.

۲. سوره یوسف، آیه ۲۴.

۳. سوره حجر، آیه ۴۰؛ سوره ص، آیه ۸۳.

۴. ر. ک: نهج البلاغه، خطبه ۳. (عفظه عنز یعنی عدسه بز، کنایه از شیئی بی ارزش است)

چیزی که او می‌خواهد این بتواند بدلی‌اش را درست کند، یا چیزی که مورد
علاقه اوست این بتواند فراهم کند.

خب اینکه مورد علاقه مخلصین است، که در دسترس شیطان نیست، آنکه
در دسترس شیطان است که آنها عفته‌ عنز می‌دانند این نه برای این که نسبت به
او احترام می‌کند توان آن را ندارد که فرمود من شیطان را به بند کشیدم.^۱
بنابراین نسبت به این ذوات مقدس بدی، قدرت رفتن ندارد تعبیر قرآن این نیست
که «النصره عن السوء والفحشاء» تعبیر این است که «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ».

تبیین اراده تشریحی الهی در نقد اجبار طهارت اهل بیت علیهم‌السلام

پرسش^۲: استاد در اینجا یک سوال اساسی مطرح است و آن این است که
فرمودید که اینجا اراده تکوینی ... است آنجا هم اراده تشریحی بر این تعلق
گرفته که اختیار مردم از هر گونه رجس و پلیدی پاک و طاهر باشد. خب آنجا
هم طهارت داریم؛ آنجا اراده تکوینی طهارت حاصل می‌کند اینجا هم اراده
تشریحی طهارت حاصل می‌کند. در ماهیت طهارت فرقی نیست چه تکویناً تعلق
بگیرد چه تشریحاً پس فرق در کجاست؟

پاسخ^۳: فرق هم در اراده است هم در مراد، در اراده‌ی تشریحی است بین
اراده خدا «سبحانه و تعالی» و آن کار، اراده عبد فاصله است، یعنی خدا خواست
که عبد، مختارانه به طرف طهارت برود. خدا نخواست که عبد مجبورانه به
طرف طهارت برود، که بشود جبر، خدا خواست بر اساس آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي

۱. ر. ک: الدرالمشور، ج ۱، ص ۵۴.

۲. پرسش یکی از شاگردان، از حضرت آیت الله جوادی آملی

۳. پاسخ حضرت آیت الله جوادی آملی

الدِّينِ^۱، بر اساس ﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ^۲﴾، و بر اساس ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا^۳﴾، بر اساس اینکه انسان، مختار است. خدا خواست انسان مختار، مختارانه ظاهر بشود. لذا گاهی می پذیرند گاهی نمی پذیرند.

بین اراده خدا و طهارت خارجی، اراده مختارانه انسان فاصله است، که این می شود اراده تشریحیه، از نظر مراد هم فرق است خدای سبحان آن طهارتی که برای اهل بیت خواسته است که برای دیگران نخواست.

پرسش: خب با این تعبیر حضرت عالی می شود جبر.

پاسخ: نه، این می شود اختیار محض.

پرسش: اولیایی هستند که در عمرشان یک مکروه انجام ندادند.

پاسخ: برای اینکه الآن مثالی که می خواهیم ذکر بکنیم فقط همین الآن به ذهن آدم می آید، و آن این است که ممکن است کسی هفتاد سال، هشتاد سال زندگی کند اصلاً به این فکر نباشد، که با مادرش خلاف شرع انجام بدهد، اصلاً در فکرش نیست که بگوییم این کار حرام است یا بد است.

خب اگر کسی مسموم بودن و زشتی گناه را این طور بداند اصلاً فکر گناه به ذهنش نمی آید. این ها می گویند عطفه عنز است. همان که در قصه عقیل فرمود؛ این مالی که تو آوردی، زیر لباس پنهان کردی اگر صدقه و صلّه و امثال اینهاست که به ما نمی رسد. اگر قصد دیگری داری یعنی؛ قصد رشوه داری، این مثل آن است که آن مار بزرگ یا مار عادی غذایی را بخورد (اولاً) بعد بالا بیاورد (ثانیاً) بالا آورده آن

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲. سوره کهف، آیه ۲۹.

۳. سوره انسان، آیه ۳.

را کسی خمیر درست کند (ثالثاً) به آدم بدهد (رابعاً) 'خب! آدم بالا آورده خودش را نمی خورد چه رسد به بالا آورده مار، که دو بار از مسیر سم گذشت. این مبالغه نبود در بیان نورانی حضرت، شاعرانه هم سخن نگفت که «أحسن الشعر أكذبه»^۱ آیین حقیقت گناه را دید، خب اگر کسی حقیقت گناه را این طور ببیند، هرگز فکرش را نمی کند.

در تمام مدت عمر هیچ ممکن نیست یک مؤمن به این فکر باشد که با مادرش خلاف شرع بکند، بعد بگوید «استغفر الله». اصلاً به ذهن کسی نمی آید از بس این کار قبیح است. آنها گناه را این چنین می دانند. وقتی باطن گناه این طور بود و این قدر قَدِر و مسموم و کثیف بود، اصلاً به فکرشان نمی آید. این مقام عصمت است.

بنابراین هم در اراده فرق است که اراده تکوین و اراده تشریح، کاملاً از هم جدا هستند، هم مراد فرق است. درباره آنها، خواست که نه تنها رجس، بوی رجس هم نیاید، بوی بدی هم نیاید، هم اذهاب رجس است هم تطهیر است، و هم فعل مضارع نشانه استمرار.

بررسی قرآنی مختار بودن انسان

اما از ما خواست و گفت ایها الانسان! تو هیچ جبری در کار نداری، جهنمی است در کنار، بهشتی است در کنار، هر دو را من برای شما تشریح کردم. فطرتی دادم بهشت پذیر. عقلی دادم بهشت پذیر. عقلی دادم جهنم گیر. ولی آزاد هستی.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲. الاعجاز و الإيجاز (ثعالبی)، ص ۷۱. [بهترین اشعار دروغ ترین آنهاست]

این ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ ناظر به آزاد بودن انسان است. این طور نیست که این اباحه گری را - معاذ الله - تجویز کرده باشد. خب اگر انسان بخواهد دین را بپذیرد یا نپذیرد که - معاذ الله - می شود اباحه گری. پس آن ﴿خُذُوهُ فَعُلُوهُ﴾ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴿آن بگیر و ببندها برای چیست؟ این با ﴿لَا إِكْرَاهَ﴾ سازگار نیست. با ﴿قُلِ الْحَقُّ﴾ سازگار نیست با ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ﴾ سازگار نیست. آنجا ناظر به جریان تکوین است.

انسان، آزادانه یا بهشتی است یا دوزخی و این حریت انسان را تأکید می کند. بعد فرمود؛ انبیا را فرستادیم به شما بگویند، عقل دادیم، فطرت دادیم، ائمه مأموریت پیدا کردند، جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله باشند. اینها به شما بگویند، اگر با داشتن همه این حجج الهی بیراهه رفتید آن وقت بگیر و ببند شروع می شود، ﴿خُذُوهُ فَعُلُوهُ﴾ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴿ این ﴿خُذُوهُ فَعُلُوهُ﴾ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴿ با ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ کاملاً هماهنگ است.

لزوم احراز طهارت، شرط واگذاری امامت امت به افراد

پرسش: اگر با دیگران قرار می گرفت چه می شد؟

پاسخ: به بعضی ها خدای سبحان کرامتی داد؛ یکی بلعم باعور در می آید، یکی سامری در می آید. اما پُست کلیدی را خدا بخواهد به عنوان امامت به یک ذوات مقدس بدهد باید احراز بکند که این به هیچ وجه بیراهه نمی رود. لذا به بلعم ها به سامری ها به خیلی از این افراد ذره ای پُست کلیدی نداد. چون می دانست اینها چه کاره اند ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾.^۲

۱. سوره حاقه، آیات ۳۰ و ۳۱.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

❁ معصومه ❁

همان سامری که گفت ﴿فَقَبِضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ﴾^۱ اثر پای آن مرکوب فرشته الهی، یا هر چه بود این بود که هم ﴿عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارِ﴾^۲ را راه‌اندازی کرد، هم قطع و وصلش را. نه اینکه یکسره مثل بوق قطار بوق بکشد آن اثر رسول، مقتضی وصل بوق نبود مقتضی وصل در موردی و قطع در مورد دیگر بود. به هر تقدیر فرمود: ﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا﴾^۳ ما جامه حریری در بر او کردیم، ولی او از پوست در آمد ما او را با حریر کرامت پوشانیدیم، ولی او در آمده از این ﴿فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾. غرض این است که پُست کلیدی را ذات اقدس الهی به هر کسی نمی‌دهد اینها؛ عالماً، قادراً، مختاراً، می‌توانند خلاف بکنند اما ﴿عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ﴾ هستند و هرگز خلاف نمی‌کنند به این ذوات قدسی خدای سبحان سمت می‌دهد.

ترک مکروهات توسط اهل بیت علیهم‌السلام به خاطر مبعّد بودن آن

پرسش: اینها چون اصل بدی گناه را می‌دانند گناه نمی‌کنند؟
پاسخ: نه خیر چون اینها را مُبَعَّدٍ مِنَ الْقُرْبِ می‌دانند، نمی‌کنند. به ما گفتند: مسجد می‌روید سیر و پیاز و اینها مصرف نکنید کسی که می‌خواهد به لقای محبوب برود نباید آلوده باشد.

مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید نقل کرده که از معصوم علیهم‌السلام فرمود: «(قد قامت الصلاة)» یعنی «حان وقت الزيارة»^۴ زیارت اعتاب مقدس مشخص است، اما زیارت الله آن وقتی است که مؤذن می‌گوید «قد

۱. سوره طه، آیه ۹۶.

۲. سوره طه، آیه ۸۸.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۵.

۴. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۲۴۱.

قامت الصلاة» یعنی وقت زیارت خداست. خب اینها وقتی به لقای محبوب می‌خواهند بروند می‌خواهند مطهر باشند، این نه برای اینکه اینها را به جهنم می‌برد برای اینکه اینها مانع لقای رحمت الهی است.

بنابراین اینها هیچ راهی ندارند که این ضمیر جمع مذکر را از یک سو و آن جریان ام‌سلمه را که وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أنتِ إلی خیر» لکن این مقام، مقام تو نیست - این را انکار بکنند «إن هی الا الجاهلیة الأولى» این همین است.

پرسش: آیا ساختار وجودی اهل بیت علیهم السلام مثل ساختار سایر انسان‌ها بوده است؟
پاسخ: بله، فرقی از نظر قابلیت نمی‌کند مثل اینکه خیلی‌ها هستند که اهل علم‌اند، ولی بعضی‌ها با طهارت و قداست، عمری می‌مانند مثل آقای بهجت و آقای قاضی و این بزرگان، اما بعضی‌ها هستند به اندک حادثه‌ای برمی‌گردند این در خود ما هم هست.

مصادیقی از طهارت روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

خب برای اینکه می‌داند این آینده چه خواهد بود، می‌داند این در آینده هر قدرتی هم که داشته باشد کل خاورمیانه در اختیار حضرت بود، یک ذره بیراهه نرفت. خب همان کاری که وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره ابوسفیان کرد آن ﴿أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ بودن خدا را نشان داد، امیرالمومنین علیه السلام هم در جریان جنگ جمل، عایشه را محترمانه برگرداند مدینه، تا ثابت بکند که ما خون‌آشام نیستیم، ما خون‌ریز نیستیم، تا آنجا که ممکن است با لطف و کرم زندگی می‌کنیم. از وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله آموخت که اباسفیان - خب این قبل از اسلام کافر بود، هنگام ظهور اسلام و فتح مکه مُستسلم شد، منافق ماندند، اینها اصلاً اسلام نیاوردند، قبل از فتح مکه کافر مطلق بودند، بعد از فتح مکه منافق مطلق بودند -

❁ معصومه ❁

حضرت فرمود: «**اذهبوا فانتم الطلقاء**»^۱ تا ثابت کند ما خونریز نیستیم کشورگشا نیستیم، برای خاک و زمان و زمین نمی‌جنگیم. خب همان بزرگواری پیغمبر ﷺ باعث شد که آن عرب خشن را رام کرد، همان عنایت و بزرگواری حضرت امیر ﷺ در جریان جنگ جمل باعث شد که خیلی‌ها را رام کرد.

غرض این است که ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يُعَلِّمُ رِسَالَتَهُ﴾ خدا می‌داند که به این شخص هر مقامی بدهد این دنیا برای او عطفه عنز است اما به بلعم، به سامری، یک مختصر مقام بدهد و کرامت بدهد طور دیگر در می‌آیند لذا به آنها پُست کلیدی نمی‌دهد، به اینها پست کلیدی می‌دهد.

این جریان برای همه ما هم هست. هزارها نفر در حوزه زندگی می‌کنند چند نفر جزء اوتاد می‌شوند این جهاد نفس است؛ از همان اول مبارزه کردن است، اول مراقبت است محاسبت است و امثال ذلک.

پرسش: استاد! این «**وَسَدِّ الْأَبْوَابِ إِلَّا بَابَهُ**»^۲ نشان دهنده این نیست که این بزرگواران ساختارشان با دیگران فرق می‌کند

پاسخ: چون اینها به حُسن اختیارشان مطیع محض‌اند، ذات اقدس الهی اینها را در حرم امن خود جا داد نه اینکه هیچ خصیصه‌ای ندارد و خدای سبحان مزیت زایدی به اینها داده است.

خلوص در عبودیت اهل بیت ﷺ سبب ارتقای مقام آنها

پرسش: از آن لحاظ که مصون‌اند.

پاسخ: بله، غرض این است؛ که خدای سبحان می‌داند این‌ها آن‌قدر طیب و

۱. الکافی، ج ۳، ص ۵۱۳.

۲. اقبال الاعمال، ص ۲۹۶.

طاهرند که می‌ارزد اینها را با همان وضع در خانه خود جا بدهد. وگرنه عبور کردن از مسجد که فضیلت نبود. دیگران حق نداشتند اما اینها حق داشتند در همان حال عبور بکنند، در همان حال در مسجد بمانند، برای اینکه این ذوات قدسی آن قدر کار خیر انجام می‌دهند که همه شئونشان الهی است؛ ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱.

اگر این طور شد دعا تحت قُبّه اینها مستجاب است. تربت اینها باعث شفاست. برای اینکه هیچ چیزی اینها را نمی‌تواند از آن محبوبشان باز بدارد. اگر کلّ این ذخایر برای آنها عطفه عز است، معلوم می‌شود که قریبی هم دارند یعنی مثل ملائکه‌اند. اگر ملائکه می‌توانند در آن خانه‌ها رفت و آمد بکنند اینها هم مثل ملائکه‌اند، برخی‌ها که بالاتر از ملائکه‌اند اینها که معلّم ملائکه‌اند، از ملائکه بالاترند. بارها گفته شد که فرشته‌ها جهان را با اسمای الهی اداره می‌کنند. این دعای «سمات» همین است، دعای «کمیل» همین است، که «و بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»^۲ (یک) اسمای الهی هم لفظ نیست مفهوم ذهنی نیست که با مفهوم ذهنی، کلّ جهان را آدم بخواد اداره کند (دو) اسمای الهی، حقایق ملکوتی است (سه) این اسما را ذات اقدس الهی اول، اشهاد مقام آدمیت کرد نه آدم شخصی که «قضیه فی واقعه» باشد که امروز هم شامل وجود مبارک ولی عصر است (چهار).

این مقام یعنی آن آشنایی، معرفت شهودی آن اسمایی که «مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»، آنها را انسان کامل به ملائکه یاد داد ﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾^۳ آن وقت

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۲.

۲. البلد الامین، ص ۱۸۸.

۳. سوره بقره، آیه ۳۳.

❁ معصومه ❁

فرشته‌ها شاگردان ولی عصر و امثال ولی عصرند، که دارند اسمای الهی را یاد می‌گیرند. آسمان و زمین را اداره می‌کنند. آن وقت حضور فرشته‌ها در مسجد جایز است حضور اینها هم جایز است. اینها با آن معنای غیبی طاهرند، چون این چنین است قدارتی در آنها نیست لذا فرمود: **«وَسَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ»**.

علت ثواب مضاعف داشتن نماز در اعتاب مقدس اهل بیت علیهم‌السلام

قرآن در آیه؛ **«وَأَذْكُرَنَّ مَا يَتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ»**. فرمود این خانه، خانه عادی نیست این **«فِي بُيُوتِ أَدْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ»** است. در سوره مبارکه «نور» گذشت که این خانه که خانه سنگ و گل نیست. اینجا آیات حکمت است، آیات معارف است، جای تردد فرشته‌هاست جبرئیل امین، سایر فرشته‌ها می‌آیند، وحی می‌آورند، پیام الهی را منتقل می‌کنند. این **«فِي بُيُوتِ أَدْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ»** را شما در مکان مصلی می‌بینید؛ که کجا انسان نماز بخواند ثواب دارد، ثواب کجا بیشتر است، ثواب کجا کمتر است.

ایشان می‌فرمایند: ما نصّ خاصی نداریم که حرم چقدر ثواب دارد. اما فقها به برکت آشنایی به قرآن و عترت، حرم اهل بیت با این که قبرستان است، نماز خواندن در قبرستان هم مکروه است، اما این نه تنها مکروه نیست، در جوار قبر معصوم بلکه از خیلی از مساجد بالاتر است. از مسجد قبیله، از مسجد محله، خدا نام این‌ها را به نام خود ملحق کرد. قبر این‌ها را به خانه خود ملحق کرد.

خب چرا نماز خواندن در حرم این قدر ثواب دارد، مثل مسجد است با اینکه در قبرستان است، برای این که این‌ها حیات و مماتشان لله است. اگر چنین موجودی شد اینها در بیت وحی و نبوت تربیت شدند؛ **«فِي بُيُوتِ أَدْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ»** خواهد بود، آن‌گاه مسجد الحرام می‌شود جزء **«فِي بُيُوتِ أَدْنِ اللَّهِ»**، حرم

نبوی صلی الله علیه و آله می شود این چنین، اعتبار مقدسه ائمه این چنین، حرم کریمه اهل بیت حضرت معصومه علیها السلام می شود این چنین. می شود ﴿فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ به همسران پیامبر فرمود: شما در چنین بیتی هستید؛ ﴿وَأذْكُرَنَّ مَا يَتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾ آنجا ﴿وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ است. در سوره مبارکه «آل عمران» هم فرمود: ﴿مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ﴾^۲ گاهی آیات است و حکمت، گاهی تعلیم است و تزکیه، این معارف علمی و عملی از غیب به اینها می رسد. فرمود: اینجا جای وحی و نبوت است، جای تردد فرشته هاست. اینها را تلاوت کنید، درک کنید، باور کنید، عمل کنید، و منتشر کنید؛ ﴿وَأذْكُرَنَّ مَا يَتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾ لطف الهی، عنایت الهی از یک سو، آگاهی الهی از سوی دیگر، می داند چه آیاتی، چه حکمتی را نازل بکند.

پاسخ خواسته ام سلمه با نزول آیه ۳۵

ام سلمه عرض کرد یا رسول الله! فرهنگ قرآن، محاوره قرآن، ادبیات قرآن مذکرانه است. همه جا سخن از ﴿الَّذِينَ﴾ است. خب مستحضرید که طرز محاورات ادبی غیر از رعایت کردن آن نکات مذکر و مؤنث است. ما هم الآن می گوئیم مردم انقلاب کردند، مردم به اذن الهی حافظ نظام الهی اند، این مردم، در برابر زن ها نیست. آنکه در برابر زن هاست مردان است نه مردم، وقتی می گوئیم مردم در تظاهرات، در نماز جمعه، در راهپیمایی شرکت کردند، یعنی اعم از زن و مرد.

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۹؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲.
۲. سوره آل عمران، آیه ۷۹.

این ﴿الَّذِينَ﴾ ها که در قرآن کریم است به معنی مردم است نه مردان، چون ام‌سلمه طبق بعضی از نقل‌ها این مطلب را به عرض حضرت رساند، ذات اقدس الهی این آیه را مبسوطاً نازل کرد.

یک آیه طولانی هم هست، فرمود: مردان مسلمان و زن‌های مسلمان، مردان مؤمن و زن‌های مؤمن، که ایمان، درجه‌ای بالاتر از اسلام است. مردان قانت و خاضع و مطیع مستمر، و زن‌های خاضع و قانت و مطیع مستمر.

قنوت؛ همان خضوع و خشوع و پذیرش حکم و فرمان الهی است ﴿وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ﴾ صدق در عمل و صدق در فعل است. همین که در آیه ۲۳ فرمود: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ صادق در قول، صادق در فعل ﴿وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ﴾ این مسئله صبر غیر از سکوت است این صبر مثل نماز جزء واجبات ماست.

ما در نظامی زندگی می‌کنیم (یعنی نظام دنیا)، که مدبّر خداست، مدیرعامل خداست، مجری خداست، او دارد امور را می‌گرداند. ما که نمی‌دانیم چه چیزی مصلحت است چه چیزی مصلحت نیست.

گاهی ابتلا به ثروت است، گاهی ابتلا به فقر است، گاهی ابتلا به سلامت است، گاهی ابتلا به مرض است. این حالات گوناگون رفت و آمد است. اگر چیزی چند صباحی برای ما ناخوشایند بود ما نباید فوراً جزع بکنیم برای اینکه او دارد ما را اداره می‌کند زیرا در هر زمان و زمینی هم یک آزمون خاصی است.

بیان اهمیت قرآنی صبر و عناصر چهارگانه آن

لذا فرمود: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۱ که حتی صبر را بر صلات مقدم

داشتند که عبارت است از: «صَبْرٌ عِنْدَ الْمَصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ»^۱

فرمود صبر، فضیلتی است که بر همه واجب است. فوراً پرخاش کردن، فوراً اعتراض کردن، فوراً رنجیدن یا به قضا و قدر بد گفتن یا - خدای ناکرده - بیراهه رفتن، این چنین صحیح نیست. صبر، وظیفه‌ای است. بالأخره او ما را اداره می‌کند و می‌آزماید. در آن عناصر چهارگانه سوره «عصر» را ملاحظه فرمودید این عناصر چهارگانه به دو عنصر برمی‌گردد.

فرمود: ﴿وَالْعَصْرِ﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (یک) ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ (دو) ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾ برای اولی است ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ برای دومی است.

اگر کسی ایمان دارد چون ایمان، حق است باید توامی به حق بکند، تا دیگران مؤمن بشوند. اگر خودش عمل صالح دارد این عمل صالح در هر سه ضلعش با صبر همراه است دیگران را باید به صبر توصیه کند، پس ﴿وَالْعَصْرِ﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (یک) ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ (دو) ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾ (یک) ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ (دو) این سومی و چهارمی بازگشتش به همان اولی و دومی است چیز تازه‌ای نیست.

خودش چون مؤمن است، ایمان، حق است، دیگران را به حق توصیه کند. خودش چون عمل صالح دارد، عمل صالح بدون صبر نمی‌شود، دیگران را به صبر توصیه کند اینجا فرمود: ﴿وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ﴾ و کسانی که صدقه می‌دهند اعم از واجب و مستحب ﴿وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ﴾ عفت را حفظ می‌کنند

❁ معصومه ❁

﴿وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ﴾ چون آنها عدد مشخصی دارد یک رقم معینی دارد ذکر خدا کثیر است ﴿اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾.

در هر لحظه، ما در معرض وسوسه و آزمونیم نام خدا بر لب، فضیلت است و عمده یاد خدا در دل است آن اثری که یاد خدا در دل دارد آن اثر را نام خدا بر لب ندارد فرمود: ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ بنابراین خواسته ام سلمه هم که خواسته همه زنهاى مسلمان است با این آیه وسیع برآورده شد.

(والحمد لله رب العالمين)^۱

حضرت زهرا علیها السلام دارای مقام ولایت کبری^۱

کسی که متون وارده در قرآن و سنت شریف درباره اهل بیت علیهم السلام و از جمله فاطمه زهرا علیها السلام را مورد بررسی قرار دهد جز اقرار به عصمت و بلندی مقام و عظمت ایشان در دوری از گناه و معصیت، راه دیگری در پیش پای خود نمی بیند.^۱

در مورد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام باید معتقد بود که ایشان، صاحب ولایت کبری است.

یعنی همان طور که باید به ولایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علی علیه السلام و حسنین علیهم السلام ایمان داشت، می بایست به ولایت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام نیز همان گونه اعتراف کرد و معتقد بود.^۲

این نوع دیدگاه، جز با عصمت ایشان نمی سازد و اینکه آن حضرت علیها السلام همچون دیگر ائمه معصومین علیهم السلام از هر گونه گناه و پلیدی به دور است و حتی به سهو هم دچار نمی شوند.

همان گونه که ما معتقدیم، ائمه معصومین علیهم السلام حجت بر ما هستند، امامان ما، حضرت زهرا علیها السلام را حجت بر خود خوانده اند، یعنی ایشان حجت خداوند بر حجج الهی است، لذا همان گونه که حجج الهی باید از هر گونه رجس و پلیدی به دور باشند، حجت خداوند بر حجج الهی، به طریق اولی باید از رجس و

۱. با نور فاطمه هدایت شدم، عبدالعظیم حسن سودانی، ترجمه، سید حسین محفوظی، انتشارات بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۸۳ش.

۲. فاطمه الزهراء علیها السلام گفتار علامه امینی به کوشش حبیب چایچیان (حسان)، چاپ سیزدهم، چاپ و صحافی چاپخانه سپهر، تهران، ۱۳۶۲.

پلیدی به دور باشد و در سطح بالاتری از تقرب به مقام ربوبی باشد. سخن در مورد عصمت حضرت زهرا علیها السلام و بررسی تفصیلی آن، در گفتار کوتاه ما نمی‌گنجد، زیرا آیات و روایاتی که در مورد مناقب و شأن معصومین علیهم السلام خصوصاً حضرت زهرا علیها السلام وارد شده است، فراوانند، لذا جهت رعایت اختصار، مواردی از آنها را ذکر می‌کنیم:

آیات قرآن

آیات فراوانی در قرآن در مورد حضرت زهرا علیها السلام نازل شده است که جهت اختصار از یکی از این آیات در اثبات عصمت حضرت زهرا علیها السلام استفاده می‌کنیم: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾؛ یعنی «خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.».

عامه و خاصه مسلمین، معتقدند که این آیه در حق اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - در منزل ام سلمه -، و در حق پنج تن آل عبا نازل شده است و هیچ یک از زنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داخل این قضیه نیست، و این مطلب از مسلمات است. وقتی که این آیه نازل شد، پیامبر اکرم و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام زیر عبای پیامبر اکرم بودند که «ام سلمه» می‌خواست زیر عبا برود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند داخل نشود فرمودند: «وَأَنْتَ فِي خَيْرٍ» (تو بر خیر و نیکی هستی) ولی این آیه مخصوص ما پنج تن است. ۱۷ نفر از صحابه از جمله، انس بن مالک، ابن عباس، ابوهریره و ...، این روایت را نقل کرده‌اند.

علاوه بر آن ۳۰۰ نفر دیگر نیز این روایت را به همان ترتیب و با ذکر این که محل نزول آیه خانه «ام سلمه» بوده است، نقل کرده‌اند که شرح آن به طور تفصیل در کتاب «الغدیر» آمده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اثبات و روشن شدن حقیقت امر، کار بسیار جالبی کرده است که ۹ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند، به این شرح که بعد از نزول این آیه، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هر روز (تا زمان وفاتش تقریباً)، هنگام خروج از منزل که برای اقامه نماز صبح به مسجد تشریف می‌برد، قبل از نماز صبح به در خانه حضرت صدیقه عليها السلام می‌آمد و می‌فرمود: «السلام علیکم یا اهل البیت، انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً»^۱.

پس با توجه به مطالب فوق، جای هیچ گونه تردیدی نیست که حضرت صدیقه طاهره عليها السلام نیز مشمول آیه تطهیر است و در کلمه «اهل البیت»، ایشان نیز مراد است.

یکی از روایاتی که مورد قبول فریقین «شیعه و سنی» است، این است که «ام سلمه» که یکی از زن‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، می‌گوید: من از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدم که این آیه تطهیر در شأن کیست؟ حضرت فرمود: درباره من، علی، فاطمه و حسنین است و تو مشمول این آیه نیستی. لذا ام سلمه اقرار می‌کند ما همسران پیامبر، مشمول این آیه نیستیم و هیچکدام از زنان، چنین ادعایی نکرده‌اند.^۲

لذا برخی نمی‌توانند ادعا کنند که این آیه در حق زنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. ادله دیگری در این مورد وجود دارد که جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود.^۳

۱. فاطمه الزهراء گفتار علامه امینی، ص ۱۶ و ۱۷.

۲. فاطمه الزهراء، گفتار علامه امینی، ص ۱۸.

۳. ر. ک: شب‌های پیشاور، گفتار مرحوم سلطان الواعظین شیرازی، ص ۶۸۷ الی ۶۹۳ - ناشر دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۳ ش.

روایات

علاوه بر روایاتی که در توضیح آیه تطهیر و آیات دیگر، در اثبات عصمت حضرت زهرا علیها السلام آمده است، دو دسته دیگر از روایات وجود دارد، که در این خصوص مورد استفاده قرار می‌گیرد:

الف) روایاتی که در مدح و منزلت خود حضرت زهرا علیها السلام - وارد شده است که به یکی از آنها اشاره می‌شود؛ گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد اینکه: «ان الله تبارک و تعالی یغضب لغضب فاطمه، و یرضی لرضاهها» یعنی «خداوند خشم می‌گیرد برای خشم فاطمه، و نسبت به خرسندی او خرسند می‌شود».

لازمه این بیان قبول عصمت است، زیرا غیر ممکن و محال است که خداوند به سبب خشم فاطمه خشمگین شود در حالی که او معصوم نباشد.

زیرا پذیرش غیر معصوم بودن وی، به این معناست؛ که او ممکن است دچار خطا یا لغزش گردد، در این صورت ممکن است برای موردی که غیر حق و باطل باشد خشمگین شود. (همین گفته در مورد خرسندی هم وجود دارد).

وجود اطلاق و عدم تقیید در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این معنا را می‌رساند که زهرا علیها السلام خشم نخواهد گرفت مگر به سبب چیزی که خداوند برای آن خشم خواهد گرفت.

لذا کسی که خشمش به معنی خشم خداوند است، جز حق، عملی نمی‌کند و از او خطایی سر نمی‌زند، و برای یک لحظه میل به باطل ندارد، خشم او، نمایانگر حق است و در واقع این حدیث، بر این دلالت می‌کند که زهرا علیها السلام جایگاه بزرگی دارد که صرفاً با عقل قابل درک نیست.^۱

ب) روایاتی که منقبت و منزلت اهل بیت علیهم السلام را به طور مشترک بازگو

۱. با نور فاطمه هدایت شدم، ص ۱۱۷.

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

می‌کند. در این مورد نیز به یک نمونه از روایاتی که مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) است استدلال می‌کنیم و آن حدیث ثقلین است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من در میان شما چیزی را بر جای می‌گذارم مادام که به آن دو تمسک داشته باشید هرگز گمراه نمی‌شوید، و آن کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیت است که از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند».

استدلال به حدیث چنین است که، کسی که از قرآن جدا نمی‌شود و از او دور نمی‌گردد، به معنی آن است که کاملاً همانند قرآن، باطل از پیش او و از پشت سر به سراغش نمی‌آید. و اگر احتمالی هر چند بسیار اندک از جدایی اهل بیت علیهم السلام از قرآن وجود می‌داشت، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در کلام خود برای ما مؤکد نمی‌ساخت که آن دو جدا نمی‌شوند تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند.

لذا همان طور که در آیه تطهیر، گفتیم که در حق اهل بیت نازل شده است و هم منابع تفسیر و حدیث متفقند که این آیه در حق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است، چنانکه در صحیح مسلم در کتاب فضایل صحابه، باب فضایل اهل بیت علیهم السلام آمده است،^۱ در اینجا هم اهل بیت را این پنج تن می‌دانیم.

اهل سنت و جماعت، اشکالی را به اصل مسأله عصمت وارد کرده‌اند که هر چند در مورد عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد، ولی به طریق اولی، عصمت معصومین و حضرت زهرا علیها السلام را زیر سؤال می‌برد.

اهل سنت معتقد نیستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هر چیزی معصوم بوده است،

❁ معصومه ❁

بلکه فقط در امر تبلیغ عصمت داشته است! وقتی که پیامبر اکرم ﷺ فقط در امر تبلیغ عصمت داشته باشد و عصمت مطلق نداشته باشد، نمی‌توان عصمت مطلقه را برای سایر معصومین و حضرت زهرا علیها السلام نیز قائل شد!!

پاسخ آنکه اولاً؛ بنابر آیه تطهیر، هر نوع پلیدی و گناه از اهل بیت علیهم السلام دفع شده و این مطلب را کلمه «الرجس» بیان می‌کند، زیرا «ال» آن استغراق است و معنای آن دوری از هر گونه پلیدی، حتی به صورت سهوی، می‌باشد و هیچ دلیلی محکم‌تر و واضح‌تر از این دلیل نمی‌توان یافت.

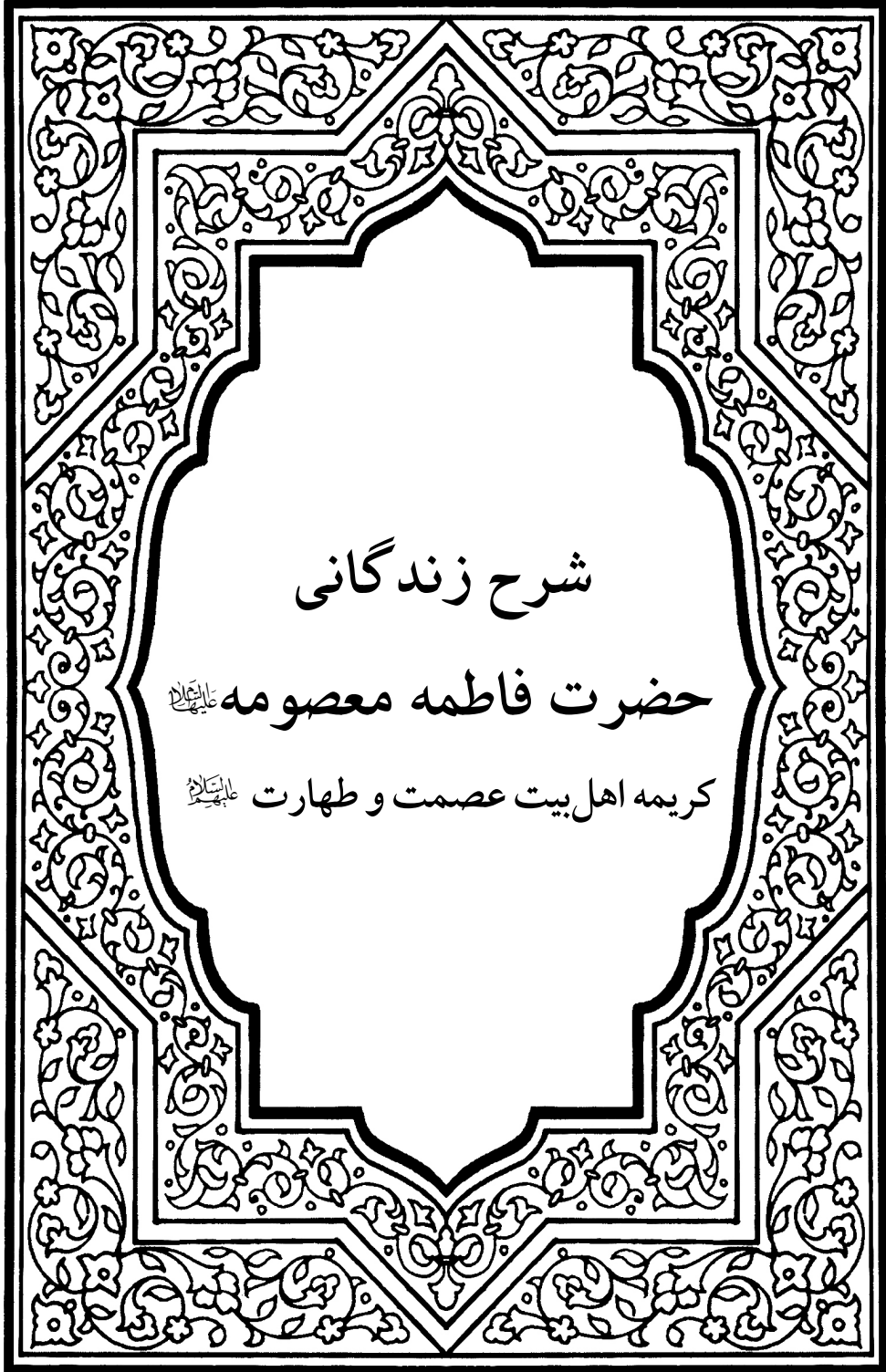
ثانیاً؛ در حدیث ثقلین که صحت آن نزد عموم مسلمین سنی و شیعه ثابت شده است، عصمت اهل البیت علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام کاملاً واضح است. و اگر اشکال گرفته شود که این حدیث فقط ما را نسبت به رجوع به اهل بیت علیهم السلام خبر می‌دهد! پاسخ می‌دهیم که، چنانکه قرآن از پیش رو و از پشت سر، باطل به سوی آن نمی‌آید، مقارن بودن اهل بیت علیهم السلام با قرآن و تصریح به جدا نشدن از آن، دلالت بر عصمت آنان دارد. زیرا که هر مخالفت با شریعت که از سوی آنان صورت گیرد، خواه عمدی و خواه سهوی یا از روی غفلت، جدایی از قرآن شمرده می‌شود.

لذا اگر بگوییم که آنان هر چند یک لحظه از آن جدا می‌شوند، این سخن، اثبات دروغ برای فرموده پیامبر اکرم ﷺ است که از جانب خدای عزوجل خبر از عدم وقوع جدایی داده است، اگر جایز باشد که پیامبر اکرم ﷺ را به دروغ و جایز شمردن دروغ عمدی متهم نماییم، این با عصمت آن حضرت حتی در مقام تبلیغ منافات دارد، در حالی که پیامبر اکرم ﷺ در موارد متعددی بر این حدیث تأکید فرموده‌اند. (یعنی خدای ناکرده به صورت متعدد دروغ عمدی گفته است).

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

ثالثاً؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمسک جستن به اهل بیت (عترت) را نگهدارنده از گمراهی به طور دائمی و ابدی شمرده است، زیرا واژه «الن» در حدیث تقلین افاده ابدی دارد. بنابراین اگر جایی برای گمراهی آنان به اندازه یک لحظه هم وجود داشته باشد، در این صورت تمسک جستن به عترت چگونه می تواند نگهدارنده باشد؟^۱

نتیجه آنکه؛ عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت علیهم السلام و در حضرت زهرا علیها السلام به طور دائم و در همه امور بوده است. در ادامه بحث عصمت، به زندگانی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام می پردازیم.



شرح زندگانی

حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

کریمه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام

حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

در اینجا به مناسبت بحث عصمت شرح مختصری از زندگانی کریمه اهل بیت عصمت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام تقدیم خوانندگان عزیز می‌گردد. امید است که معرفت ما نسبت به ولی نعمت‌مان حضرت معصومه علیها السلام بیشتر گردد و ما را مشمول شفاعت آن حضرت قرار دهد.

پژوهشگر معاصر، علامه بزرگوار، حاج محمدتقی تستری، مولف قاموس الرجال می‌نویسد: «در میان فرزندان امام کاظم علیه السلام با آن همه کثرتشان بعد از امام رضا علیه السلام کسی همسنگ حضرت معصومه علیها السلام نمی‌باشد.^۱

محدث گرانقدر حاج شیخ عباس قمی به هنگام بحث از دختران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌نویسد: «بر حسب آنچه به ما رسیده، افضل آنها سیده جلیله معظمه، فاطمه بنت امام موسی علیه السلام معروف به حضرت معصومه علیها السلام است.»^۲ بررسی شخصیت برجسته و فضایل گسترده حضرت معصومه علیها السلام در این صفحات نمی‌گنجد. اما در اینجا به پاره ای ویژگی‌های آن حضرت می‌پردازیم:

۱- شفاعت گسترده

بالاترین جایگاه شفاعت، از آن رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که در قرآن کریم از آن به «مقام محمود» تعبیر شده است. و گستردگی آن با جمله بلند:

۱. مرکز ملی پاسخگویی به سوالات دینی و برگرفته از مجله کوثر شماره ۳۳.

۲. همان.

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾^۱ بیان گردیده است. همانا دو تن از بانوان خاندان رسول مکرم شفاعت گسترده ای دارند که بسیار وسیع و جهان شمول است و می تواند همه اهالی محشر را فراگیرد:

۱- خاتون محشر، صدیقه اطهر، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام. ۲- شفیعہ روز جزا، حضرت فاطمه معصومه علیها السلام.

در مورد شفاعت گسترده حضرت زهرا علیها السلام همین بس که شفاعت، مهریه آن حضرت است و به هنگام ازدواج پیک وحی، طاقه ابریشمی از جانب پروردگار آورد که در آن، جمله «خداوند، مهریه فاطمه زهرا علیها السلام را شفاعت گنهکاران از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد»، با کلک تقدیر نقش بسته بود.^۲ این حدیث از طریق اهل سنت نیز آمده است.

بعد از فاطمه زهرا علیها السلام از جهت گستردگی شفاعت، هیچ کس - و حداقل هیچ بانویی - به شفیعہ محشر، حضرت معصومه دخت موسی بن جعفر علیهم السلام نمی رسد، که امام به حق ناطق، حضرت جعفر صادق علیه السلام در این رابطه می فرماید: «تدخل بشفاعتها شیعتنا الجنة باجمعهم»:^۳ «با شفاعت او همه شیعیان ما وارد بهشت می شوند».

۲- عصمت

بر اساس روایتی که مرحوم سپهر در «ناسخ» از امام رضا علیه السلام روایت کرده، لقب «معصومه» را به حضرت معصومه، امام هشتم اعطا کرده اند. طبق این روایت امام رضا علیه السلام فرمود:

۱. سوره ضحی، آیه ۵.

۲. سایت جامع فرهنگی، مذهبی شهید آوینی.

۳. سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۷۶.

❁ حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ❁

«من زار المعصومه بقم کمن زارنی» «هرکس حضرت معصومه علیها السلام را در قم زیارت کند، همانند کسی است که مرا زیارت کرده باشد». این روایت را مرحوم محلاتی نیز به همین تعبیر نقل کرده است.^۱ با توجه به این که عصمت به چهارده معصوم علیهم السلام منحصر نیست، بلکه همه پیامبران، امامان و فرشتگان معصوم هستند.

و علت اشتهاار حضرت رسول اکرم، فاطمه زهرا و امامان علیهم السلام به «چهارده معصوم» آن است که آنها علاوه بر مصونیت از گناهان صغیره و کبیره، از «ترک اولی» نیز که منافات با عصمت ندارد، پاک و مبرا بودند.

مرحوم مقرر در کتاب‌های ارزشمند: «العباس» و «علی الاکبر» دلائل عصمت حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر علیهم السلام را بر شمرده است. و مرحوم نقدی در کتاب «زینب الکبری» از عصمت حضرت زینب علیها السلام سخن گفته است. و مولف «کریمه اهل بیت» شواهد عصمت حضرت معصومه علیها السلام را بازگو نموده است.

و با توجه به این که حضرت معصومه علیها السلام نام شریفشان «فاطمه» است و در حال حیات به «معصومه» ملقب نبودند، تعبیر امام علیه السلام به معصومه، دقیقاً به معنای اثبات عصمت است، زیرا بر اساس قاعده معروف: «تعلیق حکم به وصف، مشعر بر علیت است» دلالت حدیث شریف بر عصمت آن بزرگوار بی تردید خواهد بود.

۳- فداها ابوها

آیت الله سید نصرالله مستنبط از کتاب «کشف اللثالی» نقل فرموده؛ که روزی عده‌ای از شیعیان وارد مدینه شدند و پرسش‌هایی داشتند که می‌خواستند از محضر امام کاظم علیه السلام پرسند. امام علیه السلام در سفر بودند، پرسش‌های خود را نوشته

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

به دودمان امامت تقدیم نمودند، چون عزم سفر کردند برای پاسخ پرسش‌های خود به منزل امام علیه السلام شرفیاب شدند، امام کاظم علیه السلام مراجعت نفرموده بود و آنها امکان توقف نداشتند، از این رو حضرت معصومه علیها السلام پاسخ آن پرسش‌ها را نوشتند و به آنها تسلیم نمودند، آنها با مسرت فراوان از مدینه منوره خارج شدند، در بیرون مدینه با امام کاظم علیه السلام مصادف شدند و داستان خود را برای آن حضرت شرح دادند.

هنگامی که امام علیه السلام پرسش‌های آنان و پاسخ‌های حضرت معصومه علیها السلام را ملاحظه کردند، سه بار فرمودند:

«فداها ابوها» «پدرش به قربانش باد». باتوجه به این که حضرت معصومه علیها السلام به هنگام دستگیری پدر بزرگوارش خردسال بود، این داستان از مقام بسیار والا و دانش بسیار گسترده آن حضرت حکایت می‌کند.

۴- بارگاه حضرت معصومه علیها السلام تجلیگاه حضرت زهرا علیها السلام

بر اساس روای صادقه ای که مرحوم آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله از پدر بزرگوارش مرحوم حاج سید محمود مرعشی (متوفای ۱۳۳۸ ه. ق) نقل می‌کردند، قبر شریف حضرت معصومه علیها السلام جلوه گاه قبر گم شده مادر بزرگوارش حضرت صدیقه طاهره علیها السلام می‌باشد.

آن مرحوم در صدد بود که به هر وسیله‌ای که ممکن باشد، محل دفن حضرت زهرا علیها السلام را به دست آورد، به این منظور ختم مجربی را آغاز می‌کند و چهل شب آن را ادامه می‌دهد، تا در شب چهلم به خدمت حضرت باقر و یا حضرت صادق علیهما السلام شرفیاب می‌شود، امام علیه السلام به ایشان می‌فرماید:

«علیک بکریمه اهل البیت» «به دامن کریمه اهل بیت پناه ببرید». عرض می‌کند:

❁ حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ❁

بلی من هم این ختم را برای این منظور گرفته ام که قبر شریف بی بی را دقیقاً بدانم و به زیارتش بروم.

امام علیه السلام فرمود: «منظور من قبر شریف حضرت معصومه در قم می باشد». سپس ادامه داد:

«برای مصالحی خداوند اراده فرموده که محل دفن حضرت فاطمه علیها السلام همواره مخفی بماند و لذا قبر حضرت معصومه را تجلیگاه قبر آن حضرت قرار داده است. هر جلال و جبروتی که برای قبر شریف حضرت زهرا علیها السلام مقدر بود خداوند متعال همان جلال و جبروت را بر قبر مطهر حضرت معصومه علیها السلام قرار داده است»^۱.

هـ پیشگوئی امام صادق علیه السلام

امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن حدیث مشهوری که پیرامون قداست قم، به گروهی از اهالی ری بیان کردند، فرمودند:

«تقبض فیها امراء هی من ولدی، واسمها فاطمه بنت موسی، تدخل بشفاعتها شیعتنا الجنة بأجمعهم» «بانویی از فرزندان من به نام «فاطمه» دختر موسی، در آنجا رحلت می کند، که با شفاعت او همه شیعیان ما وارد بهشت می شوند». راوی می گوید: من این حدیث را هنگامی از امام صادق علیه السلام شنیدم که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام هنوز دیده به جهان نگشوده بود.

پیشگوئی امام صادق علیه السلام از ارتحال حضرت معصومه علیها السلام در قم پیش از ولادت پدر بزرگوارش بسیار حائز اهمیت است و از مقام بسیار شامخ آن حضرت حکایت می کند.^۲

۱. برگرفته از مجله کوثر شماره ۳۳.

۲. پایگاه اطلاع رسانی آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه علیها السلام.

۶- رمز قداست قم

در احادیث فراوانی از قداست قم سخن رفته، از جمله؛ تصویر آن در آسمان چهارم، به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ارائه شده است.

امیر مومنان علیه السلام به اهالی قم درود فرستاده، و از جای پای جبرئیل در آن سخن گفته.

و امام صادق علیه السلام قم را حرم اهل بیت معرفی کرده، و خاک آن را پاک و پاکیزه تعبیر کرده است.^۱

امام کاظم علیه السلام قم را عَشْرَ آلِ مُحَمَّدٍ (آشیا نه آل محمد صلی الله علیه و آله) نامیده و یکی از درهای بهشت را از آن اهلِ قم دانسته.^۲

امام هادی علیه السلام اهلِ قم را «مغفور لهم» (آمرزیده) تعبیر کرده است.^۳
و امام حسن عسکری علیه السلام از حسن نیت آن‌ها تمجید کرده و با تعبیرات بلندی اهالی قم را ستوده است.^۴

این‌ها و ده‌ها حدیث دیگری که در قداست و شرافت قم و اهل قم، از پیشوایان معصوم به ما رسیده، فضیلت و عظمت این سرزمین را برای همگان روشن می‌سازند، جز این که باید دید راز و رمز این همه شرافت و قداست چیست؟

حدیث فوق که پیرامون ارتحال حضرت معصومه علیها السلام به عنوان پیشگوئی از امام صادق علیه السلام نقل شد، از راز و رمز آن پرده بر می‌دارد و روشن می‌سازد که این همه فضیلت و شرافت، از ریحانه پیامبر، کریمه اهل بیت، مهین بانوی اسلام، حضرت معصومه علیها السلام سرچشمه می‌گیرد، که در این سرزمین دیده از جهان فرو بسته، گردو خاک این سرزمین را توتیای دیدگان حور و ملائک نموده است.

❁ حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ❁

۷- تنها خواهر امام هشتم

نجمه خاتون، همسرگرامی امام کاظم علیه السلام تنها دو فرزند در دامان خود پرورش داد و آنها عبارتند از:

۱- خورشید فروزان امامت، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام.

۲- ماه تابان درج عصمت، حضرت معصومه علیه السلام.

محمد بن جریر طبری، دانشمند گرانمایه شیعه در قرن پنجم هجری، براین واقعیت تصریح نموده است.

مدت ۲۵ سال تمام حضرت رضا علیه السلام تنها فرزند نجمه خاتون بود، پس از یک ربع قرن انتظار، سرانجام ستاره‌ای تابان از دامن نجمه درخشید، که هم سنگ امام هشتم علیه السلام بود و امام علیه السلام توانست والاترین عواطف انباشته شده در سویدای دلش را بر او نثار کند.

بین حضرت معصومه علیه السلام و برادرش امام رضا علیه السلام عواطف سرشار و محبت زایدالوصفی بود، که قلم از ترسیم آن عاجز است.

در یکی از معجزات امام کاظم علیه السلام که حضرت معصومه علیه السلام نیز نقشی دارد، هنگامی که مرد نصرانی می‌پرسد: «شما که هستید؟» می‌فرماید: «انا المعصومه اخت الرضا»؛ «من معصومه، خواهر امام رضا علیه السلام می‌باشم». این تعبیر از محبت سرشار آن حضرت به برادر بزرگوارش امام رضا علیه السلام و از مباحثات او به این خواهر و برادری سرچشمه می‌گیرد.^۱

۸- نامه دعوت

محبت و مودت این خواهر و برادر در سطح بسیار بالا بود، به طوری که

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

مفارقت امام هشتم علیها السلام برای حضرت معصومه علیها السلام بسیار سخت بود، جدائی حضرت معصومه علیها السلام نیز برای امام هشتم علیها السلام قابل تحمل نبود. و لذا پس از استقرار امام هشتم علیها السلام در مرو، نامه ای خطاب به حضرت معصومه علیها السلام مرقوم فرموده، آن را توسط غلام مورد اعتمادی به مدینه ارسال نمود.

جالب توجه است که حضرت رضا علیها السلام به غلام دستور داد که در هیچ منزلی توقف نکند، تا آن مرقومه را در اندک زمان ممکن، به مدینه منوره برساند.^۱
حضرت معصومه علیها السلام نیز به مجرد دریافت دست خط برادر، رخت سفر بست و خود را مهیای سفر نمود.

فضائل و ویژگی‌های حضرت معصومه علیها السلام

از آنجا که معرفت و شناخت ائمه طاهرين علیهم السلام و اولیاء دین مبین، همان شناخت فضائل و کمالات نفسانی آن بزرگواران است، نه فقط آشنایی اجمالی با زندگینامه آنها، در اینجا بعد از بیان اجمالی از زندگی کریمه اهل بیت علیهم السلام می‌پردازیم به ذکر شمه ای از فضائل و مناقب آن حضرت:

الف. شرافت خانوادگی

یکی از عالی‌ترین فضائل آن حضرت انتساب ایشان به بیت وحی و رسالت و امامت است.

او «بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و «بنت ولی الله» و «اخت ولی الله» و «عمة ولی الله» است و این امر خود سرچشمه سایر فضائل و کمالات معنوی و روحانی آن بزرگوار می‌باشد، که زندگی در جوار امامان معصومی همچون؛ «موسی بن جعفر» و «علی بن موسی الرضا علیه السلام»، و بهره مند بودن از تعالیم عالیه آن رهبران راه نور و سعادت، خود عامل اساسی در تعالی روح و تکامل درجات علمی و عملی آن حضرت بوده است. بنابراین می‌توان آن حضرت را الگو و نموداری از فضائل اهل بیت علیهم السلام دانست.

ب. عبادت حضرت معصومه علیها السلام

بنا به تصریح آیه کریمه قرآن، هدف از خلقت انسان چیزی جز عبادت و

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

بندگی خداوند متعال نیست که: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱. آنان که به این هدف پی بردند، در راه رسیدن به عالی‌ترین مرتبه آن که حصول یقین و اطمینان و نفس مطمئنه شدن است که: ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۲ سر از پا نمی‌شناسند و بهترین ساعات زندگی خود را زمان عبادت و راز و نیاز به درگاه ذات بی‌نیاز می‌دانند، و در خلوت شب سر بر آستان دوست می‌نهند و راز دل با محبوب خویش می‌گویند و عاشقانه با او به گفتگو می‌نشینند. و به این آرزو زنده‌اند که در حال نماز و راز و نیاز به ملاقات حق بشتابند و مخاطب حضرتش قرار گیرند که: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^۳.

یکی از عالی‌ترین نمونه‌های عبادت و بندگی خدا از خاندان ولایت و امامت، کریمه اهل بیت، فاطمه معصومه علیها السلام است.

او که عبادت و شب زنده داری هفده روزه‌اش در واپسین روزهای عمر شریفش، گوشه‌ای از یک عمر عبودیت و خضوع و خشوع آن زاده عبد صالح خدا، در برابر ذات پاک الهی است.

و این بیت النور (بیت النور، همان حجره‌ای است که آن حضرت در مدت اقامت هفده روزه‌اش در منزل موسی بن الخزرج، در آنجا مشغول عبادت بود که هم اکنون هم این حجره در شهر قم، خیابان عمار یاسر، محله میدان میر و در کنار مدرسه ستیه برقرار است، و مورد توجه دوستداران اهل بیت علیهم السلام می‌باشد) معبد و محراب به یادگار مانده آن صفة الله است که - از برکات راز و نیازهای

۱. ذاریات، آیه ۵۷.

۲. حجر، آیه ۹۹.

۳. فجر، آیه ۲۷ - ۲۸.

❁ حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ❁

شبهانه آن بضعه موسی علیه السلام - تا دامنه قیامت هدایتگر و الهام بخش بندگان عاشق عبادت و ولایت می باشد و چه خوش سروده اند اهل ذوق که:

این جایگاه که آنقدر منور است این سجده گاه دختر موسی بن جعفر است

و بر سر در آن مکان مقدس این دو بیت به چشم می خورد که:

شده بنیاد این کاخ منور به پاس دختر موسی بن جعفر علیه السلام

عبادتگاه معصومه است اینجا کز اینجا قم شرافت یافت دیگر

ج. عالمه و محدثه اهل بیت علیهم السلام

در فرهنگ اسلامی محدثان راستین همواره از حرمت و منزلت ویژه ای برخوردار بوده اند؛ محدثان و راویان در حفظ و حراست از گنجینه های معارف و ارزش های دینی و ذخایر گرانمایه مکتب تشیع و رشد و تعالی فرهنگ غنی اسلامی نقش اول را داشته اند و حامل ودایع و امانت های گرانقدر الهی و رازدار اسرار آل رسول صلی الله علیه و آله بوده اند.

یکی از والاترین عناوینی که نشان دهنده بلندی مرتبه علم و آشنایی کریمه اهل بیت علیهم السلام با معارف بلند اسلام و مکتب حیاتبخش تشیع است؛ محدثه بودن آن حضرت می باشد که بزرگان علم حدیث بدون هیچ درنگی احادیث و روایات رسیده از آن حضرت را قبول و به آن استناد می نمایند، چرا که حضرتش جز از افراد مورد وثوق و اطمینان، حدیث نقل نمی کند و ما در جای خود، نمونه هایی از این روایات را ذکر خواهیم کرد.

د. او معصومه است

گرچه مقام عصمت از گناه، و مصون بودن از لغزش ها (در عین قدرت بر خطا)، مقامی است خاص انبیاء عظام و اوصیاء آنان، به ویژه چهارده معصوم

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

پاک شیعه عليها السلام؛ ولی بودند کسانی که به دلیل طاعت و بندگی مخلصانه پروردگار و اطاعت و پیروی کامل از رهروان راه پاکی و وارستگی، به درجه‌ای از تقوی و طهارت روحی رسیدند که از معاصی و رذایل اخلاقی دور مانده و دامن روح و جان خویش را از ناپاکی‌ها زدودند.

فاطمه معصومه عليها السلام که خود پرورش یافته مکتب ائمه طاهرين عليهم السلام و یادگار صاحبان آیه تطهیر است، نمونه عالی از طهارت و پاکی است به حدی که خاص و عام او را به عنوان معصومه لقب داده‌اند، چنانچه حضرت رضا عليه السلام فرمود:

«من زار المعصومة بقم كمن زارني»^۱.

یعنی: کسی که «فاطمه معصومه» را در قم زیارت کند مثل آن است که مرا زیارت کرده باشد. و در یکی از فرازهای زیارت دوم حضرت آمده است که: «السلام عليك ايها الطاهرة الحميدة البرّة الرشيدة التقية النقية»^۲؛ «سلام بر تو ای پاکیزه و ستایش شده، نیکوکردار و هدایت شده، پرهیزگار وارسته».

ه. کریمه اهل بیت عليهم السلام

انسان در اثر عبادت و بندگی خداوند متعال، می‌تواند به جایی برسد که مظهر اراده حق و واسطه فیض الهی گردد؛ این ثمره عبودیت و اطاعت کامل از ذات اقدس الهی است چنانچه خود در حدیث قدسی می‌فرماید: «یا بن آدم انا اقول للشیء: کن فیکون، اطعنی فیما امرتک اجعلک تقول للشیء کن فیکون»^۳. یعنی: «فرزند آدم... مرا اطاعت کن تا تو را چنان نمایم که (به عنایت من) هر آنچه

۱. ناسخ التواریخ، ج ۷، ص ۳۳۷.

۲. انوار المشعشعین، نوشته شیخ محمد علی قمی، ص ۲۱۱.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۹۸.

❁ حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ❁

را اراده کنی همان شود».

امام صادق علیه السلام هم می فرماید: «العبودية جوهره کنهها الربوبية»^۱.

یعنی: بندگی خداوند گوهری است که نهایت و باطن آن فرمانروایی بر موجودات است.

اولیاء خداوند متعال، که در راه بندگی و اطاعت گوی سبقت را از دیگران ربوده و این راه را خالصانه پیموده‌اند هم در زندگی پربرکت خویش و هم بعد از آن، منشا کرامات و عنایاتی بوده‌اند که آثار یک عمر اخلاص و وارستگی آنهاست. از دیر زمان آستان قدس فاطمی منشا هزاران کرامت و عنایت ربانی بوده است. و چه قلب‌های ناامیدی که سرشار از امید به فضل و کرم الهی، و چه دست‌های تهی که سرشار از رحمت ربوبی و چه انسان‌هایی بریده از همه جا، و ناامید از همه کس، که با دلی شاد و روحی پیوسته به ابدیت، از درگاه پرفیض و کرم این کریمه اهل بیت علیهم السلام برگشته و برای خود زندگی براساس ایمانی مستحکم به ولای اولیاء حق، بنا نهادند.

این‌ها همه، نشانه بزرگی عظمت روح آن بنده شایسته، و پیوسته به منبع فیض و کرم بی‌پایان خدای فیاض و کریم است.

و. مقام شفاعت حضرت معصومه علیها السلام

آیت الله العظمی سیدشهاب‌الدین نجفی مرعشی رحمته الله (وفات یافته شهریور ۱۳۶۹ شمسی) در خاطرات خود، نمونه‌ای از عنایت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به ایشان را نقل کرده‌اند.

این مرجع تقلید شیعه در بیان این کرامات می‌گویند:

روزگاری که جوان تر بودم، روزی بر اثر مشکلات فراوانی که داشتم، از جمله می خواستم دخترم را شوهر دهم، ولی مال و ثروتی نداشتم تا برای دخترم جهیزیه تهیه کنم، با ناراحتی به حرم حضرت معصومه علیها السلام رفتم، و با عتاب و خطاب در حالی که اشک هایم سرازیر بود گفتم: «ای سیده و مولای من، چرا نسبت به امر زندگی من اهمیت نمی دهی؟ من چگونه با این بی مالی و بی چیزی دخترم را شوهر دهم؟»

سپس با دلی شکسته به خانه برگشتم، حالت غشوه (کشف) مرا فرا گرفت در همان حال شنیدم در می زنند، رفتم و در را باز کردم، شخصی را دیدم که در پشت در ایستاده، وقتی مرا دید گفت: «سیده تو را می طلبد».

با شتاب به حرم رفتم، وقتی که وارد صحن شریف آن حضرت شدم، چند کنیز را دیدم که به تمیز کردن ایوان طلا اشتغال داشتند، از سبب آن پرسیدم، گفتند: اکنون سیده می آید، پس از اندکی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام آمد، در حالی که در شکل و شمایل، مانند مادرم فاطمه زهرا علیها السلام بود (چون جداهام زهرا علیها السلام را سه بار قبل از آن، در خواب دیده بودم) نزد عمه ام حضرت معصومه علیها السلام رفتم و دستش را بوسیدم، به من فرمود: ای شهاب! کی ما در فکر تو نبوده ایم، که ما را مورد عتاب قرار داده و از دست ما شاکی هستی، تو از زمانی که به قم آمدی زیر نظر ما و مورد عنایت ما بوده ای.

وقتی که از خواب بیدار شدم، فهمیدم که نسبت به حرم حضرت معصومه علیها السلام اسائه ادب کرده ام، همان دم برای عذرخواهی به حرم شریفش رفتم، از آن پس حاجتم برآورده شد و در کارم گشایشی صورت گرفت، و مشکل زندگی حل و آسان گردید.^۱

۱. قبسات، ص ۱۰۱.

❁ حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ❁

و اما اینکه چرا حضرت معصومه علیها السلام را کریمه اهل بیت نامیده اند، ایشان نقل می کنند که من برای یافتن قبر حضرت زهرا علیها السلام به راز و نیاز پرداختم تا اینکه شبی در خواب وجود مقدس امام صادق علیه السلام را دیدم، فرمود بنا بر مصالحی قبر مادرم باید مخفی باشد، بر تو باد به کریمه اهل بیت فاطمه معصومه علیها السلام.

شکی نیست که داشتن حق شفاعت و رسیدن به این مقام عظیم، شایستگی لازم را می طلبد چرا که خداوند شفاعت کسانی را می پذیرد که ماذون و مجاز از طرف او باشند؛ «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۱. یعنی: «کیست که نزد او شفاعت کند جز به فرمان او». و این اذن به کسانی داده می شود، که به مرتبه عالی از قرب الهی و بندگی خالصانه پروردگار رسیده باشند که در راس آنها انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام هستند و بعد از آنها این بندگان خالص حق و اولیاء مقرب درگاه خدایند، که هر کدام در حد مقام و درجه معنوی خویش، شفاعت دارند «از علماء و شهداء و فرزندان شایسته امامان معصوم علیهم السلام».

از جمله کسانی که به شفیعه بودنش در روایات و آثار دینی تصریح شده است، فاطمه معصومه علیها السلام است:

امام صادق علیه السلام می فرماید: «تدخل بشفاعتها شيعتي الجنة باجمعهم»^۲. یعنی: به شفاعت او (فاطمه معصومه) همه شیعیانم وارد بهشت خواهند شد.

و در زیارت نامه آن حضرت - که از امام معصوم علیه السلام است - گفته می شود که: «یا فاطمه اشفعی لی فی الجنة». و این خود نشان دهنده شان و مقام بسیار عظیم آن شفیعه روز جزا است چنانچه در فراز دیگری از زیارت مخصوص آمده است

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۶.

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

که: «فَانْ لِّكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا مِّنَ الشَّأْنِ»^۱. یعنی این که ما از تو طلب شفاعت می‌نماییم به خاطر این است که تو در محضر الهی شان و منزلت وصف ناپذیر داری، که بر خاک نشینان این عالم قابل تصور نیست، و تنها خدا و پیامبر و اوصیاء طاهرینش بر آن واقفند.

آفتاب قم

ای به قم آفتاب قلب جهان
عمه و دخت و خواهر سه امام
تو به چشم ائمه زهرایی علیهم السلام
زینب دوم بنی الزهر علیهم السلام
هم وجودت کریمه عترت
فیض فیضیه از کرامت توست
حرم یازده ولی خدا
مدح تو ای ملیکه هستی
نه توان با هزار دست نوشت
صحن تو مسجد الرسول همه
پدر و مادرم به قربانت
کوثر کوثر رسول خدا
قم جلال مدینه پیدا کرد
گشت روز ورود تو در قم
روز عید نزول رحمتها
اهل قم از برای استقبال
مرد و زن دور محملت گشتند
قم دل از گلشن بهشت گرفت
همه گفتند فاطمه علیها السلام در حشر
حرمت شیعیان قم ز تو کرد
کاش زینب علیها السلام به قم سفر می کرد
اهل قم کی برند مهمان را

دخت موسی سلاله قرآن
مادر کل عالم امکان
بعد زهر علیها السلام به قدر و عزت و شان
عمه چار حجت یزدان
هم ولایت حقیقت ایمان
شهر قم از تو گشته مهد امان
حرم توست ای سپهر مکان
وصف تو ای یگانه دوران
نه توان گفت با هزار زبان
حرم امن توست کعبه جان
نه، همه جان عالمت قربان
عصمت عصمت الله منّان
تا نهادی قدم به دیده آن
روز عید کرامت و احسان
روز عفو و عنایت و غفران
همه با دسته گل شدند روان
اشک شوق همه زدیده روان
محملت بس که گشت گل باران
پای بنهاده ای گنه کاران
ستم اهل شام را جبران
تا نمی دید آن همه طغیان
گه به بزم شراب و گه زندان

فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

جای تو بیت موسی خزر ج	جای زینب <small>علیها السلام</small> به گوشه ویران
دور تو عالمان فقه و اصول	دور او ابن سعد و شمر و سنان
دور تو دسته‌های گل در دست	دور او سنگ بود و زخم زبان ^۱

حضرت معصومه علیها السلام

آیتی از خداست معصومه	لطف بی‌انتهاست، معصومه
جلوه‌ای از جمال قرآنی	چهره‌ای حق‌نماست، معصومه
عطر باغ محمدی دارد	زاده مصطفی است، معصومه
پرتوی از تلالؤ زهر <small>علیها السلام</small>	گوهری پر بهاست، معصومه
ماه عفت نقاب آل کسا	دختر مرتضاست، معصومه
اختری در مدار شمس شمس	یعنی اخت الرضاست، معصومه
زائران، یک در بهشت اینجاست	تربتش با صفاست، معصومه
در توسل به عترة و قرآن	باب حاجات ماست، معصومه
از مدینه، به قصد خطه طوس	رهروی خسته پاست، معصومه
تا زیارت کند برادر خویش	فکر و ذکرش دعاست، معصومه
روز و شب، عاشقی بیابان گرد	خواهری با وفاست، معصومه
یا مگر اوست، زینب دگری	کز برادر جداست، معصومه
تا بدانی که نیمه ره جان داد	بنگر اکنون کجاست، معصومه
از وطن دور و از برادر دور	حسرتش غم فراست، معصومه ^۲

۱. نخل میثم، غلامرضا سازگار.

۲. همان.

مظلومه

السلام عليك ايها المظلومة المغصوبه
درود بر تو اي مظلومه اي كه حقت
غصب شده*

* مفاتيح الجنان، شيخ عباس قمي ص ۵۳۹

مظلومه‌ی مغصوبه

از القاب حضرت زهرا علیها السلام مظلومه و مغصوبه است. آری، حضرت فاطمه علیها السلام تنها زنی است که واجد چنان شرایط و مقاماتی است و در عین حال حق او غصب و خود او مظلوم واقع شده است، هم حق مادی او را غصب کرده‌اند و هم حق معنوی او را. . .

«السلام عليك أيتها الصديقة الشهيدة. . . السلام عليك أيتها المظلومة المغصوبة، السلام عليك أيتها المضطهدة المقهورة»^۱.

جواد خراسانی قصیده‌ای درباره‌ی حضرت فاطمه علیها السلام سروده که ترجمه‌ی بخشی از آن این است:

«خدا لعنت کند آن گروهی که حضرت فاطمه علیها السلام را انکار کرده و با ستم به او، حق و حرمت پدرش را مراعات نکردند در ب‌خانه‌ی او را آتش زده و او را بین در و دیوار فشردند و پهلویش را شکستند و محسن او را سقط کردند. . . سلام بر تو ای حضرت فاطمه سلام بر پدر بزرگوارت، سلام بر همسر مظلومت، سلام بر حسن مسمومت، سلام بر حسین مظلومت، سلام بر شهادت مظلومانه‌ات و سلام بر پیکرهای بی‌سر فرزندان»^۲.

۱. کافی به نقل از امام صادق (علیه السلام).

۲. زیارت نامه حضرت فاطمه (سلام الله علیها)، مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۵۳۹.

ای کاش مرده بودم

هنگامی که حضرت صدیقه طاهره علیها السلام از مسجد برگشت در حالی که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در انتظار بازگشتن و درخشش سیمای منورش بود.

وقتی که در خانه قرار گرفت فرمود:

«ای فرزند ابیطالب! آیا مانند کودکی که در جنین است پرده پوشیده‌ای؟ (آیا مانند جنین در رحم حجره قرار گرفته‌ای) و در خانه نشسته‌ای. مانند کسی که به او تهمت زده شده است.

تو آن کسی بودی که شاه پره‌ای بازهای شکاری را درهم می‌شکستی. چه شده که از پره‌ای مرغان ناتوان فرومانده‌ای؟! اینک فرزند ابی قحافه عطیه پدرم و قوت معیشت فرزندانم را به ظلم می‌ریاید.

آشکارا با من دشمنی می‌ورزد و باتندی و خشونت در سخن من می‌تازد و جسورانه مجادله می‌کند کارم جایی کشیده که انصار دست از یاری من برداشته و مهاجرین، دیگر رشته دوستی را گسسته‌اند و مردمان دیگر هم چشم از یاریم پوشیده‌اند اینک نه مدافعی دارم و نه ممانعت کننده‌ای. با دلی آکنده از خشم بیرون شدم و با نهایت خواری و خفت برگشته‌ام.

آری آن روز شکست خوردی که تندی و حدت خود را ضایع ساختی،

❁مظلومه‌ی مغضوبه ❁

روزگاری گرگان را شکار و پاره می‌کردی اما هم اکنون خاک‌نشینی را اختیار کرده‌ای؟!

جواب گوینده را نمی‌دهی و باطلی را از سر راه بر نمی‌داری.
من هم دیگر چاره را از دست داده‌ام ای کاش! پیش از این خواری و ذلت مرده بودم (دلم تنگ است این عقده‌ها را به جز شما پیش چه کسی خالی کنم؟)
و عذرخواه من در این سخنان که با شما باز گفتم و کم حرمتی که صادر شد خدای من است چه مرا و ابگذاری و چه حمایت فرمایی.
وای بر من در هر طلوع آفتاب، تکیه‌گاه و محلّ اعتماد مرد، بازویم سست شد، به پیشگاه پدرم شکایت می‌برم و از پروردگارم دادخواهی می‌کنم. بارالها قوت و قدرت تو از همه بیشتر و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است»^۱.

دلجویی

آن‌گاه، مولای متقیان علی علیه السلام با این کلمات بانوی غصه دارش را نوازش می‌دهد:

«فاطمه جان) هرگز بر تو سختی و ناگواری نیست، همه ناگواری‌ها از آن دشمن بدخواه شما است.

غم و اندوهتان را فرو نشانید ای دختر برگزیده عالمیان و یادگار پیامبر آخر الزمان! من که در دینم هرگز سستی نورزیده‌ام و از حد توانم هیچگاه دور نشده‌ام.

اگر مقصود شما روزی به قدر کفاف است آن را خدای مهربان ضمانت فرموده است و خدا ضامن استواری است.

و آنچه را که برای شما (در آخرت) مهیا و آماده شده است بسی برتر از آن است که از دست شما گرفته‌اند بنابراین صلاح است که مسئله را به خدا واگذارید.»

آن بانوی بزرگ اسلام که پدر و مادر ما فدایش باد فرمود:

«حسبی الله، خدا مرا بس است و دیگر سخنی نفرمود.»^۱

درخواست عیادت

شیخ مفید در امالی می‌فرماید: که چون مرض فاطمه علیها السلام شدید شد، عباس بن عبدالمطلب از برای عیادت آن حضرت به در خانه آمد، عرض کردند: مرض فاطمه سنگین شده است و کسی بر او وارد نمی‌شود.

عباس به خانه خود مراجعت کرده، غلام خود را به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاده و او را فرمود، به خدمت پسر برادرم علی علیه السلام بگو: «که عموی تو شما را سلام می‌رساند و می‌گوید همانا فروگرفت مرا غم و اندوه از برای بیماری فاطمه حبیبه رسول خدا و قره العین او و روشنی چشم من. چنان می‌دانم که اول کسی باشد که با رسول خدا پیوسته شود و رسول خدا او را برگزید، و نیکو بداشت، و تقرب داد. همانا خدای نکرده اگر روزگار او به آخر رسیده باشد جان من فدای تو باد من مهاجر و انصار را انجمن کنم تا حاضر شوند و اجر خویش دریابند و بر او نماز گذارند و این جمال دین است».

آن حضرت به فرستاده عمویش عباس فرمود: «عموی مرا از من سلام برسان و خدمتش عرض کن من مراحم شما را در بوته نسیان نگذارم و شفقت شما را هرگز فراموش نکنم، مشورت شما را شناختم و نیکوئی رأی شما را دانستم، همانا فاطمه دختر رسول خدا بعد از وفات پدر، مظلومه شد و از حق خود ممنوع گردید از میراث پدرش دفع شد و وصیت رسول خدا را درباره‌ی او رعایت نکردند و حفظ حرمت او ننمودند، همانا کافی است حکومت خدای عز و جل در فردای قیامت، که از ظالمین بر فاطمه انتقام بکشد، و من از شما

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

درخواست می‌کنم، که در امر فاطمه به آنچه اشاره فرمودید صرف نظر بفرمائید چه آنکه مرا وصیت کرده که امر او را مخفی و مستور بدارم.^۱

چون فرستاده عباس بازشتافت و پیام علی عليه السلام را رسانید عباس گفت: **يغفر الله لابن اخی؛** خدایش بیامرزد فانه **لمغفور له**. همانا رأی پسر برادرم توییخ و طعنی در او راه ندارد، در میان فرزندان **عبدالمطلب** مولودی که برکتش از علی زیادتر باشد نبود، مگر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم.

علی همیشه اوقات در جمیع خصال مکرمت گوی سبقت را از همه ربوده بود در علم و دانش و شجاعت و نصرت دین حنیف آفریده ای به او پیشی نگرفت.

وصایای فاطمه‌ی زهراء با علی مرتضیٰ علیه السلام

چون بیماری حضرت فاطمه علیها السلام شدت کرد، ام ایمن و اسماء بنت عمیس را طلب فرمود و گفت: علی را نزد من حاضر سازید. چون آن حضرت آمد، فرمود:

«ای پسر عمو، نفس من خبر مرگ به من می‌دهد و نگرانم که ساعتی بیش و کم به پدر بیوندم. اکنون وصیت می‌کنم تو را به آنچه در خاطر خویش نهفته می‌دارم.»

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«ای دختر رسول خدا، وصیت کن به آنچه می‌خواهی.»

و در بالای سر فاطمه نشست و خانه را از بیگانه برداخت، طوری که جز علی و فاطمه کسی نماند. آنگاه فاطمه علیها السلام عرض کرد:

«ای پسر عمو، هرگز در عهدی که با تو بستم، دروغ و خیانت راه ندادم و از روزی که همنشینت گشتم، با تو مخالفتی نکردم.»

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«پناه بر خدا، تو به راه خدا داناتری و نیکوکارتر و پیرهیزگارتر و گرامی‌تر و از خدا ترسانتر از آنی که من تو را به مخالفت خود توبیخ نمایم. جدایی و فقدان تو بر من گران است. جز این نیست که از این امر گریزی نیست. سوگند به خدای که مصیبت رسول خدا را بر من تجدید کردی و فقدان و فراق تو بر من سخت بزرگ شد. انا لله وانا اليه راجعون. از این مصیبت دردناک تر و غمبارتر و

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

سوزناک تر و اندوهبارتر دیده نمی شود. به خدا قسم مصیبتی است که هیچ تسلیتی چاره کار او نخواهد کرد و رزیتی است که همانند آن پس از این اقامت نخواهد نمود.»

پس علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهما السلام ساعتی سخت گریستند. علی علیه السلام سر حضرت فاطمه را در برگرفت و به سینه مبارک چسباند. آنگاه فرمود:

«به هر چه می خواهی وصیت کن. که همان گونه که امر فرمایی و من امضا کنم، عمل خواهم کرد و امر تو را بر امر خویش مقدم می دارم.»

آنگاه حضرت علی علیه السلام اشعاری در فراق جانسوز زهرا علیها السلام اطهر خواند: ^۱ سپس حضرت فاطمه علیها السلام در بیان وصیت خود، اشعار زیر را چنین آغاز سخن کرد:

و ان حیوتی منک یا بنت احمد	باظهار ما اخفیته لشدید
و لکن لامر الله تعنوا رقابنا	و لیس علی امر الاله جلید
اتضرعنی الحمی لدیک و اشتکی	الیک و مالی للرجال ندید
اضر علی صبر و اقوی علی منی	اذا صبر خوار الرجال بعید
و فی هذه الحمی دلیل بانها	لموت البرایا قائد و برید ^۲

وصال شیرازی هم فرموده است:

ای بانوی حریم شهنشاه لا فتی	ای معجز تو عصمت و ای حلهات حیا
ای گوشواره تو در اشک بیکسان	گلگونه تو خون شهیدان کربلا
ای مریم دو عیسی و چرخ دو آفتاب	ای معدن دو گوهر و مام دو مقتدا
ای همسر علی و جگر گوشه نبی	مخدومه خلائق و محبوبه خدا
کابین تو فرات و عیال تو تشنه لب	میراث تو فدک، حسنین تو بینوا
بعد از پدر چها به تو ظلم و ستم رسید	زین امت عنود از این قوم اشقیاء

۱. ریاحین الشریعه ج ۲، ص ۶۷.

۲. همان، ص ۶۸.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

دل‌های محترم همه پا بند غم کنی
هر جا که مدبری است قرین نعم کنی
سنجیده‌ام تخلف از این شیوه کم کنی
کی جای داشت آن همه بر وی ستم کنی
آن طاق در نکویی و آن جفت بوتراب
بی شبهه آسمان حیا اختری نداشت
در روزگار شیر خدا همسری نداشت
آن یک به راستی زنی این شوهری
خوش دلفریب بود ولی زیوری نداشت
مانند امتی است که پیغمبری نداشت
و آن شوی تاجدار وی و باب نامیش
زاه جگر به خرمن گردون شرر زدی
گاه او فغان ز پهلو و گاه از کمر زدی
دستی به دل نهادی و دستی به سر زدی
گاهی خروش از دل و گاه از جگر زدی
یاد از حسین کردی و آهی دگر زدی
الله اکبر از دل پر درد بر زدی
بیخود شدی و سنگ به درج گهر زدی

ای چرخ تا به کی این همه ظلم و ستم
هر جا که مقبلی است نصیبش بلا دهی
دونان ز تو به راحت و خوبان ز تو به
یک دختر از رسول گرامی به جای ماند
آن مادر دو سید و چرخ دو آفتاب
شاه رسل چو فاطمه گر دختری نداشت
گر خلقت بتول نمی کرد کردگار
از این دو هر یک ار نه به هستی قدم
بی دختر پیغمبر ما نوعروس دهر
بی دختری پیغمبر ما عرضه‌ی حیا
جان‌ها فدای او و دو پور گرامیش
آه آن زمان که ناله زار از جگر زدی
در بستر او فتاده و اندام کوفته
دید ییتیمی خود و تنهایی علی
گه با حسین و گه به حسن هم فغان
بر بی‌پناهی حسن آهی ز دل زدی
چندانکه گوش دادی و نشنیدی از بلال
دندان شکستن پدرش آمدی به یاد

کان ماه برج عصمت از او عذر خواه شد
گفت ای عزیز جان مکن از خود خجل
گفتا بلی اگر نرود با تو دل مرا
گفتا قیامت است غمت متصل مرا
گفت ای خوشی ندیده تو خود کن بحل
گفت ار گذارد این الم جان کشد مرا

عالم به دیده علی آن دم سیاه شد
گفتش که یا علی بکن از خود بحل مرا
گفتش مرا ز دل مبر و یاد کن ز من
گفتش که متصل به قیامت شد این فراق
گفتش بدی که دیده‌ای از لطف در گذر
گفتش که مهر مگسل از این کودکان

گفتش که بی‌محل به سر تربتم گذر گفتا گر آب دیده نگرده مغل مرا

* * *

این گفت و جستجوی حسین و حسن	آغوش زان دو گل چمن یاسمن نمود
کرد آن چنان نگاه که برداشت زان دو	پنجاه ساله توشه دیدن به یک نگاه
بوسیدی آن لب حسن و برزدی خروش	بوئیدی آن گلوی حسین و کشیدی آه
کلثوم را بدیدی و گفتی که عنقریب	گوش سپه پر کند از بانگ وا خواه
دیدي به روی زینب و گفتی به دهر زود	این بخل عاقبت شود از بار غم دو تاه
گفتی مباد فاطمه چندانکه بنگرد	حلق پسر بریده و دین پدر تباه
یاد پدر چه کردی و شوق لقای او	گشتی لبش چه غنچه خندان به صبحگاه
آهی کشید و دیده بر هم بر نهاد و خفت	با هیچ کس دیگر نه سخن گفت و نه ^۱

وصایای حضرت زهرا علیها السلام

از جمله چیزهایی که نکات آموزنده‌ای برای ما در بر دارد وصیت نامه حضرت زهرا علیها السلام است که ما در اینجا خلاصه وصایای فاطمه علیها السلام را از اخبار متعدده نقل می‌کنم:

۱. عذرخواهی آن مخدره از امیرالمومنین علیه السلام بود بدان شرحی که ذکر شد.
 ۲. تزویج کردن دختر خواهرش امامه.
 ۳. امر کردن امیرالمومنین علیه السلام را به ساختن عماری که از او تعبیر به نعش می‌کند برای ستر حجم جسد مطهرش.
 ۴. مانع شدن از حضور برای تشییع و نماز بر آن مظلومه جماعتی را که به او ظلم کردند. بالاخص ابوبکر و عمر.
- محدث قمی در بیت الاحزان روایت می‌کند، از امام باقر علیه السلام که فرمود: «ان فاطمة بنت رسول الله مکثت بعد ایها ستین یوما ثم مرضت فاشتد علیها فکانت من دعائها فی شکواها یا حی یا قیوم برحمتک استغیث فاغثنی اللهم زحزحنی عن النار و ادخلنی الجنة و الحقنی بابی محمد؛ فکان امیرالمومنین یقول لها یعافیک الله و یقیقک فتقول یا ابا الحسن ما اسرع اللحاق بالله الی ان قالت لا امیرالمومنین علیه السلام ان لی الیک حاجة یا ابالحسن قال تقضی یا بنت رسول الله فقالت نشدتک بالله و بحق محمد رسول الله صلی الله علیه و آله. ان لا یصلی علی ابوبکر و عمر».

آن مظلومه از شدت غیظ و غضبی که بر ابوبکر و عمر داشت قسم داد امیرالمومنین علیه السلام را که این دو نفر بر جنازه من نماز نخوانند.

کفن به تن بدرم در عماری ای سرور رسد چه پایهی تابوت من به دوش عمر

۵. وصیت آن مندره این بود که چون چشم‌ها به خواب می‌رود مرا دفن کن و از زنان، «ام ایمن، ام سلمه، اسماء، فضه» کس دیگر نباشد و از مردان، «سلمان، ابوذر، مقداد، عمار یاسر و دو فرزندم حسن و حسین» (و فی بعض الروایات عبدالله بن عباس و فی بعضها عباس بن عبدالمطلب و حذیفه و فی بعضها عبدالله بن مسعود) کس دیگر نباشد.

۶. آن‌که خودت مرا غسل بده و کفن بپوشان و خودت مرا به خاک بسپار و قبر مرا مخفی بنما که کس نشناسد چنانکه در کتاب دلائل الامامة طبری است که فاطمه فرمود: «ولا تدفنی الا لیلا ولا تعلم احدا قبری».

۷. آن‌که فاطمه علیها السلام اسماء بنت عمیس را فرمود: ای اسماء هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل چهل درم کافور از بهشت آورد و آن حضرت سه قسمت کرد قسمتی خاص خود فرمود و یک ثلث را از برای علی گذاشت و ثلثی مرا داد اکنون سهم مرا حاضر کن و بر بالین من بگذار تا گاهی که درگذرم پس امیرالمومنین را فرمود تا او را با آن کافور بهشتی حنوط بفرماید.

۸. آن‌که وصیت کرد که یا علی مرا از زیر پیراهن غسل بده که طاهره‌ی مطهر می‌باشم.

۹. آن‌که چون عیال آوردی، یک شبانه روز را نزد عیال خود باش و یک شبانه روز خاص تدبیر اولاد من می‌دار.

۱۰. آن‌که صیحه (سیلی) به روی حسن و حسین من مزن. چنانچه علامه مجلسی رحمته الله در خلال روایات قصه می‌نویسد: که چون مرض فاطمه رو به شدت شد، چنانکه پرستاران از او مأیوس شدند در آن وقت امیرالمومنین علیه السلام نماز ظهر را در مسجد گذاشته به سوی خانه مراجعت می‌کرد.

پرستاران گریان و نالان به استقبال امیرالمومنین علیه السلام شتافتند. حضرت فرمودند: چه

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

خبر شده است چرا صورت‌های شما تغییر کرده؟ عرض کردند: یا امیرالمومنین! دریاب دختر عم خود را و حال آن‌که گمان نمی‌کنیم که او را زنده ادراک فرمایی.

علی علیه السلام عجله کرده و بر فاطمه درآمده و او را بر پشت افتاده دید که از این سوی بدان سوی منقلب است علی چون این بدید ردا از دوش و عمامه از سر بیفکند و تکمه و بندهای لباس خود را باز کرده و نشست و سر فاطمه را از بالش برداشته در کنار خود نهاد و ندا در داد؛ یا زهرا! پاسخ نشنید، دیگر باره ندا در داد؛ یا بنت محمد المصطفی! نیز جوابی دریافت نکرد.

وقال یا بنت من حمل الزکوة باطراف الردی و قَسَمَ بین المساکین و الفقراء، باز هم جواب نشنید. و قال یا ابنة من صلی بملائکة السماء مثنی مثنی، نیز جوابی نشنید.

پس گفت: ای فاطمه با من سخن بگوی، منم پسر عم تو علی بن ابی طالب، در این وقت فاطمه دیده‌های حق بین باز کرده و به صورت علی علیه السلام نگریست و آنگاه هردو بگریستند.

آن‌گاه فاطمه علیها السلام سفارشاتى درباره فرزندانش به امیرالمؤمنین علیه السلام نمود و اشعار زیر را سرود:

ابکنی ان بکیت یا خیر هاد	واسبل الدمع فهو یوم الفراق ^۱
یا قرین البتول اوصیک بالنسل	فقد اصبحا حلیفا اشتیاق ^۲
ابکنی و ابکی للیتامی و لا تنسی	قتیل العدا بطف العراق ^۳
فارقوا اصبحوا یتامی حیارى	احلفوا لله فهو یوم الفراق ^۴

۱. ای همسر وفادارم اگر خواستی گریه کنی بر من گریه کن، ای بهترین راهنما و اشکها را سرازیر کن که امروز روز جدایی است.

۲. ای همدم بتول! وصیت می‌کنم تو را به فرزندانم، که همدم شوق و محبت شده‌اند.

۳. بر من و بر یتیمان (من) گریه کن فراموش نکن کشته دشمنی‌ها را در سرزمین عراق.

۴. آن جدا ماندگان در حالی صبح می‌کنند که یتیمان سرگردان (آن بیابانند) در حالی که به خدا سوگند می‌خوندند آن روز، روز فراق و جدایی است

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

ممکن است کسی بگوید: فاطمه که می دانست علی به روی آنها سیلی نمی زند پس چرا این وصیت را نمود؟ برای آن که مقتضی شدت محبت و اشفاق همین است چنانچه مشاهده و محسوس است اگر زنی به سفر برود با علم به این که شوهرش از خودش به فرزندانش مهربان تر است مع ذلک باز سفارش آنها را می کند و بالعکس. پس تعبیر بعضی که مراد یعنی گریه با صدا در پیش آنها نکن، علاوه برای اینکه این تعبیر خلاف واقع است بسیار خنک و بی مزه است، در چند روایت است که علی بعد از فاطمه نشسته بود گریه می کرد و حسن و حسین نیز در نزد او اشک می ریختند، رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام رحلت خود دست فاطمه را میان دست علی نهاد و فرمود: «یا علی هذه ودیعة منی الیک فاحفظها». با علم رسول خدا به شفقت آن حضرت به دخترش فاطمه است.

۱۱. از وصایای فاطمه - بنابر روایت کتاب دلائل طبری از امام باقر علیه السلام - این بود که فاطمه در مرض موت خود وصیت فرمود که زوجات رسول خدا را هر یک ۱۲ اوقیه از مال او عطا کنند و همچنین زنان بنی هاشم به همین مقدار مال بدهید.
۱۲. و دیگر وصیت فرمود: که خواهرزاده من امامه را از مال من به او بدهند ولی مقدار معین نفرمود. و در روایت دیگر که عبدالله محض بن الحسن از زید بن علی حدیث کنند که فاطمه مال خود را بر بنی هاشم تصدق کرد.
۱۳. حضرت فاطمه علیها السلام درباره حوائط سبعة^۱ وصیت کرد تولیت آن به دست

۱. حوائط سبعة باغهایی بود که به مردی یهودی به نام «مخیرق» تعلق داشت. او که در جنگ احد مسلمان شده بود، همراه لشکر اسلام در جنگ با مشرکین شرکت کرد، هنگامی که به سوی احد حرکت می کرد وصیت کرد که اگر من مُردم هفت قطعه باغهای من مال رسول الله صلی الله علیه و آله باشد. (مخیرق در آن جنگ کشته شد و آن هفت باغ از همان تاریخ یعنی از سال سوم هجرت به ملک رسول خدا صلی الله علیه و آله در آمد و آن حضرت نیز در آن تصرف کردند و کارگران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باغها را اداره می کردند، تا سال هفتم هجرت کار بدین قرار گذشت و در همان سال آن حضرت باغها را وقف کردند، این باغها وقف خاص یعنی وقف بر فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

امیرالمومنین بوده باشد و بعد به دست امام حسن علیه السلام و بعد امام حسین و بعد به فرزندان که از اولاد حسن و حسین علیه السلام می‌باشند به فرزندان امیرالمومنین از زنان دیگر.

۱۴. در مستدرک الوسائل و جلد بیست و سوم بحار الانوار در باب وقف و بعد از ذکر حوائط سبعة می‌فرماید: فاطمه وصیت نمود که این صندوق را به دختر ابی‌ذر بدهید، چون این سابقه را داشت از این جهت بود ابوذر که در ریزه از دار دنیا رفت مالک اشتر دختر او را آورد به امیرالمومنین سپرد. و معلوم می‌شود که این دختر سابق بر آن هم رابطه‌ی تامی با فاطمه زهرا علیها السلام داشته که آن مخدره مخصوصا در حق او وصیت می‌نماید. و نیز وصیت فرمود که پرده‌هایی که از مال من است به یکی از این دختران من بدهید و کسی آن را استعمال نباید بکند مگر شوهرم علی علیه السلام اگر خواسته باشد.

۱۵. در بیت الاحزان محدث قمی است که از مصباح الانوار نقل می‌کند: فاطمه علیها السلام ام کلثوم را به خود چسبانید، و به علی فرمود: وقتی ام کلثوم به حد زنان رسید، آنچه در منزل است از اوست. پس خدا پشت و پناه او باشد.

پس از این وصیت‌ها، آن مخدره سیلاب اشکش متراکم شد. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: ای سیده‌ی زنان عالم چرا چنین اشک می‌ریزی. عرض کرد: یابن عم گریه من برای مصائبی است که تو بعد از من دیدار خواهی کرد امیرالمومنین علیه السلام فرمود: گریه مکن. به خدا قسم که این مصیبت‌ها در راه رضای خداوند سهل و آسان است.^۱

زیارت نامه حضرت فاطمه زهرا عليها السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا مُتَحَنُّنُ امْتَحَنِكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجِدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً

ای آن که خدایی که تو را خلق کرد پیش از خلقت بیازمود و در آن آزمایش

بر هر گونه بلا و مصیبت تو را شکیبیا و بردبار گردانید

وَرَعَمْنَا أَنَا لَكَ أَوْلِيَاءُ وَ مُصَدِّقُونَ وَ صَابِرُونَ لِكُلِّ مَا آتَانَا بِهِ أَبُوكَ عليه السلام وَ أَنْتِ (أَتَانَا) بِهِ

وَصِيَهُ

و ما چنین پنداریم که دوستان شما هستیم و مقام بزرگی شما را تصدیق

می کنیم و بر هر دستور و تعلیمات الهی که پدر شما و وصیش که درود حق بر

او و آتش باد برای ما آورد صبور و مطیع خواهیم بود

فَإِنَّا نَسْأَلُكَ إِن كُنَّا صَدِّقَتَاكَ إِلَّا أَحَقَّتْنَا بِتَصَدِّيقِنَا لَهُمُ النَّبِيُّ أَنفُسَنَا بِأَنَّا قَدْ طَهَّرْنَا بِوَلَايَتِكَ

پس ما درخواست می کنیم هرگاه که مصدق و مؤمن به شما هستیم که ما را

بواسطه این تصدیق به رسول و وصیش خدا به شما ملحق فرماید تا به ما مزده

رسد که بواسطه دوستی شما ما را از گناهان پاک سازد

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ

سلام بر تو ای دختر رسول خدا

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ نَبِيِّ اللَّهِ

سلام بر تو ای دختر پیغمبر خدا

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللَّهِ

سلام بر تو ای دختر حبیب خدا

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ خَلِيلِ اللَّهِ

سلام بر تو ای دختر دوست خاص خدا

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ صَفِيِّ اللَّهِ

سلام بر تو ای دختر بنده خالص خدا

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ أَمِينِ اللَّهِ

سلام بر تو ای دختر امین خدا

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ

سلام بر تو ای دختر بهترین خلق خدا

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ أَفْضَلِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَمَلَائِكَتِهِ

سلام بر تو ای دختر بهترین پیغمبران و رسولان و فرشتگان خدا

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ

سلام بر تو ای دختر بهترین خلق

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأُولَىٰ وَالْآخِرِينَ

سلام بر تو ای سیده زنان عالم از اولین و آخرین

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَوْجَةَ وَلِيِّ اللَّهِ وَخَيْرِ الْخُلُقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ

سلام بر تو ای زوجه ولی خدا (امیر المؤمنین) و بهترین تمام خلق بعد از رسول خدا

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ

سلام بر تو ای مادر حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَةُ الشَّهِيدَةُ

سلام بر تو ای صدیقه طاهره که به راه دین شهید گردیدی

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الرِّضِيَّةُ الْمُرْضِيَّةُ

سلام بر تو ای آنکه خدا از تو خوشنود و تو از خدا خوشنودی

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْفَاضِلَةُ الرَّكِيَّةُ

سلام بر تو ای صاحب فضیلت و پاکیزه صفات

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْحُورَاءُ الْإِنْسِيَّةُ

سلام بر تو ای انسیه حوراء

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا التَّقِيَّةُ النَّقِيَّةُ

سلام بر تو ای ذات متقی پاک گوهر

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْمُحَدَّثَةُ الْعَلِيمَةُ

سلام بر تو ای آنکه به الهام خدا دانا بودی

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الْمُغْصُوبَةُ

سلام بر تو ای مظلوم (و دارای عصمت) که حق تو را غصب کردند

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْمُضْطَهَدَةُ الْمُفْهُورَةُ

سلام بر تو ای ستم کشیده و مقهور دشمنان دین

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

سلام بر تو ای فاطمه دختر رسول خدا و رحمت و برکات حق بر تو باد

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ

درود خدا بر تو و بر جسم و جان تو باد

أَشْهَدُ أَنَّكَ مَصْصِيَّتٌ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّكَ

گواهی می‌دهم که چون تو از جهان رفتی با مقام یقین و دلیل روشن از

جانب پروردگار بودی

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

وَأَنَّ مَنْ سَرَّكَ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

و هر که تو را مسرور و شاد ساخته رسول خدا ﷺ را شاد ساخته

وَمَنْ جَفَاكَ فَقَدْ جَفَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

و هر که در حق تو جفا و ظلم کرد به رسول خدا ﷺ ظلم و جفا کرده

وَمَنْ آذَاكَ فَقَدْ آذَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

و هر که تو را آزرده کرد رسول خدا ﷺ را آزرده است

وَمَنْ وَصَلَكَ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

و هر که به تو پیوست به رسول خدا ﷺ پیوسته

وَمَنْ قَطَعَكَ فَقَدْ قَطَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

و هر که از تو بریده از رسول خدا ﷺ بریده است

لِأَنَّكَ بَضْعَةٌ مِنْهُ وَرُوحُهُ الَّذِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ كَمَا قَالَ ﷺ

زیرا تو پاره تن پیغمبر و روح مقدس آن بزرگواری

أُشْهِدُ اللَّهَ وَرُسُلَهُ وَمَلَائِكَتَهُ أَنِّي رَاضٍ عَمَّنْ رَضِيَ عَنْهُ سَاخِطٌ عَلَى مَنْ سَخِطَ عَلَيْهِ

خدا را گواه می‌گیرم و رسول او و فرشتگان را که من از آن کس راضیم که
شما از او راضی هستید و خشمگینم از هر که شما از او خشمگین هستید

مُتَبَرِّئِي مِمَّنْ تَبَرَّأَتْ مِنْهُ مُوَالٍ لِمَنْ وَالَيْتَ مُعَادٍ لِمَنْ عَادَيْتَ

بیزارم از آنکه شما از او بیزارید دوستم با آن که شما با او دوستید و دشمنم

با هر که شما با او دشمنید

مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتَ مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً وَحَسِيباً وَجَازِياً وَمُثِيباً

ناراضیم از هر که شما از او ناراضی هستید و محبوب من است هر که

محبوب شماست و بر صدق گواهی من خدا کافی است.

که گواه و محاسب و جزا دهنده و ثواب بخشنده است.

خدا را گواه می گیرم و پیغمبران و فرشتگان را خدا را گواه می گیرم و که من دوستم با دوستان شما و دشمنم با دشمنان شما و با هر که محاربه کند با شما محاربم .

من ای مولای من به مقام عصمت و عظمت تو و پدر بزرگوارت و شوهر و فرزندان که پیشوایان دین منند یقین دارم و به ولایت و امامت شما ایمان دارم و ملتزم اطاعت شما هستم .

گواهی می دهم که دین همان است که آنها راست و حکم خدا همان حکم است که آنها کنند و آنها حکم خدا را البته به خلق رسانیدند و امت را به راه خدا به طریق حکمت و برهان و پند و اندرز نیکو دعوت کردند و از ملامت لائمان نیندیشیدند .

و درود بر تو و بر پدر بزرگوار و شوهر و ذریه و فرزندان که امامان پاک گوهرند.

ای پروردگار درود فرست بر محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش و درود فرست بر بتول طاهره و صدیقه معصومه باتقوای پاکیزه روح که از خدا راضی است و خدا از او راضی است.

پاک گوهر با رشد و هدایت و مظلوم و مقهور امت که حقش را غصب و ارشش را منع کردند و استخوان پهلویش را شکستند و به شوهرش ستم نمودند و فرزندش را شهید کردند.

ای خدا فاطمه دخت رسول توست و پاره تن و باطن قلب و جگر گوشه پیغمبر توست .

❁مظلومه‌ی مغصوبه ❁

تحیت و درود از تو بر او باد و او تحفه گرانبهای توست که خاصه به وصی
رسولت اعطا فرمودی و حبیب حضرت مصطفی و قرین حضرت مرتضی
و بزرگ زنان عالم و بشارت دهنده اولیاء و ملازم ورع و زهد و سیب باغ
فردوس و بهشت خلد تو مولدش را به شرف زنان بهشتی شرافت دادی.
و انوار ائمه طاهرین را از نسل پاک او مقرر داشتی و در برابرش پرده نبوت
را بیاویختی .

پروردگارا درود فرست بر او درودی که مقامش نزد تو بیفزاید و نزد تو
شرافت یابد، و از مقام رضا و خشنودیت منزلت گیرد از ما تحیت و سلامی، به
روح پاک آن بزرگوار برسان.

و به واسطه دوستی و محبت او ما را فضل و احسان و رحمت و مغفرت
کرامت فرما. که تو ای خدا دارای مقام عفو با لطف و کرامتی.

حدیث غربت

از مسائل مهم و حزن انگیز زندگی حضرت فاطمه علیها السلام که در عین حال نکته آموز و سازنده است مسأله غربت و مظلومیت حضرت فاطمه علیها السلام است. او مظلومه ای است فداکار، و شهیده ای است مظلومه.

با اینکه او و خاندانش، عمری برای مردم کار کردند و مردم را به سر و سامانی رساندند، از بدبختی نجات شان دادند ولی متأسفانه از همین مردم جفا دیدند و صدمه خوردند.

مردم آن روزگار قبل از اسلام چه داشتند؟ و امروز از مدنیت و اخلاق و حتی زندگی چه دارند؟ این برکات از کجا و توسط چه کسی بود؟ جز از برکت اسلام و قرآن؟ و جز از راه پدر و همسر فاطمه علیها السلام؟ و امروز سرنوشت حضرت فاطمه علیها السلام به جایی رسیده که از همین مردم کتک می خورد و به بستر می افتد.

از نظر ما حضرت فاطمه علیها السلام از امام علی علیه السلام هم مظلوم تر است. زیرا او مرد بیرون بود و با صحابه راستینی چون ابوذر و سلمان و عمار و مقداد و کمیل هم سخن و آشنا.

آنها در بسیاری از موارد به پاخاسته و از حق دفاع می کردند. اما درباره حضرت فاطمه علیها السلام مسأله چنین نبود. او در جامعه کمتر ظاهر می شد. عزادار بود حامله بود. و کتک خوردن و به خاک افتادن او، آن هم در خانه خود مسأله دردناکی است.

به ویژه که او نسبت به غیرت علی علیه السلام آگاه است و می داند که علی علیه السلام از تماشای آن صحنه چقدر زجر می کشد.

مصائب وارده

حضرت فاطمه علیها السلام در عمر کوتاهش، با مصائب بسیار مواجه شده، مصائبی بودند که اگر بر کوه وارد می‌آمدند آنها را متلاشی می‌کرد. ما را توان آن نیست که مشکلات و مصائب او را درک کنیم و بشماریم. ولی به عنوان ذکر مورد چند نمونه را معرفی می‌کنیم:

۱. شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله:

برای فاطمه علیها السلام پیامبر صلی الله علیه و آله عزیزتر از جانش بود و وقتی که از دنیا رفت، زندگی در برابر چشمانش تیره و تار شده بود. او اوقات خود را به گریه و ماتم می‌گذراند و نمی‌توانست آرام بگیرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبل او را تسلیت داد و از چهره‌های مهم تسلیت او این بود که به او خبر داده بود، نخستین کسی است که به او ملحق می‌شود و فاطمه علیها السلام از شنیدن آن خوشحال شد و خندید.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او در مرض فوت فرموده بود: فاطمه جان! گریه مکن، در مرگ من صورت خود را مخراش، گیسوان پریشان نکن، واویلا مگو، مجلس گریه و نوحه سرائی برپا مکن... و بعد فرمود: خدایا اهل بیتم را به تو می‌سپارم...^۲

۱. بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۱۵۶ ح ۳.

۲. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۴۶۰.

۲. دستبرد به حرمت‌ها:

حضرت فاطمه علیها السلام مظلومه است، از آن بابت که به حرمت او دستبرد زدند و شأن او را که آن همه مورد سفارش و توصیه پیامبر بود نادیده گرفتند، و کار به جایی رسید که مسعودی می‌نویسد: در را بر فاطمه علیها السلام انداختند، او را در بین در و دیوار فشردند، محسن او را سقط کردند، شوهر او را به زور وادار به بیعت کردند...^۱

در اندیشه حضرت فاطمه علیها السلام دستبرد به حرمت حضرت علی علیه السلام و ولایتش، رنج آورتر از دستبرد به حرمت خود بود. او نمی‌توانست این مسأله را برای حضرت علی علیه السلام بپذیرد که شوهرش را به زور وادار به بیعت کنند و یا او را تهدید به مرگ نمایند.

مسعودی گوید: دست علی علیه السلام را گرفتند و به زور خواستند با دست ابوبکر، به نشانه بیعت، اصطکاک دهند و علی علیه السلام مشت خود را فشرد^۲ و فاطمه علیها السلام نگران و متأثر از این امر که این هوی پرستان چرا چنین می‌کنند؟ و چرا توصیه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را نادیده می‌گیرند؟

۳. آتش زدن در خانه او:

این هم مسأله دردناکی برای حضرت فاطمه علیها السلام بود که به درخانه‌اش آتش افروختند و این امر توسط عمر انجام شد.^۳ سخن این است که برای بردن حضرت علی علیه السلام به مسجد به او پیام فرستادند، حضرت علی علیه السلام اطاعت نکرد، بار دیگر هم او را خواستند، نرفت و برای بار سوم عمر به همراهی جمعی آمد،

۱. اثبات الوصیه مسعودی، ص ۲۶۲.

۲. اثبات الوصیه مسعودی، ص ۲۶۲.

۳. العقد الفرید، ج ۲، ص ۱۹۷ و شافی، سید مرتضی، ص ۲۴۰.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

با هیاهوئی که دم به دم نزدیک‌تر می‌شد که این خانه را با اهلش آتش می‌زنم، پرسیدند که حتی اگر فاطمه علیها السلام در آن باشد؟ گفت آری و...^۱ بقیه مطلب را از زبان حضرت فاطمه علیها السلام بشنویم:

بر در خانه‌ام هیزم و خاشاک آوردند، و آتش آوردند که آن را شعله ور سازد و ما را بسوزانند.

من در آستانه در قرار داشتم. آنها را قسم دادم به خدا، و به پدرم که دست از ما بردارید و به دادمان برسید.

عمر تازیانه را از دست قنفذ غلام ابوبکر گرفت آن را بر بازویم زد، چنان که کبود شد.

لگد محکمی بر در زد و آن را بر رویم انداخت در حالی که حامله بودم به رو در خاک افتادم.

آتش زبان می‌کشید و چهره‌ام را داغ می‌کرد مرا چنان سیلی زد که گوشواره از گوشم فرو افتاد.

درد زایمان مرا گرفت و محسنم را بدون جرم سقط کردم.^۲

۴. ضربات قنفذ:

جریان آتش افروزی عمر را گفتیم و ضربات وارده بر حضرت فاطمه علیها السلام را برشمردیم. در اینجا سند دیگری را نقل می‌کنیم که در رابطه با قنفذ است.

او از آزاد شدگان مکه بود، که بعدها به عنوان کارگزار عمر سرگرم کار شد. عمر در یکی از اقدامات نصف اموال همه کارگزاران خود را به سبب خیانتی که از آنها دیده بود مصادره کرد، ولی این امر را درباره او انجام نداد. حتی بیست

۱. طرائف، ص ۶۴.

۲. بیت الاحزان، شیخ عباس قمی، ص ۹۷.

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

هزار درهمی را که از او ستانده بود به او باز پس داد.
علی علیه السلام بعدها می فرمود: این اقدام و طرز برخورد عمر به خاطر تقدیر عمر از ضربت تازیانه ای بود که به بازوی فاطمه علیها السلام زد و آن را متورم ساخت.^۱
آری، او در خوان نعمت پیامبر بزرگ و آزاد شده بود ولی برای حفظ شرایط و موقعیت خود آن رذالت را از خود بروز داد.

۵. غصب فدک:

هنوز چند صباحی از مسأله سقیفه نگذشته بود که حادثه دیگری رخ داد و آن اخراج کارگزاران حضرت فاطمه علیها السلام از مزرعه فدک و تصرف آن توسط ابوبکر بود، که گفتیم طرح و نقشه آن را عمر ریخته بود.
در این مشی سیاسی هدف ورشکست کردن علی علیه السلام و پراکنده ساختن یاران او بود، به ویژه مستمندانی که به علت طرفداری از علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام از بیت المال محروم شده بودند.
این کار بر حضرت فاطمه علیها السلام بسیار گران آمد مخصوصاً از آن بابت که صاحب حق بود و براساس زور و عوام فریبی آن را از دستش ربودند و فریاد او به جایی نرسید. او باور نمی کرد که دشمن تا بدین حد بیشرم و حیا باشد. البته فدک سالها در دست ابوبکر و بعد عمر بود، ولی پاره ای از اسناد نشان می دهند عمر پس از چندی آن را به علی علیه السلام پس داد و مدت‌ها در دست فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام بود و پس از او مجدداً دست به دست می شد.
ولی واقعیت این است روح حضرت فاطمه علیها السلام از این امر شدیداً متألم بود. و این عدم رعایت حق را یک مصیبت تلقی می کرد فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

مادر را از دست داده بودند دیگر فدک را می‌خواستند چه کنند؟

۶- نگرانی از عوام فریبی:

از موارد مظلومیت حضرت فاطمه علیها السلام این بود که خصم، عوام‌فریبی می‌کرد. مثلاً فدک را که حق حضرت فاطمه علیها السلام بود از او گرفت، ولی برای حق به جانب نشان دادن خود گفته بود: اگر مایل باشی اموال شخصی من در اختیار تو باشد. یا به صورت مستقیم میراث او را گرفت بدین بهانه که پدرت دستور داده و من نمی‌توانم تخلف کنم.

برای حضرت فاطمه علیها السلام این شگفتی وجود داشت که خدا و انسانیت و اخلاق چه شدند؟ چرا چیزی را به پدرش نسبت می‌دهند که روح پیامبر از آن آزرده است؟ چگونه می‌شود مسأله‌ای توسط پیامبر صورت گرفته باشد و حضرت فاطمه علیها السلام از آن بی‌خبر باشد؟ حضرت فاطمه‌ای که مرکز اسرار پیامبر بود چگونه از حدیث میراث، که امروز ابوبکر آن را اعلام می‌کند، بی‌خبر است؟ و این عوام‌فریبی روح حضرت فاطمه علیها السلام را آزرده می‌ساخت. زیرا به خاطر تقوا و انسانیت توان مقابله به مثل را نداشت.

۷- اهانت‌ها:

حضرت فاطمه علیها السلام در مورد شخصیت خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله سندها داشت. جمله معروف «**فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي**» بر سر زبان‌ها بود و یا عبارت پیامبر؛ هر که فاطمه علیها السلام را اذیت کند مرا اذیت کرده، همگان شنیده بودند. بدین سان بسیار شگفت آور بود که با وجود آن همه سخنان احترام‌آمیز رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به فاطمه علیها السلام به او اهانت کنند و یا او را تحقیر نمایند.

ابوبکر پس از خطبه حضرت فاطمه علیها السلام در مسجد به بالای منبر رفت، و

سخنان رکیکی درباره او گفت. پناه بر خدا از تکرار آن کلمات! او را نعوذ بالله به روباه پیری تشبیه کرد که شاهد او دم او می باشد. و هم گفت فاطمه علیها السلام برای اثبات حقانیت خود به ضعیفه‌ها متمسک شده و از زنان یاری می طلبد...^۱

ام سلمه به دفاع برخاست و معترضانه گفت آیا درباره فردی چون فاطمه علیها السلام این سخنان رواست؟ او که روز تولد ملائکه او را در بر گرفتند در خور این سخنان است؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را از میراث محروم کرده و به او خبر نداده؟ وای بر شما زود است بر خدا وارد شوید و ثمره تلخ کردار خود را بچشید (و بر اثر این سخنان ابوبکر مقرر می نمود که ام سلمه را قطع کرد).^۲

البته ابوبکر بعدها از کار و تلاش خود علیه فاطمه علیها السلام پشیمان بود و در دم مرگ گفته بود من سه کار را انجام داده ام که ای کاش نمی دادم: ... ای کاش وارد خانه فاطمه علیها السلام نمی شدم اگر چه علیه من به جنگ می ایستادند...^۳

حزن و اندوه

حضرت فاطمه علیها السلام برای زدودن این آثار و اقدام تلاش‌ها کرد ولی به ثمر نرسید. از وجود و جان خود و خانواده‌اش مایه گذارد، ولی در آن موفق نشد. او در واقع اسیر انتقام جوئی خصم، در شمشیر برافراختن علی علیه السلام علیه مشرکین بود. آن روز که علی علیه السلام برای احیای دین همه همت خود را مصروف می کرد، کینه‌هایی در دل مشرکان شکل می گرفت و امروز همان کینه‌ها به صورت موضع گیری‌ها و خصومت‌ها درآمد.

حضرت فاطمه علیها السلام پس از همه فریادها از میدان به در نرفت مقاومت

۱. الزهراء علیها السلام، ص ۳۶۲.

۲. همان منبع، ص ۳۶۳.

۳. ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۲۸۶.

❁مظلومه‌ی مغضوبه ❁

صبورانه‌ای در پیش گرفت و در آن راه ایستاد خود فرمود: صبر می‌کنم همانند صبر کسی که در قلب خود تیری و در درونش نیزه سنگینی را احساس می‌کند.^۱ و الحق چه صبر جانکاهی بود.

او از اینکه اسلام را غریب و بی‌یاور می‌دید دیدگانش گریان و قلبش سوخته بود. جهان را در برابر خود تاریک می‌یافت و دیگر کسی او را خندان ندید، تا به دیدار پدر در جهان باقی شتافت. نگران و متأثر بود که مردم پاره تن او را فراموش کرده و در میان انبوهی از دشواری‌ها تنهایش گذاشتند. مگر پیامبر بارها و بارها او را پاره تن خود معرفی نکرده بود.^۲

پیش بینی پیامبر ﷺ

رسول خدا ﷺ مظلومیت حضرت فاطمه علیها السلام را پیش بینی کرده و رهنمودهای خود را از پیش به او داده بود. بر اساس آن چه که صاحب کشف الغمه می‌نویسد: پیامبر روزی به فاطمه علیها السلام فرمود:

دخترم، تو پس از من مورد ستم قرار خواهی گرفت و مورد استضعاف واقع خواهی شد. آن کس که تو را اذیت کند مرا آزار داده، و آن کس که تو را به خشم آورد مرا به خشم آورده، کسی که به تو جفا کند به من جفا کرده، هر کس از تو ببرد از من بریده، آن کس که به تو ستم کند به من ستم روا داشته، آن کس که تو را شادان کند مرا مسرور کرده، آن کس که به تو پیوند مهر داشته باشد به من پیوند دارد، زیرا تو از منی و پاره تن منی، و جان من و روح منی، از ستمکاران امتم بر تو به خدا شکوه می‌کنم.^۳

۱. سخنان فاطمه علیها السلام در خطبه اش.

۲. الصواعق المحرقة، ص ۱۸۸.

۳. کشف الغمه، ص ۱۴۸.

فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم)

براساس سند دیگری، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حین مرگ گریست، و در پاسخ علت گریه‌اش فرمود: بدان خاطر است که از اشرار امتم به آن‌ها ستم می‌رسد. گوئی می‌بینم که دخترم فاطمه علیها السلام پس از من اسیر ظلم و ستم می‌شود و فریاد پناه خواهی می‌زند و کسی از امتم او را کمک نکند.^۱

و هم در سخن دیگری خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: قسم به آنکس که مرا به حق مبعوث کرده عرش خدا از گریه‌اش می‌گرید، و هم آنچه از فرشتگان آسمان‌ها و زمین و ما بین آن دواند از گریه‌اش به گریه می‌آیند.^۲

مظلومیت او از زبان علی علیه السلام

علی علیه السلام در حین دفن حضرت فاطمه علیها السلام طی جمله‌هایی کوتاه، در حالی که می‌گریست، چنین فرمود: خداوندا از دختر پیامبر تو راضیم، خصم، او را به تنهائی و وحشت انداخت تو او را انس بده، مردم از او بردند تو او را پیوند ده، به او ستم کردند تو ای احکم الحاکمین درباره او داوری کن.^۳

و هم در حین دفن، خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! فاطمه علیها السلام به تو خبر خواهد داد که امت چگونه برای از بین بردن او همدست شدند تو از او پیرس و خبر بگیر...^۴ ای رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر تو را از بیم دشمن نیمه شب به خاک سپردم، حق او را بردند، میراث او را گرفتند... از دشمنی خصم، به خدا شکایت می‌برم و به تو در مرگ و عزای دخترت، سر سلامت باد، می‌گوید.^۵

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۱۵۶.

۲. همان منبع.

۳. همان منبع.

۴. نهج البلاغه.

۵. نهج البلاغه.

مظلومیت او از زبان فضه و دیگران:

فضه در خانه حضرت فاطمه علیها السلام بود و به اسرار او واقف، در خانه کعبه، سرگرم مناجات بود و زمزمه‌ها داشت. فردی که به مناجاتش توجه داشت علاقه‌مند به او شد و گفت معلوم است از دوستداران خاندان پیامبری. فضه از شنیدن این سخن گریست و عقده‌اش باز شد و گفت: ای بنده خدا اندوه و غصه ای که در دل داشتم به جوش آوردی، سؤال خود را بپرس.

آن شخص از مظلومیت حضرت فاطمه علیها السلام پرسید و صدای گریه فضه را بلند کرد. آنگاه فضه گفت: تو مایلی از مظلومیت فاطمه علیها السلام برای تو حرف بزنم و من مضایقه نخواهم کرد و شروع کرد به بیان حالات و صدمات و ستم دیدگی‌های حضرت فاطمه علیها السلام که شرح آن را بیش یا کم شنیده‌ایم.^۱

از زبان ام سلمه هم نمونه‌هایی از اینگونه سخنان داریم. روزی بر او وارد شد و گفت حالت چگونه است و شب را چگونه به صبح رسانیدی؟ فرمود شب را در حالی به صبح رساندم، که از فقدان پیامبر و ظلمی که بر جانشین او رفت رنجور بودم.^۲

در اینجا چهره مظلومیت حضرت فاطمه علیها السلام در رابطه با علی علیه السلام مطرح شده و این نکته را بیفزائیم که حضرت فاطمه علیها السلام از بزرگ‌ترین مدافعان علی علیه السلام بود و

۱. سایت جامع فرهنگی مذهبی شهید آوینی.

۲. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳ ص ۱۵۶، ح ۵.

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

بخشی از ستم‌دیدگی او در این رابطه بود که دفاعش درباره علی علیه السلام به ثمر نرسیده بود.

براساس سندی که در دست است حضرت فاطمه علیها السلام در دم مرگ می‌گریست و علی علیه السلام علت گریه‌اش را پرسید. حضرت فاطمه علیها السلام گفت برای گرفتاری‌های آینده تو می‌گیرم و علی علیه السلام دلداریش داد که گریه مکن، که آن امور برای من مهم نیستند...^۱ و این است معنی کفویت و همسری و همدمی مرد و زن، که حضرت فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام نمونه آن بودند.

محتوای سخن او در عیادت‌ها

عیادت‌های بسیاری در حین بیماری از حضرت فاطمه علیها السلام به عمل آمد. و در ضمن آن پرس و جوها و حقایق و اسراری از زبان حضرت فاطمه علیها السلام در مظلومیتش جاری شد.

او شرایط روانی خود را در عیادت زنان انصار، چنین بیان کرد: به خدا قسم شب رابه صبح آوردم در حالی که از دنیای تان متنفر و از مردان تان بیزار بودم.^۱ ابن عباس به عیادت آمد و حالش را دید و نگران شد، به علی علیه السلام گفت: دوست دارم مرا از اسرار حضرت فاطمه علیها السلام و اینکه چرا بدین روز افتاده است آگاه کنی. فرمود: مرا معاف دار که فاطمه علیها السلام از من خواسته است آن را پوشیده دارم، اما به صورت مختصر عرض می‌کنم: پس از پیامبر حق او را غصب کردند، از ارث محرومش داشتند، حرمت او را نادیده گرفتند، به او ستم کردند، خداوند میان او و ستمکاران داوری کند.

سلمان به عیادت او آمد. با حضرت فاطمه علیها السلام سخن می‌گفت: ناگهان صدای حضرت فاطمه علیها السلام در حین سخن تغییر یافت و نفسش به شماره افتاد، سلمان پریشان شد که تو را چه می‌شود حضرت فاطمه علیها السلام را از درد سینه یا پهلو نالید. و از جراحت ناشی از فشار در و گویا قطعه آهن یا میخی که در آن هنگام بر سینه‌اش فرو رفته بود.^۲

۱. خطبه حضرت فاطمه علیها السلام.

۲. انساب الاشراف، بلاذری، ص ۳۱۸.

و دیگر عیادت‌هایی که از او به عمل آمد همه حکایت از صدمه دیدن او، غصب حقوق او، مظلومیت او و مظلومیت علی علیه السلام است. و تذکر تحمل و صبر حضرت فاطمه علیها السلام درد کشیدن او، بروز دادن دشمن، کینه‌های بدر و احد را و فریفتگی شان به دنیا، و فکر و فریبکاری شان و در کل مظلومیت خود و علی علیه السلام که تجسم مظلومیت اسلام بودند.

نشان دادن مظلومیت

حضرت فاطمه علیها السلام نمی‌خواست آنچه را که بر او رفته بود از مردم مخفی دارد بر عکس اصرار داشت که مردم دریابند و بفهمند بر او چه می‌گذرد. در تمام مدت پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله تا دم مرگ خود حقایق را علنی کرد و به افشای عمل ناروای خصم پرداخت. حضورش در جامعه و مسجد، سخنانش در عیادت دیگران از او، همه حکایت از این وقایع دارند.

اینکه حضرت فاطمه علیها السلام به دنبال بلال می‌فرستد، که پس از مرگ پدر، بیاید و یکبار دیگر اذان بگوید، خود بیانگر اعلان مظلومیت است و می‌خواهد به همه بفهماند که بر او چه می‌گذرد.

اینکه روزهای دوشنبه و پنجشنبه می‌رود و بر مزار شهیدان حاضر می‌شود و صحنه‌ها را بیان می‌کند که اینجا محل استقرار پیامبر بود، آنجا محل شهادت حمزه، آنجا...^۱ همه و همه نوعی عرضه وضعیت را نشان می‌دهد.

و اینکه حضرت فاطمه علیها السلام می‌گرید و گریه‌ای بلند و آشکارا دارد و یا به خانه شهدا می‌رود و با آنها سخن می‌گوید،^۲ حکایت از اعلام وضعیت دارد که مردم

۱. در مکتب فاطمه دکتر علی قائمی و سایت جامع فرهنگی مذهبی شهید آوینی .

۲. انساب الاشراف، بلاذری، ص ۳۱۸.

❁مظلومه‌ی مغضوبه ❁

بدانند که او در چه شرایطی و موقعیتی است و فکر نکنند حضرت فاطمه علیها السلام از شرایط موجود راضی است، و به اوضاعی که پدید آورده اند رضایت دارد. کار و برنامه خود را انجام می‌دهد و نارضائی خود را هم اعلام می‌دارد.

مظلومه مغضوبه

آری، حضرت فاطمه علیها السلام تنها زنی است که واجد چنان شرایط و مقاماتی است و در عین حال حق او غصب و خود او مظلوم واقع شده است هم حق مادی او را غصب کرده‌اند و هم حق معنوی او را («... السلام عليك ايها المظلومه المغضوبه، السلام عليك ايها المضطهده المقهوره، السلام عليك ايها الصديقه الشهيده...»)^۱

یکی از شعرا قصیده‌ای درباره حضرت فاطمه علیها السلام سروده که ترجمه بخشی از آن این است: خدا لعنت کند آن گروهی که حضرت فاطمه علیها السلام را انکار کرده و با ستم به او، حق و حرمت پدرش را مراعات نکردند. درب خانه او را آتش زده و او را بین در و دیوار فشردند. و پهلویش را شکستند و محسن او را سقط کردند و او فریاد و ابتاه سرداد...

سلام بر تو یا حضرت فاطمه علیها السلام، سلام بر همسر مظلومت، سلام بر حسن مسمومت، سلام بر حسین مظلومت، سلام بر شهادت مظلومانه‌ات و سلام بر پیکرهای بی سر فرزندان.

خنثی سازی توطئه‌ها

سؤال: شیعه می‌گوید: فاطمه پاره ی تن حضرت محمد صلی الله علیه و آله در زمان خلافت ابوبکر مورد اهانت قرار گرفته است، و پهلوی او را شکستند، و خواستند خانه‌اش را آتش بزنند، و او را زدند که بر اثر آن فرزندی که در شکمش بود و اسمش محسن بود، سقط شد! سؤال این است که علی کجا بود؟! چرا حق فاطمه را نگرفت در صورتی که او شجاع و دلیر بود؟!

پاسخ اجمالی

مورد ظلم و اهانت قرار گرفتن حضرت زهرا علیها السلام، هیچ گونه منافاتی با شجاعت و حضور حضرت علی علیه السلام در آن صحنه ندارد زیرا در این موقعیت علی علیه السلام یا می‌بایست دست به شمشیر برد و در مقابل پایمال شدن حقوق خود و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله جبهه گیری نماید، یا سکوت کند، و در حد توان به تقویت اسلام از جنبه‌های دیگر بپردازد.

و چون برداشتن پرچم مخالفت مساوی بود با؛ تفرقه در میان مسلمین، تضعیف جامعه نو پای اسلامی، و در نتیجه بیشتر شدن خطر حمله رومیان، و سرکشی مرتدین و مدعیان نبوت. حضرت برای از بین نرفتن زحمات پیامبر صلی الله علیه و آله و پایمال نشدن خون شهدا، حاضر به فدا شدن همسر و فرزندش در مقابل حفظ اسلام شد.

پاسخ تفصیلی

در زمانی که عده ای از نزدیکان پیامبر ﷺ در اعتراض به تصمیمات سقیفه، در خانه امیر المومنین علی علیه السلام جمع شده بودند و با ابوبکر بیعت نمی کردند، عمر از طرف ابوبکر مامور گرفتن بیعت از این جمع، مخصوصاً علی علیه السلام شد. متون تاریخی ثبت کرده‌اند که در طی انجام تصمیم ابوبکر و عمر حوادثی صورت گرفت که برای اطلاع از آنها می‌توانید به منابع معتبر مراجعه کنید.^۱

با توجه به نقل‌های متفاوت و معتبر تاریخی که حتی در منابع اهل سنت آمده است، متأسفانه اصل چنین رخ دادی مسلم است.^۲

اما این که چرا امیر المومنین علیه السلام با وجود شجاعت و دلیری منحصر به فردشان در مقابل این گونه اعمال سکوت کردند و دست به شمشیر نشدند باید گفت:

امیر المومنین علی علیه السلام دو راه در مقابل قرار داشت؛ یا با کمک دوستان واقعی خود که حکومت جدید را مشروع نمی‌دانستند به پا می‌خاست و با توسل به قدرت، خلافت و حکومت غصب شده را از آنان باز پس می‌گرفت؛ یا آن که

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲، چاپ دایرة المعارف. عبارت طبری چنین است: «اتی عمر بن خطاب منزل علی علیه السلام فقال: لاحرقن علیکم او لتخرجن الی البیعة. ابن ابی الحدید در شرح خود (ج ۲، ص ۵۶) این جمله را از کتاب سقیفه جوهری نیز نقل کرده است؛ الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۵. ابن عبد ربه اندلسی، متوفای سال ۴۹۵ هجری. عبارت وی چنین است: «بعث الیهم ابوبکر عمر بن خطاب لیخرجهم من بیت فاطمة و قال له ان ابوا فقاتلهم. فاقبل بقبس من النار علی ان یضرم علیهم الدار. فلقیته فاطمة فقالت یابن الخطاب اجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم او تدخلوا فیما دخلت فیها الامة؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۰. هم چنین ر. ک. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۵۶ و اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۷ [۱] اثبات الوصیة، المسعودی، ص ۱۲۴؛ عبارت چنین است: «فهبجوا علیه و احرقوا بابه و استخرجوه منه کرها و ضغطوا سیده النساء بالباب حتی اسقطت محسنا. (محنة فاطمه، ص ۶۰. ملل و نحل ج ۲ ص ۹۵؛ تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶؛ فروغ ولایت ۱۸۶.

۲. برای آگاهی بیشتر نک: ۱. کتاب (پاسخ به افسانه شهادت) تالیف سید جواد حسینی طباطبایی. ۲. سایت در گاه پاسخگویی به سوالات دینی. ۳. سایت بلاغ.

وضع پیش آمده را تحمل می‌کرد و در حد امکان نسبت به حل مشکلات مسلمانان و انجام وظایف خود، اقدام می‌کرد.

از آن جا که رهبران الهی، قدرت و مقام را هدف نمی‌دانند، بلکه هدف را چیزی بالاتر از حفظ موقعیت خود می‌دانند، امیرالمؤمنین علیه السلام با ارزیابی اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی به این نتیجه رسید، که اگر با اصرار به حق خود، در مقابل ظلم به همسرش فاطمه علیها السلام می‌ایستاد، وضعی پیش می‌آمد که زحمات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خون‌های پاک شهیدان به هدر می‌رفت، و لذا ترجیح داد که وضع پیش آمده را بپذیرد و به طور غیر مستقیم از کیان اسلام حراست نماید.^۱

اگر حضرت دست به شمشیر می‌برد و با دستگاه حاکم مقابله می‌کرد، یا به عبارت دیگر، شجاعت و دلیری خود را نمایش می‌داد، قطعاً کسانی که خود را خلیفه می‌دانستند آرام نمی‌نشستند و لذا جنگی داخلی بین مسلمانان صورت می‌گرفت و حوادث ناگوار تری اتفاق می‌افتاد، به عنوان مثال:

۱. علی علیه السلام بسیاری از کسانی را که بر عهد خود با پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت مانده بودند و از جان و دل علی علیه السلام را دوست می‌داشتند، از دست می‌داد.

۲. تفرقه شدیدی در میان امت اسلام به وجود می‌آمد. و تعداد زیادی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که قدرت بزرگی در برابر دشمنان اسلام به شمار می‌آمدند. از بین می‌رفتند. یا با از بین رفتن اتحاد، جامعه اسلامی ضعیف می‌شد.

۳. تعداد بسیاری از کسانی که در سال‌های آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمان شده بودند، پس از رحلت آن حضرت، به ارتداد روی آورده و در برابر حکومت اسلامی موضع‌گیری کردند، در این حالت بحرانی، اگر حضرت امیر علیه السلام پرچم مخالفت به دست می‌گرفت، جامعه اسلامی در خطر جدی قرار می‌گرفت.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

۴. خطر مدعیان نبوت همانند مسیلمه و سجاح، را هم نباید از نظر دور داشت که با ایجاد اختلاف، بعید نبود ضربات جبران ناپذیری را به پیکر اسلام وارد سازد.

۵. خطر رومیان، که در پی فرصتی مناسب بودند تا به مرکز اسلام حمله کنند، نیز جامعه اسلامی را تهدید می‌کرد. و در این موقعیت اگر حضرت علی علیه السلام دست به قیام می‌زد به یقین جبهه مسلمانان تضعیف می‌شد و مخالفان اسلام بهتر می‌توانستند به اهداف خود نایل شوند.

آنچه که بیان شد، خلاصه‌ای از عواملی بود که امام علیه السلام به خاطر آن‌ها صبر را بر قیام ترجیح داد، و با این ابتکار و تدبیر، توانست جامعه اسلامی را از خطرهای بزرگ برهاند و این تصمیم، چیزی جز حفظ اصل اسلام و علاقه به اتحاد مسلمانان و انجام وظیفه نبود.^۱

امام علیه السلام در بیانی آکنده از حزن و درد، رمز سکوت خود را به بیانی دیگر در خطبه شقشقیه^۲ نهج البلاغه بیان کرده و فرموده‌اند:

در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها به پا خیزم (و حق خود و مردم را بگیرم) و یا در این محیط پر خفقان و ظلمانی که پدید آمده صبر کنم؟ محیطی که پیران را فرسوده و جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج و آسودگی می‌دارد، سرانجام دیدم صبر کردن به عقل و خرد نزدیک‌تر است و لذا صبر پیشه کردم ولی به کسی می‌ماندم که خاشاک چشمش را پر کرده و استخوان راه گلایش را گرفته، با چشم خود می‌دیدم، میراثم را به غارت می‌برند.^۳

۱. همان، ص ۷۱.

۲. نهج البلاغه خطبه سوم.

۳. نهج البلاغه صبحی صالح خطبه سوم، خطبه شقشقیه.

در جای دیگر، در جواب شخصی از بستگان حضرت علی علیه السلام که در همان روزهای سقیفه فضائل حضرت را می ستود و از مردم بخاطر رها کردن او انتقاد می کرد، فرمودند:

سالم ماندن دین [از اختلافات و دودستگی ها] برای ما بهتر از هر چیز دیگر است.^۱

این عبارات نشان می دهد که آنچه حضرت امیر را وادار به سکوت کرده بود چیزی با ارزش تر از اتفاقات ناگوار رخ داده، یعنی؛ همان حفظ نهال نو پای جامعه اسلامی بود، که حضرت حاضر بود خود، همسر و فرزندان را در این مسیر فدا کند.

روشن ترین بیانی که در آن علی علیه السلام در آن علت سکوتشان را بیان نمودند به این عبارت در نهج البلاغه آمده است:

و چیزی مرا نگران نکرد و به شگفتم نیاورد، جز شتافتن مردم بر فلان از هر سو و بیعت کردن با او. پس دست خود بازکشیدم، تا آنکه دیدم گروهی در دین خود نماندند، و از اسلام روی برگرداندند و مردم را به نابود ساختن دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواندند.

پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم یا ویرانی، که مصیبت آن بر من سخت تر از - محروم ماندن از خلافت - است و از دست شدن حکومت شما، که روزهایی چند است که چون سرابی نماند، یا چون ابر که فراهم نشده پراکنده گردد. پس در میان آن آشوب و غوغا برخاستم تا جمع باطل پراکنده، و محو و نابود گردید، و دین استوار شد و بر جای بیارمید.^۲

۱. ر. ک شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۲۳ - ۴۵.

۲. نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، متن، ص ۳۴۷، نامه حضرت به مردم مصر، شماره ۶۲.

دادخواهی حضرت زهرا علیها السلام

حضرت زهرا علیها السلام در دفاع از حق خود چنین فرموده است:

«از شما بعید است ای پسران قبیله! آیا در ارث پدرم به من ظلم شود در حالی که شما حال مرا می‌بینید و صدای مرا می‌شنوید و اجتماعتان منسجم است و ندای نصرت طلبی من به شما می‌رسد، و آگاهی بر مظلومیت من همگی شما را فرا گرفته است؟!»

این در حالی است که شما؛ هم تدارکات و افراد، هم خانه و سرپوش، هم وسیله و قدرت، هم اسلحه و وسیله دفاع دارید. فراخوانی من به شما می‌رسد ولی پاسخ نمی‌دهید! و فریاد من به شما می‌رسد ولی به دادخواهی نمی‌آیید! شما متصفید به این که بر دشمن بدون سپر و زره حمله می‌کنید و به خیر و صلاح شناخته شده اید. و شما کسانی هستید که به عنوان برگزیده خدا و منتخب او برای ما اهل بیت انتخاب شده اید. و همان کسانی هستید که با عرب به مبارزه برخاستید و خود را وارد امور سخت کردید و متحمل سختی و زحمت شدید و با امت‌ها به جنگ برخاستید و پهلوانان را بدون سستی دور نمودید.

ما و شما چنان بودیم که شما را امر می‌کردیم و اطاعت می‌کردید، تا به وسیله ما برای شما آسیاب اسلام به گردش درآمد، و برکات روزگار به جریان افتاد، و تکبر شرک به ذلت کشیده شد، و جوشش دروغ ساکن گردید، و آتش

جنگ خاموش گشت، و دعوت به فتنه و آشوب آرام گرفت، و دین در اجتماع شکل گرفت.»

با امامان کفر بجنگید

بعد از این سوابق، حال بعد از روشن شدن حق به کجا می‌روید، و بعد از آنکه بیان شده بود، و بعد از اعلان حق کجا آن را پنهان کردید، و چرا بعد از این اقدامات به گذشته‌ی خود رجوع نمودید و بعد از ایمان مشرک شدید، و بعد از شجاعت ترسیدید از گروهی که بعد از پیمان بستنشان سوگندهای خود را شکستند و در دین شما طعنه وارد نمودند.

با امامان کفر جنگ کنید، که آنان پایبند به سوگندهایشان نمی‌باشند، تا شاید از کارهای خود برگردند. آیا با گروهی که سوگندهای خود را نادیده گرفتند، و قصد بیرون نمودن رسول الهی را دارند، کارزار نمی‌نمایید، و حال آنکه آنان ابتدا شروع به جنگ نمودند. آیا از آنان هراس دارید؟ خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر مؤمن هستید.

خواری حق به دست مردم

«آگاه باشید! به خدا قسم شما را می‌بینم که به زندگی راحت میل نموده اید، و کسی که سزاوار منصب حل و فصل امور است از جایگاهش دور نمودید، و تن به راحتی در داده اید، و از جای وسیع به جای تنگ پناه آورده اید، و از دین برگشتید و آنچه را که حفظ می‌کردید دور افکندید، و چیزی را که به آسانی خورده بودید برگردانید.»

اگر شما و تمام کسانی که در زمین هستند کافر شوند، خداوند از همه‌ی آنها بی‌نیاز است و خداوند سپاس شده است.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

آیا خبر کسانی که قبل از شما از قوم نوح و عاد و ثمود، و اقوامی که بعد از اینان آمدند به شما نرسیده؟ قضایای آنان را جز خدا نمی‌داند که رسولان الهی با بینات به سوی آن اقوام آمدند، ولی آنان دست‌های خود را در دهان خود گذارده و گفتند: ما به آنچه شما فرستاده شده اید کافریم، و ما در آنچه ما را به سویش می‌خوانید در شک و تردید هستیم.

عار و عذاب بر کسی که دختر پیامبر را خوار کند

من گفتم آنچه گفتم، در حالی که می‌دانم یاری نکردن وجودتان را فرا گرفته و بی وفائی همچون لباسی بر قلب‌های شما پوشیده شده است. ولی این سخنان به خاطر بر لب رسیدن جانم بود، و آه هائی بود که برای خاموش نمودن آتش غضبم کشیدم، و سستی تکیه گاهم بود و ضعف یقین شما است و اظهار غصه‌ی سینه ام است، که دیگر نتوانستم آن را مخفی کنم و برای اتمام حجت بود.

پس شتر خلافت را بگیری و با طناب، رَحْل [رحل برای شتر در حکم زین برای اسب است]. آن را محکم به شکم آن ببندید، در حالی که کمر آن شتر مجروح شده و استخوان‌هایش شکسته و پاهایش ضعیف شده و کف پاهایش نازک گردیده و عیب آن همیشه باقی است. به غضب خدای جبار و ننگ ابدی علامت گذاری شده، و پیوسته به آتش الهی روشن است. آتشی که بر قلب‌ها اثر می‌گذارد و در عمودهای کشیده بر آنان ملازم شده است. آنچه انجام می‌دهید نزد خداوند محفوظ است و به زودی کسانی که ستم کردند می‌فهمند به کجا می‌روند.

من دختر پیامبرتان هستم

من دختر کسی هستم که شما را از عذاب شدیدی که در پیش دارید

ترسانید. پس همگی درباره‌ی من حيله به کار بندید و به تأخیر نیندازید! شما کار خود را بکنید که ما هم در کار خود هستیم و منتظر باشید که ما هم منتظریم. پروردگارا! بین ما و قوم مان به حق حکم کن و تو بهترین حکم کننده هستی و بزودی کفار خواهند دانست که عاقبت کار به نفع کیست. و بگو عمل کنید که به زودی خدا و رسول و مؤمنین عمل شما را می بینند و نامه‌ی اعمال هر انسانی را برگردن او آویخته ایم. بنابر این هرکس به اندازه‌ی ذره ای عمل خیر انجام دهد نتیجه‌اش را می بیند و هرکس ذره ای عمل شر انجام دهد نتیجه‌اش را خواهد دید. و گویا کار چنین مقدر شده است.»

جواب ابوبکر و جعل حدیث

آنگاه ابوبکر در جواب حضرت گفت: راست می گوئی ای دختر پیامبر، پدر تو نسبت به مؤمنین با عطوفت و کریم بود و رحمت و رأفت داشت، و نسبت به کافرین عذاب الیم و عقاب عظیم بود. اگر بخواهیم نسب او را بنگریم در بین تمام زنان او را تنها پدر تو می یابیم، و در بین دوستان صمیمیش تنها پسر عمویت (علی علیه السلام) را می بینیم، که او را بر تمام دوستان برگزید، و علی کسی بود که او را در هر کار بزرگی یاری می نمود.

فقط انسان سعادت مند، شما را دوست می دارد و تنها انسان شقی دور از خدا، شما را دشمن می دارد. شما عترت پاک رسول خدا هستید و برگزیدگان منتخب اوبید. راهنمایان ما بر کارهای خیر شماید، و سوق دهندگان ما به بهشت شما هستید.

و تو ای برگزیده‌ی تمام زنان و دختر بهترین پیامبران در آنچه که می گوئی راستگو هستی، و در وفور عقل سبقت داری، و حق تو رد نشده است و سخن

❁مظلومه‌ی مغضوبه ❁

راستی که می‌گوئی از تو منع نمی‌شود. قسم بخدا! که از رأی و نظر پیامبر پا را فرا نگذاشتم و کاری که کردم با اجازه‌ی او بود! پیشتاز هر قوم به آنان دروغ نمی‌گوید، و تو گفتی و سخن خود را رساندی و دُرُشتی نمودی و قهر کردی!! و من خدا را شاهد می‌گیرم - و او در شاهد بودن کافی است! - که من شنیدم؛ که رسول خدا می‌فرمود: «ما گروه پیامبران طلا و نقره و زمین و خانه و اثاث خانه به ارث نمی‌گذاریم و کتابها و حکمت و علم و نبوت را به ارث می‌گذاریم. و آنچه از مال دنیا از ما باقی می‌ماند از آن ولی امر بعد ما است که در او به نظر خویش حکم کند!!»^۱

آنچه را که تو در پی آن هستی برای تهیه‌ی اسب و اسلحه قرار دادیم، که مسلمانان با آن به مقابله‌ی دشمنان پردازند و با کفار جهاد کنند و بر گردنکشان فجار شمشیر بزنند! و این عمل به اجماع مسلمانان است و به تنهایی آن را انجام نداده‌ام و به رأی خود عمل نکرده‌ام. این مال و منال من برای تو و در اختیارت باشد! و ما آن را از تو نمی‌گیریم و برای دیگری ذخیره نمی‌کنیم. تو برترین بانوی امت پدرت و درخت طیبه‌ی برای فرزندان هستی! ما نمی‌خواهیم مال تو را که به تو تفضل شده از تو بگیریم، و مقام اجداد و فرزندان کم شمرده نمی‌شود. فرمان تو در آنچه که در ملک من است مؤثر و نافذ است! آیا اجازه می‌دهی در این باره با دستور پدرت مخالفت کنم؟! پیامبر مخالف قرآن نمی‌گوید

پاسخ به ابوبکر

حضرت فاطمه علیها السلام در جواب او فرمود:

۱. این حدیث جعلی ابوبکر است که برای غضب فدک آماده کرده بود، و حضرت زهرا علیها السلام در قسمتهای قبلی و بعدی به طور مفصل آن را رد کردند و جواب ابوبکر را دادند.

سبحان الله! هرگز پدرم از کتاب خدا روی گردان نبوده و مخالفت احکام آن را نکرده، بلکه پیروی فرامین او را نموده و از جای جای آن متابعت نموده است. آیا همگی بر سر بی وفائی اجتماع کرده اید و عذرتان در این باره دروغی است که پرداخته اید. و این عمل شما بعد از رحلت پیامبر همانند آن غائله‌هایی است که در زمان حیات او دنبال می‌کردید.

این کتاب خداست که حاکمی عادل و گوینده ای است که فصل خصومت می‌کند، درباره‌ی پیامبری از پیامبران خدا می‌فرماید: «فرزندی به من عطا فرما که از من و از آل یعقوب ارث ببرد»^۱، و می‌فرماید: «و سلیمان از داود ارث برد»^۲. خداوند عز و جل در قرآن تقسیماتی در ارث قرار داده و حدود واجب میراث را تعیین کرده و سهم مرد و زن را بیان فرموده است، به طوری که عذر اهل باطل را باطل کرده و جای گمان‌ها و شبهات را درباره‌ی مُردگان از بین برده است. ولی نفستان بر شما حيله کرده و باید صبر نیکو کرد، و خداوند در مقابل آنچه شما می‌پردازید کمک کننده است.

این دو نفر که در آیه ذکر شده‌اند پیامبرند^۳، و تو می‌دانی که مقام نبوت ارث بردنی نیست و ارث بردن در غیر مقام نبوت است. پس برای چه از ارث پدرم محروم می‌شوم؟ آیا خداوند در کتابش آورده که: «به جز فاطمه دختر محمد»؟ به من نشان بده تا قانع شوم.

۱. سوره‌ی مریم: آیه‌ی ۶.

۲. سوره‌ی نمل: آیه‌ی ۱۶.

۳. اشاره‌ی حضرت به ادعای ابوبکر است که انبیا ارث نمی‌برند. با این دو آیه که صریحا ارث گذاشتن دو پیامبر یعنی حضرت داود و حضرت زکریا علیهما السلام را بیان کرده است بطلان سخن ابوبکر روشن می‌شود.

عاجز شدن ابوبکر از جواب

ابوبکر گفت: ای دختر پیامبر، تو عین دلیل و زبان حکمت هستی. جواب تو را آماده نکرده‌ام، و تو را در درستی گفتارت رد نمی‌کنم! ولی این مسلمانان قاضی بین من و تو باشند.

آنچه انجام دادم اینان بر عهده‌ی من گذاردند و با توافق آنان و بدون قصد زورگویی و استبداد و مقدم داشتن دیگری این (فدک) را از تو گرفتم، و خودشان بر این مطلب شاهدند.

خطاب فاطمه علیها السلام به مسلمانان

حضرت فاطمه علیها السلام توجه خود را به مردم نمود و فرمود:

ای مسلمانانی که با سرعت به قول باطل روی آوردید، و در مقابل عمل ناپسند زیان آور سکوت نمودید و راضی شدید! آیا در کلمات قرآن تدبیر نمی‌کنید، یا آنکه بر قلب‌هایتان قفل‌هایی زده شده است؟ بلکه اعمال بدتان قلب‌های شما را پوشانده و گوش و چشمتان را بسته است. بد تأویلی کردید و چه بد مشورتی نمودید، و چه شری است آنچه خیر را با آن عوض کردید. قسم به خدا بارش را سنگین می‌یابید و عاقبتش را عذاب می‌بینید زمانی که پرده برای شما برداشته شود و پوشیده‌ها آشکار گردد و عذاب‌هایی که گمانش را نمی‌برید از سوی پروردگارتان بر شما ظاهر گردد، و در آن هنگام صاحبان باطل زیان می‌کنند.

تأثیر خطبه‌ی حضرت

را وی می‌گوید: بعد از خطبه‌ی حضرت، زن و مرد به شدت گریه کردند به طوری که تا آن روز چنین گریه‌ای دیده نشده بود، و مدینه به لرزه درآمد و مردم به هیجان آمدند و صداها بالا گرفت.

آنچه بین ابوبکر و عمر اتفاق افتاد

هنگامیکه این اخبار به ابوبکر رسید [بعید نیست هنگام رسیدن این خبر به ابوبکر زمانی بوده که او هنوز در مسجد بود و مردم متفرق شده بودند. به همین جهت هنگامی که خبر اضطراب و گریه‌های مردم به او رسید. با عمر درباره‌ی چگونگی برخورد با مسئله مشورت نمود و در نتیجه تصمیم گرفتند که مردم را دوباره به مسجد فرا خوانند در حالی که هنوز حضرت زهرا رضی الله عنها در مسجد بودند. وقتی مردم جمع شدند ابوبکر آن سخنان تهدیدآمیز را برای مردم زد و در پایان ام سلمه به عنوان اعتراض بر او مطالبی بیان داشت که ذکر خواهد شد و بعد حضرت زهرا رضی الله عنها به منزل بازگشتند. به عمر گفت: دستت خالی باد! چه می‌شد اگر مرا به حال خود می‌گذاشتی که شاید این گسیختگی را به نوعی التیام می‌دادم و مسئله تشنج آور پیش آمده را به طوری اصلاح می‌کردم. آیا این برایمان بهتر نبود. عمر گفت: در این، تضعیف قدرت تو و سبکی مقام تو بود، و من برای تو دلسوزی کردم!

ابوبکر گفت: وای بر تو! پس کلمات دختر محمد چه می‌شود که مردم همگی دانستند که او چه می‌خواهد و ما چه حيله ای برای او پنهان کرده‌ایم؟! عمر گفت: آیا بیش از یک تُندی بود که از بین رفت و آیا بیش از یک لحظه ای بود که گذشت؟ و مثل آنکه آنچه بوده اصلاً واقع نشده است، و گناه آنچه که بود بر عهده‌ی من بگذار! را وی می‌گوید: پس ابوبکر با دستش بر شانه عمر زد و گفت: چه بسیار گرفتاری که تو آن را رفع نمودی!

خطاب تهدیدآمیز ابوبکر به مردم

آنگاه اعلان کرد تا مردم اجتماع کنند، و مردم جمع شدند و ابوبکر بر فراز منبر رفته و پس از حمد و ثنای خدا گفت:

ای مردم، این چه حالتی است که با هر حرفی آرزوئی است؟ این آرزوها در عهد پیامبرتان کجا بود. پس هرکسی که شنیده بگوید و هر که شاهد بوده صحبت کند. بلکه این قضیه همچون قضیه‌ی روباهی می ماند که شاهدش دُمش بود! خدا او را لعنت کند و لعنت کرده است! ملازم هر فتنه‌ای است و می گوید: «فتنه را بحال اولی برگردانید». طالب فتنه است بعد از آن که کهنه شده همچون ام طحال می ماند که محبوب‌ترین اهلش نزد او گمراه است.

آگاه باشید اگر خواسته باشم بگویم می گویم، و اگر تکلم نمایم مطلب را آشکار می کنم. ولی تا زمانی که رهایم کرده باشند من سخن نمی گویم. از بچه‌ها کمک می گیرند و زنان را به یاری می طلبند.

ای انصار! صحبت سفیهان شما به من رسیده است. قسم به خدا سزاوارترین مردم به رعایت عهد رسول خدا شمائید. شما کسانی هستید که پیامبر به سوی شما آمد و شما او را پناه دادید و یاری نمودید، و امروز شما از همه سزاوارترید که عهد او را پاس دارید.

و بعد از این همه، فردا صبح برای گرفتن هدیه‌ها بیایید! من کسی هستم که پرده‌ای را نمی درم و دست و زبانی را بلند نمی کنم مگر بر کسی که سزاوار آن باشد! والسلام.

خطاب ام‌سلمه به مردم

راوی گوید: آنگاه ام‌سلمه سر خود را از حجره‌اش بیرون آورد و گفت: «آیا به مثل فاطمه‌ای که دختر رسول خداست، این حرفها زده می‌شود؟! در صورتی که او حوریه‌ای بین انسان‌ها، و اُنس برای نفس پیامبر است. در آغوش پیامبران تربیت یافته و نزد ملائکه دست به دست گردیده و در دامان زنان پاک رشد نموده و به بهترین وجهی در وجود آمده و به نیکوترین صورت تربیت شده است.

آیا گمان می‌کنید پیامبر میراثش را بر او حرام نموده و او را از این مسئله آگاه نموده است؟ با اینکه خداوند به او فرموده: «و خانواده‌ی نزدیک خود را از مخالفت احکام الهی بترسان».^۱ آیا می‌شود پیامبر به فاطمه این مسئله را فرموده باشد ولی او مطالبه‌ی ارث نماید؟! و حال آنکه او بهترین زنان، و مادر سرآمد جوانان و همتای مریم دختر عمران، و همسر شیر شجاعان است. فاطمه‌ای که با پدرش رسالت‌های پروردگار، پایان یافت.

قسم به خدا! پیامبر نسبت به او در گرما و سرما دلسوزی می‌کرد و دست راست خود را زیر سر او می‌نهاد و روانداز او را دست چپش قرار می‌داد. عجله نکنید که پیامبر ناظر گمراهی شماست و بر خدا وارد می‌شوید. وای بر شما و به زودی خواهید دانست».^۲

۱. وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، سوره‌ی شعرا: آیه‌ی ۲۱۴.

۲. راوی می‌گوید: ام‌سلمه در آن سال - بخاطر این سخنان - از سهمیه‌ی سالانه‌اش محروم شد.

خطاب حضرت زهرا علیها السلام به رافع

آنگاه حضرت برخاست و به راه افتاد، رافع بن رفاعه به دنبال حضرت آمد و گفت: ای برترین بانوان، اگر حضرت ابوالحسن در رابطه با این مسأله قبل از این بیعتی که با ابوبکر شد، صحبتی می کرد و این مطلب را به مردم تذکر می داد، شخص دیگری را به جای او نمی پذیرفتم.

حضرت زهرا علیها السلام، با حالت غضب به او فرمود: از من دور شو، خداوند بعد از واقعه غدیر خم برای احدی دلیل و عذری باقی نگذاشته است.

شکایت به امیرالمؤمنین علیه السلام

سپس فاطمه زهرا علیها السلام به سوی خانه مراجعت نمود در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام انتظار بازگشت حضرت را می کشید و منتظر از راه رسیدن آن بانو بود. چون حضرت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند و وارد خانه شدند خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند:

ای پسر ابوطالب! آیا مانند جنین در رحم نشسته‌ای، و مثل اشخاص متهم در خانه جای گرفته‌ای؟ تو بال های بازان شکاری را می شکستی، و اکنون پسر پرندگان بی بال و پر، بر تو تأثیر کرده است؟! این پسر ابوقحافه است که با قهر و غلبه بخشش پدرم و ذخیره‌ی دو پسر را می گیرد.

او با جدیت تمام به مبارزه‌ی من برخاسته، و او را با دشمنی هرچه بیشتر در مقابل صحبت‌هایم یافتم. تا آنکه انصار یاری خود را و مهاجران کمکشان را از من بازداشتند و چشمانشان را در یاری من بستند، و در نتیجه نه دفاع‌کننده‌ای هست و نه منع‌کننده‌ای!

با سینه‌ای پر از خشم که فروخورده بودم از منزل خارج شدم، و با خواری به خانه بازگشتم. روی خود را به ذلت افکندی هنگامی که صلابت را سست نمودی. تو گرگان را از هم می دریدی، ولی اکنون خاک را فرش خود قرار داده‌ای! نه گوینده‌ای را از کلام بازداشتی و نه از باطلی منع نمودی، و من اختیاری از خود ندارم.

ای کاش قبل از این لحظه و قبل از خواریم می‌مردم. عذر من به درگاه خداوند همین بس که ابوبکر متجاوز بود و من می‌خواستم از تو حمایت کرده

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

باشم. ای وای بر من در هر صبحگاه! و وای بر من در هر شامگاه! تکیه‌گاه‌ها از بین رفت و بازو سست گردید. شکایت خود را به پدرم می‌نمایم، و انتقام از ستم آنان را از خداوند می‌خواهم. خداوندا! تو در قدرت و قوت بر منع از آنان قوی‌تر هستی و عذاب و عقوبت تو سخت‌تر است.

تسلی امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر تو نیست، بلکه وای بر کسی است که بغض تو را دارد و با تو بدرفتاری می‌کند. خود را از خشم بازدار، ای دختر پیامبر برگزیده و ای یادگار نبوت. در دینم عجز نشان ندادم و از آنچه قدرت داشتم کوتاهی نکردم.

اگر به اندازه‌ی کفاف، زندگی می‌خواهی روزی تو ضمانت شده است و متکفل آن مورد اعتماد است و آنچه برای تو آماده شده بهتر از چیزی است که از تو منع شده است. پس به حساب خدا قرار ده.

حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: «خدا مرا کافی است»، و دیگر چیزی نفرمود.^۱

سخنان حضرت زهرا علیها السلام با زنان مهاجر و انصار

هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام به خانه بازگشت و مریض شد - که شهادت حضرت هم در اثر آن بیماری بود- زنان مهاجر و انصار به عیادت حضرت آمدند و گفتند: ای دختر پیامبر، حالتان چگونه است؟
حضرت حمد الهی به جای آورد و بر پدر بزرگوارش درود فرستاد و سپس فرمود:

صبح کرده ام در حالیکه به خدا سوگند از دنیای شما متنفرم و آن را رها کرده ام، و نسبت به مردان شما غضبناکم. با امتحان اول آنان را به دور افکندم و با آزمایش عمیق ایمانشان، آنان را مورد غضب و ملامت قرار دادم.
پس ننگ بر کُند شدن شمشیر، و بی استقامتی نیزه، و اضطراب فکر، و تزلزل روح جدیت، و ترس از فتنه و جنگ! ننگ بر کندی شمشیر و بازی گرفتن امور بعد از جدی بودن آن، و آسیب پذیری مردم و شکاف برداشتن نیزه‌ها و فریب خوردن افکار و لغزش خواسته‌ها. و چه بد است آنچه برای آینده‌ی خود مهیا کرده‌اند که خداوند بر آنان غضب کرده و دائماً در عذاب خواهند بود.
بنابر این چاره جز این نبود که قلاده‌ی آن را بر گردنشان افکندم و سنگینی آن را بر دوششان قرار دادم و ننگ آن را بر سرشان افکندم.
پس خیر از ظالمین دور باد، و به بلا دچار شوند و از آثار نیک محروم باشند و از رحمت خدا دور گردند.

❁مظلومه‌ی مغضوبه ❁

خلافت را از کوه‌های بلند رسالت و پایه‌های نبوت و محل نزول روح‌الأمین با وحی مبین و از عالمان آگاه و حاذق در امر دنیا و دین به کجا کشاندند. بدانید که این زیان آشکار است.

از ابوالحسن علی علیه السلام چه چیزی را نمی‌پسندیدند؟

به خدا قسم، از صلابت شمشیرش و بی‌پروائی از مرگش و شدت حمله‌هایش و برخوردهای عبرت‌آموز در جنگ، و از تبحر در کتاب خداوند و غضب در امر الهی ناراضی بودند.

چه کسی را به جای علی علیه السلام انتخاب کردند؟!

به خدا سوگند، اگر از گرفتن مهاری که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به او (علی علیه السلام) سپرده بود خودداری می‌کردند با او انس می‌گرفت و آنان را چنان به آرامی سیر می‌داد که محل بستن مهار را زخمی نکند و حرکت‌دهنده‌ی آن خسته نشود و سواره‌ی آن به اضطراب نیفتد.

و آنان را بر سر آبی فراوان و گوارا و زلال و وسیع می‌برد، که آب آن از دو طرف نهر لبریز باشد و دو سوی آن گل‌آلود نشود، و آنان را از آنجا سیراب بیرون می‌آورد. و در حالی که برای آنان سیرابی را پسندیده است ولی خود از آن استفاده نمی‌کرد مگر به قدر رفع عطش و دفع شدت گرسنگی.

و اگر خلافت را به او می‌سپردند برکات آسمان و زمین بر آنان گشوده می‌شد، ولی آنان از حق روی گردانیدند، پس به زودی خداوند آنان را به آنچه برای خود کسب کرده‌اند مؤاخذه می‌نماید و کسانی که ظلم نمودند به زودی سزای آنچه کسب کرده‌اند به آنان می‌رسد و نمی‌توانند مانع چنین عاقبتی شوند. هان، بیا و بشنو، و تا زنده‌ای روزگار امر عجیبی را به تو نشان خواهد داد! و

اگر تعجب کنی بدانکه همین حادثه تو را به تعجب واداشته است!

به کدام سو روی آوردند؟! و به کدام تکیه‌گاهی اتکاء نمودند؟! و به کدام پایه‌ای اعتماد نمودند؟! و به کدام دستاویزی چنگ زدند؟! و بر ضد کدامین ذریه‌ای اقدام کردند و بر آنان چیره شدند؟! و برای چه کسی انتخاب کردند و برای چه کسی رها نمودند؟! چه بد سرپرستی و چه بد دوستانی! و برای ظالمین چه بد جایگزینی است.

به خدا سوگند پس ماندگان را به جای پیشتازان، و ترسوی نادان را به جای دلیر آگاه، و فرومایگان را به جای معتمدان خود قرار دادند. بینی‌شان بر خاک مالیده باد و پشیمان شوند قومی که گمان می‌کنند کار درستی انجام می‌دهند. بدانید که آنان مفسدند ولی خود نمی‌دانند.

وای بر آنان! آیا کسی که به حق هدایت می‌کند سزاوارتر به پیروی است یا کسی که خود هدایت نیافته مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده است؟! چگونه حکم می‌کنید؟!

بدانید قسم به لایزالی خداوند، هم‌اکنون فتنه باردار شده است! پس زمان کوتاهی منتظر بمانید تا ثمره‌اش ظاهر گردد. آنگاه از آن، کاسه‌ای لبریز از خون تازه و سم تلخ کشنده بدوشید. آنگاه است که اهل باطل زیان می‌کنند، و آیندگان از نتیجه‌ی آنچه پیشینیان پایه گذارده‌اند آگاه می‌شوند.

سپس خیال خود را راحت کنید و قلب خود را برای نزول فتنه قوی کنید و بشارت باد شما را بر شمشیری برنده، و قهر و غلبه‌ی متجاوز ظالم، و هرج و مرج دائمی و عمومی، و زورگوئی ظالمین که اموال عمومی را غارت می‌کند، و برای شما چیز کمی باقی می‌گذارد، و جمع شما را درو کرده و نابود می‌نماید.

افسوس بر شما! چگونه خواهید بود هنگامی که دچار سردرگمی می‌شوید؟ آیا حق را به زور به شما بقبولانیم در حالی که خودتان مایل نیستید؟!

عذری که پذیرفته نیست!

سوید بن غفله می‌گوید: زنان عیادت‌کننده فرمایشات حضرت زهرا علیها السلام را برای مردان (چه مردانی که از زنان هم کم تر بودند) خود بازگو کردند. پیرو آن عده‌ای از بزرگان مهاجرین و انصار، به عنوان عذرخواهی، نزد حضرت آمده و گفتند: ای سرور بانوان، اگر ابوالحسن (علی علیه السلام) این مسئله را قبل از آنکه پیمانی ببندیم و عقدی را محکم کنیم به ما یادآور می‌شد، ما او را رها نکرده، و سراغ دیگری نمی‌رفتیم. حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: از من دور شوید (بس کنید)، که با بهانه‌های بیهوده‌تان عذر شما پذیرفته نیست و با کوتاهی‌های شما جای هیچ سخنی باقی نمانده است!^۱

ماجرای فدک

حدود ۱۴۱۳ سال پیش، فدک از سوی خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به بانوی دو جهان هدیه گردید، و چهار سال تملک آن در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله سپری شد. آتش حسد منافقین در این چند سال در جوش و خروش بود تا با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله شعله گرفت و جان و تن صاحب فدک را به آتش کشید. اکنون ۱۴۰۹ سال از روزهای مصیبت بار غصب حق فاطمه علیها السلام می گذرد، که چون زهر در حلقوم تاریخ اسلام ریخته شد.

فدک محک الهی بود که از همان اولین ساعت اعطای آن به فاطمه علیها السلام با عکس العمل های موافق و مخالف روبرو شد. این برخوردها که در واقع بروز دهنده ی باطن اعتقادی مردم بود، ادامه پیدا کرد تا روزی که فدک غصب شد، و از آن روز، گرانشنگی شد که عیار دوست و دشمن را محک زد، و آنچه مردم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله جرأت بروز آن را نداشتند ظاهر شد، و هر کس نشان داد که به راستی از غصب فدک ناراحت است یا خرسند، و یا نسبت به آن بی تفاوت است و برای او ارزشی مثبت یا منفی ندارد که به دفاع از آن برخیزد و اظهار نظر کند.

ثبت عکس العملها در پرونده ی فدک

از روزی که سند محکم فدک مورد اقدام تلافی جویانه با اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت، در واقع پرونده ی فدک باز شد تا تمام عکس العمل ها در آن ثبت شود. این پرونده همچنان باز ماند و تا آخر روزگار نیز باز خواهد ماند، تا

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

دوستان فاطمه علیها السلام عیار محبت خود را محک زنند، و مسلمانان قضاوت بر حق درباره‌ی فدک داشته باشند، و بشریت نظر خود را در رابطه با ماجرا اعلام نماید. واضح است که غاصبین فدک دو دسته اند: یکی، آنان که در حیات فاطمه علیها السلام شخصاً اقدام به غصب آن نمودند، دسته‌ی دوم، آنان که در طول تاریخ از غاصبین طرفداری کردند و به هر صورتی قلبشان از غصب حق فاطمه علیها السلام راضی بود. هر دو دسته‌ی غاصبین در دفتر فدک ثبت خواهند شد.

فدک میدان درگیری غاصبین با طرفداران فاطمه

فدک قطعه زمین یا نخلستان‌هایی نیست که در بیابان‌های حجاز محدوده‌ای را به خود اختصاص داده باشد. فدک هم محک شناخت حق و باطل، و هم محک شناخت محب و مبغض است، چرا که در یک سوی ماجرا، علی و فاطمه علیها السلام اند و آنچه در این باره برای بیداری عقل‌ها لازم بوده بیان کرده‌اند و ابهامی در آن باقی نگذاشته‌اند، و در سوی دیگر قضیه ابوبکر و عمر و غاصبین خلافت‌اند، که آن‌ها هم هر چه برای گفتن داشته‌اند بروز داده‌اند، و در دادگاه تاریخ هر دو طرف محاکمه مطالب خود را به طور کامل به میدان آورده‌اند. زمانی به بلندای چهارده قرن می‌گذرد و این میدان همچنان عرصه‌ی درگیری تنگاتنگ افراد دو جبهه است: یکی جبهه‌ای که برای اثبات حق فاطمه علیها السلام مبارزه و مقاومت کرده و می‌کند و دیگری جبهه‌ای که برای سرپوش گذاردن بر اعمال ظالمین آل محمد علیهم السلام در آن شرکت کرده‌اند. این رویارویی‌ها جلوه‌های مختلفی دارد، که یکی از بارزترین مظاهر آن میدان فدک و فداکاران آن است.

قضاوت در مسئله‌ی فدک مشکل نیست

از آنجا که امیرالمؤمنین و فاطمه علیها السلام، از یک سو در مقام عصمت کبری، و از سوئی مظهر زهد و تقوا و بی‌رغبتی به دنیا و از سوی دیگر محبوب قلوب مردم عالم، و از جهتی دیگر عزیز خدا و رسول‌اند، و از آنجا که ابوبکر و عمر و دار و دسته‌ی غاصبین جز سابقه‌ی شرک و بت پرستی چیزی ندارند، و با غصب خلافت درجه‌ی رغبت خود به دنیا را نشان دادند، و سابقه‌ی برخورد آنان با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بر همه روشن است، لذا با در نظر گرفتن این دو جبهه‌ی مخالف، قضاوت در مورد ماجرای فدک کار مشکلی نیست. کافی است هر کس مبانی اعتقادی خود را در نظر آورد و نتیجه را بگیرد.

مشکل در گرایش باطنی اشخاص است که در مسئله‌ی فدک بروز می‌دهند. آنان که از اختصاص فدک به پیامبر صلی الله علیه و آله و انتقال آن به عزیز خدا و رسول، یعنی فاطمه علیها السلام ناراحت بودند برخورد خود را نشان دادند. آنان که از علی علیه السلام دل خوش نداشتند در فدک، خود را معرفی کردند، و از غصب حق همسر او شادمان شدند. آنان که محبت اهل بیت علیهم السلام را در دل ندارند، در طول تاریخ ماجرای فدک را تصریحاً یا تلویحاً به نفع دشمن فاطمه علیها السلام تمام می‌کنند و گرایش آنان به آن سو است.

آنان که در ظاهر ادعای محبت فاطمه علیها السلام را دارند با چنین محکی شناخته می‌شوند. یک عمر ادعای محبت باید امتحان شود که وقتی حق محبوب خدا و رسول، غصب شده و همه‌ی جوانب آن با پهلوی شکسته بیان شده، باز هم برای کسی سؤال انگیز باشد و نتواند درباره‌ی آن به نتیجه قطعی برسد!!

پرونده‌ی فدک در پیشگاه فاطمه

خدا را شکر که پرونده‌ی فدک بسته نشده و تا ادامه‌ی زمان‌ها باز است، و ناظر خلقت، همه‌ی عکس‌العمل‌ها را ثبت می‌کند، تا روزی که با پایان دنیا این پرونده بسته شود و روز قیامت در پیشگاه فاطمه علیها السلام باز شود. آن‌گاه نوبت آن بانوی دو جهان است که درباره‌ی قضاوت کنندگان حکم نماید، تا چه کسانی را در پرونده‌ی محبین ثبت نماید و چه کسانی را در پرونده‌ی مبغضین و دشمنان خود بنویسد. به امید آن روز و با آرزوی ثبت نام ما در حلقه به گوشان آستان فاطمه علیها السلام که پس از هزار و چهارصد سال هرگز از راه او تخطی نکردند و در نیم سوخته‌ی خانه‌ی زهرا علیها السلام را رها نمودند.

پرونده‌ی فدک صفحات جالبی را در خود رقم زده است:

گاهی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌بینیم که از غضب فدک خبر داده‌اند.

گاهی شکایت زهرا علیها السلام کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌بینیم.

گاهی امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌بینیم که بر سر قبر زهرا علیها السلام سخن از غضب

حقیقش بر زبان می‌آورد.

گاهی امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام را نشان می‌دهد که از فدک دفاع کرده‌اند.

گاهی غاصب فدک بر علیه خود اقرار یا عمل کرده است.

گاهی همدستان غاصب بر علیه دار و دسته‌ی خود افشاگری کرده‌اند.

گاهی دعای فاطمه علیها السلام را بر علیه غاصبین می‌بینیم که به استجابت رسیده است.

گاهی در زیارت فاطمه علیها السلام خطاب‌هایی حاکی از غضب فدک بر زبان می‌آوریم.

گاهی همین سوز دل را خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه می‌داریم،

و گاهی خبر از دادخواهی فاطمه علیها السلام در دادگاه عدل روز قیامت می‌شنویم.

این صفحات هر سال آمار تازه‌ای در خود جای می‌دهد و تصویر مدافعان

فاطمه علیها السلام و دشمنان او را در خود ضبط می‌کند. هر کتابی که درباره‌ی غصب فدک نوشته می‌شود و هر سخنی که گفته میشود این دفتر را پر محتواتر می‌کند، تا روزی که مهدی آل محمد علیهم السلام بیاید و آخرین برگ این پرونده را امضا کند. آنچه در بخش‌های گذشته‌ی کتاب حاضر ذکر شد در واقع برگ‌های پرونده‌ی فدک بودند. در این بخش به عنوان آخرین قسمت کتاب، مروری بر نکات باقیمانده‌ی فدک که در بخش‌های پیش ذکر نشده خواهیم داشت که در واقع نشانگر راه بلندی است که ماجرای فدک تاکنون به خود دیده است.

پیشگوئی خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله از غصب فدک

اهمیت و عظمت ماجرای غصب فدک را از آنجا می‌توان فهمید که در پیشگوئی‌های غیبی که از پیامبر صلی الله علیه و آله به دست ما رسیده درباره‌ی آن خبر داده شده است. در اینجا به چند مورد اشاره می‌شود:

۱. از اخباری که خداوند در شب معراج به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد این بود: «دختر تو مورد ظلم قرار می‌گیرد و از حق خود محروم میشود و همان حقی که تو برای او قرار می‌دهی غاصبانه از او می‌گیرند... و او هیچ مدافعی برای خویش پیدا نمی‌کند»^۱.

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من هر گاه فاطمه را می‌بینم به یاد می‌آورم آنچه بعد از من با او رفتار خواهند کرد. گویا او را می‌بینم که خواری وارد خانه‌اش گشته و حرمت او شکسته شده و حق او غصب شده و ارث او را نمی‌دهند... او در آن هنگام می‌گوید: پروردگارا من از زندگی سیرم و از اینان خسته شدم. مرا به پدرم ملحق فرما. خداوند او را به من ملحق می‌نماید، و او اول کسی از اهل بیتم

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

خواهد بود که به من ملحق می‌شود. فاطمه نزد من می‌آید در حالی که محزون و مصیبت کشیده و غمگین است.

در آن هنگام من خواهم گفت: خدایا هر کس بر او ظلم کرده لعنت کن، و هر کس حق او را غصب کرده عذاب فرما، و هر کس ذلت بر او وارد کرده ذلیل کن، و هر کس به پهلوئی او زده تا فرزند خود را سقط نموده در آتش دائمی قرار ده. ملائکه هم آمین می‌گویند.^۱

۳. پیامبر ﷺ فرمود: «ملعون است کسی که بعد از من به دخترم فاطمه علیها السلام ظلم کند و حق او را غصب نماید و او را به شهادت برساند. . . ای فاطمه! اگر همه‌ی پیامبران مبعوث خداوند و همه‌ی ملائکه‌ی مقرب الهی دربارهی مبغض تو و غاصب حق تو شفاعت کنند، هرگز خداوند آنان را از آتش بیرون نمی‌آورد.»^۲

۴. هنگامی که رحلت پیامبر ﷺ رسید آن حضرت گریه کرد به طوری که اشک محاسن حضرت را تر کرد. پرسیدند: یا رسول الله، برای چه گریه می‌کنید؟ فرمود: «برای فرزندانم و آنچه اشرار امتم با آنان رفتار می‌کنند. گویا فاطمه را می‌بینم که بعد از من به او ظلم شده و او صدا می‌زند: ای پدر، بفریادم برس، ولی احدی از امتم به او کمک نمی‌کند.»^۳

۵. پیامبر ﷺ فرمود: «دخترم، تمام بدبختی بر کسی که به تو ظلم کند، و خوشبختی عظیم بر کسی که تو را یاری کند.»^۴

۱. بیت الاحزان، شیخ عباس قمی، ص ۳۱.

۲. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۹، ص ۳۴۶.

۳. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۱۵۱، ح ۲.

۴. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۲۷.

شکایت حضرت زهرا علیها السلام از غاصب فدک

یکی از برگ‌های مصیبت بار دفتر فدک، دل سوخته‌ی فاطمه علیها السلام در این ماجرا است که با اشک خود شکایت به پدر برد.

حضرت زینب کبری علیها السلام می‌فرماید: «آنگاه که ابوبکر تصمیم نهائی درباره‌ی فدک را گرفت و حضرت زهرا علیها السلام از پاسخ مثبت آن‌ها به کلام خود مأیوس شد، کنار قبر پدرش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و خود را روی قبر انداخت و رفتار مردم با او را به پیشگاه آن حضرت شکایت برد و آن قدر گریه کرد که تربت پیامبر صلی الله علیه و آله از اشک فاطمه علیها السلام تر شد و اشعاری حاکی از مصائب وارده خواند». ^۱ البته اشک فاطمه علیها السلام خشک نخواهد شد، و به اشک او ائمه علیهم السلام و شیعیانشان تا آخر روزگار اشک خواهند ریخت تا یکدلی محبان زهرا علیها السلام بر همه ظاهر و معلوم گردد.

حرمت مصرف اموال غصبی فدک

نکته‌ای که غاصبین باید بدانند آن است؛ که پس از غصب فدک هر تصرفی هم که در آن صورت بگیرد غاصبانه بوده و حرام است، ولی چه جالب است که این مطلب را عیناً از کلام حضرت زهرا علیها السلام بشنویم که فرمود:

«اگر آن دو نفر مایه‌ی قوت مرا از تصرف من بیرون آوردند و آن آذوقه‌ی کم را از من مانع شدند، ولی این را برای روز محشر درجه‌ای حساب می‌کنم، و خورندگان محصولش آن را به جوش آورنده‌ی جحیم در شعله‌های جهنم خواهند یافت».^۲

بنابراین غاصبین و هر که تا روز قیامت غصبی بودن آن را بدانند و در آن تصرف کند، لقمه‌ای را می‌خورد که فاطمه علیها السلام راضی نیست، و در واقع

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۹، ص ۱۰۸. الارشاد: ص ۳۸۴-۳۹۱.

۲. اسرار فدک، محمد باقر انصاری ص ۲۷۷.

❁مظلومه‌ی مغضوبه ❁

شعله‌های آتش است که در دهان می‌گذارد و زندگیش را با آن می‌سازد. چنین تصرفی بی‌اعتنائی به آه دل فاطمه علیها السلام است، و شکی نیست که آه آن بانوی بزرگ از هر سوزی مؤثرتر است.

مردی نزد ابوبکر و عمر آمد و گفت: من مردی از اهل یمن هستم، که به قصد حج از دیار خود بیرون آمده‌ام. در همسایگی ما بانویی است که هنگام سفر به من گفت: تو به زودی این کسی را که خود را جانشین پیامبر می‌داند (ابوبکر) ملاقات می‌کنی. هرگاه او را دیدی پیام مرا هم به او برسان. ابوبکر گفت: پیام او را بازگو کن.

آن مرد گفت: آن زن چنین پیغام داده است که من زنی ضعیف و عائله‌مند هستم. پدرم در زمان حیاتش زندگی مرا اداره می‌کرد. او زمین‌هایی داشت که خود و همسر و فرزندانم از درآمد آن زندگی خود را اداره می‌کردیم. وقتی پدرم از دنیا رفت حاکم آن شهر زمین‌ها را به زور از دست من گرفت و به تصرف خود درآورد و نماینده‌ی خود را به آنجا فرستاد. اکنون محصول آن را برمی‌دارد و از خرما و گندم آن چیزی به من نمی‌دهد.

ابوبکر گفت: چنین حقی ندارد، و این لقمه بر آن ظالم متجاوز گوارا مباد! به خدا قسم آبرویش را می‌برم و او را از مقامش برکنار می‌کنم و بر ضد او اقدام می‌نمایم! عمر رو به ابوبکر کرد و گفت: ای خلیفه‌ی پیامبر! آن حاکم خیث نابکار را مهلت مده و کسی را سراغ او بفرست تا او را دست بسته حاضر کند، و او را به خاطر خیانت و فسقش به اشد مجازات برسان که ظلم و تجاوز را از حد گذرانده است!!

ابوبکر پرسید: این حاکم کیست و در کدام شهر است و نام آن بانوی مظلوم

چیست؟

مرد یمنی گفت: از ناخشنودی خدا به خدا پناه می‌برم و از غضب او به حضرت او پناهنده ام! چه کسی ظالم تر و ستمگرت‌تر از کسی است که به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله ظلم نموده است؟!^۱

دفاع ائمه و بزرگان دین از فدک

ائمه علیهم السلام خود بزرگ‌ترین حافظان مسئله‌ی فدک و مدافعان آن بوده‌اند، و در زمان‌های بسیار سخت ذکر آن را فراموش نکرده‌اند. از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام باقر و امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السلام روایات مفصلی نقل شده که در آنها مسئله‌ی فدک را مطرح کرده‌اند.^۲ همچنین از حضرت زینب کبری علیها السلام به عنوان ناظر و شاهد بر خطابه‌ی مادر در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله چندین روایت نقل شده که خطبه‌ی کامل حضرت را برای مردم بازگو کرده‌اند. از سوی دیگر تنی چند از صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله مانند ابوسعید خدری و عطیه عوفی ماجرای فدک را برای مردم نقل کرده‌اند.^۳

۱. عوالم العلوم: ج ۱۱ ص ۸۸۷ المثالب لابن شهر آشوب (نسخه خطی): ص ۳۲۷.

۲. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۹، ص ۱۰۵.

۳. ابوسعید خدری: بحار الانوار: ج ۲۹ ص ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۳. عطیه عوفی: بحار الانوار: ج ۲۹ ص ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۴۵.

دفاع امیرالمؤمنین از فدک به عنوان شاهد کل ماجرا

در بخش‌های قبل مطالب مفصلی از دفاعیات امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی مسئله‌ی فدک ذکر شد که همزمان با وقوع ماجرای غصب به انجام رسیده بود. ولی آن حضرت در طول عمر خود یاد فدک را فراموش نکردند و به مناسبت‌های مختلف نامی از آن آوردند و حق غصب شده‌ی زهرا علیها السلام را متذکر شدند.

و آنگاه که شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام را به نفع فاطمه علیها السلام در مسئله‌ی فدک پذیرفتند حضرت به ابوبکر فرمود: «اکنون که ما را کاملاً می‌شناسید و منکر مقام ما هم نیستید، و با این همه شهادت و گواهی ما برای خودمان پذیرفته نمی‌شود و شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم مورد قبول نیست، پس انا لله و انا الیه راجعون. اکنون که برای خودمان ادعائی داریم از ما شاهد می‌خواهید؟! آیا کسی نیست کمک کند؟! شما بر حکومت خدا و رسولش حمله بردید و آن را از خانه‌ی ای به خانه‌ی غیر آن وارد کردید و حجتی هم در بین نیست، ولی به زودی آنان که ظلم کردند می‌فهمند به کجا باز می‌گردند».

سپس به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «برگرد تا خدا بین ما حکم کند و او بهترین حکم‌کنندگان است».^۱

هنگام شهادت فاطمه علیها السلام، عباس بن عبدالمطلب فردی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد که برای نماز بر فاطمه علیها السلام و حضور در جنازه‌ی آن حضرت او را خبر کند. حضرت فرمود: فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دائماً مظلوم و از حق خود محروم بود و ارشش به او داده نشد، و سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی او و حق فاطمه علیها السلام و

حق خداوند مراعات نشد، و خداوند کافی است که حکم و داور و حاکم و انتقام گیرنده از ظالمین باشد.^۱

بعد از دفن حضرت زهرا، آنگاه که امیرالمؤمنین علیه السلام خاک سپاری حضرت زهرا علیها السلام را به اتمام رسانید و دست از غبار قبر تکانید، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله چنین عرضه داشت: «سلام بر تو ای پیامبر خدا... بزودی دخترت به تو از اجتماع امت بر غصب حق او خبر خواهد داد. از او به طور مفصل سؤال کن و از احوال واقع شده خبر بگیر... در پیشگاه خدا ثبت است که دخترت پنهانی دفن شود و حق او غصب و ارث او منع گردد، در حالی که هنوز فاصله‌ی زیادی نشده و یاد تو فراموش نگشته است».^۲

در زمان حکومت عثمان حضرت امیر علیه السلام در مجلسی که بنی هاشم تشکیل داده بودند، چنین فرمود: عمر به یقین می دانست که فدک در دست فاطمه علیها السلام است و محصول آن را به مصرف رسانیده است، ولی او را تصدیق نکرد، و سخن ام ایمن را هم نپذیرفت. او حق چنین کاری را نداشت و نباید فاطمه علیها السلام را در ملک خویش متهم می کرد.

شگفت از این است که مردم، کار او را زیبا توصیف نمودند، و چنین برداشت کردند که تقوا و ورع، آنان را به این کار واداشته است. کار زشت آنان را این جهت بار دیگر جلوه‌ی زیبایی داد که گفتند: «فاطمه غیر حق نمی گوید، ولی اگر شاهد دیگری غیر ام ایمن داشت برایش امضا می کردیم!» و با این سخن نزد جُهال منزلتی برای خود کسب کردند.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنها چه کاره بودند و چه کسی به آنان اجازه

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳ ص ۲۱۰.

۲. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳ ص ۱۹۳، ۲۱۱.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

داده بود که حکومت کنند و چیزی را به کسی بدهند یا از کسی منع کنند. ولی امت به آنان مبتلا شدند، و آنان خود را در چیزی که حقشان نبود و علم آن را نداشتند داخل کردند.^۱

همچنین فرمود: آیا غیر آن اعرابی که بر پای خود بول می‌کرد و با بول خود تطهیر می‌نمود کس دیگری نبود که برای آنان در حدیث جعلی «النَّبِيُّ لَا يُوْرَثُ» شهادت دهد؟^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام هم چنین در زمان حکومتش در کوفه، خطاب به جمعی از اهل بیت و شیعیانش، فرمود: «اگر بخواهم فدک را به وارثان فاطمه علیها السلام برگردانم لشگرم از اطرافم پراکنده می‌شوند، به طوری که در سپاهم نمی‌ماند جز خودم و عده‌ی کمی از شیعیانم که معتقد به فضیلت و امامت من از کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند».^۳

و آخرین سخن امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی فدک همان بود که در نامه به عثمان بن حنیف ذکر کردند: «از آنچه زیر آسمان است فدک در دست ما بود، که نسبت به آن هم عده‌ای بخلشان برانگیخته شد و عده‌ای بدان کاری نداشتند، و خداوند حکم‌کننده‌ی خوبی است. من فدک و غیر فدک را می‌خواهم چکنم!»^۴ به هر حال این که امیرالمؤمنین علیه السلام در طول عمر خود بارها و در شرایط مختلف مسئله‌ی فدک را مطرح می‌کند، حاکی از اهمیت فوق‌العاده‌ی آن است، و این نهی دیگری بر کسانی است که مسئله را سبک می‌شمارند.

۱. کتاب سلیم: ج ۲، ص ۶۷۷.

۲. کتاب سلیم: ج ۲، ص ۶۹۴.

۳. کتاب سلیم: ج ۲، ص ۷۲۰. بحار الانوار: ج ۲۹، ص ۳۸۳.

۴. نهج البلاغه: نامه‌ی ۴۵.

تناقض در گفته و عمل غاصبین فدک

مطالب مربوط به جواب غاصبین فدک در بخش‌های گذشته ذکر شد. گذشته از اینها دوگانگی‌های واضحی در سخنان و عمل آنان به چشم می‌خورد که دانستن آن برای مدافعان فدک لازم است:

۱. حدیث «النبی لایورث» که بعنوان پشتوانه‌ی غضب فدک جعل شده بود در گفته‌های غاصبین به صورت‌های مختلف نقل شده است. گاهی به دو کلمه اکتفا شده و گاهی پسوند مفصلی به آن اضافه شده، و گاهی قالب کلام دیگر گونه است. باید هم چنین باشد چرا که وقتی اصل مطلب جعلی شد اضافه و کم کردن بر آن جز زیاده بر جعل چیزی دیگر نخواهد بود.

گاهی می‌گفتند: «پیامبران ارث نمی‌گذارند». گاهی اضافه می‌کردند که: «پیامبران علم و حکمت و نبوت را به ارث می‌گذارند». گاهی اضافه‌ی دیگری هم به میان می‌آمد که: «آنچه از او باقی بماند صدقه است»، و گاهی سخن اول را فراموش می‌کردند و به نفع خود آن را تغییر می‌دادند که: «هر چه از او بماند در اختیار ولی امر است که هر گونه می‌خواهد به مصرف برساند!»^۱

گاهی ابوبکر ادعا می‌کرد که آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است و گاهی به عایشه نسبت می‌داد که او شنیده است. گاهی عمر شاهد ابوبکر بود و گاهی عایشه و حفصه را شاهد می‌آورد. به هر حال این تناقضات به خاطر این بود که اصل مطلب کذب محض بود و برای منافع خاصی که در نظر داشتند جعل شده بود، و به اقتضای منافع به آن زیاد و کم می‌کردند.

۲. ابوبکر سخن جابر را درباره‌ی اموال بحرین بدون شاهد قبول کرد ولی

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

سخن فاطمه علیها السلام را درباره‌ی فدک قبول نکرد و شاهدان او را هم نپذیرفت! حضرت زهرا علیها السلام در سخنانش صریحاً به این مسئله اشاره کرد و آنان را زیر سؤال برد.^۱

۳. ابوبکر که در مقابل کلام فاطمه علیها السلام تسلیم شد و نوشته‌ای مبنی بر بازگرداندن فدک نوشت و به آن حضرت داد، در واقع حدیث جعلی خود را نقض کرد و آنگاه که عمر نوشته‌ی ابوبکر را محو و پاره کرد نقضی بر نقض اول انجام داد.^۲

۴. خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را ارث پیامبر حساب کردند و به عایشه که همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بود دادند تا بعدها ابوبکر و عمر در آنجا دفن شوند، و در همین حال، ارث را از فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله ممنوع دانستند.

۵. عایشه و حفصه که در حدیث «النبی لایورث» شاهد ابوبکر بودند، در زمان عثمان برای طلب ارث پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او آمدند!

عثمان که خود از طرفداران غصب فدک، و در متن ماجرا بود، خطاب به عایشه که برای طلب ارث پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او آمده بود گفت: «آیا تو نبودی که با مالک بن اوس نصری شهادت دادید که «پیامبر ارث نمی‌گذارد» و حق فاطمه را مانع شدید؟ چگونه امروز از من میراث پیامبر را می‌خواهید؟!»^۳

۶. عمر وقتی به حکومت رسید فدک را به وارثان پیامبر صلی الله علیه و آله باز گرداند، که عباس با امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر آن اختلاف نمود. حضرت فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در زمان حیاتش به فاطمه داد»، ولی عباس قبول نمی‌کرد و می‌گفت: «ملک

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۹ ص ۱۹۴.

۲. الغدیر، علامه امینی، ج ۷، ص ۱۹۴.

۳. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۱، ص ۴۸۳ ح ۷. کتاب سلیم: ج ۲ ص ۶۹۴.

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

پیامبر صلی الله علیه و آله است و من وارث اویم»^۱. این ضد و نقیض گویی عمر و بالاتر از آن تناقض در عمل است.

۷. عثمان بار دیگر فدک را به نام مروان بن حکم به ثبت رسانید، و با این کار خود یک بار دیگر کار عمر را نقض کرد^۲ از این گونه تناقضات درباره‌ی فدک زیاد است، و این چند مورد به عنوان مثال ذکر شد.

۱. الغدیر، علامه امینی، ج ۷ ص ۱۹۴.

۲. الغدیر: ج ۷ ص ۱۹۵.

مخالفت نهایی با عمل پیامبر در فدک

غاصبین فدک گذشته از زیر پا گذاشتن آیه‌ی ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^۱ و آیه‌ی تطهیر و آیات ارث، مربوط به انبیاء و غیر انبیاء، و نیز زیر پا گذاشتن سند رسمی پیامبر ﷺ که در مورد فدک به فاطمه علیها السلام داده بود، ضربه‌ی نهایی را به دست عمر و در زمان حکومت او اجرا کردند که عهد نامه‌ی پیامبر ﷺ با یهودیان فدک را که ضمن مصالحه تنظیم شده بود نادیده گرفتند و آن را باطل اعلام کردند.

ماجرای این قرار بود که یهودیان پس از مصالحه با پیامبر ﷺ همچنان در سرزمین فدک باقی ماندند و هر ساله طبق قرارداد مبالغ مورد مصالحه را پرداخت می‌کردند، و این برنامه چه در زمانی که در تصرف حضرت زهرا علیها السلام بود و چه در دورانی که غصب شده بود ادامه داشت.

عمر در زمان حکومت خود دستور داد یهودیان فدک به شام کوچ کنند و آنان را وادار کرد که مزارع خود را که پنجاه هزار درهم قیمت گذاشته بود بفروشند و مبلغ آن را از بیت المال بگیرند.

یهودیان گفتند: «عهدنامه‌ی ابوالقاسم (یعنی پیامبر ﷺ) را محو و فراموش شده تلقی می‌کنی و ما را اخراج می‌نمایی؟»

گفت: «من آن روز حاضر بودم که پیامبر به شما گفت: «تا آنگاه که خواستیم شما بمانید». اکنون نمی‌خواهیم و قصد اخراج شما را داریم». ^۲ بدین صورت عهدنامه‌ی ای که پیامبر ﷺ با آنان بسته بود و در متن آن قید نشده بود که «تا روزی که خواستیم شما بمانید»، عمر با ادعای خود زیر پا نهاد و آخرین ضربه‌ی خود را در این جهت بر پیکر فدک وارد ساخت.

۱. سوره اسراء، آیه ۲۶.

۲. معجم البلدان: ج ۴ ص ۲۳۸.

دو نفرین از لسان حضرت زهرا علیها السلام خطاب به غاصبین فدک صادر شده، که سوزش قلب زهرا علیها السلام را از شدت ظلم و بی حرمتی غاصبین می‌رساند:

۱. آنگاه که حضرت برای اعتراض به خانه‌ی ابوبکر رفته بود و عمر هم حاضر بود و پس از مطرح کردن دلایل جواب مثبتی به آن حضرت ندادند فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّهَا ظَلَمًا ابْنَةُ نَبِيِّكَ حَقَّهَا، فَاشْدُدْ وَطَأْتِكَ عَلَيْهِمُ»، یعنی: «خدایا، این دو نفر به حق دختر پیامبرت ظلم کردند، تو نیز به شدت آنان را به بلایت گرفتار کن».

۲. حضرت، خطاب به عمر که سند دست نوشته‌ی ابوبکر درباره‌ی فدک را پاره کرد فرمودند: «چه خبر است، خدا به تو مهلت ندهد و تو را بکشد و شکمت را پاره کند!»^۲

و این چنین غاصبین فدک در انتظار سزای خود بودند تا بدان رسیدند.

دست به دست شدن فدک

پس از غضب فدک به دست ابوبکر و عمر، حساسیت خاصی که نسبت به این سرزمین بود مضاعف شد و صور مختلف از غضب در مراحل بعدی بر آن اعمال شد:

۱. عمر پس از مرگ ابوبکر، به عنوان ارث پیامبر صلی الله علیه و آله (که فرضاً قابل ارث بردن نبود!!) آن را به وارثان پیامبر صلی الله علیه و آله باز گرداند، به شرط آنکه طبق رفتار ابوبکر و خود عمر تا آن زمان، نسبت به آن رفتار کنند! یعنی فقط در اختیار آنان باشد ولی درآمد آن به مصرف بیت المال برسد!^۳ این پیشنهاد از طرف عمر به عباس

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۹ ص ۱۹۱.

۲. دلائل الامامه، طبری، ص ۱۱۹.

۳. الغدير، علامه امینی، ج ۷ ص ۱۹۴. ارشاد الساری (قسطلانی): ج ۸ ص ۲۰۱.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

عموی پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام بود در حالی که باید آن را به وارثان فاطمه علیها السلام باز می‌گرداند و تحت تصرف کامل آنان قرار می‌داد. با همه‌ی اینها سندی هم وجود ندارد که امیرالمؤمنین علیه السلام این پیشنهاد را پذیرفته باشد و باز گرداندن فدک عملاً انجام شده باشد.

روایت دیگری در این زمینه وجود دارد؛ که عمر برخی صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله را بازگرداند، ولی فدک باز نگرداند و گفت: صدقه‌ی پیامبر است که مربوط به حقوق و مشکلات آن حضرت بوده و باید اختیار آن، در دست حاکم وقت باشد!^۱

۲. عثمان پس از مرگ عمر، سرزمین فدک را بازپس گرفته، همه‌ی آن را در اختیار مروان بن حکم گذاشت.^۲

۳. معاویه پس از مرگ عثمان و بعد از شهادت امام حسن علیه السلام فدک را سه قسمت کرد: ثلث آن را به مروان و ثلث آن را به عمرو فرزند عثمان و ثلث آن را به پسرش یزید داد. پس از آنکه معاویه مروان را بر کنار کرد فدک را هم از او گرفت. بار دیگر که مروان از طرف معاویه حاکم شد، فدک را با درآمد گذشته‌اش به او باز گرداند.^۳

۴. مروان در زمان حکومت خود، بار دیگر فدک را تماماً برای خود تصرف کرد و بعد نیمی از آن را به پسرش عبدالملک و نیم دیگر را به پسر دیگرش عبدالعزیز بخشید.^۴

۵. عبدالعزیز نیز سهم خود را به پسرش عمر بن عبدالعزیز بخشید، و پس از

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۹ ص ۳۳۰.

۲. الغدیر، علامه امینی، ج ۷ ص ۱۹۵.

۳. الغدیر، علامه امینی، ج ۷ ص ۱۹۵. طبقات ابن سعد: ج ۵ ص ۲۸۶.

۴. الغدیر، علامه امینی، ج ۷ ص ۱۹۵. طبقات ابن سعد: ج ۵ ص ۲۸۶.

- مرگ عبدالملک ہمہی آن در تصرف عمر بن عبدالعزیز قرار گرفت.^۱
۶. عمر بن عبدالعزیز طی مراسمی اعلام کرد کہ می خواهد فدک را از تصرف شخصی بیرون آورد و مانند زمان ابوبکر صرف بیت المال کند، با این تفاوت کہ مسئول آن را از بنی فاطمہ قرار دهد. وقتی این کار را کرد بہ او گفتند: با این کار خود بر ابوبکر و عمر طعنہ می زنی! پاسخ داد: آنان با غضب فدک بر خود طعنہ وارد کردند.^۲
۷. یزید بن عبدالملک بار دیگر آن را باز پس گرفت و تحت تصرف خود درآورد.^۳
۸. در حکومت عباسیان، سفاح بار دیگر فدک را بہ تصرف حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ درآورد.^۴
۹. منصور دوانیقی، فدک را از تصرف بنی فاطمہ خارج ساخت.^۵
۱۰. مہدی عباسی، دوبارہ فدک را بہ بنی فاطمہ داد.^۶
۱۱. ہادی عباسی، بار دیگر فدک را باز پس گرفت.^۷
۱۲. مأمون دوبارہ فدک را بہ بنی فاطمہ داد.^۸
۱۳. متوکل، بار دیگر فدک را از تصرف بنی فاطمہ بیرون آورد.^۹
۱۴. منتصر پسر متوکل بار دیگر فدک را بہ بنی فاطمہ داد.^{۱۰}

۱. الغدير، علامه امینی، ج ۷ ص ۱۹۵. طبقات ابن سعد: ج ۵ ص ۲۸۶.

۲. الغدير، علامه امینی، ج ۷ ص ۱۹۵. المسترشد: ص ۵۰۳.

۳. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۹ ص ۳۴۷.

۴. الغدير، علامه امینی، ج ۷ ص ۱۹۴.

۵. الغدير، علامه امینی، ج ۷ ص ۱۹۴.

۶. معجم البلدان: ج ۴ ص ۲۴۰.

۷. الغدير، علامه امینی، ج ۷ ص ۱۹۵.

۸. معجم البلدان: ج ۴ ص ۲۴۰.

۹. الغدير، علامه امینی، ج ۷ ص ۱۹۷.

۱۰. الكامل لابن الاثير: ج ۷ ص ۳۵۵.

دست کاشته‌های پیامبر در فدک

در سرزمین فدک یازده درخت خرما بود که پیامبر ﷺ به دست مبارک خود آنها را کاشته بودند. در زمان‌هایی که فدک در دست فرزندان زهرا علیها السلام بود در ایام حج میوه‌های آن یازده درخت را جداگانه می‌چیدند و به عنوان هدیه متبرک به حاجیان تقدیم می‌کردند. متقابلاً حجاج با دریافت این تبرک، هدایا و اموال قابل توجهی به آنان می‌دادند.

متوکل، فدک را از دست بنی فاطمه خارج ساخت و آن را به شخصی به نام «مازیار» داد. مازیار شخصی را از بصره فرستاد تا آنها را بریدند و یادگارهای پیامبر ﷺ را از بین بردند. همین شخص وقتی به بصره بازگشت مبتلا به فلج شد.^۱ بدین صورت غصب‌های متوالی بر سر ملک شخصی فاطمه علیها السلام در تاریخ تکرار شد و اگر در مواردی باز پس داده شد به دست ائمه علیهم السلام ندادند، بلکه به یکی از سادات می‌سپردند.

تعیین حدود فدک توسط امام کاظم علیه السلام

نکته‌ی جالبی که در تاریخ امام کاظم علیه السلام توجه ما را جلب می‌کند، تعیین مرزهای سرزمین فدک است که نشان دهنده‌ی مطالب مهمی از اهمیت فدک است. این مطلب در دو نوبت در زندگی امام علیه السلام دیده می‌شود که ذیلاً ذکر می‌کنیم:

۱. مهدی عباسی از حضرت خواست حدود فدک را تعیین کند تا آن را باز گرداند. حضرت فرمود: «یک مرز آن کوه اُحُد، یک مرز آن عریش مصر، یک مرز آن سیف البحر، یک مرز آن دومة الجندل است».

مهدی عباسی با تعجب پرسید: همه‌ی اینها؟! فرمود: بلی، همه‌ی اینها. اینها مواردی است که بدون لشکرکشی برای پیامبر صلی الله علیه و آله فتح شده است.^۱

۲. هارون الرشید به حضرت کاظم علیه السلام عرض کرد: فدک را قبول کن تا به شما باز گردانم. حضرت قبول نکرد تا آنکه اصرار زیاد نمود. حضرت فرمود: قبول نمی‌کنم مگر طبق مرزهای حقیقی آن! هارون پرسید: مرزهای آن کدامند؟ فرمود: اگر مرزهای آن را بگویم آن را نمی‌دهی؟ هارون گفت: تو را به حق جدت قسم می‌دهم که بگویی.

فرمود: «مرز اول آن عدن!» با شنیدن این کلام رنگ هارون تغییر کرد و گفت: عجب! فرمود: «مرز دوم آن سمرقند!» با شنیدن سخن دوم صورت هارون گرفته شد. فرمود: «حد سوم آفریقا!» با شنیدن این کلام روی هارون سیاه شد و گفت: بقیه‌اش؟! فرمود: «حد چهارم سیف البحر، کنار دریای خزر و ارمنیه!» هارون گفت: «این که همه‌ی دنیاست. برای ما چیزی باقی نماند، پس من برخیزم تا در جای من بنشینم!»

حضرت فرمود: قبلاً به تو گفتم که اگر مرزهای آن را تعیین کنم، آن را به من باز نمی‌گردانی!^۲

۱. الغدیر، علامه امینی، ج ۷ ص ۱۹۷.

۲. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۸ ص ۱۴۴ ح ۲۰ ج ۲۹ ص ۲۰۰ ح ۴۱.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

چرا در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام فدک بازگردانده نشد؟
فدک تا آنجا ارزش یک ملک را داشت که غضب نشده بود. پس از غضب
آن به بهای بی حرمتی به فاطمه علیها السلام دیگر بازگرداندن آن ارزشی ندارد. اگر زمین
هم بازگردانده شود، بهای غضب آن که جسارت به سیده النساء است قابل
قصاص نیست.

مگر فاطمه علیها السلام احتیاج به درآمد فدک داشت که آن را به او برگردانند. این
زمین ارزش بخشوده‌ی خداوند تعالی و رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام به پاس
حرمت او را داشت. اکنون که متعرض حرمت فاطمه علیها السلام شده‌اند باید پرونده‌ی
فدک برای قیامت بماند.

بازگرداندن فدک استهزاء و به شوخی گرفتن غضب آن است. همانطور که
یزید می‌خواست به جای البسه‌ی به غارت رفته‌ی در کربلا عوض آن را بدهد،
ولی امام سجاد علیه السلام قبول نکرد و منقلب شد و مطلبی فرمود که خلاصه‌اش این
بود که پارچه ارزشی ندارد، ولی در میان آن لباس‌های غارت شده، لباس فاطمه
زهر علیها السلام بود.

اگر هزار بار هم فدک را برگردانند جنایت هولناکی که در سایه‌ی آن فدک
غضب شد رنگ نمی‌بازد. آن روزهای غارتگری هرگز فراموش نخواهد شد و
از پرونده‌ی دشمن پاک شدنی نیست.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ما اهل بیتی هستیم که هر چه از ما به ظلم گرفته
شده باشد بازپس نمی‌گیریم، و به همین جهت امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی به حکومت
رسید فدک را باز نگردانید.»^۱

امام کاظم علیه السلام نیز در جواب همین سؤال که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

خلافت ظاهری خود فدک را برنگردانید فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که ولی و صاحب اختیار امور ما خداوند عزوجل است و جز او حق ما را از ظالمین بر ما نمی گیرد»^۱.

از همه بیشتر شخص فاطمه زهرا علیها السلام در خطابه‌ی خود فرمودند:

«اکنون که سخن حق را نمی پذیرید، فدک را غصب کنید و زمام آن را بدست بگیرید و بار آن را محکم کنید تا روز حشر در مقابل شما درآید. آنگاه خداوند، قاضی خوب، پیامبر صلی الله علیه و آله زعیم، و موعد ما قیامت خواهد بود و بسیار زود است که پشیمان شوید و در قیامت اهل باطل زیان می کنند، و آنگاه که پشیمان شوید برای شما سودی ندارد. هر خبری زمانی به عمل می رسد و بزودی خواهید دانست که عذاب خوار کننده سراغ چه کسی می رود و چه کسی است که عذاب دائمی بر او نازل می شود».

و نیز فرمود:

«بار این غصب را محکم ببندید متصل به آتش برافروخته‌ی الهی است که سوزش آن بر دلها اثر می گذارد. خدا می بیند چه می کنید و به زودی ظالمان خواهند دانست که به کجا باز می گردند».

زنده نگاه داشتن یاد فدک در زیارات

یکی از مظاهر احیا و بقای نام فدک، متون زیاراتی است که خطاب به ائمه علیهم السلام بر زبان پیروان مکتب فاطمه علیها السلام جاری می شود.

این زیارت‌ها در طول قرون توسط شیعیان تکرار می شوند و این ظلم

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

تاریخی اصحاب سقیفه را در سطح عمومی و با استمرار زمان محکوم می‌کند، و دوام اعتقادی شیعه را حفظ می‌نماید.

در اینجا چهار نمونه که دو مورد در زیارت حضرت زهرا علیها السلام و یک مورد در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگری در زیارت ائمه علیهم السلام است ذکر می‌شود.

۱. در زیارت حضرت زهرا علیها السلام چنین می‌خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومَةُ الْمُغْضُوبَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُسْتَظْهِرَةُ الْمُهَيَّوْرَةُ»^۱.

سلام بر تو ای بانوی مظلومی که حق تو را غصب کردند. سلام بر تو ای بانویی که با قهر و زور حق تو را گرفتند.

۲. در صلوات بر حضرت زهرا علیها السلام چنین می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الطَّاهِرَةِ الْبَتُولِ الرَّهْرَاءِ... الْقَادِمَةِ عَلَيْكَ مُنْأَمَةً مِنْ مُصَابِهَا بِأَبِيهَا مُتْظَلِّمَةً مِمَّا حَلَّ بِهَا مِنْ غَاصِبِيهَا سَاخِطَةً عَلَى أُمَّةٍ لَمْ تَرَ عَ حَقَّكَ فِي نَصْرَتِهَا بِدَلِيلٍ دَفَنَهَا لَيْلًا فِي حُفْرَتِهَا، الْمُغْتَصِبَةِ حَقُّهَا...»^۲

ترجمه: خدایا، درود فرست بر حضرت طاهره‌ی بتول زهرا... که دردمند از مصیبت پدرش نزد تو آمد، و از آنچه توسط غاصبین حشش به او رسید دادخواهی می‌کرد، و از امتی که حق او را در یاری‌اش مراعات نکردند ناراضی بود، و علامت آن دفن شبانه‌ی او بود. همان بانویی که حق او را غصب کردند...

۳. در صلوات دیگری بر حضرت زهرا علیها السلام چنین می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْبَتُولِ الطَّاهِرَةِ الصَّادِقَةِ الْمُعْصُومَةِ النَّقِيَّةِ النَّقِيَّةِ الرَّضِيَّةِ الْمُرْضِيَةِ الرَّكِيَّةِ الرَّشِيدَةِ الْمَظْلُومَةِ الْمُقْهُورَةِ، الْمُغْضُوبَةِ حَقُّهَا، الْمُنْوَعَةِ إِزْنُهَا،

۱. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.

۲. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۷، کتاب الجهاد و المزار، باب زیارت فاطمه علیها السلام، ص ۱۹۱.

المُكْسُورَةَ ضَلَعُهَا، الْمُظْلُومَ بَعْلُهَا، الْمُقْتُولَ وَلَدَهَا... اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ
ظَلَمَهَا وَاسْتَحْفَ بِحَقِّهَا»^۱.

ترجمه: خدایا، درود فرست بر حضرت بتول طاهره‌ی صدیقه‌ی معصومه‌ی با تقوای پاکیزه‌ای که از خدا راضی بود، و خدا از او راضی بود. زکیه‌ی رشیده‌ای که مظلوم واقع شد و به زور حق او را غصب کردند، و ارث او را مانع شدند... خدایا تو از ظالمین بر او و آنانکه حق او را کوچک شمردند انتقام بگیر.

۴. در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خطاب به آن حضرت چنین

می‌خوانیم:

«وَالْأَمْرُ الْأَعْجَبُ وَالْخُطْبُ الْأَفْرَعُ بَعْدَ جَحْدِ حَقِّكَ، غَضِبَ الصِّدِّيقَةَ
الطَّاهِرَةَ الرَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ علیها السلام فَدَكَأَ وَرَدُّ شَهَادَتِكَ وَشَهَادَةِ السَّيِّدِينَ
سُلَّالَتِكَ وَعِزَّةِ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكُمْ، وَقَدْ أَعْلَى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْأُمَّةِ
دَرَجَتَكُمْ وَرَفَعَ مَنْزِلَتَكُمْ وَشَرَّفَ عَلَى الْعَالَمِينَ فَأَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ وَ
طَهَّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۲.

ترجمه: مسئله عجیب تر و مصیبت سوزناک تر بعد از انکار حق تو، غصب فدک از صدیقه‌ی طاهره سیده‌النساء حضرت زهرا علیها السلام، رد شهادت تو و دو آقا از نسل و عترت تو (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) است که صلوات خدا بر شما باد. و این در حالی بود که خداوند تعالی درجه‌ی شما را بر امت تفوق داده و منزلت شما را بلند قرار داده و فضل شما را روشن کرده و شما را بر عالمین شرافت داده است.

۵. در زیارت جامعه‌ی ائمه‌المؤمنین علیهم السلام چنین می‌خوانیم که بعد از وفات

۱. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۶۳۱، زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر.

۲. مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی ع ص ۹۰۸، صلوات بر حجج طاهره.

پیامبر ﷺ :

« حَتَّى نَقْضُوا عَهْدَ الْمُصْطَفَى ﷺ فِي أَخِيهِ عَلَمِ الْهُدَى وَالْمُبَيِّنِ طَرِيقَ النَّجَاةِ
مِنْ طُرُقِ الرَّدَى وَجَرَحُوا كَبِدَ خَيْرِ الْوَرَى فِي ظُلْمِ ابْنَتِهِ وَأَضْطَهَادِ حَبِيبَتِهِ
وَأَهْتِضَامِ عَزِيزَتِهِ، بَضْعَةَ لَحْمِهِ وَفَلْزَةَ كَبِدِهِ »^۱.

ترجمه: وقتی پیامبر ﷺ از دنیا رفت، با ظلم به دخترش و در تنگنا قرار دادن
حبیبه‌ی او و به زور گرفتن حق او، جگر پیامبر ﷺ را مجروح کردند. فاطمه‌ای
که پاره‌ی تن پیامبر و جگر گوشه‌ی او بود.
این‌ها چند نمونه بود و نظایر دیگر این فقرات در ادعیه و زیارات بسیار
است.

دادخواهی فاطمه درباره‌ی فدک در قیامت

فاطمه زهرا علیها السلام با دادگاهی که در این دنیا تشکیل داد، غاصبین را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به محاکمه کشید و آنان را به حال خود رها نکرد، تا صفحات تاریخ را به نفع خود رقم بزنند. آن حضرت، به محض شنیدن خبر غصب فدک فرمود: این اولین ناجوانمردی و بدترین هتک حرمت است. **قاتلهم الله...!** اگر فدک رفت و فاطمه علیها السلام شهید شد ولی تا آخر روزگار این صفحه‌ی درخشنده از حق و حقیقت برای تشیع و به نام فاطمه علیها السلام ماند.

محاکمه‌ی اصلی باقی می‌ماند که در روز قیامت در پیشگاه پروردگار و در دیدگاه خلائق اولین و آخرین بر پا شود تا دشمن فاطمه علیها السلام شناخته شود و به سزای جنایت عظیمی که مرتکب شده برسد. هنوز حرف‌های فاطمه علیها السلام برای آن دادگاه مانده است، تا مردم عالم مفهوم غصب و حق‌کشی را در شدیدترین صورت آن ببینند، همانگونه که خود فاطمه علیها السلام فرمود: «اکنون که فدک را نمی‌دهی، این مرکب زین و افسار شده و آماده را بردار تا روز قیامت وبال آن گریبان‌ت را بگیرد...».

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «روز قیامت که می‌شود دخترم فاطمه سوار بر شتری مخصوص به محشر می‌آید... او می‌آید تا محاذی عرش پروردگار قرار می‌گیرد. آنگاه خود را از مرکب بر زمین می‌افکند و عرضه می‌دارد: «خدای من و سید من، بین من و آنانکه به من ظلم کرده‌اند حکم فرما...».

خطاب از سوی خداوند می‌آید: «ای حبیبی من و دختر حبیب من، از من بخواه تا حاجت تو را بدهم... قسم به عزت و جلالم، ظلم هیچ ظالمی نمی‌تواند از دادگاه عدل من بگذرد».^۲

۱. المثالب (ابن شهر آشوب) خطی: ص ۲۲۶.

۲. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۱۹، ح ۱.

نگاهی گذرا به سیره اجتماعی حضرت زهرا علیها السلام

نحوه حضور در اجتماع

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به عنوان الگوی زن مسلمان، سعی دارد با راه و روش خاصی که مورد تایید اسلام است، و با اندیشه‌ای نشأت گرفته از آن زندگی کند. او زنی عابد است ولی نه مانند راهب‌ها که ترک دنیا و زندگی می‌گویند و در گوشه محرابی و معبدی، خود را متوقف می‌کنند، بلکه وارد جامعه می‌شود و به اهتمام در امور اجتماعی می‌پردازد.^۱

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به عمران بن حصین فرمود: با من به دیدن فاطمه نمی‌آیی؟ عمران گفت: چرا یا رسول الله، مایل به دیدار او هستم و با هم به سراغ فاطمه علیها السلام رفتیم. در زدیم و پیامبر صلی الله علیه و آله از فاطمه علیها السلام رخصت خواست و فاطمه علیها السلام اجازه ورود داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همراه من کسی است آیا با او داخل شوم. فاطمه گفت: جز پارچه‌ای پشمی وسیله‌ای برای پوشش و ستر خود ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور پوشش داد که چنان و چنان خود را بپوشان تا وارد شویم. حضرت فاطمه علیها السلام خود را پوشاند و آنها وارد شدند!! ایشان از چادر برای پوشش خود در مقابل نامحرمان استفاده می‌کردند.^۲

همچنین حضرت علی علیه السلام فرمود: « نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم و او در منبر بود،

۱. علی دوانی، بانوی بانوان جهان، تهران، رهنمون ۱۳۸۵.

۲. محمد دشتی، نهج الحیاه، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۷۹.

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

پرسید: به من خبر دهید و بگویید چه چیز برای زن از همه چیز مهم تر است. هرکس سخنی گفت و به نتیجه ای منجر نشد. مردم درمانده و متفرق شدند و من به نزد فاطمه علیها السلام آمدم و سؤال پیامبر صلی الله علیه و آله را تکرار کردم. فاطمه علیها السلام فرمود: بهترین چیز برای زنان این است که آنها مردی را نبینند و مرد هم آنها را نبیند.^۱

حضرت زهرا علیها السلام حتی پس از مرگ خود نگران حجاب و پوشش بدن خود بودند. روزی حضرت به اسماء فرمود: من از کار مردم مدینه که زنان خود را بعد از وفات به صورت ناخوشایندی برای دفن می‌برند و تنها پارچه ای بر او می‌افکنند که حجم بدن از پشت آن نمایان است ناخرسندم. اسماء گفت: من در سرزمین حبشه چیزی دیده‌ام که با آن جنازه مردگان را حمل می‌کردند، به گونه ای که شاخه‌هایی از درخت نخل را بر می‌دارند و به صورت تابوت مخصوصی درمی‌آورند و پارچه‌ای را روی آن می‌افکنند و بدن را درون آن می‌گذارند، به گونه ای که بدن پیدا نبود.

هنگاهی که حضرت فاطمه علیها السلام از این مسئله با خبر شد، بسیار خوشحال شد و فرمود: برای من تابوتی مثل آن درست کنید و مرا با آن بپوشانید.^۲

تعلیم و تعلم

حضرت زهرا علیها السلام دارای علم مطلق بوده و علم او عین وجودش و وجودش عین علم می‌باشد. نامحدود بودن علم و صفت و ذات بودن آن، به این معنا است که وجود نامتناهی به هیچ جهت جهل نیست، او وجود محض و علم خالص می‌باشد و طبق این قاعده که صدور فعل از فاعل به مقتضای حال فاعل است آنچه از وجود مطلق صادر می‌گردد، همراه با علم و دانش است، زیرا که

۱. حاج شیخ عباس قمی، متهی الامال، ج ۲، تهران، باقرالعلوم، ۱۳۸۴.

۲. حاج شیخ عباس قمی، متهی الامال، ج ۲.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

از او جز وجود صادر نمی‌شود و وجود با علم ذاتاً در آمیخته است.^۱ لذا به حضرت زهرا علیها السلام کنیه «ام‌العلوم» داده‌اند و این دلالت بر زیادگی و کثرت علم آن حضرت می‌باشد.

ایشان به تمام علوم عقلیه و نقلیه، و به تمام علوم گذشته و آینده احاطه داشتند و این احاطه و اطلاع در محدوده نسوان عالمیان، مخصوص ایشان است. و صاحب مصحف‌هایی از جمله: جفر، جامعه و مصحف فاطمه می‌باشند.^۲ وجود حضرت زهرا علیها السلام برای زنان آن زمان، موجب رشد و پیشرفت و دوری از عوامل گمراه‌کننده بود و همچنین برای امت اسلامی در آن روزگار وجود او بسیار ضروری بود، زیرا جامعه زنان در تطبیق شرایط خود با اسلام، به وجود فردی چون او سخت محتاج بودند.

روزی زنی بر صدیقه طاهره علیها السلام وارد شد، چند مسئله سؤال کرد و ایشان همه را پاسخ گفت، چون مسائل او به ده رسید، دیگر خجالت کشید که سؤال کند، عرض کرد: بانوی من! شما را دیگر به مشقت نیندازم، ایشان جواب فرمود: باکی نیست، هرچه می‌خواهی سؤال کن. بعد فرمود: آیا اگر کسی اجازه بدهد بار سنگینی را بالای بام برد و در مقابل صد هزار دینار اجرت بگیرد، بر او سنگین است؟ آن زن گفت: نه. صدیقه طاهره علیها السلام فرمود: برای هر مسئله که به تو یاد می‌دهم، اجر من بیشتر از آن است که از زمین تا عرش اعلا پر از لولو شود، پس سزاوار است که بر من سنگین نباشد.^۳

نمونه‌ای دیگر از مسائل علمی از حضرت زهرا علیها السلام: روزی دو زن

۱. عبدالرزاق موسوی مقدم، صدیقه شهیده زهرا علیها السلام، قم دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۷۲.

۲. ذبیح‌اله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۲، تهران: دارالکتب اسلامی، ۱۳۳۸.

۳. محمد دشتی، نهج الحیاه، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۷۹.

اختلافشان را بر سر مساله دینی بود، نزد ایشان بردند، یکی از آن دو زن با ایمان و دیگری معاند بود، حضرت فاطمه علیها السلام دلیل زن با ایمان را حق دانست و در نتیجه او بر زن معاند پیروز شد و از این رو بسیار خرسند گردید، حضرت فرمود: به یقین شادمانی فرشتگان به خاطر پیروزی تو بر او بیش از شادی خود تو است و همچنین غم و اندوه خود او است. همانا خدای عزوجل به فرشتگان فرمود برای فاطمه علیها السلام به خاطر آنکه وسیله پیروزی آن زن بیچاره گرفتار را فراهم کرد هزار هزار برابر از آنچه در بهشت برای او فراهم کرده بودند مقرر نمایند.^۱

حضرت فاطمه علیها السلام معلم بزرگ زمان، رهبر و هادی و اسوه زنان مدینه بودند و گاهی هم زنان دیگر به منظور درک و فهم مسائل به حضور حضرت می‌رسیدند، و از محضرش کسب فیض می‌کردند.

ایشان تمام روایات پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌نوشت و احادیث نوشته شده را طوری نگهداری می‌کرد که زود متوجه می‌شد فلان روایت در جای خود قرار دارد یا نه؟ ایشان به حدی برای علم آموزی ارزش قائل بودند که ارزش یک روایت را با ارزش فرزندانش، همانند می‌دانستند.^۲

حضرت فاطمه علیها السلام شاگردان زیادی را تربیت کرد، از جمله اسماء بنت عمیس که به ایشان در سطحی نسبتاً بالا آموزش می‌دادند و حتی، تفسیر قرآن و نکته‌های مهم، از معارف اسلامی را می‌آموخت و همچنین فضه خادمه حضرت فاطمه علیها السلام که او به قدری به معرفت رسیده بود که تمامی صحبت‌هایش با کلام قرآنی بود.^۳

۱. ذبیح اله محلاتی، همان.

۲. محمد دشتی، نهج الحیاه، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۷۹.

۳. ناصر مکارم شیرازی، زهرا برترین بانوی جهان، ج ۱۹، قم، سرور، ۱۳۸۹.

امر به معروف و نهی از منکر

حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرماید: امر به معروف برای مصلحت عامه است و برای احیاء و حفظ ارزش‌هاست که باید در جامعه؛ خوب، خوب بماند و بد، بد بماند و این جز در سایه امر به معروف و نهی از منکر میسر نیست^۱ و بر این اساس نیز باید خوبی‌ها را در اجتماع رواج داد و آن را اجتماعی نمود تا اجتماع خود به خود به طرف اصلاح برود.

دفاع از حق

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من قتل دون ماله فهو شهید»^۲؛ آن کس که برای دفاع از مالش کشته شود شهید است.

حضرت فاطمه علیها السلام پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به ضرورتی که برای حفظ اسلام و جلوگیری از انحراف مسلمین، در دفاع از ولایت، وارد عرصه اجتماع شدند و برای احقاق حق و دفاع از ولایت، در برخورد با مخالفان سقیفه و غصب خلافت اسلامی وقتی جان حضرت علی علیه السلام را در خطر دید، مردانه قیام کرد و دامن او را گرفت و گفت نمی‌گذارم همسرم را ببرند.

در آن زمان حضرت فاطمه علیها السلام در میان ازدحام جمعیت و در میان در و دیوار ماند و فرزندش سقط شد، هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام به خود آمد، دید حضرت علی علیه السلام را به مسجد برده‌اند و جان امام زمانش در معرض خطر واقع شده باید از او دفاع کند. لذا حضرت زهرا علیها السلام به مسجد آمد و طی خطابه‌ای آتشین همه چیز را گفت و از حریم ولایت دفاع کرد و عملاً بر معرکه گیران خلافت ثابت نمود که پاسدار حریم ولایت است و در دفاع از حق غصب شده

۱. عزالدین حسینی زنجانی، شرح خطبه، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳.

۲. علی قائمی، در مکتب فاطمه، ج ۱۲۸، تهران، امیری، ۱۳۷۱.

شوهرش، با ادله فقهی و علمی و تلاوت آیات قرآنی سخن گفت.^۱ از نمونه‌های دیگر حضور آن حضرت در اجتماع، مسئله غصب فدک می‌باشد. حضرت زهرا علیها السلام به دفاع از حق خویش در مقابل غاصبان فدک پرداخت و با تمام وجودش خواستار بازگشت این حق مغضوب شد. بانوی اسلام سیده زنان عالم برخاست و با جمعی از زنان بنی هاشم به مسجد آمد، در برابر توده‌های مسلمانان و سران مهاجر و انصار گفتنی‌ها را طی سخنانی قاطع و کوبنده بیان نموده و اتمام حجت کردند تا بهانه‌های این غصب عجیب و مصادره ظالمانه را از دستگاه حکومت وقت بگیرد.^۲ او نخستین زنی است که از مقام رسالت و امامت دفاع کرده و تا سرحد مرگ پیش رفته است.^۳

گفتار نیکو

خداوند در قرآن می‌فرماید: «فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا»؛^۴ به گفتار خوش و زبان شیرین آنها را از خود دلشاد کن حضرت زهرا علیها السلام با سخنان نیکو و زبانی خوش دیگران را مورد خطاب قرار می‌دادند. در روایت است که ایشان، برای پدرشان احترام خاصی قائل بودند و در رفتار و گفتار با الفاظ زیبا ایشان را مورد خطاب قرار می‌دادند. روزی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درب خانه حضرت زهرا علیها السلام را کوبید و اجازه ورود گرفتند، حضرت با الفاظی نیکو از پدر خود استقبال کردند و فرمودند:

۱. ابراهیم امینی، فاطمه زهرا بانوی نمونه اسلام، ج ۱۵، قم: شفق، ۱۳۴۹.

۲. مکارم شیرازی، زهرا برترین بانوی جهان، ج ۱۹، قم: سرور، ۱۳۸۹.

۳. ابراهیم امینی، فاطمه زهرا بانوی نمونه اسلام، ج ۱۵، قم: شفق، ۱۳۴۹.

۴. سوره اسراء، آیه ۲۸.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

«علیک السلام یا رسول الله ادخل یا رسول الله ؛ سلام بر تو ای فرستاده خدا، داخل شوید ای رسول خدا»^۱

مراعات حقوق دیگران

حضرت زهرا علیها السلام برای دیگران احترام قائل بودند و حقوق آنها را رعایت می‌کردند، تا جایی که حتی کار روزانه داخل منزل را نیز بین خود و خدمتکارش، به گونه‌ای مساوی تقسیم می‌کردند.

سلمان فارسی می‌گوید: حضرت فاطمه علیها السلام را دیدم که با دستان مبارک و با آسیاب دستی گندم را آرد می‌کردند، جلو رفته پس از سلام، گفتم: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را به زحمت نیندازید، در کنار شما خدمتکار منزلتان، فضا ایستاده است، کار منزل را به ایشان واگذارید! حضرت پاسخ دادند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من سفارش فرمود که کارهای خانه را با فضا تقسیم کنم، یک روز او کار کند و روز دیگر من، دیروز نوبت او بود، امروز نوبت من است.^۲

کمک به دیگران

حضرت فاطمه علیها السلام در جنبه‌های اجتماعی از پدر دروس بسیاری آموخت، درس اخلاق، رفتار اجتماعی، موااسات و مساوات و از همه مهم تر درس ایثار، درس وظیفه مندی در برابر افتادگان و محرومان، کمک به اسراء و ایتام به مسکینان، یتیم داری و سرپرستی و کفالت آنان، خوشرفتاری با بردگان و زبردستان، خدمت به مردم حتی به بهای قبول رنج برای خود.^۳

۱. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار (زندگانی حضرت فاطمه علیها السلام). ترجمه محمد جواد نجفی، ج ۱۰، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۴.

۲. محمد دشتی، نهج الحیاه، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۷۹.

۳. علی قائمی، در مکتب فاطمه، ج ۱۲۸، تهران، امیری، ۱۳۷۱.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز عصر را با ما خواند، چون از نماز فارغ شد در قبله گاه نماز خویش نشست و مردم دور او جمع بودند، در این هنگام پیرمردی از مهاجران عرب که لباسی کهنه و مندرس بر تن داشت به سوی پیامبر آمد و از پیری و ناتوانی نمی توانست خود را نگاه دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله جوایای حالش شد، عرض کرد ای پیامبر خدا، درونم گرسنه است، به من غذا بده. بدنم برهنه است مرا لباس بپوشان. فقیر و مستمندم به من احسان و انعام کن. فرمود: چیزی ندارم به تو بدهم، ولی برو به خانه کسی که خدا و رسولش او را دوست دارد و در راه خدا ایثار می کند، به حجره فاطمه عليها السلام برو.^۱

همچنین ایثار و گذشت حضرت به قدری است که در شب زفاف خود پیراهن نوی خود را به سائل داد و خود آن بزرگوار دوباره پیراهن مندرس سابقش را به تن مبارکش کرد.

صله رحم

حضرت زهرا عليها السلام به صله رحم سفارشات داشتند، ایشان در خطبه اول خود در مدینه به مردم این چنین فرمودند: ((وصله الارحام منسأه فی العمر و منسأه للعدد)^۲ صله ارحام را برای فزونی خویشاوندان و عمر، معرفی کرده اند.

همسایه داری

در سیره عملی، ائمه اطهار عليهم السلام، برای همسایگان و مردم ارزش زیادی قائل بودند. برخی از رفتارها و سخنان حضرت فاطمه عليها السلام ناظر بر این است که ایشان

۱. ابوالفضل موسوی گرمارودی، بانوی بانوان، ج ۷، تهران، دلیل ماه، ۱۳۸۸.

۲. محمد دشتی، نهج الحیاه، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۷۹.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

تا چه اندازه به اطرافیان و همسایگان خود اهمیت می‌دادند تا جایی که ایشان هنگامی که شب تا بامداد به دعا و عبادت مشغول بودند در سراسر دعای خویش برای خود چیزی از خداوند طلب نمی‌کردند و فقط برای همسایگان و مومنان دعا می‌فرمودند.^۱

همچنین از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده است، مادرم را دیدم که همواره برای همسایگان، برادران اسلامی و مردم مسلمان دعا می‌کردند، خطاب به مادرم گفتم: مادر جان، چرا برای خودت دعا نمی‌کنی؟ حضرت زهرا علیها السلام پاسخ داد: «الجار ثم الدار؛ اول همسایه، سپس خانه خود»^۲

نتیجه

حضرت فاطمه علیها السلام به عنوان الگویی در ایجاد فرهنگی مبتنی بر آموزه‌های دینی در همه عرصه‌ها به ویژه عرضه حضور در اجتماع، نقش بی‌بدیلی را نه تنها به جامعه شیعه، بلکه به جامعه بشری معرفی نموده‌اند. لذا الگوگیری از حضور ایشان در اجتماع، سبب موفقیت در تعاملات اجتماعی افراد می‌باشد.

۱. ابوالفضل موسوی گرمارودی، همان.

۲. محمد دشتی، همان.

دادنامه صدیقه کبری علیها السلام^۱

کتک زدن زهرا و اسقاط جنین او

این فصل درباره مصادری است که آن‌ها فاطمه علیها السلام را زدند و جنینش را اسقاط کردند و وجدان‌های آگاه از احادیث به خوبی می‌فهمند که کینه و دشمنی‌های قریش تا چه حدی نسبت به بنی هاشم و علی علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیاد بوده و آن‌ها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او چه گونه انتقام گرفتند.

۱. از احتجاج امام حسن علیه السلام بر معاویه و اصحاب اوست که ایشان به مغیره بن شعبه فرمود: تو بودی که فاطمه علیها السلام را چنان زدی که اندامش خون مردگی پیدا کرد، و آنی را که در شکم داشت، انداخت، تا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را خوارکنی و با دستور او مخالفت کنی و حریم او را بشکنی در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به او فرموده بود؛ تو سرور زنان بهشتی هستی. اما سوگند به خدا که سرانجامت به سوی آتش است.^۲

امام حسن علیه السلام این جمله را در میان جمع کثیری گفت و او را بدین داغ، نشان دار کرد و همه آن‌ها ساکت مانده و اعتراضی نکردند و این احتجاج را پذیرفتند و اگر از مطالبی بود که در آن شکی هست، آن‌ها پاسخ داده و تکذیبش می‌کردند.^۳

۱. دادنامه صدیقه کبری علیها السلام، نوشته آیت الله العظمی احمدی میانجی رحمته الله علیه.

۲. احتجاج طبرسی؛ ۴۱۴/۱ و ر. ک بحار الانوار؛ ۱۹۷/۴۳ و مرآة العقول؛ ۵/۳۲۱ و المأساة؛ ۱۹۷، ۵۲/۱.

۳. بخشی از این احتجاج در المحاسن و المساوی بیهقی، ۷۸/۱ و ۱۳۲ ثمرات الاوراق ابوبکر بن علی بن محمد بن حجه حموی ۵۵/۱ در حاشیه مستطرف نقل شده است و آن را المأساة؛ ۵۱/۱ از ضیاء العالمین خطی قسمت سوم ۶۴ نقل کرده. ظاهر کلام طبرسی آن است که حدیث بین موافق و مخالف مشهور است ر. ک. مقدمه کتاب.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

۲. شهرستانی در کتاب خود، الممل و النحل صفحه ۵۷ و ۸۳ به نقل از نظام گوید: عمر روز بیعت به شکم فاطمه لگد کوبید که وی جنینش را از شکم خود سقط کرد وی در همان حال فریاد می‌زد خانه فاطمه را با تمام کسانی که در آند آتش بزیند و در خانه کسی جز علی و فاطمه و حسن و حسین نبود.^۱

و ابو منصور عبد القاهر بغدادی، در کتاب الفرق بین الفرق صفحه ۱۴۸ گوید: سپس آن که نظام به فاروق، عمر رضی الله عنه طعن وارد کرده و پنداشته او روز حدیبیه در دینش شک کرد، و در روز وفات پیامبر نیز شک بر او عارض شد، و او جزء کسانی بود که شتر پیامبر ﷺ را در شب عقبه ماندند، و او فاطمه را زده است و میراث عترت را مانع شده است. آن گاه در الوافی بالوفیات؛ درباره معایب نظام گوید:

«... و از آن‌هاست میل او به رافضی گری و دشنام او به اکابر صحابه (رضی الله عنهم) و گفتار او که پیامبر صراحتاً گفته است که علی امام است و پیامبر او را معین کرده و صحابه نیز این را می‌دانسته‌اند و عمر آن را به خاطر ابوبکر (رضی الله عنه) انکار کرده است. و گوید که روز بیعت، عمر به شکم فاطمه لگد زد که وی محسن را از شکم خود سقط کرد.^۲»

۳. تلخیص الشافی جلد سوم چاپ نجف، شیخ الطائفه محقق ابوجعفر طوسی رحمته الله گوید:

«از مواردی که بر او خرده گرفته شده است، کتک زدن فاطمه از سوی آنان است و روایت شده است که آن‌ها با شلاق او را زده‌اند و آنی که نزد شیعیان

۱. ر. ک بهج الصباغه؛ ۱۵/۵ و بحار الانوار؛ پاورقی ۲۷۱/۲۸ و بیت الاحزان؛ ۱۲۳ و ماساة الزهراء ۳۱۱/۱ و ۲/۹۷ و سفینه البحار؛ ۲۷۹/۸ و مستدرک سفینه البحار؛ ۹۲/۱۰ و الکنی و الالقاب محدث قمی در شرح حال شهرستانی.

۲. ر. ک الماساة؛ ۲/۸۱ به نقل از کتاب النقص عبدالجلیل القزوینی، ۲۹۸.

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

مشهور بوده و خلافی در آن نیست، آن است که عمر لگد به شکم فاطمه زده و او فرزند خود را سقط کرده، فرزندی که سقط شده، محسن نام گذاری شده بود و روایت‌های این واقعه نزد آنان مشهور است.^۱

۴. الصراط المستقیم، جلد سوم:

«و از آن‌هاست آنی که بلاذری نقل کرده و در میان شیعه مشهور رسیده که فاطمه چندان پشت در ماند که محسن را سقط کرد.»^۲

از حمیری نقل شده که گفته است:

ضربت و اهتضمت من حقّها و أذیقت بعده طعم السلع
کتک خورد و حقش را ستانند و دیری نپائید که خودش را آتش زدند
قطع الله یدی ضاربها و یدی الراضی بذالك المتبّع
دست‌های آنی که او را زد بریده باد و دست آنی که راضی به کار او بود
لاعفا الله عنه ولا كفّ عنه هول يوم المطلاع

خدا او را نبخشاید و هراس روز قیامت را از او باز ندارد

و برقی گوید:

و کلّلا النار من بیت و من حطب و المضرمان لمن فیہ سیّان

آن در آتش در همیشه‌ها افروختند و خانه در میان آتش فروزان محاصره شد و برای آنان که آتش افروخته بودند، در آتش شدگان یک سان بودند

و لیس فی البیت الا کلّ طاهرة من النساء و الصدیق و سبطان

آتش زبانه کشید از خانه و از همیشه و هر چه قابل سوختن بود بر آن‌ها که در آن بودند و در خانه نبود جز طاهره از زنان و صدیق و دو نواده پیامبر.

۱. شیخ طوسی رحمته الله مدعی است که شیعه در این مورد اختلاف ندارد. ر. ک الماساة؛ ۱/ ۱۶۴.

۲. ر. ک الماساة، ۱/ ۱۶۴ به نقل از تلخیص الشافی، ۱۵۶۳.

فلم أقل غدرا بل قلت قد كفرا و الكفر أيسر من تحريق ولدان

نمی‌گویم آن دو فریب کاری کردند بل که می‌گویم کافر شدند چه آن که کفر ورزیدن آسان‌تر از سوزانیدن فرزندان پیامبر است

و كل ما كان من جور و من فتن ففى رقابها فى النار طوقان

هر ستم و جورى که پیش آمد، در گردن آن دو چون طوقه آتشین است.^۱
۵. ذهبی در میزان الاعتدال گوید:

«محمد بن احمد بن حماد كوفى حافظ، در سراسر زندگی کارش به سامان بود ولی در اواخر روزگارش اکثر مطالبی که بر او عرضه می‌شد، خرده‌گیری از این و آن بود. یک بار من در حضور او بودم که مردی برای او چنین می‌خواند: عمر چنان لگدی به فاطمه زد که او محسن را سقط کرد.

و در خبری درباره قول خدا که می‌فرماید: «و جاء فرعون (عمر) و من قبله (ابوبکر) و المؤتفكات (عائشه و حفصه) من با او موافقت کردم سپس وقتی برای مردم اذان گفتند، با این اذان اختراعی، حدیثی به این عنوان وضع کرد: آتشی از قعر عدن خارج می‌شد که دشمنان آل محمد را فرا می‌گیرد و من با آن موافقت کردم.»^۲

راوی، نقل این روایت از سوی یک محدث را به عنوان انتقادی بر او دلیل انحراف و سقوط وی از اعتبار می‌داند – و این روش آن‌ها درباره محدثین و علماست – همان گونه که در معجم البلدان اعتراض عبدالرزاق را بر عمر، نسبت به اسائه ادب در برابر رسول الله را دلیل سقوط و انحراف او می‌داند.

۱. ر. ک الصراط المستقیم؛ ۲/۱۳ حمیری در سال ۱۷۳ هجری در گذشت و برقی همان عبدالله بن عمار است که در سال ۲۴۵ در گذشت. ر. ک الماساة؛ ۱/۱۶.

۲. لسان المیزان، ۱/ ۲۶۸ شماره ۲۴ و سیر أعلام النبلاء؛ ۱۵/ ۵۷۸ ر. ک الماساة؛ ۲/ ۳۱۱ به نقل از آن‌ها.

۶. ابن ابی الحدید، در شرح خود پس از ذکر داستان هبار بن اسود و این که وی زینب (دختر رسول خدا) را طوری ترسانید که او کودک خود را از رحم انداخت و به همین دلیل، روز فتح، پیامبر خون او را مباح کرد و دستور به قتل او داد، گوید: من وقتی این را بر نقیب ابوجعفر خواندم گفتم: «وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله خون هبار را به خاطر ترسانیدن زینب که منجر به بچه انداختن او شد، مباح می گرداند، از ظاهر امر بر می آید که اگر زنده می بود، بایستی خون کسی را که فاطمه را ترسانید و او کودک خود، محسن را سقط کرد، مباح می کرد.»
گفتم: آیا، آنی را که برخی می گویند: «فاطمه ترسید و کودکش را سقط کرد» از قول شما نقل کنم؟ گفت نه آن را از من نقل کن و نه بطلانش را بگو، زیرا من در این موضوع درنگ دارم، چون به نظر من اخباری که در این باره وجود دارند متناقضند.^۱

۷. امام محقق، نصیر الملة والدین، محمد بن محمد بن حسن طوسی در کتاب تجرید خود گوید:

«او (یعنی ابوبکر) وقتی علی علیه السلام از بیعت امتناع کرد، نیرو فرستاد تا خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را که فاطمه علیها السلام و گروهی از بنی هاشم در آن بودند، آتش بزنند.»
علامه نیز چنین افزوده است:

«علی را به زور خارج کردند که زبیر نیز با او در خانه بود. پس شمشیر زبیر را شکسته و هر که را در خانه بود، بیرون کردند و فاطمه کتک خورد و جنینی به نام محسن سقط کرد.»

ملاحظه می کنیم که شمس الدین اسفرائینی در کتاب خود تسدید العقائد فی شرح تجرید القواعد، که به شرح قدیم نیز معروف است و هم چنین قوشچی

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

در شرح تجرید خود این مطلب را بر محقق طوسی خرده نگرفته‌اند، چه آن که در صحّت روایت شک نکرده‌اند، ولی در سایر موارد روش آنان خرده گیرانه است مضافاً این که قوشچی دارای تعصّب نیز هست.^۱

۸. مثالب النواصب صفحه ۲۹۸، عبدالجلیل قزوینی در بخش رد ناصب

گوید:

«گویند که عمر در بر شکم فاطمه زد و کودکی را در شکم او کشت که رسول او را محسن نام نهاده بود. امّا جواب آن است که این خبری است درست و بر این وجه نقل کرده آن را، و در کتب شیعی و سنی مسطور است.»
شریف مرتضی رضوان الله تعالی علیه در شافی، جلد چهارم؛ ۱۱۵ و پس از آن گوید:

«ما روشن کردیم که خبر آتش زدن را غیر شیعیانی که نزد قوم متهم نیستند نقل کرده‌اند» و در صفحه ۱۱۰ پس از نقل کلام مغنی گوید: «و آنان روایتی را ملاک ادعای خود قرار داده‌اند که جعفر بن محمد رضی الله عنه و غیر او نقل کرده‌اند که عمر فاطمه را با شلاق کتک زد ...»

گوید: نخستین ایرادی که به آن وارد است آن است که انکار ابو علی بر آنی که روایت نقل کرده بدون حجّت بوده و بدان اعتناء نمی‌شود و چگونه ابوعلی این روایت را انکار نکند در حالی که نزد او به خوبی روشن است که قوم، جز در جایگاهی که برای آنان معین شده، ننشسته‌اند.»

۹. ابن ابی الحدید، در شرح خود اعتراف کرده که شیعه هجوم و فجایعی را که واقع شده، روایت کرده‌اند و محدثین مخالفان نیز مطالب را نقل کرده‌اند. وی می‌گوید:

«اما حدیث آتش زدن و امور ناگواری که در مجرای آن اتفاق افتاد و آنی که گفته‌اند آن‌ها علی علیه السلام را دست گیر کردند و عمّامه‌اش را دور گردنش پیچانده و او را می‌کشیدند در حالی که مردم کنار او بودند، امر بعیدی است و فقط شیعه آن را روایت کرده، هر چند جماعتی از اهل حدیث مانند آن را نقل کرده‌اند که ما آن‌ها را خواهیم آورد.^۱»

احمدی میانجی گوید:

وقتی جماعت شیعیان، عالم و عامی، صغیر و کبیرشان چنین گویند، در حالی که آن‌ها؛ علما و حکیمان و نیکان و پرهیزگارانند و آن‌ها محققانی تیزبینند که بر این موضوع اجماع دارند و به روش اهل بیت علیهم السلام رفته و آثار آنان را دنبال می‌کنند و دین و حدیث خود را از آنان می‌گیرند. در این صورت، چه دلیلی قوی‌تر و متین‌تر و محکم‌تر از اجماع آنان است؟ بله اگر گروهی نادر از آنان بود، برای شک در آن مجالی بود با توجه به این که شیخ ما ابوجعفر طوسی که اتفاق شیعه را در این مورد نقل می‌کند، بر این نکته تصریح دارند که جماعتی (غیر از شیعه) که اهل حدیث هستند، چنین نقلی دارند.

علامه مجلسی در بحار الانوار گوید: «عدم ثبوت این اخبار نزد متعصبانی از اصحاب او (منظور ابوبکر است) دلیل بطلان آن نمی‌شود، مضافاً این که محدثانی که خود آنان به نقل آن‌ها اعتماد دارند، اخباری نقل کرده‌اند که به اعتراف خودشان، موافق روایات امامیه است. هر چند که در روایاتی که خود، و آنانی که با روایات ما مخالفند، رأی به صحّت آن داده‌اند کفایت وجود دارد، از مواردی

۱. ر. ک بحار الانوار، ۲۸ / ۳۱۰.

ابن ابی الحدید در شرح خود ۴۳/۱۳ گوید: شیخ روایت می‌کنند که گروهی از صحابه گریه طولانی فاطمه را خوش نداشته و نگذاشتند مسجد بیاید و او را از مجاورت مسجد به سوی اطراف مدینه راندند و من بعید می‌دانم چنین چیزی حجّت داشته باشد و حدیث دارای کم و زیاد می‌شود.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

است که وی به تنهایی آن را نقل کرده و جز بدان چه که فریقین نقل کرده‌اند، برهان تمام نمی‌شود. «

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه چنین می‌گوید:

«بدان که ما در نص، آنی را نقل می‌کنیم که رجال و ثقات حدیث نقل کرده باشند و آن چه که احمد بن عبد العزیز جوهری - که نزد اصحاب حدیث از ثقات امین به شمار می‌آید، در کتاب خود آورده چنین است:

«آنچه که رجال و اخباریون آنان در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند، دایر بر آن که آن دو به فاطمه اهانت کردند و به او حرف‌های درستی زدند، و هنگامی که عمر نبود ابوبکر به حال فاطمه رضی الله عنها رقت آورده و نامه‌ای درباره فدک برای او نوشت و او نامه را برداشت و با خود برد، ولی عمر سر راه او را دیده و خواست نامه را از دست فاطمه به زور در آورد، ولی فاطمه مانع شد و او به سینه فاطمه زد و نامه را گرفت و پس از آن که بر آن تفت کرد، نوشته آن را محو و سپس پاره‌اش کرد و فاطمه او را نفرین کرد و گفت: «هم چنان که نامه مرادریدی، شکمت دریده باد.»

این مطلبی است که اصحاب حدیث و روایات نقل نکرده و نمی‌کنند، که قدر صحابه اجلّ از این امور است و عمر، با تقواتر از این حرف‌هاست و به حقوق خداوند آشناتر از این موارد است.

شیعیان نص این واقعه را به شعر بیان کرده‌اند که نخستین آنان قصیده‌ای است که مهیار بن مرزویه دیلمی سروده است:

يا ابنة القوم تراك بالغ قتلی رضاك

ای جگر گوشه مردم کاش می‌مردم و رضایت حاصل می‌شد

يا ابنة الطاهر کم تفرع بالظلم عصاک غضب الله لخطب لیلۃ الطف عراق

ای نازدانه آن پاک مرد، به ستم، چه فراوان و ظالمانه با چوب دست کتکت زدند.
 و خداوند به خاطر شب تهاجم به خانه خشم ناک شد
 سیری النار غدافظ أتی نحو حماک مرّ لم یعطف لشکواک ولا استحیا بکاک
 فردا آن درشت خوئی که به کاشانه تو یورش آورد، به دیدار آتش خواهد شتافت
 چه آن که از شکوای تو ابا نکرد و از گریه‌هایت شرم ننمود
 و اقتدی الناس به بعد فأردی ولداک یا ابنة الراقی الی السدرۃ فی لوح السکاک
 دیگران نیز پس از وی پی روی از او کرده و فرزندان را کشتند
 ای دختر آن کس که تا سدره‌المنتهی اوج گرفت
 لهف نفسی و علی مثلک فلتبک البواک کیف لم تقطع ید مدّ الیک ابن صهاک
 دریغ از تو! جانم فدایت! گریندگان باید به چون تویی بگریند
 درمانده‌ام چه گونه دست زاده صهاک که به سویت دراز شد، قطع نگردید.
 فرحوا یوم اهانوک بما ساء أباک ولقد أخبرهم أنّ رضاه فی رضاک
 آنان، آن روز به اهانتی که موجب رنجش پدرت گردید شادمان بودند.
 حال آن که پدرت گفته بود که خرسندیش در رضایت توست.
 دفعا النصّ علی ارثک لما دفعاک و تعرضت لقدر تافه وانتھراک
 فرمان صریح الهی را درباره ارث تو زیر پا نهادند که تو را از میراث باز داشتند.
 دچار بی توجّهی هولناکی نسبت به منزلتت شدی و آن دو بر تو گستاخ شدند.
 و ادعیة النحلة المشهود فیها بالصکاک فاستشاطا ثم ما ان کذباً ان کذباک
 اسناد واگذاری مرحمتی پدرت (فدک) را ارائه نمودی ولی آنان خشم ناک
 شده و به دروغ تکذیب کردند.

فزوی الله عن الرحمة زندیقا زواک ونفی عن بابه الواسع شیطانا نفاک

❁مظلومه‌ی مغضوبه ❁

بدین جهت، خداوند آن زندیقی را که تو را محروم کرد، از رحمت خود محروم کند.

و آن شیطانی را که تو را راند از دروازه بزرگ خود براند. «
غرض از نقل این کلام، با تمام طولانی بودن آن، بیان این نکته است؛ که این جنایات نزد شیعه اهل بیت مسلم بوده و شک و اختلافی در آن ندارند.
ابن ابی الحدید، پس از نقل کلام عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام گوید:

«مادر ما، صدیقه دختر نبی مرسل بود و از دنیا رفت و در حالی که بر عده‌ای خشم گین بود و ما هم به خاطر خشم او خشم کنیم.»

يا ابا الحفص الهوينيا و ما كنت مليا بذاك الحام

ای بو حفص، آرام باش چه آن که تو شایسته مقامی که در آنی نیستی
اتموت البتول غضبی و نرضی ما کذا یصنع البنون الکرام

آیا بتول خشم ناک چشم از دنیا ببندد و ما بدان رضایت دهیم

هرگز! فرزندان بزرگوار چنین نباشند

او عمر را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: آهسته و آرام باش‌ای عمر! مدارا کن و سخت گیر مباش و با ما به خشونت رفتار نکن، هر چند که تو سزاوار نیستی. یعنی تو شایسته آن نیستی که چنین مورد خطاب قرار گیری و به خانه‌ای که همواره احترام گذاشته می‌شد، اگر مرگ پدر و طمع آنانی که حتی فکرش را هم نمی‌کردند نبود، تو هرگز یارای آن را نداشتی که به این طرز وارد خانه فاطمه شوی.

سپس می‌گوید: آیا رواست که مادرمان در حال خشم بمیرد و ما ساکت باشیم و رضایت دهیم؟ در این صورت ما اصالت نداریم، چه آن که فرزندان

اصیل به رضایت پدر و مادر شادمان و از خشم آنان افسرده می گردند. «وی به نقل از نقیب، و در ردّ سخن جوینی، چنین گوید: «پس چه گونه هتک حرمت عائشه از کبائری به شمار آمده است که انجام آن موجب جاودانه گشتن در آتش می شود؟ و برائت از انجام دهنده آن از محکم ترین رشته های ایمان گردیده؟ ولی حریم شکنی بیت فاطمه و ورود به منزل ایشان و جمع آوری هیمه در خانه او و تهدید به آتش زدن، از محکم ترین رشته های ایمان، و ثابت ترین پایه های آن از مواردی به شمار می رود که خدا با آن به اسلام عزّت بخشید؟ و به وسیله آن آتش فتنه را خاموش کرد؟ در صورتی که هر دو حریم یکی هستند و هر دو، ستر واحدی به شمار می روند؟ در حالی که نمی خواهیم بگوییم که حرمت فاطمه و الاثر از عائشه است.»

اگر همان طور که گفته شده، هجوم به خانه از اصل متفی بود یا همان گونه که ادعا شده فقط تهدید صرف بوده، پس چرا ابوبکر به خاطر هتک حرمت بیت فاطمه اظهار پشیمانی کرده و می گفت: «ای کاش کاری به بیت فاطمه نداشتم و حرمتش را نمی شکستم.»

معتزلی سخنی را می گوید که شیعه بر آن اتفاق دارد و گویای بعضی فجایع است که ذکر آن ایرادی ندارد:

«اما امور ناگوار و شنیعی که شیعه از آنها یاد می کنند؛ یکی، اعزام قنغد به خانه فاطمه است، که وی با شلاق چنان زد که در بازوی وی به مانند دمل ظاهر شد، و تا هنگام وفاتش اثر آن نرفت. دوم، آن که عمر او را بین در و دیوار چنان تحت فشار قرار داد که وی فریاد برآورد یا ابتاه، یا رسول الله! و جنین خود را مرده ساقط کرد. سوم، آن که در حالی که علی بیمار بود، به گردن او طنابی پیچانده و شروع به کشیدن او کردند و فاطمه پشت سر او فریاد کنان، گریه مویه می کرد و فرزندانش حسن و حسین هم راه آنان گریه می کردند و وقتی علی به مجلس

❁مظلومه‌ی مغضوبه ❁

وارد شد، از او خواستند بیعت کند و او امتناع کرد، تهدید به قتل شد و وی گفت در این صورت بنده خدا و برادر رسول الله را می‌کشید. آنان گفتند اما بنده خدا بودن را قبول داریم ولی برادر رسول الله بودن را نه. و او رو به روی آنان، آن‌ها را منافق خواند و صریحا اعلام کرد که پیمان خیانت را آن‌ها نوشته و امضاء کرده‌اند و آن‌ها بودند که می‌خواستند ناقه پیامبر ﷺ را در شب عقبه رم داده و پیامبر را بکشند. تمام این‌ها نزد اصحاب ما بدون اصل بوده و هیچ کدام از آن‌ها، نه آن را تأیید کرده و نه اهل حدیث روایت نموده و نه این که آن را می‌شناسند. فقط شیعه آن را نقل کرده است.»

۱۰. ابن سعد به نقل از ام‌سلمه گوید:

«فاطمه دختر رسول الله ﷺ نزد من بستری شد و روزی که وفات یافت، علی بیرون از خانه بود. فاطمه به من گفت: مادر جان برای من آب فراهم کن تا غسل کنم. من آب فراهم کردم و او بهترین وجهی غسل کرد و سپس گفت لباس‌های نو مرا بیاور. من لباس‌ها را آوردم، آن‌ها را پوشید و گفت رخت خواب مرا وسط اتاق بینداز.

من نیز چنین کردم. روی آن دراز کشید و سپس به سوی قبله تاب خورد و به من گفت: «مادر جان! من هم اینک خواهم مرد و چون غسل کرده‌ام، دیگر کسی شانه‌ام را عریان نکند.»

ام‌سلمه گوید: ایشان در همان زمان وفات یافت. علی آمد و به او خبر دادم و او گفت: «به خدا سوگند که کسی شانه او را عریان نخواهد ساخت.»^۱

۱. مطلبی نزدیک به این در بحار الانوار، ۱۷۲/۴۳ به نقل از امالی شیخ آمده. در آن جا چنین است: من اینک خواهم مرد دیگر کسی لباسم را در نیاورد که من غسل کرده‌ام و هم چنین در صفحه ۱۸۳ از حمویه و ابن حنبل و ابن بطه و ص ۱۸۷، ۱۸۸ و در اصابه؛ ۴/ ۳۷۹ از ابن سعد و احمد بن حنبل به نقل از امام رافع آورده است ولی نقل طبقات موافق آنی است که شیعه معتقد است که وی در حالی در گذشت که بازویش بمانند دمل بود.

۱۱. دلایل الامامة طبری به نقل از ابو عبدالله، امام صادق علیه السلام نقل می کنند: «فاطمه علیها السلام در روز سه شنبه، سه روز گذشته از جمادی الآخر، سال یازدهم هجرت از دنیا رفت و سبب وفات ایشان آن بود که قنغد، نوکر عمر به دستور وی با قبضه شمشیر به او ضربه زد و ایشان محسن را سقط کردند و از همین حادثه به بیماری شدیدی دچار شد و اجازه نداد آن‌ها که اذیتش کرده بودند، نزد او حاضر شوند.^۱

۱۲. ابراهیم بن سعید ثقفی بن نقل از ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام گویند:

«به خدا سوگند تا هنگامی که دود، خانه علی را فرا نگرفت، بیعت نکرد.^۲

۱۳. سلیم گوید:

«با حلقه‌ای در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله مواجه شدم که در آن غیر هاشمی یی جز سلمان و ابوذر و محمد بن ابی بکر و عمر بن ابی سلمه و قیس بن سعد بن عباده وجود نداشت. عباس به علی علیه السلام گفت: فکر می کنی چه شده که عمر از تمام کارگزاران خود جریمه گرفت ولی از قنغد نگرفت. علی به اطرافیان خود نگریست و سپس چشم‌هایش پر از اشک شد و فرمود: به شکرانه ضربه‌ای که با شلاق به فاطمه زد و او در گذشت، در حالی که در بازویش اثر شلاق، بمانند دمل و رم کرده بود.^۳

۱۴. در حدیثی آمده است:

«وقتی علی علیه السلام چنین دید، مشاهده کرد که مردم با ابوبکر بیعت کرده‌اند، ترسید که مردم در گرداب فتنه افتند. پناه به کتاب خداوند برد و آن را در

۱. بحار الانوار، ۱۷۰/۴۳، و العوالم، ۲۳۵ و الماساة؛ ۱/ ۶۵ به نقل از الدلائل و بحار الانوار و عوالم.

۲. بحار الانوار؛ ۲۸/ ۳۹۰ به نقل از الغارات و ص ۳۶۹ و ص ۴۱۱ و به نقل از شافی ص ۳۹۷ و ر. ک بیت

الاحزان؛ ۸۶

۳. بحار الانوار، چاپ سنگی، ۸/ ۲۲۳ و بیت الاحزان ۱۱۵، ۱۲۵ و الماساة ۱/ ۴۲.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

مصحفی گردآوری کرد. ابوبکر کس به دنبال او فرستاد که بیا و بیعت کن. علی علیه السلام گفت تا قرآن را جمع آوری نکنم، بیرون نیایم. دوباره کس دنبال او فرستاد و وی گفت: خارج نشوم تا فارغ نشوم. بار سوم عمر مردی به نام قنفذ دنبال او فرستاد. فاطمه دختر رسول خدا بین او و علی علیه السلام حائل شد و او فاطمه را کتک زد و سپس بدون آن که علی را هم راه برد، روانه شد. عمر از ترس آن که علی مردم را سازمان دهد، دستور جمع آوری هیمه داد. اطراف خانه علی را از هیزم انباشتند و سپس عمر با مشعلی در دست آمد و قصد داشت که خانه را بر سر علی و فاطمه و حسن و حسین آتش زند. وقتی علی چنین دید به اجبار و نه از راه اختیار خارج شد و بیعت کرد.^۱

۱۵. از کتاب سلیم بن قیس، ضمن حدیثی بلند:

«عمر به ابوبکر گفت: چه چیزی مانع از آن می‌شد که دنبال او بفرستی تا بیاید بیعت کند؟ چه آن که بیعت نکرده‌ای جز او و جز این چند نفر باقی نمانده است؟ البته ابوبکر بین آن دو نفر نرم‌تر و ملایم‌تر و با سیاست‌تر و عمیق‌تر بود و دیگری سنگ‌دل و خشن‌تر و جفاکارتر بود. ابوبکر به او گفت چه کسی را دنبال او بفرستیم؟ عمر گفت: قنفذ را دنبالش می‌فرستیم که او سخت‌گیر و سنگ‌دل و بدون نرمش و از آزاد شدگان است و عضوی از طائفه بنی عدی بن کعب است. ابوبکر او را هم راه عده‌ای نیرو فرستاد.

وی به راه افتاد و از علی اجازه ورود گرفت ولی ایشان اجازه ورود بدان‌ها نداد. یاران قنفذ نزد عمر و ابوبکر رفتند که در مسجد نشسته بودند و مردم دورشان جمع بودند. گفتند: به ما اجازه داده نشد عمر گفت بروید، اگر اجازه دادند که دادند و اگر اجازه ندادند بدون اجازه داخل شوید. آن‌ها دوباره راه

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

افتادند و اجازه خواستند. فاطمه علیها السلام گفت اگر بدون اجازه وارد خانه‌ام بشوید جلوتان را می‌گیرم. آن‌ها بازگشتند، ولی قنفذ ملعون باقی ماند.

عمر خشمگین شده و گفت ما را چه کار با زنان است. سپس به افرادی که دورش را گرفته بودند دستو رداد همیشه جمع کند و آن‌ها را دور خانه علی علیه السلام انباشتند. در خانه، علی بود و فاطمه و فرزندانشان. عمر چنان فریاد برآورد که علی و فاطمه بشنوند و گفت: «سوگند به خدا ای علی یا خارج شده و با خلیفه رسول الله بیعت می‌کنی یا آتش می‌زنم.» فاطمه علیها السلام برخاسته و گفت: «ما را با تو چه کاری است.» عمر گفت در را باز کن و گرنه خانه‌تان را آتش می‌زنیم. فاطمه گفت: «آیا از خدا نمی‌ترسی که وارد خانه من می‌شوی.»

ولی او بازنگشت و آتش گیر خواست و درب خانه را آتش زد و سپس به در زور آورد و پاپیش نهاد که درون رود؛ فاطمه رو به روی او در آمد و صدا زد: «یا ابتاه یا رسول الله!» عمر شمشیرش را بی آن که از نیام در آورد، کشیده و پهلوی فاطمه را زدن گرفت. فاطمه صدا زد: «یا ابتاه!» ولی او شلاق کشیده و بازوی فاطمه را به باد کتک گرفت و فاطمه صدا زد: «یا رسول الله ابوبکر و عمر چه بد جانشینی برای تو شدند.»

علی از جا جهید و کمر بند عمر را گرفت و او را به زمین زد و گردن و دماغش را زخمی کرد و خواست او را بکشد که سخن پیامبر را به یاد آورد. . . . قنفذ نزد ابوبکر بازگشت، و می‌ترسید که علی با شمشیر به درآید. چه آن که از شجاعت و قدرتش خبر داشت. ابوبکر به قنفذ گفت باز گرد. اگر خارج شد، شد و گرنه هجوم به خانه‌اش ببر و اگر ممانعت کرد، خانه‌شان را آتش بزن. . . . دسته جمعی حمله کردند. . . . پس دور گردنش طنابی پیچاندند، ولی در آستانه در، فاطمه میان او و آن‌ها حائل شد و قنفذ ملعون با شلاق او را کتک

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

زدن گرفت و هنگامی که در گذشت، از ضربه‌های آن ملعون خدا، پیرزخمی به سان دمل در بازوی ایشان مانده بود.

گوید به سلمان گفتم: آیا بدون اجازه وارد خانه فاطمه شدند؟

گفت: آری به خدا و او چادر به سر نداشت و قنغذ (لعنة الله علیه) فاطمه علیها السلام را با شلاق زد. و این هنگامی بود که فاطمه بین قنغذ و شوهرش حائل شد و عمر پیام فرستاد که اگر فاطمه بین تو و او قرار گرفت، او را بزن. پس قنغذ او را چنان زد که وی ستون خانه را بغل کرد تا نیفتد و یکی از دنده‌هایش شکست و در پی آن جنینی از شکم انداخت و همواره در بستر بود تا در اثر این حادثه به شهادت رسید.^۱

۱۶. علامه مجلسی در بحار الانوار، ۲۸/۲۹۶ گوید:

«هم چنین در کتاب سلیم بن قیس به روایت ابان بن ابی عیاش، از او دیدم که گوید: من در نزد عبدالله بن عباس، در خانه‌اش بودم و نزد ما جماعتی از شیعیان علی علیه السلام بودند و گفت و گو می‌کردیم و در گفت و گوهای ما این بود که گفت:

ای برادران روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در گذشت، هنوز در قبرش قرار نداده بودند که مردم مرتد شده و پیمان شکستند و برای تخلف متحد گردیدند، در حالی که علی بن ابی طالب علیه السلام به غسل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بود. وقتی از غسل دادن ایشان فارغ شد، عمر به ابوبکر گفت: همه مردم با تو بیعت کرده‌اند؛ مگر این مرد و اهل بیت او، و اندکی که دور اویند. پس دنبال او بفرست. ابوبکر

۱. بحار الانوار، چاپ سنگی، ۵۲/۸ به نقل از کتاب سلیم و احتجاج و چاپ اسلامی، ۲۷۱، ۲۸/۲۶۱ و ما بعد از آن و ۱۹۸/۴۳ و ر. ک. مرآة العقول ۵/۳۱۹ و العوالم؛ ۲۲۱ و الاحتجاج، ۱۰۹/۱ و آن چه که ابن قتیبه در الامامه و السیاسة نقل کرده از حدیث سلیم به دور نیست مگر در زدن فاطمه علیها السلام.

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

پسر عموی عمر را که به او قنفذ می گفتند، به دنبال او فرستاد و گفت ای قنفذ! برو دنبال علی و به او بگو از خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله کن. برو و ابلاغ کن! علی علیه السلام گفت: «چه زود پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب کرده و مرتد شدید.

سوگند به خدا که رسول الله صلی الله علیه و آله کسی غیر از مرا جانشین نکرده. پس ای قنفذ برو که تو پیکری! و به او بگو علی چنین گفت. . . « قنفذ بازگشت و به آن‌ها گزارش داد. عمر، خشمگین از جا جهید و گفت به خدا که من می دانستم او نادان و سست اراده است و کار ما راست نیاید مگر به مرگ او. اجازه ده بروم سر او را بیاورم. ابوبکر گفت: بنشین. ولی او مخالفت کرد و ابوبکر او را قسم داد که نشست. . .

عمر خشم ناک از جا جهید و خالد بن ولید و قنفذ را خواست و دستورشان داد که هیمه و آتش با خود ببرند و خود روانه شد تا به درب خانه علی رسید. فاطمه علیها السلام پشت در نشسته بود و سر خود را (که از فرط گریه بر پیامبر درد می کرد)، بسته بود و جسمش از شدت اندوه وفات رسول الله صلی الله علیه و آله نحیف شده بود.

عمر آمد و درب را زد و صدا کرد: ای پسر ابوطالب درب را باز کن. فاطمه گفت: «ای عمر ما را چه کار با تو، ما را با غم خود تنها بگذار. « عمر گفت: در را باز کن و گرنه آتشتان می زنیم. فاطمه جواب داد: «ای عمر آیا از خدای عزوجل نمی ترسی که وارد خانه من شده و بر منزلم هجوم می آوری؟» ولی عمر بازنگشت.

دو باره عمر با آتش گیر آمد و هیمه‌های جلو درب را شعله ور ساخت درب آتش گرفت و عمر با لگد به در کوبید اما فاطمه رو در روی او درآمد که فریاد می زد: «یا ابتاه، یا رسول الله!»

عمر شمشیرش را که در غلاف بود بلند کرد و پهلوی فاطمه را شکانید و

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

فاطمه فریاد زد. عمر این بار شلاق را به کار گرفت و بازوی فاطمه را مجروح کرد و فاطمه فریاد زد: «یا ابتاه!»

۱۷. در کامل بهائی آمده است؛ این میانه عمر رسید با اصحاب عناد و نفاق، و گفت: یا بن ابی طالب در بگشا و الا خانه را روی سر تو می سوزانم. فاطمه گفت: «ای عمر از خدا بترس درباره حرم رسول الله و داخل مشو که بر تو حرام است.» عمر عناد کرد و در خانه رفت با منافقان.

فاطمه فریاد برآورد: «یا ابتاه! پس از تو ما چه کشیدیم از دست ابوبکر و عمر.» پس عمر شمشیر برآورد و با غلاف بر پهلوی مبارک فاطمه زد. قنفذ تازیانه بر دوش فاطمه زد. فاطمه فریاد برآورد که «یا ابتاه! اهل بیت تو پس از تو از دست ابوبکر و عمر چه‌ها کشیدند.

در صفحه ۳۱۲ پس از شهادت فاطمه گوید: «چون خلق بازگردیدند، و از شب پاره‌ای برفت و مردم به خواب رفتند، جنازه فاطمه را حاضر کردند و حسن و حسین علیهما السلام و سلمان او ابوذر و مقداد و عباس و پسران عبدالله و فضل و عقیل و عبدالله بن جعفر و وبریده و زیبرو اسامه و دختران علی علیه السلام و زنان قریش از حاضران بر جنازه او نماز کردند و او را دفن کردند پیش رسول الله صلی الله علیه و آله از جانب منبر.

چون روز شد مردم روی به خانه فاطمه نهادند برای نماز بر جنازه. مقداد ابوبکر را بدید و گفت: دوش او را به خاک سپردیم عمر گفت یا ابابکر به تو نگفتم که ایشان چنین خواهند کرد؟ مقداد گفت فاطمه وصیت چنین کرد تا شما بر جنازه او نماز نکنید.

عمر دست برآورد و بر سر و روی مقداد زد. او را چندان بزد که خسته شد.

مردم که حاضر بودند، او را خلاص کردند.

مقداد برابر ایشان بایستاد و گفت دختر رسول الله از دنیا برفت و خون از پشت و پهلوی او می‌رفت به سبب ضرب شمشیر و تازیانه که شما بر او زدید و پیش شما حقیرترم از علی و فاطمه. چون این کلام بشنیدند، گفتند و الله که سزاوارتر مردم برای زدن و عقوبت علی بن ابی طالب است و نزد علی علیه السلام آمدند و او بر در خانه نشسته بود. . . . اصحاب او گرد او در آمدند. عمر گفت یا بن ابی طالب این حسد قدیم را ترک نخواهی کرد، رسول الله را بی حضور ما غسل دادی و بر جنازه فاطمه بی نماز کردی.

عقیل به جواب شروع کرد و گفت: والله که شما حسدتان بیشتر و از لحاظ عداوت نسبت به رسول الله و اهل بیت او پیش‌ترید.

دیروز او را کتک زدید و از دنیا رفت در حالی که کمرش خونین بود و از شما دو تن ناراضی بود. »

۱۸. در حدیث است: «پیامبر صلی الله علیه و آله همواره چنان بود که نمی‌خواستید تا به خانه فاطمه علیها السلام نمی‌رفت، و وقتی می‌رفت. سرتاسر گونه‌هایش را می‌بوسید و صورت خویش را بین پستان‌های فاطمه قرار می‌داد (یا سینه‌هایش را می‌بوسید) و برایش دعا می‌کرد.

چرا هر شب پیامبر عادت داشت که گونه‌ها را ببوسد و صورت خود را بین سینه‌های فاطمه بگذارد؟ آیا تمام این بوسه‌ها را بر جای سیلی و زخم نمی‌نهاد؟ و آن گونه که از ایشان روایت شده که هم‌واره جای زخم‌های حسین علیه السلام را می‌بوسید.^۱

۱۹. در احتجاج آمده است:

«فاطمه بر آستانه در خانه، میان شوهر خود و آن‌ها حائل شد که قنفذ با

۱. ر. ک نخبة البیان، ۹۹ و کشف الغمة؛ ۳۶۷/۲ و بحار الانوار، ۷۸ / ۴۳ به نقل از مصباح الانوار و ص ۴۲ به نقل از مناقب و ص ۴۴ نقل از مقتل الحسین که عین عبارت خواهد آمد.

❁مظلومه‌ی مغضوبه ❁

شلاق به بازویش زد که از ضربه قنغذ پیر زخمی دمل مانند در بازوی ایشان ماندگار ماند.

ابوبکر کس فرستاد به قنغذ که او را با کتک باز دارد، و او چنان زد که فاطمه به چارچوبه درب خانه‌اش چسبید و دنده‌ای از پهلویش شکست و جنین از شکم انداخت و هرگز از بستر بیماری برنخواست. تا به شهادت رسید.^۱

۲۰. مفید در اختصاص حدیثی بلند از عبدالله بن سنان به نقل از امام صادق علیه السلام آورده که در آن، پس از توضیح دلیل رفتن فاطمه علیها السلام در ماجرای فدک نزد ابوبکر می‌فرماید: «پس او (یعنی ابوبکر) کاغذ خواست و سند ارجاع فدک را امضا کرد. فاطمه در حالی که نوشته در دست داشت، خارج شد که عمر او را مشاهده کرد و پرسید: ای دختر محمد! این نوشته که در دست داری چیست؟ گفت: «نوشته‌ای است که ابوبکر برای رد فدک به من داده.» گفت آن را به من ده، ولی وی قبول نکرد. عمر آنگاه او را زدن گرفت و فاطمه که به پسری بنام محسن حامله بود، او را سقط کرد.

عمر سپس شروع به سیلی زدن به صورت فاطمه کرد. من گویا هم اینک گوش واره او را که فروپاشیده می‌نگرم. عمر آن گاه نوشته را گرفته و پاره کرد. فاطمه هفتاد و پنج روز پس از آن ضربه‌ای که عمر بدو زده بود، زیست و سپس در گذشت.

۱. عباس محمود العقاد در کتاب خود به نام فاطمه الزهرا و الفاطمیون چاپ بیروت انتشارات مکتبه المصریه ص ۵۰ گوید: «زهرا بیماری پنهانی که از صورتش نمایان باشد نداشت، چه آن که عرب‌ها توصیف کننده‌های ماهری هستند و افرادی که در پیرامون او بودند، مقتدرترین افراد عرب برای توصیف صحت و سقم بودند و از کلام آنان که او را در حال بیماری وصف کرده‌اند پی می‌بریم که وی چیزی شبیه به عارضه و بیماری‌هایی داشته است که مردم را در عنوان جوانی در خود می‌گیرد. آن چه که کاملاً برداشت می‌شود آن است که تقاهت وی در اثر تلاش و ضعف و اندوه بوده است که با دردهای زودرس زایمان هم راه گشته بوده است. به علاوه آن که بنا به نقل برخی اخبار - اگر صحت داشته باشند وی محسن را پس از وفات پیامبر سقط کرده است». ر. ک المأساة، ۱/ ۳۱۷، ۳۲۸.

۲۱. سید بن طاووس در کتاب خود به نام زوائد الفوائد ضمن حدیثی بلند از حذیفه بن یمان از رسول الله صلی الله علیه و آله (درباره عمر خطاب) نقل می‌کند که حذیفه گفت: «سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و داخل خانه ام سلمه (رضی الله عنها) شد و من بدون این که درباره دومی شک کنم بازگشتم تا این که پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله دیدم شر به پا شد و کفر بازگشت، و وی از دین برگشت و آستین بالا زد و برای حکم رانی قرآن را تحریم کرد و خانه وحی را آتش زد و سنت‌هایی بدعت گذارد، و سنت‌هایی را تغییر داد، و ملت را تغییر داد، و سنت را جا به جا کرد. و شهادت امیرمؤمنان علیه السلام را درباره فدک رد کرد، و فاطمه دختر پیامبر خدا را تکذیب نمود. و فدک را از او غصب کرد و یهود و نصارا و مجوس را از خود راضی کرد، ولی نورچشم مصطفی را از خود خشمگین ساخته و از او رضایت خواهی نکرد و تمام سنت‌ها را تغییر داد و برای کشتن امیرمؤمنان علیه السلام توطئه چید و ستم روا داشت و آن چه را که خدا حلال کرده بود حرام، و آن چه را که خدا حرام کرده بود حلال کرد. و سیلی به صورت پاک فاطمه علیها السلام زد.^۱

۲۲. شریف مرتضی رحمته الله علیه در شافی؛ ۱۱/۴ از امام صادق علیه السلام چنین روایت کند «عمر فاطمه علیها السلام را با شلاق زد»

و در صفحه ۱۶ گوید:

«هم ما و هم هر کس دیگر دانستیم که افراد وابسته این سروران خلاف آنی را گفته‌اند که ابوعلی به اضافه شعبه بن حجاج و ... روایت کرده‌اند. به علاوه آن که خود

۱. ر. ک الماساة، ۷۱/۱ به نقل از بحار الانوار، ۳۵۱/۹۵، ۳۵۳ و ۱۲۶/۳۱. و از محضر شیخ حسن بن سلیمان؛ ۴۴/۵۵ به نقل از پاورقی بحار الانوار به نقل از دلائل الامامه و مصباح الانوار و الجزایری در الانوار النعمانیه و ر. ک بحار الانوار؛ ۳۵۱/۹۸، ۳۵۵ چاپ سنگی ۲۹۷/۸ به نقل از کتاب زوائد الفوائد کتاب المحضر شیخ حسن بن سلیمان و وی به نقل از نوشته‌ای به خط شیخ فقیه علی بن مظاهر واسطی و ج ۳۱/۱۲۰ و پس از آن.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

این وابستگان درباره آن دو نفر فرموده‌اند: که آنان اولین کسانی که درباره حق ما به ما ستم کرده و مردم را به دوش ما سوار کردند. و گفته‌اند که آنان جام ما را سرکشیده و راهمان را بسته و در جایگاهی نشستند که ما سزاوارتر بدان بودیم. «

۲۳. رسول خدا ﷺ همواره چنان بود که تا پهنای گونه‌های زهرا را نمی‌بوسید و صورت خود را میان سینه‌هایش قرار نمی‌داد و برای او دعا نمی‌کرد، نمی‌خفت. (نقل از مناقب)

رسول خدا ﷺ چنان بود که تا صورت فاطمه علیها السلام یا میان پستان‌هایش را نمی‌بوسید، نمی‌خفت. (نقل از کشف الغمه)

از جعفر بن محمد علیه السلام نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله که شبی نبود که بخوابد ولی صورت به سینه فاطمه نگذاشته باشد. (نقل از بحار الانوار ج ۴۳ / ۴۲).

همواره چنان بود که نمی‌خواستید تا پهنای صورت فاطمه علیها السلام و میان پستان‌های او را نمی‌بوسید.^۱

حدیق و توضیحات کافی ما قبلاً نقل شد و دوباره می‌گوییم که چرا پیامبر مقید به بوسیدن صورت مبارک فاطمه بود و هر شب تا نمی‌بوسید، نمی‌خفت؟ آیا این بوسه بر موضع سیلی بود؟ و آیا چنین نبود که صورت شریف خود را به موضع لطمه دیده از سیلی فاطمه می‌گذازد؟ و همان گونه که نقل شده که جای زخم‌هایی را که بر حسین علیه السلام زدند، همواره می‌بوسید.^۲

۲۴. التهاب نیران الاحزان (در بیت الاحزان ص ۱۱۷ به نقل از کتاب علم الیقین نیز آمده است^۳) وقتی فاطمه علیها السلام دانست که آن‌ها منزلش را آتش خواهند

۱. ر. ک نخبه‌البیان؛ ۹۹، و مناقب آل ابی طالب، ۱۱۴/۳ و مقتل الحسین، ۶۶.

۲. ر. ک بحار الانوار؛ ۴۴ / ۳۶۱ حدیث ۱۴.

۳. عبارت آن در شماره ۳۴ خواهد آمد.

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

زد، برخاست و شب بند درب را باز گذاشت، اما خود پشت در موضع گرفت
اما عمر در را چنان تاباند که فاطمه بین در و دیوار ماند. . .

آن گاه عمر به پسر عمویش قنفذ دستور داد که فاطمه عليها السلام را با شلاقش بزند.
قنفذ با شلاق چندان به کمر فاطمه عليها السلام زد که او را از پا در آورد و پیکرش را از
توان انداخت و این ضربه‌ها بیش‌ترین عامل اثر گذار در اسقاط جنین فاطمه عليها السلام
بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را محسن نام نهاده بود.

۲۵. در کافی؛ ۱/ ۴۵۸ به نقل از علی بن جعفر، از برادرش ابوالحسن عليه السلام نقل
می‌کند که فرمود: «فاطمه عليها السلام صدیقه‌ای بود که شهید شد و دختران انبیاء خون
نمی‌بیند.^۱

علامه محقق مجلسی رحمته الله در مرآة العقول؛ در شرح این حدیث گوید: این خبر
دلالت دارد بر این که فاطمه عليها السلام شهید است و این مطلب جزو متواترات است.
احمدی میانجی گوید: چنان که در مقنعه آمده است در زیارت ایشان چنین
است «السلام علیک ایها البتول الشهیده»، خدا لعنت کند هر کس را که به تو ستم
کرد و از حقت ممانعت کرد و از ارثت محروم کرد و خدا لعنت کند آن کس را
که تو را تکذیب کرد و تو را آزرده و آب در گلویت خشکاند و خواری را به
خانه‌ات تحمیل کرد.^۲

علامه مجلسی در روضه با گفتار خود، این موضوع (یعنی ذکر نکردن ائمه
زیارت مشتمل بر شهادت را) چنین تحلیل کرده:
«اگر ائمه این مطلب را ذکر می‌کردند حتماً باید مظلومیّت شهادت ایشان را

۱. ر. ک الماساة، ۱/ ۶۸ به نقل از کافی و عوالم، ۱۱/ ۲۴۰ و الرسائل الاعتقادیة خاجوئی، ۳۰۱ گوید مجلسی‌های
اول و دوم که از بزرگ‌ترین علمای ما هستند، گفته‌اند این حدیث صحیح است؛ مرآة العقول؛ ۵/ ۱۳۵ - و روضه
المتقین؛ ۵/ ۳۴۲.

۲. ر. ک المزار، شیخ مفید، چاپ شده در کنگره ایشان ضمن جلد پنجم، ۱۷۹.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

ذکر می‌کردند، ولی آنان از اهل تسنن خوف داشتند. «

در بحار الانوار؛ ۱۰۰/۱۹۷ به نقل از البلدالامین چنین آمده: «سلام بر تو ای بتول شهیده، خدا لعنت کند کسی را که مانع ارث تو شد و خدا لعنت کند آن را که به تو ستم کرد و آزارت داد و زندگی را در کام تو ناگوار نمود و خواری بر خانهات تحمیل کرد.»

در صفحه ۱۹۹ به نقل از اقبال، همان را که شیخ نقل کرده، ذکر می‌کند: «سلام بر تو ای صدیقه شهیده، گرفتار قهر شده، حقش غصب گردیده، ارثش به تاراج رفته، دنده‌اش شکسته و شوهرش مورد ستم واقع و فرزندش کشته شده.» حاصل آن که، از مجموع آن چه که ذکر کردیم بر می‌آید که شهادت ایشان به دست ستم کاران از آن مواردی است که علمای شیعه، از صدوق گرفته تا شیخ و سید و مجلسی‌ها رضوان الله علیهم همه در آن اتفاق دارند.

۲۶. کافی در ۴۵۸/۱ به نقل از ابو عبدالله، حسین بن علی علیه السلام گویند: «زمانی که فاطمه از دنیا رفت، امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را دفن کرد و آثار قبر را محو نمود و سپس برخاسته و صورتش را به سوی قبر رسول الله گردانید و گفت: «درود بر تو ای فرستاده خدا از من و دخترت که در کنارت آرمیده و زودتر به تو رسیده.»

ای فرستاده خدا! مرگ دختر گرامی تو عنان شکیبایی از کفم ستانده و توان صبرم را از من گرفته. اما برای من که سختی جدایی تو را دیده و سنگینی مصیبت را کشیده ام جای تعزیت است چه آن که من تو را در شکاف قبرت نهادم و جان گرامی تو در آغوش من از تن پر کشید. آری در کتاب خداوند

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

شایسته‌ترین پذیرش‌ها آمده است. پس همه ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. امانت باز گرداند شد و گروگان باز ستانده شده، و زهرا پژمرده شد. آسمان و زمین چه قدر زشت و نازیبايند.

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، اما اندوهم سرمدی است و شبهایم آکنده از بیداری و اندوهی است که از دلم زدوده نمی‌شود، مگر آن که خداوند خانه‌ای را که تو در آن مقیمی برایم انتخاب کند. افسوس‌ی دل آزار و اندوهی جان‌گداز چه زود فراق میان ما حاصل شد، من شکایتم را به خدا می‌برم.

دخترت به زودی به تو خبر خواهد داد که امت چه گونه گرد هم آمدند تا بر او ستم ورزند، از او چندان که شاید، پرسان باش و حال را جویا شو و چه بسیار غصه‌ها که بر سینه او سایه افکن شده‌اند که برای خروج خود راهی نمی‌یابند و خواهد گفت. و خداوند حکم خواهد کرد و او بهترین حکمرانان است.

سلام بر شما، درودی از آن که وداع می‌کند نه آن که رنجیده و نه آن که بدگمان است که اگر باز گردد از ملامت نیست و اگر بمانم از سوء ظن بدان چه که خداوند صابران را وعده داده، نیست.

آه، آه، که صبر هم ایمن است و هم زیبا و اگر فشار روزگار نبود، این جا ماندن و درنگ را بر خود لازم می‌کردم و فریاد فرزند مردگان را به خاطر بزرگی مصیبت سر می‌دادم.

پس در برابر چشمان خدا دخترت مخفیانه دفن می‌شود و حقش مورد ستم و تعرض قرار می‌گیرد و ارثش به تاراج می‌رود در حالی که از روزگار تو چیزی نگذشته و یادت فراموش نشده است.

ای رسول خدا! به سوی خدا شکایت می‌برم و بر تو ای رسول خدا صلی الله علیه و آله

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

بهترین تعزیت‌ها باد و سلام و رضوان بر تو و دخترت باد.^۱

شاعر قاضی ابوبکر بن قریعه گوید:

یا من یسائل عن کل معضلة سخیفة لا تکشفن مغطی فلربما کشفتم جیفة

ای آن که از هر مسأله بی اهمیتی می‌پرسی، روپوش را کنار مزین، چه بسا که مرداری پدیدار شود.

ولرب مستور بدا کالطبل من تحت القطیفة ان الجواب لحاضر لکننی أخفیة خیفة

پاسخ آماده است ولی من از بیم آن را پوشیده می‌دارم، چه آن که بیم تعرض دسته‌ای می‌رود که خلیفه بنیان گذار سیاست‌های آنان بود.

لولا اعتداء رعیة ألقى سیاستها الخلیفة و سیوف اعداء بهاماتنا ابداً نقیفة

اگر هراس از شمشیرهایی که همواره بر شقیقه‌هایمان بوده، نمی‌بود. نکته‌های باریکی از اسرار آل محمد علیهم‌السلام می‌گفتم.

لشرت من أسرار آل محمد علیهم‌السلام جملاً لطیفة تغنیکم عما رواه مالک و أبوحنیفة

تا از آنی که مالک و ابوحنیفة نقل کرده‌اند بی نیازتان می‌ساخت و نشانتان می‌دادم که چه گونه حسین علیه‌السلام در روز سقیفه کشته شود.

و أرتکم أن الحسین أصیب فی یوم السقیفة ولأی حال أحدث باللیل فاطمة الشریفة

و چه شد که فاطمه بزرگوار شبانه دفن شد و چرا شیخین شما از لگد کوب شدن حجره والای او حمایت کردند.

ولما حمت شیخیکم عن وطأ حجرتها المنیفة أوه لبنت محمد ماتت بغصتها أسیفة

۱. ر. ک نهج البلاغه، شرح عبده، خطبة ۲۰۰ و -مرأة العقول، جلد ۵ و -شرح ابن ابی الحدید، ۱۰/۲۶۶ و - منهاج البراعه؛ ۲/۲ و -شرح ابن میثم جلد ۴ و -امالی شیخ، ۱/۱۱۰ و -الوافی، ۳/۷۴۸ و -پاورقی احقاق الحق، ۱/۴۸۱ را به نقل از اعلام النساء؛ ۳/۲۲۱ و عوالم العوالم، ۲۸۶ و ۲۸۸ و -ر. ک امالی مفید؛ ۲۸۱ و -البحار، ۴۳/۲۱۱ به نقل از امالی شیخ و -صفحه ۱۹۳ از کافی و -صفحه ۱۸۴ از حسن خراز قمی در الاحکام الشرعیة و بهیج الصباغه ۱/۵ به نقل از نهج البلاغه و امالی مفید و شیخ و تذکره ابن جوزی و کشف الغمه.

افسوس بر دردانه محمد صلی الله علیه و آله که از اندوه در گذشت.

۲۷. ماجرای نامه عمر به معاویه که علامه مجلسی در بحار الانوار نقل کرده است: وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد، خبر شهادتش به مدینه رسیده و خبرها درباره بریده شدن سر ایشان و حمل به سوی یزید بن معاویه و کشته شدن هیجده نفر از اهل بیت او و سی و پنج نفر از شیعیانش و کشته شدن فرزندش در برابرش، با تیر و اسارت فرزندانش به مردم رسید، عزاداری نزد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل ام‌سلمه (رضی الله عنها) و در خانه‌های مهاجران و انصار بر پا شد. گوید: عبدالله بن عمر گریه کنان از خانه در آمد در حالی که به سر و صورت می‌کوبید. همان شب از مدینه خارج شد. . . و نزد یزید ملعون آمد. . . گریه کنان نزد او رفت و یزید پس از خوش آمد به او گفت: که ای ابو محمد، آیا از انتقال قدرت، از پدرت (یعنی عمر بن خطاب) به پدرم راضی هستی؟ گفت: راضیم.

گفت: به داوری پدرت راضی هستی؟

گفت: بله.

گفت: ای ابو محمد این خط پدر توست؟ گفت: آری به خدا سوگند.

ابن عمر آن را چنین قرائت کرد: بسم الله الرحمن الرحيم (نامه طولانی است و در آن چنین آمده) با خبر شدیم که علی، فاطمه و حسن و حسین را شبانه در خانه‌های مهاجرین و انصار^۱ می‌گرداند.

۱. موضوع هم راه بردن فاطمه عليها السلام شبانه به خانه‌های مهاجران و انصار، در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ۱/ ۱۳۱ و - در بحار الانوار، ۲۸/ ۲۶۸ به نقل از سلیم و ۳۱۳ به نقل از ابن ابی الحدید و در پاورقی به نقل از الامامه و السیاسة؛ ۲/ ۱۱۴ آمده است. ابن ابی الحدید گوید و از نامه مشهور معاویه به علی علیه السلام است: من دیروز را به خاطرت می‌آورم که خانه نشین خانه امت را شبانه بر الاغ سوار کرده و دستانت در دست حسن و حسین بود به روزی که

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

و بدان‌ها تذکر بیعت بر علیه ما در چهار مورد می‌دهد و آنان را تحریک می‌کند و آنان به شب وعده نصرتش می‌دهند و روز دست از او باز می‌دارند. من به امید خارج کردن وی به در خانه‌اش رفتم و به فضه کنیز گفتم: به علی بگو برای بیعت با ابوبکر بیاید بیرون که تمام مسلمانان گرد او جمع شده‌اند. او گفت: امیرمؤمنان کار دارد. گفتم این حرف را رها کن و به او بگو بیاید و گرنه وارد شده و او را به زور خارج خواهیم کرد. این بار فاطمه بیرون آمد و پشت در ایستاد و گفت ای منکران گم راه چه می‌گویید و چه می‌خواهید؟ من گفتم ای فاطمه...!

فاطمه گفت: چه می‌خواهی ای عمر؟ گفتم: پسر عمویت را چه شده که تو را برای پاسخ فرستاده و خود در پس پرده نشسته. گفت طغیان تو ای ستمگر مرا بیرون آورد و حجت بر تو و هر گمراه طغیان‌گری الزام یافته.

گفتم: این اباطیل و افسانه‌های زنانه را رها کن و به علی بگو خارج شود گفت: رو سیاه باشید! آیا با حزب شیطان مرا می‌ترسانی عمر؟ در حالی که حزب شیطان ضعیف است.

گفتم: اگر خارج نشود همیشه آتش گیر آورده و آتش بر اهل این خانه گیرانده و هر کس را در آن است می‌سوزانم یا علی به بیعت تن دهد و شلاق قنفذ را گرفته و شروع به زدن کردم.

به خالد بن ولید گفتم تو و افراد ما بروید همیشه بیاورید، من خانه را آتش می‌زنم. فاطمه گفت: ای دشمن خدا و دشمن رسول او و دشمن امیرمؤمنان...

فاطمه با دست‌های خود درب را گرفته بود و نمی‌گذاشت درب را باز کنم و

کار را بر من دشوار کرده بود. درب را فشار دادم ولی او پافشاری کرد، با شلاق به دست‌هایش زدم. از شدت درد شروع به نالیدن کرد.

صدای ناله و گریه او را شنیدم و چیزی نمانده بود که نرم شوم و از در خانه دور شوم ولی کینه‌هایم را نسبت به علی و غوطه ور شدن او را در خون بزرگان عرب و حیلۀ محمد و سحر او را به یاد آورده و لگدی به در زدم و امعاء و احشاء او را به دری که پشت آن پناه گرفته بود چسباندم و او فریادی کشید که فکر کردم مدینه را زیر رو کرد و گفت: «یا ابتاه! یا رسول الله! چنین می‌کنند با عزیز در دانه‌ات. آه ای فضا مرا دریاب که سوگند به خدا آنی که در شکمم بود کشته شد.»

در حالی که خون از او روان بود، به دیوار تکیه داد، دیدم از درد به خود می‌پیچید، در را باز کرده و داخل شدم، ولی او با چهره‌ای با من رو به رو شد که چشمم سیاهی رفت از روی روسری چنان سیلی‌ای به صورتش زدم که گوشواره، از گوشش کنده شد و روی زمین پاشید.

ناگهان علی بیرون آمد. وقتی وجود او را حس کردم، به سرعت به خارج خانه فرار کرده و به خالد و قنفذ و کسانی که با او بودند گفتم از بلای بزرگی نجات یافتم.»

در روایت دیگر آمده: «من جنایت بزرگی مرتکب شده‌ام که بر خود بیم ناکم و اینک این علی است که از خانه خارج شده. نه من و نه هیچ یک از ما طاقت او را نداریم.»

علی خارج شد و فاطمه دستانش را بالا برد تا روسری از سر باز کرده و به خدای بزرگ استغاثه نماید که بلا نازل کند اما علی چادر او را بر سرش افکند و گفت: ای دختر رسول خدا! خداوند پدرت را رحمة للعالمین مبعوث کرده

در حق امیرمؤمنان علی علیه السلام شکستند و درباره حَقَم به من ستم کردند و ارثم را به تاراج بردند و قباله‌ای را که پدرم درباره فدک برایم نوشته بود پاره کردند و شهودم را تکذیب کردند که آنان، جبرئیل و میکائیل و امیرمؤمنان علی علیه السلام و ام ایمن بودند و در حالی که امیرمؤمنان، همراهم می‌برد و حسن و حسین با من بودند، شب و روز در خانه‌هایشان گشتم و آنان را به خدا و به رسول او قسم دادم که به ما ستم نکنند و حق ما را که خدا برای ما قرار داده، غصب نکنند. آنان شب پاسخ مثبت داده و به روز از یاری ما دست می‌کشیدند. سپس قنغذ را به خانه‌مان فرستادند که عمر بن خطاب و خالد بن ولید هم راه او بودند. . . و آن‌ها هیمة آتش گیر را بر در خانه ما جمع کرده و آتش آوردند که آن را برافروخته و ما را بسوزانند.

من بر آستانه در ایستاده و آن‌ها را به خدا و پدرم قسم دادم که ما را یاری کنند و دست از ما باز دارند. عمر، شلاق را از دست قنغذ نوکر ابوبکر گرفت و با آن به بازویم زد شلاق چنان به بازویم پیچید که ماند دمل ورم کرد و با لگد به در زد و آن را به سوی من که حامله بودم، تاباند که من روی در افتادم. در حالی که آتش زبانه می‌کشید و چه‌رهام را می‌سوزاند با دست چنان سیلی‌ای به من زد که گوشواره‌ام از گوشم کنده شد و به روی زمین پاشیده شد، همان دم درد زایمان آمد و محسن بی‌گناه را کشته شده سقط کردم.

آیا این همان امتی است که درود بر من می‌فرستد؟^۱

۳۰. البلد الامین و جنّة الامان: این دعا، رفیع الشان و عظیم المنزله است و ابن عباس آن را از علی علیه السلام نقل کرده که ایشان آن را در نمازش به هنگام قنوت می‌خوانده است و گفته که دعاکننده به آن مانند تیراندازی است که در کنار

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

پیغمبر ﷺ هزار هزار تیر انداخته باشد. آن دعا این است.

«بار خدایا! دوبت و جبت و طاغوت و ننگ قریش و دو دختر آن دو را لعنت کن که امر تو را مخالفت کرده و وحیت را منکر شدند و نعمت‌هایت را انکار نموده و پیامبرت را نافرمانی کردند و دینت را باژگونه ساختند و کتابت را تحریف کردند و احکامت را معلّق نموده و واجبات را باطل کرده و در آیات الحاد روا داشتند و اولیای تو را دشمن داشتند و بلادت را ویران ساخته و بندگانت را فاسد کردند.

بار خدایا! آن دو و یارانشان را لعنت کن که بیت نبوت را خراب کرده و درب خانه او را گل گرفتند و سقفش را ویران کرده و آسمانش را به زمینش و بالایش را به زیرش و ظاهرش را به باطنش دوختند و ساکنان آن را مستأصل کرده و یارانش را تبعید نموده و کودکش را کشته و منبرش را از وصی و وارث او تهی کرده و نبوت او را منکر شده و به پروردگار خود شرک ورزیدند.^۱

شارح، (یعنی شیخ دانشمند، ابوالسعادت اسعد بن عبدالقاهر) در کتاب خود به نام رشح البلاء گوید:

«این که گفته است بیت نبوت را خراب کردند، اشاره است به آنی است که اوّلی و دوّمی با علی و فاطمه علیها السلام انجام داده و آن‌ها را آزار دادند و خواستند خانه علی را طعمه آتش کنند و او را به مانند شتر نافرمان به زور به سوی مسجد بکشند و فاطمه را چنان به درب خانه‌اش مالانند که محسن را سقط کرد. فاطمه دستور داد که شبانه دفن شود تا اوّلی و دوّمی بر جنازه او حاضر

۱. ر. ک بحار الانوار، ۸۵ / ۲۶۰ در کتاب الصلاة باب فی القنوتات الطویله شماره ۵ و ۳۰ / ۳۹۴ و - ر. ک الماساة؛ ۸۱ / ۲۴۱ و المصباح ۱ عمی، ۴ کفعمی، ۵۵۲ و - البلد الامین؛ ۵۵۱ و علم الیقین؛ ۷۰۱.

نشوند.^۱

۳۱. فهرست شعرائی که در این باره مرثیه سروده‌اند:

۱. سید حمیری رضی الله عنه متوفای ۱۷۳ گوید:

انها اسرع اهلای میتة و لحاقاً بی فلا تکثر جزع

مرگ زودتر از همه خانواده‌ام او را فراگرفته و به من ملحق می‌گردد؛ پس بی تاب و نالان مباش.

فمضی و أتبعته و الهأ بعد غیظ جرعته و وجع^۲

او رفت و من آشفته و پریشان در پی او روان شدم و خشم و درد خود را فرو خوردم.

۲. قاضی نعمان مصری متوفای ۳۶۳ هـ گوید:

فجاء هم عمر فی جماعة اذ لم یروا لمن أقام طاعة

آن گاه عمر با دسته‌ای سوی آنان ره سپار شد زیرا تسلیمی از ساکنان [خانه] مشاهده نکردند.

حتى اتوا باب البتول فاطمه و هی لهم قالیة مصارمة

[چنان گستاخی کردند که] بر در خانه فاطمه گرد آمدند و وی از آنان روی گردان بود و در خشم.

فوقفت من دونه تعدلهم فکسر الباب لهم أولهم

او خود را حائل علی قرار داد و بر آنان نهیب زد اما سر دسته آنان در را برای آنان شکست.

۱. ر. ک بحار الانوار، ۸۵ / ۲۶۳.

۲. ر. ک دیوان سید حمیری، ۲۸۸ و - اعیان الشیعه، ۲ / ۲۵۷ و - المناقب؛ ابن شهر آشوب؛ ۳ / ۳۶۲.

❁مظلومه‌ی مغصوبه ❁

فاقتحموا حجابها فعولت فضربوها بينهم فأسقطت...

بی محابا حجاب او را دریدند و او نالید و وی را در میان گرفته و فرو
کوفتند و او فرزند سقط کرد.

با حسرة من ذاک فی فؤادی کالنار یذکی حرّها فؤادی

وای از این درد بر دلم که حرارتش جانم را آتش وار می‌سوزاند.

وقتلهم فاطمة الزهراء أضرم حرّ النار فی أحشائی^۱

۳. شاعر بزرگ مهیار الدیلمی متوفای ۴۲۸ هـ گوید:

کیف لم تقطع ید مدّ الیک ابن صهاک

چه سان شد که دست پسر صهاک که به سویت دراز شد، قطع نگردید.

فرحوا لایوم اهانوک بما ساء اباک^۲

امروز آنان از اسائه‌ای که به آستان تو کرده و پدرت را محزون ساختند،
شادمان شدند.

۴. علی بن مقرب متوفای ۶۲۹ هـ ضمن قصیده‌ای گوید:

ولم تزل مهضومة مظلومة بردّ عواها ورضّ الاضلع^۳

همواره حقش پامال بود و ستم کشیده و خواسته‌هایش بی پاسخ و دنده‌اش
شکسته.

۵. خلیعی، متوفای سال ۷۵۰ هـ ضمن ابیاتی گوید:

و هل لبنت نبیّ اضرمت شعل کما اطفیف به بیتی لیحرقنی

آیا چونان آتشی که دور خانه‌ام افروخته شد تا آتشم بزنند، برای دختر هیچ

۱. الماساة، ۱/۱۷.

۲. الماساة، ۱۹/۱، به نقل از دیوان مهیار، ۲/۳۶۷ و - شرح نهج البلاغه، ۱۶/۲۳۴.

۳. الماساة؛ ۱/۲۰.

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

پیامبری آتش افروخته شده.

۶. علاء الدین حلّی، متوفای ۶۷۸ هـ گوید:

و اجمعوا الامر فیما بینهم و غوت لهم امانیهم و الجهل و الامل

آرزوها، نادانی و امیدشان فریشان داد و در میان خود سخن یکی کردند.

ان یحرقوا منزل الزهراء فاطمة فیاله حادث مستصعب جلیل

تا خانه زهرای فاطمه را آتش زنند آه از آن حادثه سنگین و سخت.

بیت به خمسة جبریل سادسهم من غیر سبب بالنار یشتعل^۱

خانه پنج تن که جبرئیل ششم آنان بود، بی دلیل طعمه آتش گردید.

۷. مغامس حلّی، متوفای اواخر قرن نهم هـ ضمن قصیده‌ای گوید:

و الطهر فاطمة زوی میراثها شر الانام و دمها مسکوب

در حالی که اشک‌های فاطمه روان بود، میراث فاطمه پاک را اشرار آدمیان از

او گرفت.

من بعد ما رمت الحنین بضربه ففضت بذاک و حقها مغصوب^۲

و آن گاه در پی ضربه‌ای که خورد، جنین افکند و در حالی که حقش ستانده

شده بود، در گذشت.

۸. مفلح الصیمری، متوفای ۹۰۰ هـ گوید:

وقادوا علیاً فی حمائل سیفه و عمار دقوا ضلعه و تهجموا

حمایل شمشیر علی را به گردنش افکند و کشان کشانش بردند. دنده عمار

را شکسته و بر خانه دختر مصطفی یورش آوردند.

۱. همان.

۲. همان ۲۲.

❁مظلومه‌ی مغضوبه ❁

علی بیت بنت المصطفی و امامهم ینادی: ألا فی بیتها النار اضر موا

در حالی که سر کرده‌شان نعره می‌زد که در خانه بانو آتش بیفروزید.

و تغصب میراث النبئی محمد و توجع ضرباً بالسیاط و تلطم^۱

دریغا که میراث محمد پامال شده و دختر با شلاق کتک می‌خورد، و سیلی به صورتش نواخته می‌شود.

۹. شیخ حر عاملی، متوفای ۱۱۰۴ هـ گوید:

اولادها خمس حسین و الحسن و زینب من ام کلثوم اسن

فرزندانش پنج تن بودند؛ حسین و حسن و زینب که از ام کلثوم بزرگ‌تر بود.

و محسن اسقط فی یوم عمر من فتحة الباب كما قد اشتهر^۲

و محسن که در روز عمر در اثر فشار باز شدن درب خانه سقط گردید همچنان که مشهور است.

سبیه قبل حضور الأجل بل من ضربة ذاک الرجل

دلیل آن مرگ ناگهانی پیش از فرا رسیدن اجل، از ضربه‌ای بود که آن مردک به در زد

اذ أسقطت لوقتها جنینها ولم تزل تبدي له أئینها^۳

در همان دم جنین او سقط شد که هم واره برای آن آه و ناله داشت.

۱۰. صالح فتونی متوفای ۱۱۹۰ هـ ضمن قصیده‌ای گوید:

و تلک فاطمة لم ترع حرمتها من دقّ ضلعاً لها بالباب یکسره^۴

۱. همان.

۲. همان ۲۳.

۳. همان.

۴. همان، ۲۴.

لكنّها لاذت وراء الباب رعاية للستر والحجاب

لیکن او به پشت در پناه برد تا حجابش رعایش شود.

فمذروها عصر وفا عصرة كادت بروحی أن تموت حسرة

و به محض این که او را دیدند چنان او را در فشار درب تاباندند. روحم

فدایش! نزدیک بود از حسرت و تألم جانش پر کشد.

تصیح یا فضة سنديني فقد ورّی قتلوا جنینی

فزیاد بر آورد: ای فضّه مرا دریاب! به خدا سوگند، به یقین جنین مرا کشتند.

فأسقطت بنت الهدی واحزنا جنینها ذاک المسمی محسناً

دریغا که دختر هدایت جنینش را که محسن نام داشت، سقط کرد.

۱۴. حافظ ابراهیم، متوفای ۱۳۵۱ هـ گوید:

وقوله لعلی قالمعمر اکرم بسامعها اعظم بملقیها

سخنی را که عمر به علی گفت، آویزه گوش ساز، بر شنونده‌اش فرو تن

باش و از گوینده‌اش بر حذر.

حرّقت دارک لا ابقی علیک بها ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها

چنانچه بیعت نکنی، خانه‌ات را به آتش کشیده و آن را بر سرت ویران

می‌کنم، هر چند که دختر مصطفی در آن باشد.

ما کان غیر أبی حفص یفوه بها أمّام فارس عدنان و حامیها^۲

در برابر قهرمان و حامی عدنان جز ابوحفص چنین کلامی سر زبان

نمی‌آورد.

۱۵. شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، متوفای ۱۳۷۳ هـ گوید:

۱. همان / ۱، ۲۷، ۲۸.

۲. الماساة، ۲۸ / ۱ و - راجع دلائل الصدق ج ۳ / ق ۱ / ۵۴.

و فی الطفوف سقوط السبط منجدلا من سقط محسن خلف الباب منهجه

نقشه در خون غلطیدن سبط، هنگام سقوط محسن پشت در کشیده شد
و بالخيام ضرام النار من حطب بیاب دار ابنة الهادی تأججه^۱
و آتش زدن چادرها از هیزمی بود که بر در خانه دختر پیامبر شعله ور شد.
۱۶. علامه محقق اصفهانی، متوفای ۱۳۶۱ هـ گوید:

و ما اصابها من المصاب مفتاح بابہ حدیث الباب

کلید باز شدن مصائبی که بر سرش آمد، داستان درب خانه بود.

إن حدیث الباب ذوشجون بما جنت به ید الخون

آن داستان شامل مصائب بسیاری است که دست‌های خیانت کاران مرتکب
گردید.

أیہجم العدا علی بیت الهدی؟ و مهبط الوحی و متدی الندی

آیا درست است که دشمنان به خانه هدایت و جای گاه نزول وحی و ریش
رحمت، حمله‌ور شده‌اند؟

أیضرم النار بیاب دارها؟ و آية النور علی منارها

در حالی که هنوز آیه‌های نور از منار خانه فاطمه فروزان است، آیا درست
است که آستان خانه او به آتش کشیده شده؟

ما أجهل القوم! فان النار لا تطفی نور الله جلّ و علا

این گروه چه قدر نادانند! چه آن که آتش، نور خداوند جلّ و علا را خاموش
نمی‌سازد

لکن کسر الضلع لیس ینجبر الا بصمصام عزیز مقتدر

❁مظلومه‌ی مغضوبه ❁

أما شكستن پهلو جبران نمی‌شود جز با شمشیر (مردی) نیرومند و مقتدر
اذرَضْ تلك الاضلع الزكيه رزبه لامثلها رزبه
زیرا شکستن آن پهلو‌ی پاکیزه مصیبتی است که همانندی برای آن نیست.
ومن نبوع الدّم من ثديها يعرف عظم ما جرى عليها
و از جوشش خون از پستان‌هایش، بزرگی فاجعه‌ای که بر او رفت، پیداست.
وجاوز الحدّ بلطم الحدّ شلت يد الطغيان والتعدّي
آنان با سیلی زدن از حدّ خویش تجاوز کردند که دست طغیان و تعدّی
بریده باد.

فاحمّرت العين وعين المعرفة تذرّف بالدمع على تلك الصّفه
آن چشم، کبود شد و چشم بصیرت همواره بر این وضع گریان است.
ولاتزيل حمرة العين سوى بيض السيف يوم ينشر اللوا
آن روز که پرچم افراشته خواهد شد، جز برق شمشیرها آن کبودی را بر
طرف نخواهد ساخت.

وللسّيّاط رنة صداها في مسمع الدّهر فما أشجها
زوزه دل خراش شلاق، در گوش روز گار پیچیده است
والأثر الباقي كمثل الدّمالج في عضد الزهرا اقوى حجج
رد بازمانده آن شلاق در بازوی زهرا بهترین گواه است.
ومن سواد متنها اسودّ الفضا يا ساعد الله الامام المرتضى
از کبودی کمر، آسمان قیرگون گردیده است، ای امام مرتضی که دست
خدایی!

ووکز نعل السيف في جنبيها أتى بكلّ ما أتى عليها

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

بی تردید آن چه که بر سر او آمده، از ضربه‌های غلاف شمشیر بر دو پهلویش بود.

ولست أدري خبر المسار سل صدرها خزانة الأسرار

من آن چه را که مسمار بر سر فاطمه آورد، نمی‌دانم، بل که از سینه‌ای پرسیان شو که راز دار اسرار است.

و في جنين المجد ما يدمى الحشا و هل لهم اخفاء أمر قد فشا؟

در جنین شرف، آنی هست که درون را خونین جگر می‌سازد. آیا توان آن دارند که امر عیان را پنهان کنند؟

والباب والجدار والدماء شهود صدق ما به خفاء^۱

در و دیوار و خون‌ها (ی روان بر آن) شهود راستینی هستند که نمی‌توان انکارشان کرد.

نوحه سرایی فاطمه علیها السلام

زمانی که رأی ابوبکر بر آن قرار گرفت که فاطمه را از فدک و عوالی ممانعت نماید و وی از توجّه ابوبکر به سخنان خود مأیوس شد، به سوی قبر پدرش رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و خود را روی قبر انداخته و از آن چه که مردم به سرش آورده بودند، به ایشان شکایت نمود و چندان گریست که تربت ایشان با اشک‌های وی خیس شد و با این اشعار نوحه سرایی کرد:

قد کان بعدک انباء و هنبثة لو کنت شاهدا لم یکبر الخطب

بعد از تو (یا رسول الله) غوغا و مصیبتی به پا شد و اگر تو شاهد آن بودی، مصیبت گسترش نمی‌یافت.

انا فقدناک فقد الأرض و ابلها و اختل قومک فأشهدهم و قد نکبوا^۱

چونان زمینی که باران سرشار خود را گم کند، تو را از دست دادیم. قوم تو پراکنده شدند و تو گواه باش که سرنگون گشتند.

قد کان جبریل بالآیات یؤنسنا فغبت عنا فکلّ الخیر محتجب

جبرئیل ما را با آیات مأنوس می‌ساخت و چون تو از میان ما رفتی، همه خوبی‌ها از ما دریغ شد.

و کنت بدرأ و نوراً یستضاء به علیک تنزل من ذی العزة الکتب

تو نور و ماه تمامی بودی که از تو پرتو گرفته می شد و صحیفه های الهی از
خدای مقتدر بر تو نازل می شد.

تجهمتنا رجال واستخف بنا بعد النبی و کل الخیر مغتصب

پس از پیامبر، حرمت ما شکسته شد و گروهی بر ما هجوم آوردند و تمامی
نیکی ها غصب گردید.

سیعلم المتولی ظلم حامتنا یوم القیامه أنى سوف ینقلب

آن که سردم دار ستم برخاندان ما بود، روز رستاخیز خواهد فهمید چه گونه
زیر و رو خواهد شد

فقد لقینا الذی لم یلقه أحد من البریه لاعجم ولا عرب

ما دچار آنی شدیم که هیچ کسی از آدمیان، نه عجم و نه عرب، دچار آن
نشده.

فسوف نبکیک ما عشنا و ما بقیت لنا العیون بتهال له سكب^۱

تا زنده ایم و برای ما دیدگان اشک باری باشد، باران وار خواهیم گریست.

۳۳. و از ایشان صلوات الله علیها نقل شده است:

قل للمغیب تحت اطباق الثری ان کنت تسمع صرختی و ندائیا

به آن دور مانده ای که زیر لایه های خاک پنهان گشته بگو اگر ناله و فریادم را
می شنوی، بدان.

صبت علی مصائب لو أتها صبت علی الایام صرن لیالیا

۱. در شرح نهج البلاغه چنین است:

قد کان بعدک أنباء و هبئة
أدت رجال لنا نجوی صدورهم
تجهمتنا رجال و استخف بنا
لو کنت شاهدها لم تکبر الخطب
لما قضیت و حالت دونک الکتب
إذ غبت عنا فنحن الیوم نغتصب

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

بر وجودم سختی‌هایی فروریخت که اگر بر روزها فرو می‌ریختند، از ظلمت آن سختی‌ها شب می‌شدند.

قد كنت ذات حمى بظلم محمد لا أخصي من ضيم و كان جماليا

اما اینک چنان شده‌ام که از فرومایگان هراس دارم و ستم‌گرانم را با چادرم می‌رانم.

فاليوم أخصع للذليل و أتقى ضيمي و أدفع ظالمي بردائيا^۱

و در مرثیه سرایی دیگری چنین می‌گوید:

فاليوم أخضع للذليل و أتقى ذلي و أدفع ظالمي بالراح

اما اینک در برابر فرومایگان درمانده‌ام و از شکستم بیمناکم و با دست‌ان خالی ستم‌گران را می‌رانم.

۳۴. در حدیث رجعت از امام صادق علیه السلام آمده:

«سپس فاطمه شروع کرده و از آن چه که از ابوبکر و عمر کشیده، شکایت می‌کند و از رفتنش به سوی ابوبکر در جمع مهاجرین و انصار می‌گوید. و از قول عمر که گفت بیاور آن قباله‌ای را که می‌گویی پدرت آن را برای تو نوشته و قباله در آوردن فاطمه و قباله را از او گرفتن و فرو پاشیدن برگ‌های آن بر سر شاهدان قرشی و مهاجران و انصار و سائر اعراب و تف کردن وی بر قباله و جر دادن آن و گریان و نالان بازگشتن فاطمه به سوی قبر پدر و روی سنگ ریزه‌های داغ و سوزان دویدن ایشان که بسی ناراحتشان می‌کرد و استغاثه ایشان

۱. ثلاثیات مسند احمد نابلسی؛ ۴/ ۴۸۹ و السواد و البیاض علامه؛ ۱۶۳ و تاریخ الخمیس؛ ۲/ ۱۷۳ و عیون الاثر؛ ۲/ ۳۴۰ و اعلام الساجد شیخ زر کلی؛ ۲۷۳ و روضة الاحباب هروی؛ ۴۱۳ و وفاء الوفاء سمهودی؛ ۲/ ۳۸۷ و سیره زینی دحلان در حاشیه سیره حلبی؛ ۳/ ۳۶۴ و نزهة المجالس علامه عبدالرحمن صفوری؛ ۲/ ۱۶۶ و الانوار المحمدیه نهانی؛ ۵۹۳ و جمع الوسائل قاری ملاعلی؛ ۲/ ۲۶۳ و اهل البيت الستاد توفیق؛ ۱۶۴.

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

به خداوند و به پدرش و تمثّل به شعر رقیقه دختر صفی:

قد كان بعدك انباء و هنيئة لو كنت شاهدا لم يكبر الخطب

پس از تو روی دادها و آشوب و مصیبتی رخ داد که اگر تو حاضر بودی،
حادثه، غم بار و بزرگ نمی شد.

انا فقدناك فقد الأرض و ابلها و اختلّ قومك فأشهدهم فقد لعبوا

چونان زمین که باران سرشارش را از کف دهد، تو را از دست دادیم قومت
پراکنده شد و تو شاهدشان باش که بازی خوردند.

أبدت رجال لها نجوى صدورهم لما نأيت و حالت دونك الحجب

به هنگامی که دور شدی و حجابها میان تو و ما واقع شد، گروهی در برابر
آن حادثه کینه‌های درونشان را آشکار کردند.

لكل قوم لهم قری و منزلة عند الاله على الأذنين مقرب

هر قومی که نزد خدا منزلتی دارند، نزد آدمیان نیز مورد احترامند

یالیت قبلک کان الموت حلّ بنا أملوا أناس ففازوا بالذی طلبوا

کاش پیش از تو می‌مردیم تا مردمانی که دنبال فرصت بودند، بدان چه
می‌خواستند، می‌رسیدند.

سپس برای ایشان جریان ابوبکر را می‌گوید و ارسال او خالد بن ولید و قنفذ
و عمر بن خطاب و از جمع کردن او مردم را برای بیرون کشیدن امیر مؤمنان علیه السلام
از خانه‌اش برای بیعت در سقیفه بنی ساعده و مشغول بودن امیرالمؤمنین پس از
وفات رسول الله صلی الله علیه و آله برای سامان دادن وضع همسران و خاک سپاری ایشان و
سوگواری و جمع آوری قرآن و ادای دیون و تعهدات ایشان پس از فروختن
دار و ندار خود و پرداختن آن از طرف رسول الله و گفتار عمر به ایشان که ای

❁مظلومه‌ی مغضوبه ❁

علی! بیا بیرون برای پیوستن بدان چه که مسلمانان برای آن اجتماع کرده‌اند و گر نه می‌کشیمت و گفتار فضّه خدمت کار فاطمه به آنان که امیرمؤمنان مشغول است و اگر با خود منصف باشید، حق از آن اوست.

و فراهم کردن آنان هیمه و آتش گیره بر در خانه برای آتش زدن خانه امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم و فضّه و آتش افروختن آنان بر در خانه و خروج فاطمه به سوی آنان و گفتار ایشان خطاب به آنان:

«وای بر تو ای عمر! چه گستاخی‌ای است که بر خدا و بر رسول او روا داشته‌ای؟ می‌خواهی نسل او را از دنیا براندازی؟ و نور خدا را خاموش سازی و خداوند نور خود را پاس دار است.»

و فریاد عمر بر سر او و گفته‌اش که «ای فاطمه محمد دیگر حاضر نیست و ملانکه دیگر امر و نهی از جانب خدا نمی‌آورند و علی، جز فردی از مسلمانان نیست. اختیار با توست اگر خواستی علی برای بیعت بیرون می‌آید یا همه‌تان را می‌سوزانم.»

پس فاطمه در حال گریه گفت: «خداوندا! به سوی تو از فقدان پیامبر و رسول برگزیده‌ات و برگشت امت او از ما و ممانعت آنان از حق ما که در کتاب مُنزل بر پیامبر مرسلت برای ما قرار دادی، شکایت می‌کنم.» و گفته عمر که ای فاطمه افسانه‌های زنانه را رها کن. خدا هرگز نبوت و خلافت را برای شما قرار نمی‌دهد و سپس آتش گرفتن درب، دراز کردن قنغذ ملعون دستش را برای گشودن درب و کتک زدن عمر فاطمه را با شلاق به بازویش که بازوی زهرا مانند دمل سیاه شد و ورم کرد. و سپس لگد زدن به در که به شکم فاطمه اصابت نمود و او محسن را که شش ماهه حامله بود، سقط کرد.

هجوم عمر و قنغذ و خالد بن ولید و سیلی به صورت فاطمه زدن چندان که

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

گوشواره‌های فاطمه از زیر روسری ایشان پدیدار شد. و فریاد ایشان که با گریه می‌گفت: «وا ابتاه! وا رسول الله!» دخترت فاطمه تکذیب شده و کتک می‌خورد و جنینش کشته می‌شود و خروج امیرمؤمنان علیه السلام از خانه با چشمانی سرخ شده و سر برهنه و انداختن عبای خود بر سر او و بغل کردن فاطمه و گفتار ایشان به وی که «ای دختر رسول خدا! همانا که خداوند پدرت را رحمة للعالمین برانگیخت، خدا را! خدا را! مبادا که روسری از سر برداری و سر به آسمان سائی، به خدا سوگند ای فاطمه، اگر چنین کنی خداوند در روی زمین نه کسی را که شهادت بدهد که محمد، موسی و عیسی و ابراهیم و نوح رسول الله هستند باقی می‌گذارد و نه جانوری بر روی زمین می‌ماند و نه پرنده‌ای در آسمان، که خدا همه را هلاک می‌کند.

سپس فرمود: ای ابن خطاب! اوای بر تو از امروز روزت و ما بعد آن و پسین آن. برو بیرون پیش از آن که شمشیرم را کشیده و پسمانده‌های امت را فانی سازم. عمر و خالد بن ولید و قنفذ و عبدالرحمن بن ابی بکر خارج شده و بیرون خانه ایستادند و امیرمؤمنان به فضه گفت ای فضه! بانویت را دریاب که در اثر لگد و فشار درب، درد زایمان او را فراگرفته و محسن را سقط کرده است، و او به جدش رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد پیوست و بدو شکایت خواهد کرد.

علامه مجلسی این مطلب را در بحار الانوار جلد ۵۳ صفحه ۱ به نقل از تألیفات برخی از اصحاب ما، گوید: از سرورم امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا برای مهدی علیه السلام وقتی معین شده است؟... .

سپس مفضل گفت: ای مولای من چه می‌فرمایید درباره سخن خدای متعال که می‌فرماید: «وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» فرموده ای مفضل: والله که مؤوده همان محسن است، زیرا او از ماست نه دیگری، و هر کس غیر از این بگوید، او را تکذیب کنید.

مفضل گفت: ای مولای من بعد چه رخ خواهد داد؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

«سپس فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله برخاسته و می‌گوید: خدایا وعده و میعادت را درباره من و آنان که به من ستم کردند و حقم را غصب کردند و مرا زده و با تمام فرزندانم نالان گذاشتند انجام ده.»

۳۵. عبد الجلیل فزوینی رازی درباره عمر گوید:

«عمر درب را به شکم فاطمه زد و او را از گریه کردن به پدرش منع کرد»^۱.

۳۶. فیض کاشانی گوید:

«سپس عمر عده‌ای از آزاد شدگان در فتح مکه و منافقین را دور خود جمع کرد و آن‌ها را به منزل امیرمؤمنان آورد وقتی فاطمه علیها السلام دانست که آنان خانه را آتش خواهند زد، برخاست و درب را باز کرد آنان پیش از این که وی از آن جا دور شود، درب را با فشار به عقب تاباندند و فاطمه میان در و دیوار ماند. آنان امیرمؤمنان را که روی جایگاهش نشسته بود حمله‌ور شده و بر سرش ریختند و او را در حالی که به لباسش پیچانده بودند، از خانه خارج کرده و کشان کشان به سمت مسجد بردند. فاطمه میان آنان و میان شوهرش حائل شده و گفت: «سوگند به خدا نمی‌گذارم.»

پسر عمویم را به ستم بکشید. اکثر آنان او را به خاطر فاطمه رها کردند ولی عمر به قنفذ بن عمران دستور داد که فاطمه را با شلاقش بزند. قنفذ کمر و دو پهلوی او را با شلاق کوفتن گرفت، چندان که او را ناتوان ساخت و ضربه‌ها در جسم شریف او اثر کرد و این زدن، بزرگ‌ترین آسیب را در سقط جنینش که رسول الله صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بود، رسانید.»^۲

۱. الماساة، ۲/ ۲۹۶ به نقل از النقض، ۳۰۲.

۲. الماساة، ۲/ ۲۹۷ به نقل از علم الیقین فیض، ۳۸۶.

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

۳۷. شیخ کفعمی متوفای ۹۰۵ هـ کتابی دارد بنام المصباح، که آن را از دویست و چهل کتاب برگزیده و گفته است که وی آن را از کتاب‌هایی جمع آوری کرده که بر صحت آنها اعتماد دارد.

وی در آن کتاب این دعا را از ابن عباس به نقل از علی عليه السلام روایت می‌کند که علی آن را در قنوت نمازش می‌گفته است.
بخش‌هایی از آن دعا چنین است:

«وکودکان او را کشتند و منبر پیامبر را از وصی و وارث علم او خالی کردند. . . و شکمی که پاره کردند و جنینی که سقط کردند، دنده‌ای که شکستند و قباله‌ای که پاره کردند»^۱.

شیخ ابوالسماوات [بعد از کلام وی که گذشت] گوید:
«دنده شکسته و قباله پاره شده ایشان اشاره است به آن چه که آنها با فاطمه عليها السلام کردند از پاره کردن قباله ایشان تا شکستن دنده او».

۳۸. احمد بن خصیب گوید: شنیدم ابوالطفیل عامر بن وائله از امیرمؤمنان نقل می‌کند که ایشان در ضمن گفت و گویی که با عمر داشت، به عمر می‌گفت: این همان آتشی است که شما بر در خانه من افروختید تا من و فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و دو پسر حسن و حسین و دو دخترم زینب و ام کلثوم را بسوزانید»^۲.

۳۹. بحار الانوار، ۳۰ / ۳۴۸ به نقل از ارشاد القلوب دیلمی ضمن حدیثی طویل از فاطمه گوید:

۱. الماساة، ۱ / ۴۵ به نقل از بحار الانوار، ۸۲ / ۲۶۱ و المصباح کفعمی، ۵۵۳ و البلد الامین، ۵۵۱ و - علم الیقین ۷۰۱ ما این مطلب را قبلاً از بلد الامین و بحار الانوار نقل کردیم.
۲. الماساة، ۱ / ۴۶؛ به نقل از جلاء العیون ۱ / ۱۸۹.

❁ مظلومه‌ی مغضوبه ❁

«پس آنان هیمه آتش گیر را بر در خانه ما جمع کرده و آتش آوردند که آن را بیفروزند و ما را آتش بزنند. من بر آستانه درب ایستاده و آنان را به خدا و به پدرم سوگند دادم که دست از ما بازدارند و ما را یاری کنند. عمر شلاق را از دست قنفذ نوکر ابوبکر ستاند و بازوانم را زدن گرفت. شلاق چنان به بازویم پیچید که مانند دمل ورم کرد و درب را با لگد کوفته و آن را به سویم که حامله بودم تاباند که به رو در افتادم و چون آتش شعله‌ور بود، صورتم را می‌سوزاند. با دست چنان سیلی‌ای به صورتم زد که گوشواره‌ام روی زمین پاشید و همان دم درد زایمانم گرفت و محسن بی گناهم را در حالی سقط کردم که کشته شده بود. آیا این همان امتی است که باید بر من درود فرستد؟^۱

۴۰. عیاشی، ۳۰۷/۲ از بعضی اصحاب ما، از یکی از آن دو [امام صادق یا امام باقر علیهما السلام] ضمن حدیثی نقل می‌کند:

«زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در گذشت و اختلاف میان مسلمانان افتاد و هنوز رسول الله دفن نشده بود که عمر با ابوبکر بیعت کرد. وقتی علی علیه السلام چنین دید که مردم با ابوبکر بیعت کرده‌اند ترسید که مبادا میان مردم فتنه ایجاد شود. مشغول کتاب خداوند شد و شروع به جمع آوری آن کرد. ابوبکر کس دنبال او فرستاد که بیا و بیعت کن. علی هم گفت: «تا زمانی که قرآن را جمع آوری نکنم، از خانه خارج نخواهم شد.

دوباره کس فرستاد و وی گفت تا کارم تمام نشود، خارج نخواهم شد. عمر مردی را که قنفذ نامیده می‌شد، فرستاد. فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله برخاست و میان وی و علی علیه السلام حائل شد. قنفذ او را زد و بدون علی راه افتاد و رفت. عمر ترسید که علی مردم را جمع کند. دستور آوردن هیمه داد و اطراف

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

خانه او را پر از هیمة کرد. پس از مدتی عمر با آتش یدر دست پدیدار شد و خواست که خانه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را آتش زند که وقتی علی چنین دید، از روی اکراه و نه میل خود خارج شد و بیعت کرد.^۱

۴۱. و در حدیثی دیگر آمده است که امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود:

«روزی به مانند محنت کربلا نیست هر چند که روز سقیفه و آتش زدن درب خانه علی و حسن و حسین و فاطمه و زینب و ام کلثوم و فضه و کشته شدن محسن در اثر ضربه لگد، بزرگتر و عظیمتر است، چرا که آن روز ریشه تمام ناراحتی هاست.»^۲

۴۲. قاضی عبدالجبار، متوفای ۴۱۵ هـ و معاصر شیخ مفید گوید:

«شیعه مدعی روایتی است که از جعفر بن محمد و دیگران نقل کرده‌اند؛ دایر

بر این که عمر فاطمه را با شلاق زده است.»^{۳ و ۴}

۱. ر. ک بحار الانوار، ۲۸ / ۲۳۱ و الماساة ؛ ۱ / ۵۴، این مطلب در شماره ۱۳ نیز گذشت.

۲. الماساة ، ۱ / ۶۲ به نقل از فاطمه بهجة قلب المصطفی، ۲ / ۵۳۲.

۳. الماساة ، ۱ / ۶۶ به نقل از المغنی قاضی عبدالجبار، ۲۰ / ۳۳۵ و - الشافی سید مرتضی، ۱۱۹ و ۴ / ۱۱۰ و شرح

نهج البلاغه؛ ۱۶ / ۲۷۱ که در شماره ۱۶ گذشت.

۴. پایان گفتار مرحوم آیت الله احمدی میانجی.

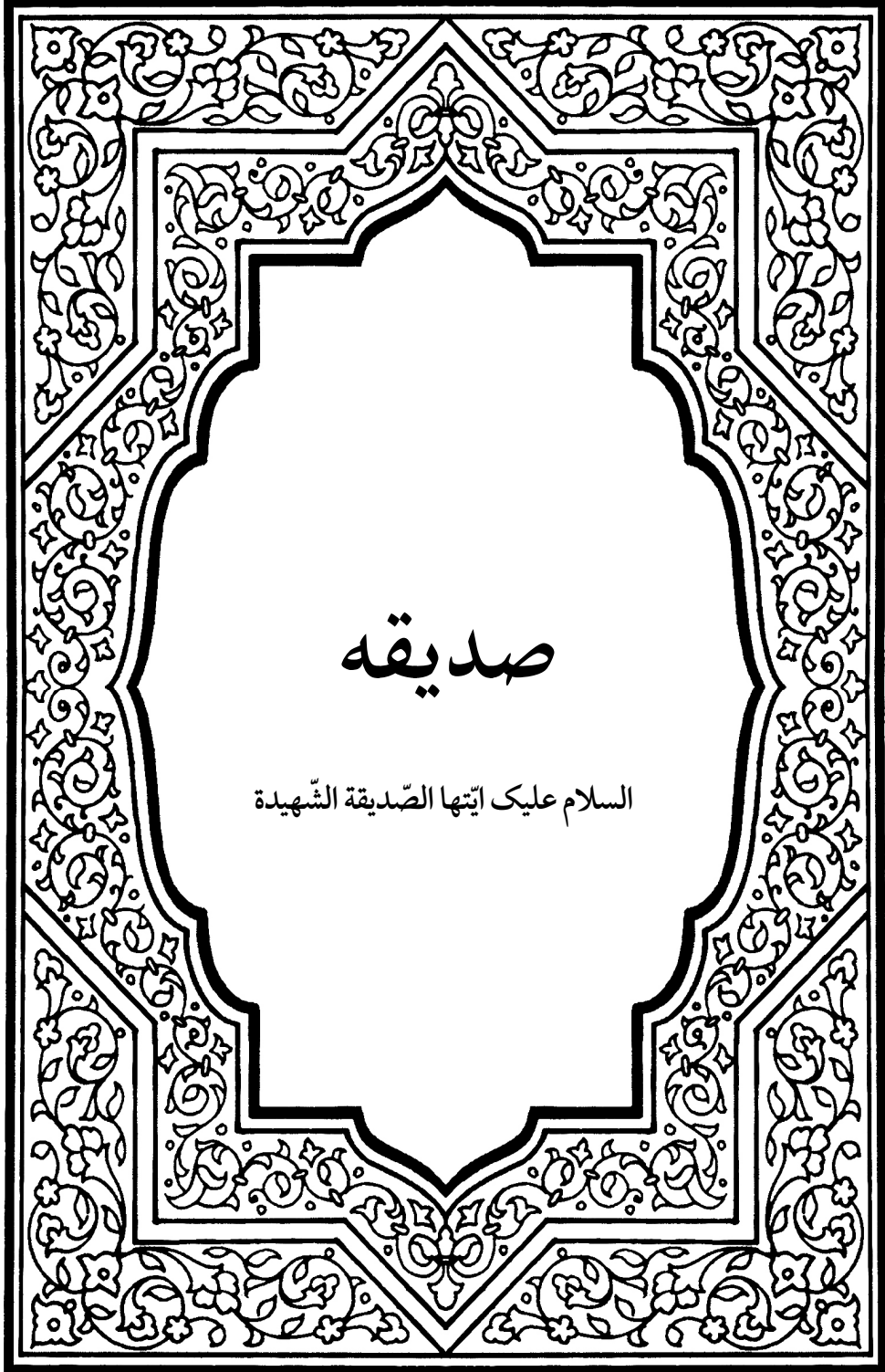
فخر زنان عالم

فاطمه فخرِ زنانِ عالم است
همسرِ شاهِ ولایت، مرتضی
أسوه‌ی صبر و وقار و همّت است
از علی هرگز تقاضایی نداشت
بحرِ عصمت را چو او نبود گهر
پاره‌ی قلب پدر باشد بتول
فاطمه دختِ پیمبر بود و بس
وصفِ شأنش از توانِ من، فزون
روی ماهت گشت نیلی، فاطمه
کوه حیران، از نبردِ فاطمه
شیعه را جز سوگ و جز ماتم نبود
زین سبب، خون دردلِ اطفال شد
کرد پنهان، گنجِ خود را همسرش
هستی ام گردد فدای فاطمه
تو به دادِ اُمّتِ زهرا برس
کی به دیدارِ تو نایل می شویم

فاطمه جانِ نبیِ خاتم است
فاطمه دختِ نبوت، مصطفی
فاطمه الگوی حُسن و رحمت است
فاطمه هرگز تمنّایی نداشت
فاطمه دنباله‌ی نسلِ پدر
فاطمه امّ ابیهای رسول
فاطمه زهرای حیدر بود و بس
فاطمه پهلو شکسته، غرقِ خون
دشمنت زد بر تو سیلی، فاطمه
آسمان نالان ز دردِ فاطمه
عاقبت، مرگِ گلِ یاسِ کبود
مرتضی بر جسمِ او غسل شد
گنج بوده، جسمِ پاک و اطهرش
کاش کردم، خاکِ پای فاطمه
ای خداوندِ بزرگ و داد رس
مهدی، ای اُمّیدِ این خیلِ عظیم

یا زهرا مدد

تا به کی آقای ما تنهاست یا زهرا مدد
تا به کی آواره در صحراست یا زهرا مدد
تا به کی خیمه نشین آستان غیبت است
شیعه را این غصه غم افزاست یا زهرا مدد
ماجرای غیبت از مولای ما آغاز شد
این همان غمهای عاشوراست یا زهرا مدد
قصه ی سرداب هم از بیت الاحزان شد شروع
جای این ویرانه در دلهاست یا زهرا مدد
قصه ی غصب فدک پایان یک سیلی نبود
آری این ارثیه ی طاهاست یا زهرا مدد
دردها تبعیدها زنجیرها آزارها
تا هنوز این ماجرا بر جاست یا زهرا مدد
فاطمی گشتن بنای کربلایی بودن است
چون حسینی بودن از اینجاست یا زهرا مدد
آن مسلمانی که بی مهر تو دارد ادعا
حکم او والله بی امضاست یا زهرا مدد
آخر ای منصور از منصور امت دست گیر
نام تو انسیه ی حوراست یا زهرا مدد
گر بیاید انتقامت را بگیرد مهدی ات
بر لبش این زمزمه زیباست یا زهرا مدد



صدیقه

از القاب حضرت فاطمه علیها السلام صدیقه است. فاطمه زهرا علیها السلام در گفتار و کردار به حدی راستگو و درست کردار بوده‌اند که به ایشان القابی چون؛ صدیقه، صادقه و صدوقه داده‌اند. زنی را که راستگو باشد، صادقه گویند. فاطمه زهرا علیها السلام نه تنها صادقه بودند، بلکه صدیقه یعنی بسیار راستگو نیز بوده‌اند.

فاطمه‌ی راستگوست هر چه گفت بپذیر

«امام کاظم علیه السلام از پدران خود نقل فرمود: در شبی که صبح آن پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست و در را به روی بقیه بست. ابتدا فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را صدا نمود و مدتی طولانی از شب را با او خلوت نمود.

وقتی این ملاقات طول کشید، حضرت امیر علیه السلام همراه با فرزندان بیرون آمدند و در آستان در ایستادند. مردم نیز پشت در ایستاده بودند، زنان پیامبر به حضرت علی و فرزندان ایشان نگاه می‌کردند.

عایشه به حضرت امیر علیه السلام گفت: چرا رسول خدا تو را در این ساعت مهم از اطاق بیرون کرد و با دخترش خلوت نموده است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: من از آنچه در خلوت می‌گذرد با خبرم! آن‌ها درباره‌ی مسائلی که تو و پدرت و دو یار پدرت به وجود خواهید آورد سخن می‌گویند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، ایشان در حال جان دادن بودند، نتوانستم خودم را کنترل کنم و به این حال پیامبر گریستم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی جان! الان زمان گریه‌ی تو نیست، من به سوی خداوند توجه کرده و نعمت‌های او می‌ستایم، اما گریه و غم و غصه‌ی من برای تو، همسرت می‌باشد. پس از من، حق شما را ضایع می‌کنند و همگی بر شما ظلم روا می‌دارند.

ای علی! من فاطمه را به مسائلی وصیت کردم و مطالبی به او گفته‌ام که برایت بگوید، هر چه فاطمه گفت، آن را تنفیذ کن زیرا او بسیار راستگو و صادق است. سپس زهرا را در آغوش گرفت و سرش را بوسه زد و فرمود: فاطمه جان! پدرت فدایت باد. صدای گریه‌ی زهرا بلند شد.

پیامبر، زهرا را به سینه‌ی خود چسباند و گفت: اما زهرا! من! خداوند انتقام شما را از آنان می‌گیرد و خداوند به غضب تو غضبناک می‌گردد. جهنم، منزلگاه این ظالمان باد، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله گریستند. علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم! گمان می‌کردم بخشی از وجودم در گریه‌ی پیامبر از دست رفت، مانند ابر بهاری گریه می‌کردند تا آنکه صورتش و محاسنش از اشک تر شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله از فاطمه علیها السلام جدا نمی‌شد. سر مبارک پیامبر بر روی سینه من بود، حسن و حسین پاهای آن حضرت را بوسه می‌زدند و با صدای بلند گریه می‌کردند.

اگر بگویم جبرئیل آنجا بود، دروغ نگفته‌ام، زیرا صدای گریه و زاری می‌شنیدم که برایم آشنا نبود، اما کسی را نمی‌دیدم، شک ندارم که صدای فرشته‌ای بود و مگر می‌شود جبرئیل در این شب هولناک یار دیرینه‌ی خود را تنها بگذارد.

❁ صدیقه ❁

آن شب، فاطمه زهرا علیها السلام چنان گریه می نمود که گمان می کنم زمین و آسمان بر او ناله و گریه می کردند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای دخترم! خداوند پشیمان شما خواهد بود. به همان خدایی که مرا برانگیخت، عرش خداوند و آنچه در اطراف اوست، از زمین و آسمان و ما بین این دو، از گریه تو گریستند. به همان خدایی که مرا برانگیخت، بهشت بر مردم حرام است، تا آنکه من وارد بهشت گردم و پس از من، تو اولین کسی هستی که بر بهشت قدم می نهی.

فاطمه جان! گوارایت باد. به همان خدایی که مرا برانگیخت، تو سرور زنان بهشت هستی. به همان خدایی که مرا برانگیخت، جهنم شعله ای می کشد که هیچ پیامبر و یا فرشته ای مقربی از هراس او در امان نیست و همگی بی هوش می شوند، یک منادی صدا می زند: ای جهنم! خداوند به تو می گوید: آرام باش تا فاطمه، دختر محمد، عبور نماید و به بهشت روانه گردد، هیچ دود و آتشی به او آسیب نمی رساند.

به همان خدایی که مرا برانگیخت، حسن از طرف راست و حسین از طرف چپ، شما را همراهی می کنند و به بالاترین مکان بهشت در پیشگاه خداوند متعال، در مقامی شریف در کنار علی بن ابی طالب جای می گیری. به همان خدایی که مرا برانگیخت، از دشمنانت دادخواهی خواهم نمود و کسانی که حق تو را غصب کردند، رشته محبت تو را بریدند، بر من دروغ بستند، همه را پشیمان و خجل خواهم نمود، پس می گویم: ای امت من! ای امت من! جواب می رسد، امتت، پس از شما دگرگون شدند و جهنمی گشتند.»^۱

راستگوترین

زندگی حضرت زهرا علیها السلام بهترین گواه بر صداقت و راستگویی اوست. دوست و دشمن بر این معنی هم عقیده‌اند.

عایشه می‌گوید: هیچ کس را راستگوتر از زهرا نیافتم، مگر تنها پدرش را.^۱ و هنگامی که واقعه‌ای بین عایشه و فاطمه علیها السلام پیش آمده بود خود عایشه می‌گوید: «ای رسول خدا! از فاطمه بپرس، که او هرگز دروغ نمی‌گوید».^۲ از همین روست که نامش را صدیقه نامیدند. یعنی بسیار راستگو و کسی که هرگز دروغ نگفته است. البته صدیق معنای وسیع‌تر از این دارد و به کسی که نیت و قول و عملش با هم تطابق دارند گفته می‌شود و به راستی که زهرا علیها السلام همین گونه بود و کامل‌ترین مصداق آن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام می‌گوید: ای علی! به تو سه چیز داده شده که به هیچ کس حتی به من هم داده نشده. پدر زنی هم چون من و همسری چون صدیقه و فرزندان هم چون حسن و حسین، ولی با این همه، شما از من هستید و من از شما.^۳

امام صادق علیه السلام نیز هرگاه از فاطمه علیها السلام یاد می‌کرد با عنوان صدیقه الکبری یاد می‌کرد و می‌گفت: صدیقه را جز صدیق غسل نمی‌دهد^۴ و امام موسی بن

۱. المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳ ص ۱۶۰.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۴.

۳. الغدیر، ج ۲، ص ۳۰۵.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۱۴، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۶.

❁ صدیقه ❁

جعفر علیه السلام هم با عنوان صدیقه شهیده از فاطمه علیها السلام یاد می کرد.^۱
رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با عنوان صادقه و صدوقه از دختر خود نام می برد.^۲

لباس عید

خدا نیز آنجا که فاطمه علیها السلام برای لباس عید به حسین علیه السلام وعده ای می دهد و
إن شاء الله می گوید تا آن ها را آرام کند، به وعده او عمل می کند و برای
حسین علیه السلام لباسی از بهشت می فرستد تا فاطمه همیشه صدیقه باشد.^۳
به راستی با این همه جلالت و عظمت چرا در جریان فدک، عمر و ابوبکر،
سخنان او را نپذیرفتند و وقاحت را به آنجا رساندند که حتی شهود او را که
علی علیه السلام و حسین علیه السلام و ام ایمن بودند - تکذیب کردند؟
ام ایمنی که رسول صلی الله علیه و آله او را مژده بهشت می داد و حسین که دو سرور
جوانان بهشتند و علی علیه السلام که به گفته ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، او با حق است و حق با
او است و خدا او را نفس رسول صلی الله علیه و آله می خواند.

خداوند وعده صدیقه طاهره علیها السلام به حسین علیه السلام را عملی می کند.
شیخ حر عاملی از ابی عبدالله مفید نیشابوری روایتی از امام رضا علیه السلام نقل
می کند، که لباس های حسن و حسین علیه السلام کهنه شده بود و عیدی فرا رسید،
ایشان به مادرشان گفتند بچه های مدینه لباس های نو پوشیده اند ولی ما لباس نو نداریم.
زهرای مرضیه علیها السلام فرمود: لباس های شما پیش خیاط است هر وقت آورد
می پوشید. شب عید رسید آقا زاده ها خواسته خود را تکرار کردند. فاطمه علیها السلام
گریه کرد و دلش برای عزیزان خود سوخت، باز همان کلمه را گفت.

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۸۵.

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۱.

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۵.

فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

شب در خانه فاطمه کوییده شد، فاطمه علیها السلام فرمود؛ کیست در می‌زند؟ عرض کرد: همان خیاط هستم، لباس حسن و حسین را آورده‌ام. در را باز کرد مردی را دید همراه با لباس‌های عید، خانم فاطمه زهرا علیها السلام می‌فرماید: مردی با آن هیبت و اخلاق ندیده بودم.

بقچه را به زهرا علیها السلام داد و برگشت.

فاطمه وارد خانه شد بقچه را باز کرد و دو عدد پیراهن و دو عدد لباده و دو عدد شلوار و عمامه و رداء و دو عدد کفش سیاه دورشان رنگ قرمز در داخل بقچه بود.

حضرت زهرا علیها السلام حسین را بیدار کرد و لباس‌ها را بر تن‌شان پوشانید. در همین حین رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد بچه‌های خود ملبس دید آن‌ها را به بغل گرفت و رو کرد به فاطمه علیها السلام فرمود خیاط را دیدی؟ عرض کرد: بلی دیدم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: او خیاط نبود، او خازن بهشت بود. فاطمه سؤال کرد یا رسول الله کسی به شما خبر داد؟ فرمود قبل از آنکه او عروج کند جبرئیل خبر داد.^۱

و طریحی این روایت را طور دیگری نقل کرده؛ که حسین از رسول خدا صلی الله علیه و آله مستقیماً لباس عیدی را خواسته و جبرئیل آن لباس‌ها را آورد ولی رنگ آنها سفید بود. حسین گفتند: بچه‌های عرب لباس‌های رنگ به رنگ پوشیده‌اند رسول خدا صلی الله علیه و آله به فکر فرو رفت. جبرئیل آمد گفت: که پرس از حسن و حسین چه رنگی را دوست دارند و دستور بدهند یک طشت و یک آفتابه

۱. بحار ج ۴۳ ص ۲۸۹ اثبات الهداة ج ۱۶۳ و علامه مجلسی و همین جلد ص ۷۵ با این اضافات نقل می‌کند. ۱- فاطمه به حسین گفت خیاط لباس برای شما می‌دوزد ان شاء الله. ۲. خداوند چون فاطمه به حسین علیها السلام گفته بود لباستان پیش خیاط است ان شاء الله نخواست گفتار فاطمه و وعده او عمل نشود پس خدا نیز آنجا که فاطمه علیها السلام برای لباس عید به حسین علیها السلام وعده‌ای می‌هد و ان شاء الله می‌گوید تا آن‌ها را آرام کند، به وعده او عمل می‌کند و برای حسین علیها السلام لباسی از بهشت می‌فرستد تا فاطمه همیشه صدیقه باشد.

❁ صدیقه ❁

بیاورند وقتی آوردند لباس حسن را گذاشت وسط طشت پرسید: پسرم تو چه رنگی می خواهی؟ گفت: ای جد بزرگوار! من سبز رنگ را دوست دارم جبرئیل آب ریخت و رسول الله ﷺ با دست خود فشرد، لباس ها همه به رنگ مانند زبرجد درآمد آن را به حسن داد.

سپس لباس های حسین را به طشت گذاشت فرمود: پسرم! تو چه رنگ لباس را دوست داری؟ عرض کرد من رنگ قرمز را دوست دارم، همان طور عمل شد، لباس حسین هم قرمز شد و پوشیدند، رسول خدا خوشحال شد و پدر و مادر و بچه ها همه شادمان شدند. اما جبرئیل گریه کرد و رسول خدا از علت گریه پرسید جبرئیل گفت این اختلاف میان دو عزیزتان از این جهت است به پسر حسن زهر می دهند رنگش سبز می شود و حسین را در کربلا به خون می کشند و رسول خدا گریه کرد.^۱

اهمیت صدیقه کبری به زیارت ابی عبدالله الحسین علیه السلام

محدث نوری نور الله مرقدہ الشریف نقل می کند که مرحوم ابن فهد حلّی فرموده است:

در روز عید فطر سال هفتصد و هفتاد و دو هجری، حکایت نمود از برای من سید جعفر بن علی، از عموی پدرش سید حسن بن ابی الفضائل، که گفت: سفری با اصحاب و اقارب خود، به حج بیت الله الحرام رفته بودیم، و با ما بود ابن تویره - که فقیهی معروف بود، و متولی عقد احرام و تعلیم مناسک حج ما بود. و آنها را به ما تعلیم می نمود - اتفاق افتاد که در طواف، ملاقات نمودیم با مردی از اهل یمن، که او را اسعد بن اسد می گفتند. پس بعد از فراغ از طواف

گفت: من مردی از شیعیان هستم. چون شما عراقیین را دیدم، خوشحال شدم، و این را از سعادت خود دانستم و امیدوارم که خداوند، حج مرا به واسطه‌ی شریک شدن با شما در اتیان اعمال حج، تمام و بی عیب کند. پس مرا شریک با خود نمایند به اعمال حج، و غنیمت بشمارید ثوابی را که در این خواهش من از شما هست؛ چه آن که تعلیم جاهل است که بر آن ثواب‌های عظیمه وعده داده شده است.

پس ما او را در تمامی اعمال حج، با خود برده، و آن‌ها را به جا آوردیم، چون فارغ شدیم، ما را قسم داد که با او به منزلش برویم. ما اجابت او را نمودیم، و به منزلش رفتیم، و در آن جا غلامان و کنیزان زیادی دیدیم. معلوم شد که آن مردی صاحب ثروت است. پس قدری نشسته، طعام حاضر کردند. بعد از صرف طعام، بر خاستیم که به منزل خود برویم. از ابن تویه فقیه مسئلت نموده، که قدری در نزد او بماند. فقیه قبول نموده، و ما به منزل خود آمدیم. و در تهیه‌ی وسیله حرکت و بیرون رفتن از مکه شدیم. در این اثنا، فقیه نیز به ما ملحق شده، و از مکه کوچ کرده، شب را در ابطح توقف کردیم، چون نصفی از شب گذشت، دیدیم که فقیه از خواب بیدار شده، و گریه می‌کند، و اضطراب بسیاری دارد، و متصل آه می‌کشد، و «انا لله و انا الیه راجعون» می‌گوید.

از او سؤال نمودیم؛ تو را چه شده است؟ پس ما را قسم داد به خدا و به حرمت کعبه‌ی معظمه، که ما در آن وقت با او همراهی نموده، و او را به منزل اسعد بن اسد ببریم، ما گفتیم: در این شب، این مطلب ممکن نیست، چه دزدهای زیاد در اطراف مکه است که خودت می‌دانی. و ما از جان خود می‌ترسیم، که آن‌ها به طمع مال، ما را بکشند و خون ما هدر شود.

پس گفت: اگر من حق تعلیم مناسک حج بر شما دارم، و شما هم خیال

❁ صدیقه ❁

دارید که جزای حق تعلیم مرا اداء کنید، الان وقت آن است و جدم پیغمبر ﷺ را در انجام این مطلوب در نزد شما شفیع می‌کنم.

چون فقیه مبالغه را از حد گذرانید، ما با لباس مخففی که در نظر دزد ها با ارزش نبود، با او بیرون آمده، وارد مکه معظمه شده، و به درب منزل اسعد بن اسد رفتیم، و دق الباب نمودیم. اسعد گفت: شما کیستید؟

گفتیم: ما همان علویین عراقیین هستیم، که در روز گذشته در منزل شما بودیم. اسعد گفت: مرحبا بکم، ولکن ای آقایان من در این وقت می‌ترسم که در خانه‌ی خود را بگشایم. شما در این جا توقف نمایید، تا صبح شود، آنگاه در را به روی شما باز می‌کنم، پس ما به او گفتیم که به تو حاجت ضروری داریم، و الحاح بسیاری کردیم تا آن که در را گشود، و ما داخل منزل او شدیم.

پس فقیه با او خلوت کرد، و مکالماتی نمودند و فقیه شروع نمود به تضرع و الحاح در نزد او، و از او سوال می‌کرد، به حرمت خدا و رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام ... و اسعد می‌گفت که ابداً، این کار را نمی‌نمایم و در میان ایشان، بحث به طول انجامید.

پس ما از هر دو آن‌ها خواهش نمودیم که علت و سبب این مکالمات و طول بحث را به ما بیان کنید.

پس اسعد بن اسد گفت: بدانید ای آقایان من، که دیروز چون شما از منزل می‌رفتید، و من با این فقیه خلوت نمودم، به او گفتم که شما ساکن عراق هستید و حضرت امام حسین علیه السلام را بسیار زیارت نموده‌اید. و من مرد مؤمن و معتقد به زیارت آن امام علیه السلام می‌باشم، ولکن دوری راه، مرا از زیارت حرم شریف آن بزرگوار محروم داشته، ولکن من حج‌های بسیار به جا آورده‌ام، چنین مایلیم که تو ثواب یک زیارت از زیارت سیدالشهداء علیه السلام را به من بفروشی. به ثواب یک

حج از حج‌هایی که من به جای آورده‌ام.
فقیه قبول نکرد، تا آن که ثواب نه حج از حج‌های خود را با چهار مثقال طلا به او دادم، و او ثواب یک زیارت از زیارات خود را از حضرت امام حسین علیه السلام را به من به این مبلغ فروخت، و از هم با این معامله راضی شدیم، و اکنون آمده و از من اقاله‌ی این مبیعه را التماس می‌کند و من از او سبب این اقاله را سؤال می‌کنم، و او سبب آن را به من نمی‌گوید.
پس ما از فقیه خواهش کردیم که سبب آن را بیان کند.
فقیه گفت: مرا از این معاف دارید.
ما الحاح زیاد کردیم، و گفت: شاید که چون سبب اقاله را بگویی، اسعد ابن اسد بیع خود را اقاله کند.

گفت: سببش این است که چون خوابیدم، در خواب دیدم که قیامت بر پا شده و مردم را - بعضی به بهشت و برخی را به جانب جهنم - می‌برند و من از جمله‌ی کسانی بودم که به سوی بهشت می‌بردند و در اثناء راه که می‌رفتیم، تشنه شدم، و نزدیکی حوضی بسیار بزرگ و مملو از آب رسیدیم. و در کنار آن حوض آب، دیدم جام‌های بسیاری را که از زیادتی به کثرت ستاره‌های آسمان می‌ماندند. پس نزدیک آن حوض رفتم. دیدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار آن نشسته، من عرض کردم: مرا آب بده، چه آن که من از شیعیان و بندگان و محبان و موالیان حضرتت می‌باشم. حضرت فرمود: برو به نزد فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

چون نگاه به طرف دیگر کردم، دیدم آن مخدره در یک طرف آن حوض نشسته، پس رفتم خدمت آن مخدره، و سلام نموده، و التماس کردم، آن مخدره علیها السلام صورت مبارک خود را از من بگردانید. پس من از جانب دیگر رفتم،

❁ صدیقه ❁

و سلام نموده، همان درخواست را مکرر نمودم، آن مخدره، صورت مبارک خود را از من برگردانید. عرض کردم: ای سیده‌ی من، من از موالیان و شیعیان و از اولاد طاهرین تو هستم. چرا از من اعراض می‌فرمایی؟

فرمود: آیا تو کسی نیستی که ثواب زیارت فرزندم حسین علیه السلام را ارزان فروختی؟ خدا برکت ندهد تو را، در آنچه که در مقابل و عوض ثواب زیارت او گرفتی.

پس هراسان از خواب بیدار شدم، و به من، آن حالت روی داد که شما در ابطح دیدید و من از این مرد یمانی سؤال می‌نمایم، به حق خدای عظیم و رسول کریم و ائمه طاهرین، که این معامله را که مذکور شد، اقاله نماید، و او قبول نمی‌کند.

پس اسعد بن اسد، چون این جواب را از فقیه شنید، گفت: یا الله، العجب. من پیش از شنیدن این خواب، راضی نشدم به اقاله. الحال که این خواب را شنیدم، ابداً نخواهم اقاله نمود، اگر چه به وزن کوه‌های مکه طلای احمر به من بدهی.

پس ما و فقیه مزبور، مأیوسانه از نزد اسعد بن اسد بیرون آمدیم و چون به عراق برگشتیم، از مراجعت ما، دو سال نگذشته بود که تمام ثروت فقیه از دستش رفت، و فقیر شد و بالاخره از جمله‌ی سائلین به کف گردید و خودش می‌گفت که این از اثر نفرین حضرت صدیقه‌ی طاهره علیها السلام است، که در خواب به من فرمود: لا بارک الله لک فیما أخذت.^۱

پروردگارا ما را مورد سخط و غضب فاطمه زهرا علیها السلام قرار مده یا ارحم الراحمین

صداقت و راستگویی در اسلام

راستگویی از اعمال نیکوی انسانی و نزد دین و خرد از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. فطرت پاک انسان ایجاب می‌کند که آدم سالم و متعادل، دل و زبانش هم سو و هماهنگ باشد، ظاهر و باطنش یکی باشد و آنچه را باور دارد بر زبان جاری کند. اسلام دینی فطری است راستی نیز خواست فطرت است، پس این دو پیوندی ناگسستنی دارند و در روایات اسلامی با تعابیر گوناگونی بر راستگویی مسلمانان تأکید شده و آن را از اصول ایمان و تدین به حساب آورده‌اند.

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

«الْصِّدْقُ مُبَارَكٌ وَالْكَذِبُ مَشْوُومٌ»^۱

راستی، مبارک و دروغ، ناپیمون است.

امیرمؤمنان علیه السلام، راستگویی را قویترین پایه ایمان، ملاک دین و الهام از سوی

خدا دانسته، می‌فرماید:

«الْصِّدْقُ أَقْوَى دَعَائِمِ الْإِيمَانِ»^۲

راستی قوی‌ترین رکن ایمان است.

«شِئَانِ هُمَا مَلَائِكَةُ الدِّينِ؛ الصِّدْقُ وَالْيَقِينُ»^۳

دو چیز ملاک دین است؛ راستی و یقین.

«إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَحَبَّهُ الصِّدْقُ»^۴

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۷، ص ۶۷.

۲. شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۶.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۸۴.

۴. شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۶.

❁ صدیقه ❁

وقتی خدا بنده‌ای را دوست بدارد، راستی را به او الهام می‌کند.

حضرت صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصَدَقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ»^۱

خداوند هیچ پیامبری بر نیکیخت جز با راستی و امانتداری نسبت به نیکوکار و بدکار.

با این وصف اگر بگوییم راستی و درستی شالوده دین و ایمان را تشکیل می‌دهد و آن که از این خصلت زیبا و حیاتی برکنار باشد در واقع دین در او بی‌ریشه است، سخن گزافی نگفته‌ایم.

امام صادق علیه السلام به این حقیقت تصریح کرده می‌فرماید:

«لَا تَنْظُرُوا إِلَى طَوْلِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ قَدْ اِعْتَادَهُ وَلَوْ تَرَكَه

اِسْتَوْحَشَ لِذَلِكَ وَلَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى صَدَقِ حَدِيثِهِ و اداء امانته»^۲

(برای شناخت تدین افراد) به طولانی شدن رکوع و سجده او نگاه نکنید چرا که به آن عادت کرده و اگر ترکش کند، وحشت زده می‌شود. لیکن به راستگویی و امانتداری او توجه کنید.

آثار راستگویی

آثار ارزنده هر پدیده‌ای بستگی به ارزش و اهمیت آن دارد و چون راستی از اهمیت بالایی برخوردار است، پیامدهای ارزشمند و نیکویی دارد که برخی از آن‌ها به شرح زیر است:

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۱، ص ۲.

۲. سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۸.

الف- همراهی خدا:

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«الْأَفْصَدُ قَوْلًا فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّادِقِ»^۱

هان! راست بگویند که خدا با راستی است.

ب- پاکی کردار:

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

«مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكِيَ عَمَلُهُ»^۲

کسی که زبانش راست بگوید، کردارش پاک می شود.

ج. نجات و سلامتی:

امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید:

«عَاقِبَةُ الصَّادِقِ نَجَاةٌ وَ سَلَامَةٌ»^۳

فرجام راستگویی، نجات و سلامت است.

اگر انسان راستگو بود و به این وصف شناخته شد، مورد اعتماد مردم قرار می گیرد و آنان، سخن او را درست می شمارند و می پذیرند، در این صورت، اگر برای شخص صادق، گرفتاری پیش بیاید، امتیاز راستگویی، سبب نجات او می شود و از گرفتاری و خطر به سلامت می گذرد.

البته در جایی که راستگویی خطر مهم تری برای او یا دیگران به بار می آورد، راست گفتن واجب نیست و در صورت امکان باید توریه کرد. گرچه

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۹، ص ۳۸۶.

۲. همان، ج ۷۸، ص ۳۰۳.

۳. شرح غرر الحکم، ج ۴، ص ۳۶۳.

❁ صدیقه ❁

راستگویی در هر حال مایه نیک فرجامی و نجات از عذاب الهی خواهد بود.

د. بزرگی مقام:

از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده:

«علیک بالصدق، فَمَنْ صدق فی اقواله جَلَّ قدره»^۱

برتو باد به راستگویی، زیرا کسی که در گفتارش صادق باشد، مقام و منزلتش بزرگ می شود.

ه- خیر دنیا و آخرت:

علی علیه السلام فرمود:

«أربع مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، صِدْقُ حَدِيثٍ وَأَدَاءُ أَمَانَةٍ وَعِفَّةُ بَطْنٍ وَحُسْنُ خُلُقٍ»^۲

چهار چیز است، که به هر کس بخشیده شده باشد، به تحقیق خیر دنیا و آخرت به او بخشیده شده است: راستگویی، ادا کردن امانت، نگهداری شکم (از حرام و مشتبه) و خوش اخلاقی.

و- پاداش‌های اخروی:

قرآن کریم می فرماید:

﴿ قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾^۳

خداوند می گوید: امروز روزی است که راستی راستگویان به آنها سود

۱. شرح غرر الحکم، ج ۴، ص ۲۹۶.

۲. شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۵۱.

۳. سوره مائده، آیه ۱۱۹.

می‌بخشد، برای آن‌ها باغ‌هایی (از بهشت) است که آن از زیر (درختان) آن جریان دارد و جاودانه و برای همیشه در آن می‌مانند، خداوند از آن‌ها خشنود و آن‌ها از خداوند خشنود خواهند بود و این رستگاری بزرگی است. بنابراین آیه شریفه، آنان که مسؤولیت و رسالت خود را انجام دادند و در دنیا در گفتار و کردار صادق بوده و جز راه صدق و درستی ننمودند. از کار خود بهره کافی خواهند برد و به رستگاری بزرگ که خشنودی خدای سبحان است، دست خواهند یافت.

صدق فتنه انگیز

راستگویی، با همه قداست و ارزشی که دارد، اما باید توجه داشت که گاهی، مایه دردسر، ضرر و فساد می‌گردد، که از دیدگاه اسلام کاری نادرست و ممنوع است؛ زیرا درباره‌ای از موارد بر اثر راستگویی، اسرار کشف می‌شود و در نتیجه، منشأ درگیری، فتنه انگیزی و گاه منجر به قتل و خونریزی می‌گردد، در این موارد، دروغ غائله را فرو می‌نشانند و از بروز اختلاف و درگیری جلوگیری می‌کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ثلاث يقبحُ فيهنَّ الصّدق: النّميمة و اخبارك الرجل عن اهله بما يكرهه، و

تکذیبك الرجل عن الخبر»^۱

راستگویی در سه چیز ناپسند است: سخن چینی، سخن گفتن با مرد درباره همسرش به چیزی که او را ناخوش آید، و تکذیب خبری که شخص می‌دهد.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:

«اگر درباره مسلمانی از یک مسلمان سؤال شد و او راست بگوید و (به

❁ صدیقه ❁

واسطه راستگویی) ضرری به آن مسلمان وارد سازد، از دروغگویان نوشته می‌شود و اگر کسی درباره مسلمانی از یک مسلمان سؤال کند و او دروغ بگوید و (به واسطه دروغگویی) منفعتی به او برساند، نزد خدا از راستگویان نوشته می‌شود.^۱

معنای این روایت این است که مؤمن باید موقعیت سنج و زیرک باشد، و نسبت میان سخن و سود آن را بسنجد و طرف با اهمیت را برگزیند نه اینکه برای سود جویی فردی یا گروهی، دروغ بگوید.

جایگاه صدق در آموزه‌های دینی

صدق یکی از صفات متعالی الهی است و خداوند خود؛ صدق، صادق، صدوق، صدیق، صدق مطلق، صادق الوعد و صادق القول است. «و اصدق الصادقین و مصدق و مصدق و حق و صدق علی الاطلاق و صدق مصدق است. در توصیف و بیان صفات ثبوتیه حضرت حق آمده است:

عالم و قدیر و حی است و مرید و مدرک.

«هم سمیع است و بصیر متکلم «صادق» تو غنی دان خالق»

الف. در قرآن کریم واژه صدق و مشتقات آن قریب ۱۵۴ بار آمده است و قریب ۱۰۷ بار در رابطه با صدق و ۴۷ بار در رابطه با صدقه و صدیق و تصدیق و سایر مشتقات مربوط که نشان دهنده ابعاد و عمق و گستردگی این مفهوم نورانی در فرهنگ و معارف اسلامی و قرآنی است. در آیات قرآن کریم درباره صفات حضرت حق این مفاهیم و عناوین نورانی آمده است:

۱. وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا (سوره نساء، آیه ۱۲۲)

۲. وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (سوره نساء، آیه ۸۷)

۳. قُلْ صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ (سوره احزاب، آیه ۲۲)

۴. لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ (سوره فتح، آیه ۲۷)

۵. وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا (سوره انعام، آیه ۱۱۵)

۶. وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (سوره نمل، آیه ۴۹)

❁ صدیقه ❁

ب: در دعاهای شریف نیز این مفهوم بلند مکرر آمده است:^۱

- یا صادق الوعد

- یا من وعده صادق

- یا صادقاً لا یخلف

- یا ربّ الصّدیقین و الاخیار

- یا اصدق الصّادقین

این عناوین مبارک و عناوین مشابه دیگری در دعای شریف جوشن کبیر که هزار بار نام و یاد خداوند منان در آن ذکر شده، آمده و تجلی یافته است.

البته هر یک از اسامی شریف یاد شده به یک جهت و حیثیتی از ابعاد وجودی حضرت حق است.

و از یک حیث و یک دریچه، به حقیقت صدق درباره صفات خداوند متعال اشاره دارد. و خداوند متعال را به عنوان صدق مطلق، صادق مطلق، صدیق علی الاطلاق، صادق در وعده و صادقی که هرگز تخلف نخواهد کرد و اینکه وعده او صادق است و یا او صادق الوعد است معرفی می‌نماید؛ در یکی اصل بر وعده است و در دیگری اصل بر صدق است.

«یا من وعده صادق، یا صادق الوعد»

آری: او ربّ صدیقین و اخیار، و اصدق الصّادقین است.

از هر جهت و از هر حیث ذات مقدّس احدیت مظهر صدق و حقّ و عدل و... است.

در دعای شریف عشرات چنین آمده است:

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

«و لک الحمد صادق الوعد.»

حمد و ستایش تو را سزاست که در وعده صادق هستی.

در زیارت مطلقه امیرالمؤمنین عليه السلام نیز چنین آمده است:

السلام علیک ایها الصّدیق الرشید

در دعاهای دیگر نیز این مضمون بلند و ارزشمند به صورت‌های گوناگون آمده است:

چنانچه در دعای مکارم الاخلاق اشعار می‌شود:

«وهب لی صدق الهدایه»

در زیارت جامعه کبیره آمده:

«السّلام علیکم یا ائمة المؤمنین و سادة المتّقین و کبراء الصّدیقین و امراء

الصّالحین و قادة المحسنین»

در زیارتنامه امام رضا عليه السلام نیز عنوان صادق مصدّق و صدیق شهید و عناوین

مشابه دیگر آمده است:

مانند «السّلام علیک ایها الصّدیق الشّهِید».

و «صلی الله علی روحک و بدنک صبرت و انت الصادق المصدّق».

در روایات آمده است: که خداوند متعال هیچ پیامبری را نفرستاده جز با

راستگویی و امانتداری نسبت به نیک و بد.

«عن ابی عبدالله... عليه السلام ان الله لم یبعث نبیاً الا بصدق الحدیث و اداء الامانة

الی البرّ و الفاجر»^۱

در روایت دیگری امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند:

«الصّدق امانة اللسان و بذل الاحسان»^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۱.

❁ صدیقه ❁

راستی در دو چیز است زبان امانتدار و راستگو بذل احسان و نیکی و نیکوکاری. در حقیقت انسان صادق باید زبانی امین داشته باشد و اهل احسان و نیکی باشد. در روایت دیگر آن حضرت فرمودند:

«الصدق لسان الحق» راستی زبان حق و حقیقت است.^۱

صدق نقیض کذب است و مفهوم صدق راستی و راست گفتن، راستی در عمل و گفتار، مقابل دروغ است مانند: حق در برابر باطل، صدق در برابر کذب و دروغگوئی است، صدوق صیغه مبالغه است و مفهوم آن از صادق بلیغ تر و رساتر و دلالت بر ثبوت و تداوم در صدق دارد.

در واژه های صدق، صدقه، تصدیق، تصدق، صداق، صداقت و مشتقات آن، مفهوم صلابت، شجاعت و قوت، استواری، حقیقت، جدیت، ثبات، انطباق با حق و مانند آن نهفته است.

برخی گفته‌اند: صدق جامع اوصاف پسندیده است.

خلیل از دانشمندان بزرگ ادبیات گفته «الصدق، الکامل من کل شیء»^۲

صدق به کامل از هر چیز گفته می‌شود. گفتار صادق و یا رفتار صادق و یا معرفت صادق به کامل از هر یک اطلاق می‌گردد.

صدق تنها به راستی در گفتار اطلاق نمی‌شود. گرچه شاخص‌ترین مصادیق آن صدق در گفتار است و لیکن صدق در کلیه مراحل وجودی انسان و در کلیه صفات و کمالات و اعتقادات ظهور دارد. واژه صدق و صدقه و مشتقات آن حدود ۵۴ بار در قرآن کریم آمده است. البته گرچه واژه صدقه و تصدق و

۱. غرر الحکم و درر الکلم آمدی ص ۲۷، عیون الحکم و الموعظ علی بن محمد الواشطنی، ص ۴۱، شرح آغا

جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۷۲ و جلد ۷ ص ۱۹۹.

۲. خلیل بن احمد فراهیدی واژه صدق.

صداق به نوعی مفهوم صدقه دادن و زکاة و صدقات واجب و مستحب و مانند آن را دارد. ولی در مفهوم «ص - د - ق» حق، صدق، ثبات، راستی نهفته است و در کلیه مشتقات آن مفاهیم اصلی منظور شده است.

صدق در صحنه‌های گوناگون که شامل این مراحل است:

۱. صدق در ایمان و اعتقاد.
 ۲. صدق در جهاد
 ۳. صدق در عمل و گفتار و کردار و اخلاق و عمل
 ۴. صدق در امر به معروف و نهی از منکر
 ۵. صدق در رابطه با خداوند
 ۶. صدق در رابطه با بندگان خدا
 ۷. صدق در مقام مسئولیت و زعامت
 ۸. صدق در روابط اجتماعی و سیاسی
 ۹. صدق و اخلاص در کلیه مراحل و مراتب ظاهری و باطنی و علمی و عملی و قول و فعل
- و البته وصول به این مراتب و درجات، شایسته شایستگان و مخلصان است.
- صدق در روابط چهارگانه انسان در مقیاس خاصی تجلی می‌یابد:

۱. در رابطه انسان با خدا
 ۲. رابطه انسان با خودش
 ۳. رابطه انسان با دیگران
 ۴. رابطه انسان با طبیعت و اشیاء
- نکاتی که مقتضی است رهنورد کوی صدق مورد نظر قرار دهد عبارت است از:
۱. صادقین در قرآن کریم

۲. اوصاف صادقین در کلام قرآن و سیره اولیاء دین

۳. مقامات صادقین

۴. آثار و برکات صدق

۵. درجات اخروی صادقان

۶. شرائط وصول به مقامات صدق

۷. راهکارهای مبارزه با کجی و انحراف و کذب و اعوجاج

۸. لسان صادق توأم با عمل به صدق

۹. معاشرت با صادقین

امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر ارکان و پایه‌های اصل ایمان می‌فرماید: ایمان بر چهار پایه استوار است که یکی از آن چهار پایه جهاد است. و جهاد خود چهار شعبه دارد که عبارتند از:

۱. امر به معروف ۲. و نهی از منکر و ۳. صدق در موطن و صحنه‌های مختلف ۴. بغض و کینه فاسقان.^۱

پس هر کس امر به معروف کند جبهه مؤمنان را قوت بخشیده و تقویت کرده است و هر کس نهی از منکر کند بینی کافران را به خاک مالیده و هر کس در کلیه موطن حق و تکلیف ثابت قدم و صادق باشد وظیفه خود را انجام داده و هر کس از فاسقان تبری بجوید و برای خدا غصب کرده و خشمگین شود خداوند در فردای قیامت او را خشنود خواهد ساخت.

موضوع صدق در برابر باطل و دروغ، کتمان، تحریف، انحراف است و انحراف دارای ابعاد گوناگون بوده و شناخت آن نیاز به هوشیاری و مجاهدت دارد.

و طبیعی است موضوع فردی صرف نیز نمی‌باشد، بلکه اگر یک فرد و یک

۱. بخشی از حکمت ۳۱، نهج البلاغه.

خانواده و یک قوم و یک ملت خود ساخته و سختکوش باشند، نتیجه آن نیز پیروزی خواهد بود و ثمره عزت عاید آنها خواهد شد.

انسان صادق پشتوانه محکمی برای مؤمنان خواهد بود و بینی منافقان را به خاک مالیده و در کلیه صحنه‌ها و عرصه‌ها حضوری صادقانه و حکیمانه خواهد داشت و تعهد و مسئولیت خود را به نحو احسن انجام خواهد داد و برای خدا غضب خواهد کرد و خداوند نیز برای او غضب خواهد فرمود و در قیامت او را خشنود کند.

و شاید این مفهوم نورانی و بلند به نحوی اقتباس از آیه ۱۷۷ سوره مبارکه بقره باشد؛ در آن آیه شریفه ابعاد صدق همه این مفاهیم بلند را شامل می‌شود.

قرآن کریم در توصیف ابزار و صفات بر جسته ایشان می‌فرماید:

❁ اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون ❁^۱

ایشان کسانی هستند که اهل صدق و راستگویی بوده و هم ایشان پرهیزکارانند.

در حقیقت راستگویان واقعی را قرآن کریم در این آیه مبارکه تعریف فرموده؛ و صفات و چهره والا و مراتب و کمالات ایشان را ترسیم نموده است و شاخصه‌های آنان را ذکر کرده تا برای همگان قابل پیروی باشد. البته در این آیه کریمه ۳ عنوان قرآنی با یکدیگر منطبق بوده و هر یک صادق می‌باشد و چه بسا مفهوم این آیه کریمه آن باشد که هر یک بدون دو مفهوم دیگر بی معناست و صدق جامع صفات و کمالات است.

آن سه عنوان مبارک عبارتند از:

الف - بر و نیکی و نیکوکاری (ابرار)

ب - پرهیزکاری و تقوی (المتقون)

❁ صدیقه ❁

ج- راستگویی و صدق (صادقین)

البته آیه شریفه جامع کمالات و معارف حقه و بیانگر صفات انسان‌های مؤمن و درجات ایمان و قرب الی الله است.

و یک دوره کامل معارف حقه از اصول ایمان و اعتقادات، اخلاقیات و اعمال و رفتار انسان‌های با ایمان را توضیح داده و تشریح می‌فرماید که خودنیاز به مجال مفصل دیگری دارد.

«من تو را بر دم فراز قلعه هان بعد از آن تو از درون خود بخوان»
و سرانجام این مدال افتخار و این تابلوی شرف و عزت را بر سینه ایشان نصب می‌فرماید که:

❁ **أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** ❁^۱

در آیه دیگر قرآن کریم می‌فرماید:

❁ **وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا** ❁^۲

و هر کس از خداوند و پیامبرش ﷺ اطاعت کند پس ایشان با کسانی هستند که خداوند بر ایشان نعمت داده و انعام فرموده از پیامبران و صدیقین (بسیار راستگویان) و شهیدان و گواهان و صالحان و شایستگان و ایشان رفیقان نیک و نیکویی هستند.

اطاعت از خداوند شرط وصول به مقام صدیقین

شرط اساسی برای اینکه انسان به جایگاه صدیقین برسد و مشمول لطف الهی قرار گیرد، اطاعت از خدا و پیامبر ﷺ است و آنانکه در این عرصه موفق

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۲. سوره نساء، آیه ۶۹.

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

باشند خداوند منان ایشان را حسب درجات و مراتب در بارگاه پیامبران علیهم السلام و صدیقین و شهیدان و صالحان مقام و منزلت خواهد داد و قرین با ایشان خواهند بود و ایشان چه نیک رفیقانی هستند.

مقام صادقین و صدیقین در فردای قیامت در ردیف مقام پیامبران علیهم السلام و شهیدان و صالحان خواهد بود و یکی از چهار گروهی که در قیامت دارای منزلت ویژه الهی هستند و همه باید غبطه مقام ایشان را بخورند و در راه وصول به آن تلاش کنند، صدیقین علیهم السلام هستند.

البته در قرآن کریم برای نیل به این مرتبه انسان‌های فرهیخته و بزرگی معرفی شده‌اند از جمله حضرت مریم علیها السلام و حضرت ادریس علیه السلام و حضرت یوسف علیه السلام که از همه این بزرگواران به به عنوان صدیق یاد شده است.

عنایت به این نکته نیز مفید است که چه بسا در دنیا و آخرت برخی از اشخاص، جامع بیش از یکی از عناوین یاد شده، در این آیه کریمه باشند و قطعاً انبیاء الهی علیهم السلام و پیامبران اولوالعزم علیهم السلام، مصداق بارز صدیقین عالم هستند و عناوین فراوان دیگری نیز بر این ایشان اطلاق می‌گردد.

اکنون به مصداق قرآنی این مفهوم بلند و ارزشمند اشاره نموده و مثال‌هایی از قرآن کریم در این رابطه ذکر می‌نمائیم:

در تفسیر آیه شریفه ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ﴾^۱ آمده است؛ و آن کس که آورنده پیام صدق بوده است، [منظور رسول اعظم صلی الله علیه و آله است.] و کسانی را که تصدیق نموده‌اند، مؤمنان راستین و در جرگه اهل ایمانند.

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ﴾^۲ که مراد جبرائیل امین است

۱. سوره زمر، آیه ۳۳.

۲. همان.

❁ صدیقہ ❁

و «مصدق» رسول اکرم ﷺ با هر دو بر نفس نفیس رسول اکرم ﷺ منطبق است. هم او آورنده صدق است و هم در کلیه مراحل مصدق صدق و وحی است. و رفتار و کردار و اعمال و اخلاص او، این حقیقت را تأیید، امضا و تصدیق می نماید. واضح است که این تصدیق و صدق، یعنی ایمان، باور و اعتقادی که شک و تردید و ابهام و غش در آن راه نیابد و یعنی:

هر کسی که به تمامی آنچه از طرف خداوند آمده، و امر فرموده تصدیق کند و شک و ریبی در او راه نیابد و پیامبر اکرم ﷺ را تصدیق کند به او صدیق گفته می شود، و این عنوان بر او منطبق است و ایشان مصداق آیه شریفه «و الصدیقون» خواهند بود.

قرآن کریم، شخصیت عظیم القدری مانند حضرت یوسف علیه السلام را به عنوان صدیق معرفی می فرماید: و گرچه از زبان دیگران این مفهوم بلند و نورانی بر آن حضرت اطلاق شده لیکن قرآن کریم به عنوان تأیید و تصدیق این حقیقت می فرماید:

❁ يُوْسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ❁^۱

البته این معنا از قول رفقای زندانی حضرت یوسف علیه السلام که با آن بزرگوار در حبس بودند و از رفتار و کردار و گفتار او این نشانه‌ها را یافته بودند و شیفته و مجذوب علم و ایمان او شده بودند، بر آن حضرت اطلاق شده و لیکن نقل قول قرآن و خود دلیلی بر تأیید و صحت اطلاق این معنا بر آن حضرت است و نشانه حقیقت داشتن این مفهوم بلند درباره آن مصداق تقوی و احسان است.

❁ إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ❁^۲

۱. سوره یوسف، آیه ۴۶

۲. سوره یوسف، آیه ۹۰

از اینجا معلوم می‌شود که عنوان محسن و محسنین و احسان نیز بر اهل صدق و صادقین و صدیقین قابل انطباق است. همانگونه که ایشان در زمره صابران نیز خواهند بود. آری برو صبر و تقوی و صدق و احسان، صفات و کمالات انسان‌های برگزیده و پاکان و شایستگان است که از جهات مختلف بر ایشان اطلاق می‌گردد. و در حقیقت صدیقون مجمع کمالات و کانون صفات و فضائل ارزشمند الهی‌اند و باید تلاش کرد تا خداوند توفیق وصول به مراحل صدق و یقین به همه ما کرامت فرماید. درباره حضرت ادریس علیه السلام و نیز حضرت مریم علیها السلام و حضرت یونس علیه السلام نیز قرآن کریم این مفهوم نورانی را به کار برده است در خصوص حضرت ابراهیم نیز بیان شده:

❁ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ❁^۱

یکی از شخصیت‌های برجسته که در قرآن کریم از او به عنوان صدیق یاد شده وجود مبارک ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام پیامبر اولوالعزم الهی است و او صدیق در تمامی صحنه‌ها و همه شرائط بود و در کمال صدق و وفا این رسالت بزرگ را انجام داد و همانطور که قرآن کریم در باره او می‌فرماید:

❁ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ❁ أَنْ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ❁^۲

ابراهیم علیه السلام که انسانی تمام عیار و منشأخیر و برکت بود از تمامی امتحانات الهی موفق و پیروزمندانه بیرون آمد و صداقت و امانت و اخلاص خود را به رخ تاریخ کشید؛ او پیامبر بزرگ توحید و پدر پیامبران توحیدی علیهم السلام است؛ اینکه

۱. سوره مریم، آیه ۴۱.

۲. سوره نجم، آیه ۳۷ و ۳۸.

❁ صدیقه ❁

خداوند او را به این صفت نورانی توصیف می‌فرماید، به اعتبار آن همه اخلاص و صفا و تسلیم و رضای اوست؛ و اینکه او را در امر عبودیت و بندگی صادق و صدوق و صدیق می‌شناسد و در دین باوری و عشق به حق و حقیقت، بی‌نظیر و یا کم‌نظیر می‌یابد. او به میثاق الهی بطور دقیق و کامل عمل کرده و در کلیه مراحل سخت امتحان و تسلیم در برابر حق موفق بود.

❁ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ❁

از داستان خواب حضرت ابراهیم علیه السلام و اینکه باید اسماعیل علیه السلام را قربانی کند و تسلیم این هر دو پدر و پسر در برابر امر و فرمان خداوند و وحی الهی و ندای الهی که خواب و رؤیا صادقانه الهی را تو تحقق بخشیده و تو پیروزمندانه مأموریت الهی را انجام دادی.

و ما این چنین به محسنین و نیکوکاران پاداش می‌دهیم؛ در این آیات دو وصف صدق و احسان که قبلاً درباره حضرت یوسف علیه السلام آمده بود، درباره حضرت ابراهیم علیه السلام نیز صادق است.

❁ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ❁^۱

در سوره مبارکه احزاب در توصیف مؤمنان راستین می‌فرماید:

❁ وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ❁^۲

چنانچه در تواریخ آمده کوران جنگ احزاب، و شرائط اردوگاه اسلام در قیاس با شرائط جبهه دشمن و مشرکان قریش بسیار حساس و برای مسلمانان

۱. سوره صافات، آیه ۸۰

۲. سوره احزاب، آیه ۲۲

شکننده، پر مخاطره و امتحان عظیمی بود.

در چنین شرائطی و در برابر دشمن مجهز و مسلح، مؤمنان چه باید بکنند و چه باید بگویند؟

در اینجا مؤمنان به جای ترس و وحشت و تسلیم و خود باختگی، با کمال شهامت و شجاعت و ثبات و آرامش، در صحنه‌ها ایستاده و آرزوی پیروزی و حسرت ترس و عقب‌گرد و عقب‌نشینی در برابر دشمن را به دل دشمن گذاشتند و جبهه دشمن را ناکام کردند.

در یک طرف همه امکانات و تجهیزات مناسب و در طرف دیگر جریان ایمان و عشق و عزم و اراده و هدف‌داری و مردانگی و شجاعت و جانفشانی در راه خدا!

یک طرف برخوردار از ظواهر فریبنده و تجهیزات و ادوات و ساز و برگ نظامی و امکانات مادی، و طرف دیگر مشحون از ایمان و اراده راسخ است. یک طرف قدرت ظاهری است، و در طرف دیگر قدرت اراده مردان مؤمن آهنین و سختکوش و با صلابت، گر چه کوه‌ها از جا کنده می‌شوند و لیکن ایشان مانند صخره‌های سر به فلک کشیده ثابت و استوارند، و به عهدی که با خدا و رسول بسته‌اند وفادار و پایدارند و به وعده الهی ایمان دارند و رنج جهاد و شهادت برای ایشان گنج سعادت و سند عشقبازی با معشوق و عزت دنیا و آخرت است.

عشق آمد و شد چو جانم اندر رگ و پوست

تا ساخت ز خود تهی و پر ساخت زدوست

اجزای وجودم همگی دوست گرفت

نامی است ز من مانده و باقی همه اوست

❁ صدیقه ❁

و این است وصف مؤمنان راستین.

قرآن کریم در آیه بعد، یعنی آیه ۲۳ سوره مبارکه احزاب سرگذشت شیرین و لذت بخش فداکاری و از خود گذشتگی مؤمنان راستین را چنین توضیح می‌دهد:

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ
مِنْهُمْ مَن يَتَّخِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾^۱.

از مؤمنان مردانی هستند که به عهد و پیمان خود با خداوند وفا کردند؛ پس برخی از ایشان بر آن عهد ایستادگی کردند تا به فیض شهادت رسیدند و برخی به افتخار فیض شهادت در انتظارند و هرگز عهد و پیمان خدا را تغییر ندادند و تبدیل نکردند.

آن‌ها مظهر صدق و عهد و انتظار وعده الهی و آماده شهادت، و منتظر ملاقات حضرت رب العالمین هستند و در این راه تا آخر ثابت قدم، استوار، پایدار و رجال صادق و بزرگ مردان با صداقت و تاریخ ساز هستند.

«این سوکشان سوی خوشان آن سوکشان با ناخوشان

یا بشکند یا بگذرد کشتی از این گردابها»

نمونه این بزرگان در جنگ احزاب و احد، حضرت حمزه سید الشهداء و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام اند، که یکی با خدا نرد عشق باخت و به شهادت رسید و دیگری در انتظار وعده الهی لحظه شماری می‌فرمود: تا به فوز عظیم شهادت و لقاء و وصال یار نائل آمد و فرمود:

«فزت وربّ الکعبه»

«ای علی که جمله عقل و دیده‌ای شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای»

عواقب دروغ و دروغگویی

نقطه مقابل صدق، کذب، نفاق، ریا و دوگانگی است که از نتایج آن، تضاد و تناقض در رفتار و کردار و دوری از رحمت خداوند متعال و دوگانگی در شخصیت خود انسان است. موضوعی که امروز در علم روان شناسی به عنوان بحران شخصیت نام برده می شود و انسان را از خود حقیقی خویش غافل می سازد.

و در حقیقت دروغگویی، نوعی شخصیت شکنی و شکاف در شخصیت انسان، و تضاد در گهرذاتی انسانی و دورویی و نفاق است. و کلیه آثار مترتب بر نفاق، که از همه بدتر دروغ و دروغگویی است در شخصیت انسان غیر صادق بروز می کند و خود انسان دروغگو دچار یک نوع تضاد عمیق شخصیتی و دوگانگی و از خود بیگانگی (الیناسیون)، خود فریبی، حقه بازی و دسیسه با خود، اغوای به جهل، خود فراموشی، و اغواگری نسبت به خود و ناهماهنگی درونی و تدلیس در شخصیت و هویت می شود.

نظام آفرینش نظام حق و عدل و صدق است. شخصیت تکوینی و طبیعی و فطری انسان نیز بر اساس حق و صدق شکل گرفته، چنانچه در مقام عمل و رفتار و گفتار، به دروغ و نیرنگ متوسل شود، در حقیقت این انسان خود را فریب داده و با تمامی نظام آفرینش به مقابله و معارضه پرداخته و خود را مقابل نظام آفرینش قرار داده و معنای این نوع رفتار بیانگر یک حرکت تصنعی و بر خلاف واقعیت است؛ که تبعات آن معارضه و لجاجت با نظام خلقت و حق مطلق بوده و حرکت نیز تداوم نخواهد داشت.

به عبارت دیگر می توان گفت صدق مانند: حق و عدل در تکوین و تشریح هر دو صادق است. البته صدق در تکوین به معنی حق و عدل در تکوین است و اینکه در سراسر نظام تکوین و آفرینش، حق و عدل حاکم است و حقیقت و

❁ صدیقه ❁

نور مطلق جاری و ساری است و دروغ و باطل و خیانت و تقلب و تدلیس در نظام خلقت راه ندارد و همه چیز منشأ ربانی و الهی و صمدانی دارد و مظهر اسماء الله است و حق محض و حق وابسته به حق است. حق و عدل و صدق در تکوین جاری و ساری است و کسی را یاری تقابل و تعارض با جهت کلی نظام آفرینش نیست.

در نظام هستی فتور و سستی و ضعف و تعارض و دروغ راه ندارد. البته تراحم‌ها و تضادهای حاشیه‌ای و جانبی در کل یافت می‌شود. که آن هم برای تکامل و ترکیب و تعالی است.

«هستی اندر کمال خویش جاری است

تعارض‌ها اموری اعتباری است»

در مقام تشریح و اختیار، نظام ابتلاء و امتحان جاری است که موضوع حق و باطل و صدق و کذب، بروز می‌کند و امانت و خیانت و صحت و سقم مفهوم پیدا می‌کند. منظور ما آن است که بیشتر به مفهوم واقعی صدق در رابطه با صفات مؤمنان و بندگان خدا و اولیاء الهی پردازیم و از صفات و فضائل و انطباق تمامی مراحل وجودی انسان، همسو با کل نظام آفرینش و خلقت و عدل مطلق و حق سخن بگوییم و از توازن و توافق ظاهر و باطن، عقل و نقل، روح و جسم، قول و عمل و اعتقاد و رفتار آدمیان در صراط مستقیم هدایت الهی و پایبندی، تعهد و تقید در راه راست و صراط مستقیم پرده برداریم. که این مفهوم صدق واقعی است و این نشانه ارزش انسان و هدایت الهی است و این مقام اولیا و اصفیا، و نشان پاکان و ابرار، و مخلصین، اختیار است.

سوره مبارکه اسراء درسی ارزشمند در این رابطه به انسان می‌آموزد و می‌فرماید:

﴿وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِيْ مِنْ

لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا^۱

و بگو پروردگارا! مرا در انجام هر کاری به نیکی و صدق و حق داخل کن و با حق و راستی خارج ساز و برای من از پیشگاه خودت نیروهای یاری دهنده قرار بده.

در این آیه شریفه درس بزرگ و آموزنده نهفته است و آن ارتباط با ربوبیت الهی و اذعان به صاحب اختیار بودن حضرت حق، و اتصال به مخزن غیب عالم وجود، و اتکال به حضرت رب العالمین؛ برای هر کار و هر اقدام و انجام هر وظیفه است!

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدهش

و دعا برای اینکه در کلیه امور توفیق الهی نصیب شود؛ تا ورود ما در کارها کاملاً الهی و در افق راستی و درستی باشد و خروج ما از هر کاری همراه با عاقبت به خیری و صدق و سلامت بوده و سرانجام عنایت الهی و نصرت الهی شامل شود.

«ما بدان منزل عالی نتوانیم رسید

خود مگر فیض شما پیش نهد گامی چند»

با این امید که سلطان الهی و ولایت ربوبی و تأییدات غیبی و لطف ربانی انسان را شامل شود؛ تا ورود و خروج او در کارها با انگیزه‌های الهی و اهداف متعالی و در جهت قرب الی الله و عشق و محبت نسبت به حضرت حق متعال باشد. و آغاز نیک و پایان نیک داشته باشد.

و همه لحظات و آیات و شئون انسانی توأم با صدق و صفا و عدل و حق و

در جهت رضایت الهی باشد.

و رو سوی خدا داشته و سراسر وجودش سرشار از لطف خداوند منان و افاضات ربانی باشد و به واسطه عنایت خداوند سبحان تدبیر فرماید و تحت مشیت بالغه الهی انجام وظیفه کند و در جهت کسب فیض در راه وصال دوست و ولای یار و حضور در محضر اخیار اهتمام ورزد.

آثار و برکات صدق و راستی:

همانطور که اشاره شد، نظام عالم بر مبنای صدق و حق و عدل استوار است و کذب و دروغ و ریا و نفاق و مانند آن در نظام آفرینش جایگاهی ندارد و به تعبیر عمیق، شیرین و رسای قرآن «حق مانند آب حیات می‌ماند؛ که نقش حیاتی و ماندگار و تأثیرگذار در چرخه حیات و زندگی ایفا می‌کند و باطل مانند کف روی آب می‌ماند» که:

﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾^۱

دروغ هر چه هم رنگ آمیزی شود دروغ است و ناپایدار و مُزخرف و باطل و پوچ است. و هر چه آن را آب طلا بزنند و در کسوت حق جلوه دهند دست آخر مطلقاً است نه طلا، و فریب است نه حقیقت!

بنابراین، از لحاظ انطباق با نظام آفرینش، همسو بودن، منطبق با واقع بودن، ماندگان بودن، تأثیرگذار بودن، تداوم و پایداری و ده‌ها جهت دیگر حق و صدق در آفرینش با ارزش و جاودانه است و باطل و دروغ بی ارزش و ناپایدار. در قیامت نیز سخن صدق و عمل صدق با ارزش و منشأ خیرات و برکات است. نه دروغ و فریب.

﴿ قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ ﴾^۱

خداوند می فرماید: امروز روزی است که صادقین و راستگویان از راستی و صدق خود بهره خواهند برد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۵۵ نهج البلاغه بیان بسیار عمیق و ارزشمندی در رابطه با حق و باطل دارند و در مقایسه این دو، و حکمت اینکه کذب موجب فریب می شود و انسانها را به اشتباه می اندازد به نکات عمیقی اشاره می فرمایند:

«ولكن يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمزجان فهناك تتولى

الشيطان على اوليائه و الذين سبقت لهم من الله الحسنی».

البته این خطبه شریفه یکی از خطبه های نورانی و بسیار آموزنده است و به موضع حق و باطل در عالم، و اختلاط و امتزاج این دو اشاره دارد. و اینکه باطل محض در عالم هرگز میدان جولان و عرض اندام ندارد.

و باطل در سایه حق و به برکت حق می تواند اظهار وجود کند و یا در لباس حق می تواند خود نمایی کند و در حقیقت باطل و دروغ و شر محض و شرمطلق در عالم، وجود ندارد ولیکن با پوشیدن لباس حق و صدق و عدل خود نمایی و ابراز وجود می نماید.

حقایق سرایی است آراسته هوی و هوس گرد برخاسته

نبینی که هر جا که برخاست گرد نیند نظر گر چه بیناست مرد و اگر مرز بندی ها دقیق بود و امکان اختلاط و تشابه و ایجاد وهم و شبهه و تظاهر نبود و حق محض و باطل محض می توانست وجود داشته باشد؛ هرگز این گونه اشتباهات و اختلاط و آمیزش نبود.

❁ صدیقه ❁

این موضوع که باطل محض در عالم نداریم، و باطل با حق در آمیخته است و اگر تفکیک شود امر به حق جویان پوشیده نمی ماند و زبان معاندان از قیل و قال درباره آن قطع می شود؛ ولی در هر صورت مقتضای نظام آفرینش و که اراده، اختیار، آزادی انسان و ظهور اسماء در عالم، است تا زمینه حق پرستی و خدا پرستی و عشق به حق و یا انحراف و باطل و هوا پرستی برای همه فراهم باشد؛ تا اسماء جایگاه خود را پیدا کند و هر انسانی در جایگاه مناسب خود قرار گیرد و دست معاندان و اشرار و هواپرستان کوتاه شود و نیکوکاران و شایستگان و اهل نجات و مشمولان عنایات الهی نیز نجات پیدا کنند. چرا که:

متاع کفر و دین بی مشتری نیست گروهی این، گروهی آن پسندد

و عبارت «و ینجو الذین سبقت لهم من الله الحسنی».

که اشاره است به آیه کریمه:

«ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون»^۱.

که اهل صدق و احسان و حق، نجات خواهند یافت و مشمول عنایات خداوند متعال قرار خواهند گرفت.

صدق در روایات:

در بیان نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که:

«علامة الايمان ان تؤثر الصدق حيث يضرك على الكذب حيث ينفعك وان

لا يكون في حديثك فضل عن علمك وان تتقى الله في حديث غيرك»^۲.

نشانه ایمان آن است که راستگویی را گرچه به ضرر توست بر دروغگویی

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۱

۲. نهج البلاغه، محمد دشتی، حکمت ۴۵۸.

گرچه به سود توست بر گزینی و در سخن گفتنت بیش از آنچه می‌دانی نگوویی و درباره دیگران تقوا را رعایت کنی.

آن بزرگوار سه چیز را علامت ایمان بیان فرموده:

الف- اینکه انسان راستی را بر دروغ برگزیند گرچه راستگویی به زیان او تمام شود و دروغ گفتن سود آور باشد.

ب- در گفتگو با دیگران بیشتر از علم و دانش خود سخن نگوید. به قول سعدی:

«تأمل کنان در خطا و صواب به از ژاژ خوایان حاضر جواب»

ج- در سخن گفتن درباره دیگران نیز حریم تقوی و پرهیزکاری را رعایت کند.

در حقیقت نشانه و جوهر ایمان، آن است که در سخن گفتن انسان راستی را

انتخاب کند و در سوء استفاده و از قلب واقعیت درباره دیگران پرهیز کند.

این مفهوم بلند نشان دهنده سلامت جوهره ایمان و معرفت انسان مؤمن و

شاخص مؤمن واقعی و مرز ایمان خالص و تظاهر به ایمان است در روایات

دیگر این مفهوم متعالی آمده است:

«... انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته»^۱

دو شاخصه را برای ارزیابی مورد نظر قرار دهند:

۱. راستگویی در گفتار ۲. امانتداری در کردار

اگر این ارکان رعایت و حفظ شود، معلوم می‌شود جوهر ایمان سالم است.

و الا حقیقت ایمان مخدوش و ملکوک خواهد بود.

در روایات دیگر صدق به عنوان کلید نجات و مایه فلاح و موجبات رشد و

پویایی و تزکیه عمل و زینت کارنامه انسان به حساب آمده و به عنوان ستون

اسلام و استوانه ایمان ذکر شده:

«الصدق عماد الاسلام و دعامة الايمان»^۱

جمال انسان در راستی و صدق متجلی می‌گردد: «الصدق جمال الانسان» و نشانه مروّت و مردانگی، روح تقوی و پرهیزکاری، و زینت مؤمن و بهترین خصلت‌های اوست. تا بدانجا که ملاک مسلمانی و التزام عملی به اسلام را در صدق و راستی بیان فرموده‌اند:

«ملاک الاسلام صدق اللسان»^۲.

میزان و معیار و مکیال دین در صدق و یقین ذکر شده است:

«شیئان هما ملاک الدین، الصدق و الیقین»^۳.

در کتاب شریفه آثار الصادقین قریب سیصد آیه و روایت در فضیلت صدق و مسائل مربوط به آن بیان شده که خود بهترین شاهد برای ابعاد گسترده این خزانه ارزشمند الهی و این سرمایه بزرگ معنوی و انسانی است. امید آنکه خداوند متعال به همه ما توفیق معرفت و درک حقیقت و نیل به مراتب صدق عنایت فرماید و ما را در زمره صالحان محشور فرماید و توفیق پیروی از صالحان و امام صالحان حضرت بقیة الله علیه السلام کرامت فرماید:

خیال روی تو در هر طریق هم‌ره ماست نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست
به رغم مدعیانی که منع عشق کنند جمال چهره تو حجت موجه ماست

ادعای دیدار امام زمان علیه السلام

از آنجا که در عصر غیبت کبری افرادی مدعی دیدار حضرت صاحب الامر علیه السلام می‌شوند که بعضاً دروغگو هستند باید ببینیم رؤیت حضرت به چند

۱. غرر الحکم و درر الکلم آمدی، ج ۲، ص ۴۰.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۱۰۷ و ج ۱، ص ۱۲۹ و ج ۴، ص ۴۷.

۳. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۷۸۴.

طریق امکان دارد و تشخیص صدق و کذب آن چگونه است؟

رؤیت حضرت در عصر غیبت کبرا به سه صورت ممکن است:

الف) در عالم خواب؛

ب) در حال مکاشفه؛

ج) در حال بیداری

که در حال بیداری از نظر کیفیت و نحوه دیدار سه گونه دارد:

۱. دیدار با حضرت با عنوان غیر حقیقی؛ به گونه‌ای که دیدار کننده هنگام ملاقات و بعد از آن، هیچ گونه توجهی به شخص حضرت ندارد و ایشان در این دیدار، فردی عادی و ناشناس تلقی می‌شود، این رؤیت ممکن است برای بسیاری از افراد به طور تصادفی و ناشناس رخ دهد و حضرت با افراد برخورد داشته باشد، ولی هرگز او را نمی‌شناسد.

۲. دیدار حضرت همراه با شناخت؛ یعنی شخص دیدار کننده حضرت را به هنگام دیدار بشناسد، این نوع رؤیت، بسیار اندک و انگشت شمار است؛ زیرا چنین رؤیتی با فلسفه غیبت منافات دارد و در عصر غیبت، اصل بر این است که حضرت از چشمان مردم پنهان باشد، مگر در مواردی که مصلحت مهم‌تری اقتضا کند و حضرت بنا به مصالحی خود را بشناساند که این نوع دیدار فوق العاده نادر است.

۳. رؤیت حضرت در حال غفلت از حضور امام، یعنی شخص حضرت مهدی علیه السلام را ملاقات می‌کند، ولی در آن حال به حضور حضرت توجهی ندارد و وی را فردی عادی می‌پندارد، اما پس از ملاقات با توجه به دلایل و شواهد موجود، یقین پیدا می‌کند که وی امام عصر علیه السلام بوده است.

بیشتر تشریفات که در کتاب‌ها نقل شده است، از این نوع است و نشناختن

❁ صدیقه ❁

نیز، یا به دلیل غفلت شخص دیدار کننده در آن حال است و یا به دلیل اینکه حضرت در او تصرفات تکوینی و ولایی کرده و اجازه شناخت را به وی نمی‌دهد؛ ولی بعد از جدایی، از قراین دیگر قطع پیدا می‌کند که وی امام بوده است. اما تشخیص صدق و کذب چنین رؤیت‌هایی، به دلیل یقینی و صدق گوینده نیاز دارد، چنین ادعاهایی از افراد ناموثق و بی‌تقوا، پذیرفتنی نیست و اصل بر تکذیب مدعی چنین دیدارهایی است، مگر اینکه به صحت گفتار وی یقین داشته باشیم.

چرا افراد هنگام ملاقات، امام زمان علیه السلام را نمی‌شناسد؟

زیرا غیبت، که به معنای ناشناس بودن حضرت است، اقتضا می‌کند که دیگران حضرت را نشناسند، پس نشناختن حضرت در چنین ملاقات‌هایی طبق قانون غیبت بوده و دلیل نمی‌خواهد؛ زیرا ایشان در حال غیبت‌اند و نباید غیبت و ناشناس بودن، به ظهور و شناسایی تبدیل شود.

در عین حال با اینکه در زمان غیبت به دلایلی که موجب غیبت شده، امام مهدی علیه السلام باید از دیده‌ها مخفی باشند، ممکن است کسانی که مشکل بزرگی دارند یا به مقامات معنوی عالی دست یافته‌اند، به محضر آن حضرت شرفیاب شوند.

البته این شرف یابی می‌تواند متفاوت باشد، برخی حضرت را می‌بینند ولی نمی‌شناسند؛ گروهی می‌بینند و می‌شناسند، و حضرت هم با آنان سخن می‌گوید. برخی او را می‌بینند و می‌شناسند و اجازه می‌یابند که با ایشان سخن بگویند، این تفاوت‌ها به دلیل اختلاف درجات معنوی افراد است در هر حال، دلیل اینکه افراد کمی هنگام ملاقات، آن حضرت را می‌شناسند، آن است که شایستگی دیدن همراه با شناخت، در افراد کمی وجود دارد.

چرا نباید برای دیدن بقیة الله علیه السلام اصرار کرد؟

آیا دیدن امام زمان علیه السلام دارای شرایط خاصی است و نصیب هر کسی

می‌شود؟ و آیندیدن آن حضرت مصلحتی دارد؟

دیدن امام زمان علیه السلام در عصر غیبت کبری ممکن است و اگر کسی توفیق یابد، سعادت بزرگی نصیبش شده است، اما همه سعادت این نیست که انسان شبانه روز تلاش کند و خواهان دیدن امام باشد، البته دیدن حضرت سبب نمی‌شود که انسان گناه نکند؛ زیرا برخی انسان‌های معاصر دیگر امامان علیهم السلام با وجود دیدن امام معصوم باز هم گناه می‌کردند و حتی گاهی با آن‌ها مخالفت می‌کردند.

دیدن حضرت تأیید بر کردار درست انسان نیست؛ اگر چه نصیب هر کس نمی‌شود، ندیدن حضرت هم دلیل بر خرابی اعمال نیست، بسیاری از بزرگان، علما و مجتهدان، امام زمان علیه السلام را ندیدند، ولی چه بسا افرادی که مسلمان هم نبودند، ولی چون به مقام اضطرار رسیدند، حضرت از آن‌ها دست‌گیری کرده و از این جهت امام را دیده باشند. مهم این است که اگر ما او را نبینیم، او ما را می‌بیند و همین اعتقاد برای ترک گناه کافی است.

احمد بن حسن بن ابی صالح خجندی، مدتی در جست و جوی امام زمان علیه السلام شهرها را می‌گشت و بسیار جدی بود و اصرار داشت که به حضور آن حضرت مشرف شود، عاقبت نامه‌ای از طریق حسین بن روح به این مضمون برای حضرت مهدی علیه السلام نوشت: «دل من، شیفته جمال تو گشته و همواره در فحوص و طلب تو می‌کوشم، تمنا دارم جوابی مرحمت فرمایید که قلب من ساکن شود و دستوری در این باره فرمایید.»

جواب آمد: «هر کس در خصوص من جست و جو و تجسس کند، مرا می‌باید و هر کس مرا بیابد، به دیگران بنماید و هر کس مرا به دیگران بنماید، مرا به کشتن دهد و هر کس مرا به کشتن دهد، مشرک شود.»^۱

بنابراین، احتمال دارد که به صلاح ما نباشد آن حضرت را ملاقات کنیم، چه

❁ صدیقه ❁

بسا دیدار حضرت مایه عجب، تکبر و خود پسندی ما شود که خود مایه هلاکت انسان است.

نظر آیت الله بهجت درباره علت محرومیت دیدار امام زمان علیه السلام

آیا اگر از گناه اجتناب کنیم و منتظر واقعی باشیم، امام زمان علیه السلام به ما سر می زند؟ قطعاً گناه کردن، مهم ترین علت محرومیت از عنایات امام زمان علیه السلام است، امام مهدی علیه السلام نیز در توقیع شریفشان به شیخ مفید می فرماید: «ما را از ایشان (شیعیان) چیزی محبوس نکرده است، مگر گناهان و خطاهایی که از ایشان به ما می رسد و ما آن را ناخوش می داریم و از ایشان نمی پسندیم».

آیت الله بهجت نیز بیان فرموده اند: اگر بفرمایید چرا به آن حضرت دسترسی نداریم، جواب شما این است که چرا به انجام واجبات و ترک محرمات ملتزم نیستید؟ او به همین از ما راضی است؛ زیرا؛ «اورع الناس من تورع عن المحرمات»؛ پرهیزکارترین مردم کسی است که از کارهای حرام پرهیزد، ترک واجبات و ارتکاب محرمات، حجاب و نقاب دیدار ما از آن حضرت است.^۱

بنابراین اگر ما از گناه اجتناب کنیم و منتظر واقعی باشیم، به مقامی می رسیم که غیبت و حضور بر ایمان فرقی ندارد، امام سجاد علیه السلام به ابو خالد کابلی می فرماید: «ای ابو خالد! به درستی که مردم زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام آنان که معتقد به امامت هستند و در انتظار ظهور او به سر می برند، با فضیلت ترین مردم همه زمان ها هستند؛ به دلیل اینکه خداوند متعال علم و فهمی به آنها عنایت کرده که غیبت در نزد آنها به منزله ظهور و مشاهده گشته است.^۲

از این رو، در حدیث دیگری امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: «هر کس دوست

۱ و ۲. باشگاه خبرنگاران.

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

دارد که از یاران حضرت قائم علیه السلام شود؛ باید که منتظر باشد و در عین حال به پرهیزکاری و اخلاق نیکو مشغول شود. بنابراین اگر کسی ترک گناه کند و منتظر امامش باشد، از یاران واقعی حضرت به شمار می آید، آن گاه اگر بزرگترین توفیق الهی او را دریابد، غیبت و ظهور حضرت برایش تفاوت نخواهد داشت.

راستگویی صفتی پسندیده

فاضل نراقی (قدس) در کتاب علم اخلاق که ترجمه جامع السعادات است می نویسد:
راستگویی، ضد دروغگویی است و آن شریف ترین صفات پسندیده و رئیس فضائل اخلاقی است، و آیات و اخباری که در ستایش و بزرگی فایده آن رسیده بیرون از شمار است، خدای سبحان می فرماید:

﴿رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾^۱ «مردانی که به پیمان خویش با خدا وفا کردند».

و می فرماید:

﴿الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُتَّقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾^۲ «صابران و راستگویان و فرمانبران و انفاق کنندگان و آمرزش خواهان سحرگاهان»
و می فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا... أُولَئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ﴾^۳

«مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و رسول او ایمان آورده آنگاه شک نکرده اند. . . این ها راستگویانند.»

۱. سوره احزاب، آیه ۲۳

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷

۳. سوره حجرات، آیه ۱۵

❁ صدیقه ❁

و می فرماید:

﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ... وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾^۱ «نیک آن کس است که به خدا و آخرت... ایمان دارد... و شکیبایان در سختی و رنجوری و هنگام جنگ، این کسانند که راست گفته‌اند».

رسول خدا ﷺ فرمود:

«شما شش چیز را برای من تعهد کنید من بهشت را برای شما تعهد می‌کنم: هرگاه یکی از شما سخن گوید دروغ نگوید، و هنگامی که وعده دهد خلف نکند، و چون امانت به او سپارند خیانت نکند، و چشم‌های خود را [از حرام] بپوشید، و دست خود را [از تعدی و ستم به یکدیگر] باز دارید، و دامن‌های خود را [پاک] نگه دارید.»^۲

و از صادقین (امام باقر و امام صادق) علیهما السلام روایت است که: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَصْدُقَ حَتَّى يَكْتَبَهُ اللَّهُ صَدِيقًا»^۳ «مرد به سبب راستگویی به مرتبه صدیقان می‌رسد».^۴
و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «كُونُوا دَعَاةَ النَّاسِ بِالْخَيْرِ بَغَيْرِ السُّتْمِ، لِيُرُوا مِنْكُمْ الْاجْتِهَادَ وَالصَّدْقَ وَالْوَرَعَ».

«مردم را با غیر زبان به خیر و نیکی دعوت کنید، آن‌ها باید از شما کوشش [در اعمال نیک] و راستگویی و پارسائی ببینند».^۵

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۷

۲. نهج الفصاحه، ص ۲۱۶.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۰۵

۴. روضة الواعظین، ص ۷۳۶

۵. قرب الاسناد، حمیری، ص ۷۷

و فرمود:

«من صدق لسانه زکی عمله، و من حسنت نیته زید فی رزقه، و من حسن بره بأهل بینه مدله فی عمره».^۱

«هر که زبانش راستگو باشد، عملش پاکیزه است، و هر که نیت او پاک باشد روزیش بسیار می شود، و هر که با خانواده خود نیکی و خوشرفتاری کند عمرش دراز می گردد».^۲

و فرمود:

«لاتنظروا إلی طول رکوع الرجل و سجوده، فإن ذلك شیء اعتاده، ولو ترکه لاستوحش لذلك، و لکن انظروا إلی صدق حدیثه و أداء أمانته».

«به طول دادن رکوع و سجود کسی منگرید، که این عادت او شده، و اگر آن را ترک کند به وحشت می افتد، و لیکن به راستگویی و امانتداریش بنگرید».^۳
آن حضرت به یکی از اصحاب خود فرمود: «بنگر که علی عليه السلام به چه چیز در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله به آن مقام و مرتبه رسید، چنان باش، علی عليه السلام همانا به راستگویی و أداء امانت به آن مرتبه در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید».
و از آن حضرت روایت است که:

«ان الله لم یبعث نبیا إلا بصدق الحدیث و أداء الأمانة إلی البر و الفاجر».^۴

«خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر به راستگویی و أداء امانت به نیکوکار و بدکار».

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۶۳.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۴.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۴. بیشتر این احادیث را با «اصول کافی»: باب صدق و أداء امانت، و با «وسائل» کتاب حج، باب وجوب صدق، و با «مستدرک»: ۳- ۸۴- ۸۹ تصحیح کردیم.

❁ صدیقه ❁

و نیز فرمود:

«چهار چیز است که در هر که باشد ایمانش کامل است، و هر چند از سر تا قدمش گناه باشد از ایمان او نمی‌کاهد، و آن‌ها راستگویی، اداء امانت، حیاء و خوشخویی است.» و اخبار بسیار دیگری نیز به این مضامین رسیده است. و از انواع صدق، صدق در گواهی است، و آن ضد گواهی دروغ است. و صدق در سوگند، و آن ضد قسم دروغ است، و وفای به عهد، و آن ضد خلف وعده است. و این نوع صدق، یعنی وفای به عهد، برترین و دوست داشتنی‌ترین انواع صدق است، و از این رو خدای تعالی اسماعیل پیامبر را به آن می‌ستاید و می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾^۱ «که او درست وعده و فرستاده‌ای

پیامبر بود».

گفته‌اند که وی با شخصی در جائی وعده کرد و آن شخص نیامد، اسماعیل بیست و دو روز در انتظار او باقی ماند. و روایت است که: «مردی با رسول خدا ﷺ بیعت کرد و وعده داد که در فلان مکان به خدمت حضرت برسد، مرد در آن روز و روز بعد فراموش کرد و روز سوم آمد و پیغمبر را در همان مکان دید.» رسول خدا ﷺ فرمود: «العدة دین»^۲ یعنی: «وعده دین است».

و فرمود: «الوای - ای الوعد - مثل الدین أو أفضل» «وعده مانند دین یا برتر از آن است».

اقسام صدق

صدق مانند کذب شش نوع دارد:

۱. **صدق در گفتار:** و آن خبر دادن از چیزهاست، آن چنانکه در واقع هستند، و کمال این نوع صدق ترک کنایه و توریه بدون ضرورت است، برای احتراز از تفهیم خلاف واقع و تحصیل صورت دروغین در دل، و نیز رعایت معنای حقیقی در الفاظی که بدانها با خدای سبحان مناجات می‌کند، پس کسی که می‌گوید: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۱ «روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را پدید آورده» و در دلش غیر این است، و یا می‌گوید: «ایاک نعبد» «فقط تو را می‌پرستیم»، و با دلبستگی به دنیا، دنیا را می‌پرسند، زیرا هر که دل خود را به چیزی ببندد بنده آن است - چنانکه اخبار بر این معنی دلالت دارد - چنین شخصی دروغگوست.

۲. **صدق در نیت و اراده:** و این معنی به اخلاص بر می‌گردد، و آن خالص ساختن نیت برای خداست، به اینکه انگیزه‌ای در طاعاتش، بلکه در همه حرکات و سکناتش، جز خدا نداشته باشد. بنابراین آمیختن نیت به غیر خدا موجب بطلان آن و تکذیب صاحبش خواهد بود.

۳. **صدق در عزم و تصمیم بر کار نیک:** انسان گاهی ابتدا عزم بر کاری می‌کند، و در دل می‌گوید: اگر خدا فلان چیز را روزی من کرد فلان مقدار آن را صدقه می‌دهم، و اگر خدا مرا از این گرفتاری نجات داد چنین و چنان می‌کنم. حال اگر این شخص در درون خود عزم را جزم کرده و مصمم به انجام آن عمل است، عزمش صادق است، و اگر در عزم او نوعی انحراف و سستی و تردید باشد،

❁ صدیقه ❁

عزمش کاذب است، زیرا شک و تردید در عزیمت، ضد صدق در آن است. و صدق در اینجا به معنی قوه کمال آن است، چنانکه می‌گویند: فلانی میل و خواست راستین دارد، یعنی دارای قوه تام و تمام است، یا میل و خواست کاذب دارد، یعنی خواهش و میلش ناقص و ضعیف است.

۴. **صدق در وفای به عزم:** نفس آدمی گاهی در عزم و تصمیم کنونی سخی است، زیرا وعده دادن برایش مشقتی ندارد، و لیکن چون وقت عمل رسید، تمایلات و شهوات به جنبش می‌آیند و با انگیزه درونی به معارضه بر می‌خیزند، و بسا چنان بر انسان چیره می‌شوند که عزیمت وی را از میان می‌برند و وفای به وعده اتفاق نمی‌افتد، و این با صدق در وفای به عزم منافات و ضدیت دارد، و از این رو خدای سبحان می‌فرماید: ﴿رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾^۱ «مردانی که به پیمان خویش با خدا وفا کردند».

۵. **صدق در کردار:** و آن مطابقت باطن و ظاهر و یکسانی نهان و آشکار است، یا بهتر بودن باطن از ظاهر، به این معنی که اعمال ظاهر او بر چیزی دلالت نکند که در باطن به آن متصف نباشد، البته نه به این که اعمال را ترک کند بلکه باطن را به تصدیق ظاهر بکشاند و این بالاترین مراتب اخلاص است، زیرا نوعی از اخلاص ممکن است به کمتر از این تحقق یابد، یعنی باطن بدون قصد و غرض با ظاهر مخالفت کند، و این ریا نیست، و می‌توان نام اخلاص بر آن نهاد.

توضیح آنکه: ریا آن است که در اعمال، غیر خدای سبحان قصد شود. گاهی از انسان اعمالی صادر می‌شود که دلالت می‌کند بر اینکه وی دارای فضیلت باطنی است، از قبیل توجه به خدا و انس به او، یا آرامش و وقار، یا تسلیم و رضا و مانند این‌ها، و حال آنکه وی فاقد آن‌هاست.

این حال یا به سبب این است که مانعی در تحقق آن‌ها بر او غلبه کرده، یا به واسطه این است که صدور این اعمال ظاهری به این نحو، بدون قصد مشاهده غیر خدای سبحان است، پس چنین شخصی در عمل خود صادق نیست و در دلالت و مطابقت ظاهر با باطن کاذب است. اما اگر ریاکار نباشد و توجهی به خلق نداشته باشد، در این صورت مخالفت ظاهر با باطن اگر از روی قصد باشد ریا نامیده می‌شود، و اخلاص در کار او نیست و اگر بدون قصد باشد کذب نامیده می‌شود و صدق در کار او نیست.

و گاهی بعضی از مراتب اخلاص وجود دارد، و این نوع صدق - یعنی یکسان بودن پنهان و آشکار، یا بهتر بودن باطن از ظاهر، کمیاب‌تر و گرانبها‌تر از انواع پیشین است، و از این رو سرور فرستادگان الهی عليهم السلام در دعای خود مکرر آن را از خدا می‌طلبند: «خدایا باطنم را بهتر از ظاهرم قرار ده، در حالی که ظاهرم را شایسته و آراسته سازی».

و در خبر است که: «چون پنهان و آشکار مؤمن یکسان باشد خداوند به او به ملائکه مباحثات می‌کند و می‌فرماید: «بنده حقیقی من این است».

یکی از بزرگان گفته است: «کیست که به من شخصی را نشان دهد که شب‌ها [در تاریکی و تنهایی] گریان و روزها [در میان مردم] خندان باشد».

چه خوش گفته است:

إذا السرّ والإعلان في المؤمن استوى فقد عزّفى الدارين واستوجب الثنا

«هرگاه پنهان و آشکار مؤمن یکسان باشد در دو جهان عزیز و سزاوار ستایش است.»

وإن خالف الإعلان سرفاله على سعيه فضل سوى الكدّ والعنا

«و اگر ظاهر [آراسته] او مخالف باطن باشد برایش هیچ فضیلت و اجری جز

رنج و زحمت نیست».

كما خالص الدينار في السوق نافع و مغشوشه المردود لا يقتضى المنا

«همچنان که زر ناب در بازار رائج است و زر ناسره مردود است و از آن

آرزویی بر نمی آید».

و از این گونه صدق؛ موافقت گفتار با کردار است، که آدمی آنچه را نمی کند

نگوید و به آنچه نمی کند فرمان ندهد، زیرا آن که پند می دهد و خود پند

نمی گیرد دروغگوست. و از این روست که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«انى و الله ما احثكم على طاعة إلا و أسبقكم إليها، و لا أنهاكم عن معصية

إلا و أتناهى قبلكم عنها»^۱.

«به خدا سوگند که شما را به طاعتی ترغیب نمی کنم مگر آنکه به آن از شما

پیشی می گیرم، و شما را از گناهی باز نمی دارم مگر آنکه پیش از شما از آن باز

می ایستم.»

۶. **صدق در مقامات دینی:** مانند صبر، شکر، توکل، حب، رجا، خوف، زهد،

تعظیم، رضا، تسلیم و امثال اینها. این گونه صدق بالاترین و ارجمندترین

درجات صدق است، و هر که به حقیقت این مقامات، و لوازم و آثار و غایات

آنها متصف شود حقیقتاً صدیق است، و هر که اسم آنها را بر خود ببندد و از

حقیقت و آثار آنها بی خبر باشد و در واقع کاذب است.

مگر نمی بینی که هر که از سلطان یا قدرتمندی ترسان شود چگونه چهره اش

زرد و خور و خوابش دشوار و عیش و زندگانش تیره و ناگوار و خاطرش

پریشان و اعضا و جوارحش مضطرب و لرزان می گردد؟ و گاه دست از شهر و

دیار می‌شوید و ترک اهل و عیال خود می‌کند و در غربت با تنهایی و رنج و مشقت می‌سازد و خطرها را به جان می‌خرد. این همه از بیم آن کسی است که از او ترسیده، چنین خوفی صادق و واقعی است و اما کسی که ادعای ترس از خدا یا آتش دوزخ دارد و هیچ اثری از آن به هنگام قصد انجام گناه در او ظاهر نیست، خوفش کاذب است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لم أر مثل النار نام هاربها، ولم أر مثل الجنة نام طالبها» «چون آتش دوزخ ندیدم که گریزان از آن در خواب باشد، و چون بهشت ندیدم که خواهان آن در خواب باشد»^۱

اما این مقامات را نهایی متصور نیست، تا برای کسی ممکن بود که به نهایت آن برسد، بلکه هر بنده‌ای به حسب حال و مرتبه خود نصیب و بهره‌ای دارد، معرفت و بزرگداشت خدا و خوف از او نامحدود است، و از این رو پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چون جبرئیل را به صورت اصلیش دید، بیهوش بر زمین افتاد، و چون به هوش آمد و به حال طبیعی بازگشت فرمود: «من هیچ یک از مخلوقات خدارا این چنین گمان نمی‌کردم! جبرئیل گفت: اگر اسرافیل را ببینی چه خواهی گفت که عرش بر دوش اوست و پاهای او زمین‌ها را شکافته، و با وجود این از عظمت خدا همچون گنجشک کوچکی می‌گردد!»

و فرمود: «شبی که در سیر شبانه - همراه جبرئیل - به ملاء اعلی می‌گذشتم عالم بالا از خوف و خشیت خدا همچون پلاس کهنه‌ای می‌نمود»^۲

به فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل بنگر، که از شدت خشیت چه حالی دارند، و این همه از قوت معرفت ایشان به عظمت و جلال خداوند است، و

۱. نهج الفصاحه، حدیث ۲۵۹۹

۲. مصباح الشریعه، باب ۷۵

❁ صدیقه ❁

حال آن که بالاتر از آنچه ایشان دریافته‌اند مراتب نامتناهی هست. پس اختلافی که مردم در مراتب خوف و تعظیم و حبّ و انس دارند، به حسب اختلاف آنان در معرفت خداوند است، و برای احدی ممکن نیست که به نهایت این معرفت برسد، و اختلاف مردم به قدر معرفتی است که امکان دستیابی به آن هست و رسیدن همه مردم به این مقدار نیز نادر است، و کسی که در همه این مقامات صادق باشد جداً کمیاب و بلکه نایاب است.

و از نشانه‌های این صدق؛ پوشیده داشتن همه مصائب و طاعات و ناخشنودی از اطلاع مردم بر آنهاست.

امام صادق علیه السلام فرمود: «چون بخواهی بدانی که در دعوی خود صادقی یا کاذب، در راستی نیت و ادعای خود بنگر، و آنها را با ترازوی خدایی بسنج که گویی در قیامت هستی، خدای عزوجل می‌فرماید:

﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾^۱ «و سنجش در آن روز به حق و درست است.»

پس اگر حقیقت نیت و مقصود تو با کنه دعوی تو هماهنگ و برابر بود صدق تو مسلم است، و پایین‌ترین مرتبه صدق این است که زبان و دل مخالف یکدیگر نباشند. مثل شخص صادقی که وصفش را گفتیم، مانند کسی است که در حال جان دادن است، اگر جان ندهد چه می‌تواند بکند.^۲

زبان زیانبارترین اعضاست

بدان که بیشتر رذایل مذکور در این مقام؛ از دروغ، غیبت، بهتان، شماتت، مسخرگی، استهزاء، مزاح و غیر این‌ها – مانند سخنان بیهوده و باطل – بوده و از

۱. سوره اعراف، آیه ۸.

۲. مصباح الشریعة، باب ۷۵.

آفات و مفسد زبان است و بنابراین زبان زیانبارترین جوارح انسان است و آفات آن بیش از آفات دیگر اعضاء است، و مفسد آن اگر چه از معاصی ظاهر است (که در علم اخلاق به آن‌ها پرداخته نمی‌شود) لیکن به اخلاق رذیله و ملکات ناپسند می‌انجامد.

زیرا اخلاق با تکرار اعمال در نفس آدمی راسخ و استوار می‌گردد، و اعمال به توسط جوارح از قلب صادر می‌شود، و هر عضوی شایسته است که از آن کارهای پسندیده که پذیرای اخلاق زیبا و نیکوست برخیزد و نیز می‌تواند از آن، کارهای ناپسند که اخلاق زشت و بد را پدید می‌آورد صادر شود. پس طالب فضائل اخلاقی، باید مواظب و مراقب باشد که هم دل و نفس و هم اعضا و جوارح به خیرات و نیکی‌ها رو آورند و هم آنها را از شرور و بدی‌ها جلوگیری کند.

و عمده عضوی که مصدر و منشأفعال زشت و ناپسند ظاهری است که منجر به رذایل باطنی می‌شود زبان است، و آن بزرگ‌ترین و بهترین آلت شیطان در گمراه کردن نوع انسان است، و از این رو مراقبت آن مهم‌تر و محافظت آن واجب‌تر و لازم‌تر است. و سرّ آن - چنانکه گفته‌اند - این است که: زبان از نعمت‌های بزرگ خداوند، و از لطیف‌ترین عجایب صنع اوست، که هر چند جرمش کوچک است اما، اطاعت و جرمش بزرگ است، زیرا ایمان و کفر، جز با شهادت آن معلوم نمی‌شود، و به چیزی از امور دو جهان جز به دلالت و راهنمایی آن نمی‌توان راه یافت، و هیچ موجود یا معدومی نیست مگر اینکه زبان از آن سخن می‌گوید و به اثبات یا نفی آن می‌پردازد. زیرا هر چه را علم شامل می‌شود زبان به حق یا باطل بیان می‌کند، و هیچ چیز نیست مگر اینکه علم شامل آن می‌شود.

❁ صدیقه ❁

و این خاصیت در دیگر اعضاء یافت نمی‌شود، زیرا چشم جز رنگ‌ها و شکل‌ها، گوش جز اصوات، و دست جز اجسام را نمی‌یابد، ولی میدان جولان زبان، وسیع و پهناور است، و جلوگیری ندارد، و مجال آن را حد و نهایتی نیست، که در خوبی‌ها میدان وسیعی دارد و در بدی‌ها دامنه‌ای گسترده، پس هر که عنان زبان را رها ساخت، شیطان او را به هر میدانی خواهد کشانید، و او را به وادی ضلالت و خذلان خواهد افکند، و به منزلگاه هلاکت برسد و لذا سرور فرستادگان الهی ﷺ فرمود:

«هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار إلا حصائد ألسنتهم؟»^۱ یعنی «آیا مردم

را جز درو شده‌های زبانشان به رو در آتش می‌اندازد؟

پس کسی از شرّ زبان نجات نمی‌یابد مگر اینکه آن را به لجام شرع مقید سازد، و جز در آنچه سود دنیوی و آخروی دارد آزادش نگذارد، و آن را از هر چه بیم مفسده‌ای در دنیا و آخرت می‌رود باز دارد، و شناسائی جاهایی که آزاد گذاشتن زبان در آن‌ها پسندیده و ستوده یا ناپسند و نکوهیده است بسیار دشوار است، و عمل به مقتضای آن حتّی برای کسی که آن موارد را می‌شناسد سخت و سنگین است، که زبان بیش از همه اعضاء نافرمان و گناهکار است، زیرا به حرکت در آوردنش رنجی ندارد و در رها کردنش سختی و زحمتی نیست. پس سهل‌انگاری در اجتناب از آفات و مفاسد آن جایز نیست و احتراز از کمینگاه‌ها و دام‌های آن واجب و لازم است.

و آیات و اخبار وارده در مذمت و در کثرت آفات آن و در امر به محافظت و پرهیز از مفاسد آن بسیار است و همه آن‌ها دلالت بر ذمّ جمیع آفات آن دارد.

خدای سبحان می‌فرماید:

فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۱ «سخنی نگویید مگر اینکه نزد وی مراقبی آماده است».

و می فرماید: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾^۲.

«در بسیاری از راز گوییشان خیری نیست، مگر آن که به صدقه دادن یا کارنیک کردن یا اصلاح میان مردم فرمان دهد».

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که برای من نگهداری آنچه در میان دو فلک او (یعنی زبان) و در میان دو پای اوست تعهد کند من بهشت را برای او تعهد می کنم».^۳

و فرمود: «هر که خود را از شر شکم و دامن و زبان نگهدارد، خود را [از همه بدی ها] نگهداشته است».^۴

از آن حضرت پرسیدند: «نجات در چیست؟ فرمود: زبان خود را نگه دار.

و فرمود: «بزرگتر چیزی که مردم را به دوزخ می برد دو میان تهی است:

«دهان و عورت»، و مراد از دهان، زبان است».^۵

مردی از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید: «از چه چیز بیشتر بر من ترسیده

شود؟ حضرت، زبان او را گرفت و فرمود: «این»، و فرمود: «ایمان هیچ بنده‌ای

راست نباشد تا دلش راست گردد، و دلش راست نباشد تا زبانش راست شود.»

و فرمود: «وقتی فرزند آدم صبح کند همه اعضا در برابر زبان فروتنی کنند و

گویند: درباره ما از خدا بترس، زیرا ما به تو وابسته‌ایم، اگر راست باشی ما نیز

۱. سوره ق آیه ۱۸

۲. سوره نساء آیه ۱۱۳

۳ و ۴ و ۵. جامع السعادات، ج ۲، ص ۴۵۰، به نقل از اوصل کافی باب خاموشی و حفظ زبان

❁ صدیقه ❁

راست می شویم، و اگر کج شوی ما نیز کج می شویم»^۱.

مردی به آن حضرت عرض کرد: «مرا سفارش کن! فرمود: خدا را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی، و خود را چنان بینگار که در میان مردگانی، و اگر می خواهی تو را به آنچه از همه بیشتر مالک توست خبر دهم - و با دست به زبان اشاره نمود - و فرمود: «خداوند مراقب زبان هر گوینده ای است، پس انسان باید در آنچه می گوید از خدا بترسد»^۲.

و فرمود: «هر که سخنش را از عملش نشمارد خطاهایش زیاد شود و عذابش فرا رسد»^۳.

و فرمود: «خداوند زبان را عذابی کند که هیچیک از اعضاء و جوارح را آن عذاب نکند، زبان گوید: پروردگارا! مرا عذابی کردی که هیچ یک از اعضاء و جوارح را چنین عذاب نکردی. خطاب رسد: یک کلمه از تو سر زد که به مشرق و مغرب زمین رسید، و به واسطه آن خون محترم ریخته شد، و مال محترم به غارت رفت، و پرده عفت بر باد رفت، به عزت و جلالم سوگند! ترا عذابی کنم که هیچ یک از جوارح را چنان عذاب نکنم!»^۴

و فرمود: «اگر در چیزی شومی باشد در زبان است»^۵.

و امیر مؤمنان علیه السلام به مردی که سخن بیهوده می گفت فرمود: «ای مرد! تو سخنانی را بر محافظان خود املاء می کنی که به پیشگاه پروردگارت می برند، پس سخنی بگو که برای تو سودی داشته باشد، و سخنان بیهوده را رها کن»^۶.

و فرمود: «مرد در زیر زبان خود پنهان است، پس سخن خود را بسنج، و بر عقل و معرفت عرضه کن، اگر برای خدا و در راه خدا باشد بگو، و اگر غیر از

۱. کنز العمال: ۲-۱۱۱.

۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶. جامع السعادات، ج ۲، ص ۴۵۲ به نقل از اصول کافی، باب خاموشی و حفظ زبان.

این است سکوت بهتر است، و برای جوارح عبادتی آسان تر و برتر و با ارزش تر در نزد خدا از سخنی که در آن خشنودی خدای عزوجل باشد و برای او و در راه نشر نعمت های او در میان بندگانش گفته شود نیست، بدانید که خدا میان خود و فرستادگانش معنایی جز کلام برای کشف آنچه نزد ایشان پنهان بود، از نهفته های علم خود و گنجینه های وحی خویش، قرار نداد، و همچنین میان رسولان و امت ها.^۱

پس معلوم می شود که زبان برترین وسیله برای ادای تکلیف و عبادت است. و همچنین هیچ گناهی بر بنده سنگین تر و عقوبتش سریعتر در نزد خداوند، و ملامتش شدیدتر زودرس تر در نزد مردم، از زبان نیست، و زبان ترجمان درون و خبر دهنده دل است، و سرّ باطن را آشکار می کند، و خلق در قیامت بر آن محاسبه می شوند، و سخنی که برای خدا نباشد همچون خمر است که عقل ها را مست می کند، و هیچ چیز برای زندانی شدن از زبان سزاوارتر نیست.»

و امام سجاده علیه السلام فرمود:

«زبان آدمیزاد در بامداد هر روز بر همه اعضایش رو کند و گوید: چگونه اید؟ گویند: اگر تو ما را رها کنی خوبیم! و گویند: خدا را درباره ما به یاد آور! و سوگندش دهند و گویند: ما به سبب تو ثواب و عقاب می بینیم.»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود:

«روزی نیست مگر اینکه هر عضوی از اعضاء تن نسبت به زبان فروتنی کنند و گویند: ترا به خدا مبادا درباره تو عذاب شویم.»^۳

کذب در کردار و اعمال

و اما کذب در کردار و اعمال آن است که؛ در ظاهر اعمالی از او سرزند که دلالت کند بر خوبی باطن او، و باطن او از آن بی خبر بوده باشد، یعنی؛ باطن او موافق ظاهر نباشد و صدق در آن، این است که؛ باطن و ظاهر یکسان و مطابق بود. یا باطن از ظاهر بهتر و آراسته‌تر باشد و این مرتبه از صدق، اشرف و افضل از صدق در گفتار است.

و از این جهت پیامبر ﷺ مکرراً این مرتبه را از حضرت آفریدگار مسئلت می‌نمود.^۱

کذب در اخلاق و مقامات دین

اما کذب در اخلاق و مقامات دین، آن است که، مدعی داشتن صفاتی چون؛ خوف از خدا، رجا، صبر، شکر، تسلیم، رضا، معرفت، زهد و امثال این‌ها باشد، و اسم آن‌ها را بر خود ببندد و از حقیقت و آثار آن‌ها بی خبر باشد و در او از لوازم آن‌ها اثری نباشد و چنین شخصی نیز کاذب است.

مثلاً ملاحظه می‌کنیم که چنانچه کسی از پادشاهی قهار، یا امیری صاحب اقتدار به جهت خیانتی که از او سرزده یا تقصیری که مرتکب شده خائف شود، چهره او زرد، و نفس او سرد، و خواب و خوراک بر او دشوار، و عیش و تنعم بر او ناگوار، خاطر او پریشان، و اعضا و جوارح او مضطرب و لرزان می‌شود. بلکه بسا باشد که ترک اهل و عیال و مال و منال خود می‌کند و در ولایات غربت به تنهایی و مشقت می‌سازد و این همه از خوف و بیم آن کسی است که

از او ترسیده و این خوف، خوف صادق، و صاحب آن خائف است. و اما کسی که دعوی ترس از پروردگار، و خوف از کژدم و مار جهنم می‌کند، هیچ اثری از آن در وجنات احوالش ظاهر نیست، بلکه شب و روز به خوردن و خوابیدن مشغول، و عمر او به عیش و عشرت مصروف، هر ساعتی چندین تقصیر از او صادر، و هر روزی معصیتی را مرتکب می‌گردد. و چنین شخصی کاذب، و اسم خوف را بر خود بسته است.

و مخفی نماند؛ که این مقامات و مراتب را نهایتی متصور نیست، تا ممکن باشد احدی به نهایت آن‌ها برسد. بلکه از آن‌ها هر کسی را یک نصیبی داده‌اند. و از این سبب بود که؛ «خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله چون حضرت روح القدس را به صورت اصلی او دید که پره‌ای او از مشرق تا مغرب را فرو گرفته بیهوش گشته به زمین افتاد.^۱ که قبلاً ذکر شد.

و این و امثال این که از اعظام ملائکه مقربین و انبیای مرسلین منقول است همه از قوت معرفت ایشان است به عظمت و جلال خداوند متعال، و حال آنکه آنچه ایشان یافته‌اند قطره‌ای است از دریای بی‌متهای عظمت الهی، و بالاتر از آن مراتب متناهی است.

نه در ذیل وصفش رسد دست فهم	نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم
نه ادراک در کنه ذاتش رسد	نه فکرت به غور صفاتش رسد
که خاصان در این ره فرس رانده‌اند	بلا احصی از تک فرو مانده‌اند

بلکه احدی را طاقت و قوت درک عظمت حقیقت آن جناب نیست، و چنانچه نور جلال و عظمت او بر موجودات امکان تابد بنیاد هستی ایشان را در هم بریزد.

❁ صدیقه ❁

آتش فکنی یک سره در خرمن هستی روزی ز پس پرده اگر رخ بنمایی
پس بنده صادق در جمیع مقامات دین عزیز و نایاب است.
و از علامت صدق در این مقام، آن است که تحمل همه شداید و مصایب را نماید.
و زبان به اظهار آن‌ها نگشاید. عمر خود را به طاعت و عبادت صرف نماید
و آن‌ها را از خلق بیوشاند.

روایت شده است که؛ «به موسی بن عمران وحی رسید، که چون من بنده‌ای
از بندگان خود را دوست دارم او را مبتلا می‌سازم به بلایی که کوه‌ها توانایی
تحمل آن را نداشته باشند، تا بینم در دعوی بندگی و محبت، صادق است یا نه.
پس اگر او را صادق و صابر یافتم او را ولی و حبیب خود قرار می‌دهم و اگر
بی صبر و جزعناک دیدم که به هر جا زبان شکوه می‌گشاید او را مخذول و
منکوب می‌سازم و هیچ باک ندارم»^۱

مفاسد و آفات زبان

بدان! که بسیاری از آفات مذکوره در این مقام و آنچه قبلاً ذکر شد مانند
غیبت، بهتان، دروغ، شماتت، سخریت، جدال، مرء، مزاح، گفتن سخنان بی
معنی، فحش و غیر این‌ها، از مفاسد زبان است.
و ضرر این عضو به انسان، بیشتر از سایر اعضا است و آفات آن افزون‌تر از
آفات سایر جوارح است و مفاسد این عضو، اگر چه از معاصی ظاهره است، که
شان علم اخلاق جای گفتگوی از آن‌ها نیست و لیکن هر یک از این‌ها منجر به
اخلاق رذیله و ملکات فاسده می‌گردد، زیرا رسوخ ملکات و اخلاق در نفس،
به واسطه تکرار اعمال و افعال است.

پس طالب معالی اخلاق را لازم است، که محافظت نفس و اعضا هر دو را بنماید. و چنانکه مذکور شد عمده اعضایی که مصدر افعال ذمیه است، که مؤدی به اخلاق رذیله است، زبان است. و آن بهترین آلات شیطان است در گمراه کردن بنی نوع انسان، چون این عضوی است فسیح المیدان و وسیع الجولان، مجال آن بی حد و بی نهایت، و استعمال آن در غایت سهولت، و سرکشی آن از سایر اعضا بیشتر است. پس هر که آن را مطلق العنان ساخت شیطان او را به وادی ضلالت رسانید و به سر منزل خذلان و هلاکت کشانید.

پس محافظت آن و مراقبت احوال آن واجب و لازم است. و کسی از شر زبان نجات نمی یابد مگر آن را به قید شریعت، مقید سازد، و عنان آن را کشیده رها نکند، مگر در سخنی که نفع لازمی از برای دنیا و آخرت داشته باشد. و از این جهت است که: در اخبار بسیار امر به حفظ این عضو، و مراقبت احوال آن وارد شده.

قبلاً بیان کردیم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: «هر که متعهد شود محافظت آنچه میان دو فک اوست که زبان باشد و آنچه میان دو پای او است، من از برای او بهشت را متعهد می شوم».^۱

و فرمود: «هر که محفوظ باشد از شر شکم و فرج و زبان خود، پس به تحقیق که از همه شرور محفوظ است».^۲

شخصی به آن حضرت عرض کرد که: «راه نجات چیست؟ فرمود: زبان خود را نگهدار».^۳

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۸۰۶، خ ۴۳۲۰۵.

۲. جامع السعادات، نراقی، ج ۲، ص ۳۴۱.

۳. کنز العمال، ج ۳، ص ۵۵۱، خ ۷۸۵۴.

❁ صدیقه ❁

و فرمود: «بیشتر چیزی که مردمان را داخل جهنم می‌کند زبان است و فرج»^۱.
و مروی است که: «هر روز صبح، زبان به اعضا می‌گوید: «کیف اصبحتم»
چگونه داخل صبح شدید و چگونه است حال شما؟ گویند: اگر تو ما را به حال
خود بگذاری امر ما به خیر و خوبی است»^۲.

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «مرد در زیر زبان خود پنهان است،
پس هر چه می‌گویی به عقل خود بسنج، پس اگر سخنی باشد که از برای خدا
باشد بگو، و الا سکوت کردن بهتر است»^۳.

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: «هیچ روزی نیست مگر اینکه هر
عضوی از اعضا به زبان خطاب می‌کند و می‌گوید: تو را به خدا قسم می‌دهم که
ما را به عذاب نیندازی»^۴.

آری: منشأ اکثر محنت‌های دنیوی و مفسد دینیه زبان است.

زبان بسیار سر بر باد داده زبان، سر را عدوی خانه زاد

بسا پرده‌ها که به واسطه زبان دریده شده، و چه آبروها که به سبب یک
سخن بی جا بر خاک ریخته شده، چه اشخاص که در دل‌ها با وقع و وقار، و به
یک کلام ناهنجار از درجه اعتبار ساقط گردیده‌اند.

منقول است که؛ «شخصی که در ظاهر به آثار «فطانت»^۵ و فضیلت آراسته بود
به مجلس یکی از اعظام علما وارد شد. آن عالم در احترام او کوشیده و از بیم
نکته‌گیری و احتیاط، سخن و درس و بحث خود را قطع نموده مدتی به

۱. احیاءالعلوم، غزالی، ج ۳، ص ۹۴.

۲. کافی، شیخ کلینی ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۳.

۳. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۱، ص ۲۸۵، ح ۳۹.

۴. کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۱۴ و ۱۱۵، ح ۱۲.

۵. هوشیاری و دانایی.

سکوت گذرانیده و آن شخص نیز ساکت بود و از سکوت او هیبت و وقع او در دل آن عالم می‌افزود.

تا اینکه خواست تا او را امتحان نماید، پس در نهایت ادب به او گفت:

چرا سخنی نمی‌فرمایید؟ گفت: چه گویم؟

گفت: از مسأله‌ای سخن گوی. گفت: هرگاه کسی روزه باشد چه وقت

می‌تواند افطار نمود؟

گفت: چون آفتاب غروب کند. آن شخص گفت: هرگاه تا نصف شب

غروب نکند چه باید کرد؟

گفت: باید افطار نکرد و سپس به خاطر جمع، مشغول درس و بحث خود

شد و خیالش از او راحت شد. پس عاقل را لازم است که: مراقب زبان خود

باشد و از فتنه آن غافل نگردد.^۱

زبان بریده، به کنجی نشسته «صمُّ بکم»^۲ به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

صمت و خاموشی ضدّ آفات و مفسد زبان

و بدان که: ضدّ همه آفات زبان و مفسد آن، صمت و خاموشی است و

کسی را خلاصی از آفات زبان جز به آن نیست و آن از ویژگی‌های پسندیده

است، و صاحب آن در نزد همه کس عزیز و محترم است و باعث جمعیت

خاطر و افکار، و موجب دوام هیبت و وقار، و فراغت از برای ذکر و عبادت، و

سلامتی در دنیا و آخرت است.

۱. پایگاه اطلاع رسانی حوزه، مفسد و آفات زبان

۲. کر و گنگ (گلستان سعدی).

❁ صدیقه ❁

و از این جهت سید رسل ﷺ فرمود: «هر که خاموشی را شعار خود ساخت نجات یافت».^۱

و فرمود: «هر که ایمان آورد به خدا و رسول، باید هر سخنی که می گوید خیر باشد یا خاموش نشیند».^۲

اعرابی به خدمت آن حضرت آمد عرض کرد: «مرا به علمی دلالت کن که داخل بهشت شوم. فرمود: گرسنگان را سیر کن و تشنگان را سیراب نمای. پس اگر قدرت بر این‌ها نداشته باشی زبان خود را از غیر سخن حق و خیر محافظت کن که به این سبب بر شیطان غالب می گردی».^۳

و فرمود: «چون مؤمن را خاموش و صاحب وقار بینید به او تقرّب جوئید که حکمت بر دل او القا می شود».^۴

و نیز فرمود: «مردم سه طایفه‌اند: «غانم»، «سالم» و «هالک»
«غانم» کسی است که، ذکر خدا کند و «سالم» آن است که، سکوت را شعار خود سازد و «هالک» آن است که:
به سخنان باطل فرو رود.»^۵

روزی شخصی به خدمت آن سرور آمد عرض کرد: یا رسول الله! مرا وصیتی کن.

فرمود: زبان خود را محافظت کن. باز عرض کرد: مرا وصیتی کن. باز فرمود:

زبان خود را محافظت کن. مرتبه سیم عرض کرد: مرا وصیتی کن. باز فرمود:

۱. محجة البيضاء، فیض کاشانی، ج ۵، ص ۱۹۲، و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۹۳ و ۹۶.

۲. محجة البيضاء، فیض کاشانی، ج ۳، ص ۱۹۴، و کنز العمال، ج ۳، ص ۳۵۳، خ ۶۹۰۰.

۳. احیاء العلوم، غزالی، ج ۳، ص ۹۵، و محجة البيضاء، ج ۵، ص ۱۹۵.

۴. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۸، ص ۳۱۲.

۵. محجة البيضاء، فیض کاشانی، ج ۵، ص ۱۹۵، و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۹۵.

زبان خود را نگاه دار.^۱

از عیسی بن مریم مروی است که: «عبادت ده جزء است، نه جزء آن خاموشی است و یکی در فرار از مردم».^۲

و فرمود که: «پر سخن نگویند در غیر ذکر خدا، به درستی که، کسانی که بسیار سخن می گویند دل‌های ایشان را قساوت فرو گرفته است و نمی دانند و از آن غافل اند».^۳

لقمان پسر خود را گفت: «ای فرزند! اگر چنان پنداری که سخن گفتن، نقره است، بدان که، سکوت، طلاست».^۴

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «این است و جز این نیست که شیعیان و دوستان ما، زبان ایشان لال است».^۵

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «از جمله حکمت آل داود این بود که، بر عاقل، لازم است که شناسایی با اهل زمان خود داشته باشد و رو به کار خود آورده باشد و نگاهبان زبان خود باشد».^۶

و از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «خاموشی، کلید هر راحتی است از دنیا و آخرت، و باعث خوشنودی پروردگار، و سبکی حساب روز محاسبه است و سبب محفوظ بودن از لغزش و خطا است و زینت عالم است و پرده جاهل».^۷

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۱، ص ۳۰۳، ح ۷۸.

۲. احیاء العلوم، غزالی، ج ۳، ص ۹۵ و محجة البیضاء، ج ۵، ص ۱۹۶.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۱۱.

۴. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۱، ص ۲۹۸، ح ۷۰ و کافی، ج ۲، ص ۱۱۴ و ح ۶.

۵. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۱، ص ۲۸۵.

۶. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۱، ص ۳۰۷، ح ۸۴ و کافی، ج ۲، ص ۱۱۶ و ح ۲۰.

۷. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۱، ص ۲۸۴، ح ۳۸ و مصباح الشریعة، ص ۱۷۲.

❁ صدیقه ❁

چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پبله و ریاضت نفس به آن است و شیرینی عبادت از آن. به سبب آن قساوت دل بر طرف می‌گردد و مروّت و عفاف حاصل می‌شود. پس در را بر روی زبان خود ببند.

«ربیع بن خثیم»^۱ کاغذی در نزد خود می‌گذاشت و هر چه می‌گفت می‌نوشت و چون شب داخل می‌شد حساب خود را می‌رسید و می‌گفت: آه، آه «نجی الصّامتون و بقینا» یعنی: «خاموشان نجات یافتند و ما باقی ماندیم»^۲. و بعضی از اصحاب حضرت رسول ﷺ سنگریزه به دهان خود می‌گذارند، تا بی اختیار سخن نگویند. چون اراده تکلم به سخنی که از برای خدا بود می‌کردند آن را از دهان خود بیرون می‌آوردند.

و بسیاری از اصحاب آن جناب، چون نفس می‌کشیدند نفس کشیدن ایشان، چون نفس کشیدن غریق بود، و سخن گفتن ایشان شبیه به سخن گفتن مریض بود. این است و جز این نیست که سبب هلاکت خلق، و نجات ایشان، تکلم و خاموشی است. پس خوشا به حال کسی که عیب کلام را بشناسد و فواید خاموشی را بداند. به درستی که خاموشی از اخلاق انبیاء و شعرا صفا است. از آن حضرت مروی است که: «خاموشی، دری است از درهای حکمت،

پس هر که دهان خود را بست، در حکمت بر او گشوده می‌شود. «

این دهان بستنی دهانی باز شد گو خورنده لقمه‌های راز شد

۱ «ربیع بن خثیم» را از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده و از زهاد ثمانیه‌به حساب می‌آورد. وی در سال ۶۱ یا ۶۳ ه. ق. وفات نموده و قبرش در خراسان است. جهت اطلاع از شرح حال و وضع او به کتاب، معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۶۹. قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۰۵. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۲۴ و روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۳۲ مراجعه شود.

۲. مصباح الشریعه، ص ۱۷۵، و بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۴، ذیل ح ۳۸.

و از آنچه مذکور شد معلوم شد که: صمت و خاموشی با وجود سهولت و آسانی آن، نافع‌ترین چیزهاست از برای انسن. و از برای بعضی سخنان، اگر چه بعضی فواید هست اما جدا کردن سخن خوب و بد بسیار دشوار است و علاوه بر این، چون زبان را رها کردی اکتفا به سخنان بی عیب، مشکل است. بنابر این، در حد امکان خاموشی را شعار خود ساختن سخن گفتن در حد ضرورت، اولی و اصوب است.

منقول است که: «چهار پادشاه به ملاقات یکدیگر رسیدند و در یک مجمع، جمع شدند و رای هند و خاقان چین و کسرای عجم و قیصر روم، و همه در مذمت سخن گفتن و مدح خاموشی متفق گشتند.

یکی از ایشان گفت: من هرگز از خاموشی پشیمان نشده‌ام، اما بسیار بر سخنی که گفته‌ام پشیمانی خورده‌ام. و دیگری گفت: هرگاه من کلمه‌ای را گفتم، او مالک من می‌شود، و دیگر مرا اختیاری از آن نیست و مادامی که نگفته‌ام من مالک و صاحب اختیار آنم.

و سیمی گفت: عجب دارم از برای متکلم، زیرا اگر کلامی به خود او برگردد ضرر به او می‌رساند، و اگر برنگردد نفعی به او نمی‌رساند.

چهار می‌گفت: به رد آنچه نگفته‌ام قادر ترم از رد آنچه گفته‌ام.^۱

صداقت و راستگویی معیار تولی و تبری

از جمله معیارهایی که خداوند در قرآن برای دوستی و حب و بغض داشتن بیان کرده، می‌توان به صداقت و راست گویی اشاره کرد. چنان که خداوند متعال می‌فرماید: آنان که اطاعت خدا و رسول کنید البته به کسانی که خدا به آنها لطف فرموده، یعنی یا پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور

❁ صدیقه ❁

خواهند شد، و ایشان نیکو رفیقانی هستند.^۱

در توضیح این جمله و بیان کسانی که خداوند نعمت خویش را بر آنها اتمام کرده است اشاره می‌کند که در واقع ارکان این موضوع هستند:

۱. «انبیاء» و فرستادگان مخصوص پروردگار که نخستین گام را برای هدایت و رهبری مردم و دعوت به صراط مستقیم بر می‌دارند.

۲. «راستگویان»، کسانی که هم در سخن راست می‌گویند و هم با عمل و کردار صدق گفتار خود را اثبات می‌کنند و نشان می‌دهند که مدعی ایمان نیستند بلکه به راستی به فرمان‌های الهی ایمان دارند.

از این تعبیر روشن می‌شود که بعد از مقام نبوت، مقامی بالاتر از مقام صدق و راستی نیست، نه تنها راستی در گفتار بلکه راستی در عمل و کردار که شامل امانت و اخلاص نیز می‌گردد؛ زیرا «امانت» همان صداقت در عمل است همان طور که «راست گویی» امانت در گفتار است، و در مقابل آن، هیچ صفت زشتی بعد از کفر، بدتر از دروغ و نفاق و خیانت در سخن و عمل نیست (باید توجه داشت که صدیق صبیغه مبالغه است و به معنای کسی است که سر تا پا راستی و درستی است).^۲

۱. ترجمه آیه ۲۹، سوره نساء اولئك الَّذِينَ انعم الله من النبیین و الصدیقین .
۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۶۰، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.

صداقت و راستی از دیدگاه استاد مصطفی ابراهیمی^۱

در اینجا به نقل سخنان استاد مصطفی ابراهیمی مدرس حوزه و دانشگاه درباره موضوع صدق و کذب می‌پردازیم:

صداقت و راستی از خصوصیات عالی اخلاق انسانی است که در آموزه‌های اسلامی از زمینه‌های اساسی ارجمندی و نیک بختی انسان شناخته شده است. پیشوای صادقان و مولای متقیان علیه السلام صداقت را ارجمندترین و والاترین صفت، معرفی کرده و از راستگویی به عنوان اساس هر نوع اصلاح فردی و اجتماعی نام برده است:

«الصدق صلاح کُلِّ شیءٍ»^۲.

راستگویی مایه صلاح هر چیز است. در مقابل، کذب و دروغگویی را ریشه همه فسادها و سرچشمه همه تباهی‌ها دانسته است.

دروغگویی موجب تباهی هر چیز است.^۳

بنابراین اگر همه فعالیت‌ها و اقدامات انسان بر صدق و راستی بنا نهاده شود و از هرگونه ناراستی پیراسته باشد، زمینه‌های نیک بختی و گران قدری برای او فراهم می‌گردد؛ چنان که گشوده شدن دریچه‌های سعادت و بهروزی به سوی جامعه بشری، جز با استوار کردن پایه صداقت میسر نمی‌شود. به همین جهت حق تعالی

۱. با اندکی تصرف در عبارات.

۲. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی؛ غرر الحکم و درر الکلم، مقدمه و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی، (چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳) ح ۲، ص ۳۷۱.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۸۱.

❁ صدیقه ❁

مؤمنان را در کنار فراخوانی به تقوا، به همراهی با صادقان نیز فرمان می‌دهد:

❁ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** ❁^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بپرهیزید و با صادقان باشید. مقصود از صادقان در این آیه شریفه کسانی‌اند که در اندیشه و پندار و گفتار و کردار و در نهان و آشکار وجودشان ذره‌ای دروغ و ناراستی راه ندارد و وجودشان سراسر صدق و راستی است.

امام علی علیه السلام؛ حقیقت صدق و پیشوای راستی

در اهمیت عنصر صدق و راستی همین بس، که راز عروج پیشوای سالکان کوی مجد و کرامت انسانی و عامل صعود راهنمای دیار عزت و سربلندی به بالاترین قله‌های عظمت و ارجمندی را در همین عنصر باید جست، قندوزی در ینابیع الموده می‌گوید: روزی سلمان فارسی به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد آیا آیه **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾**^۲ مربوط به همه است یا مخصوص عده‌ای است. پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد:

امر و دستور آیه متوجه همه مؤمنان است؛ اما مقصود از صادقان تنها برادران علی علیه السلام و اوصیای من پس از او تا روز قیامت می‌باشند.^۳

سیوطی از ابن عباس نقل می‌کند که: **«وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»** یعنی با علی بن ابیطالب علیه السلام باشید.^۴

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۳. سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، ینابیع الموده، باب ۳۸، (لبنان؛ موسسه الاعلمی للمطبوعات، [بی تا]) ح ۱، ص ۱۱۵.

۴. جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، الدر المنتور فی التفسیر بالمأثور، (قم: مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی،

۱۴۰۴ ق، ج ۳، ص ۲۹۱.

حاکم حسکانی نیشابوری نیز روایتی از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که:
(«وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ») یعنی با علی بن ابیطالب علیه السلام باشید.^۱

صداقت و راستگویی کلید طلایی گنج مقصود است، که در دارالملک ایمان نهفته است و کسی بی آن، ره به سوی سرای ایمان می برد و نه به گنج پر بهای دیانت و شریعت دست می یابد، پیشوای راستان، از راستی به عنوان پایه دین و ستون ایمان یاد می کند و می فرماید:

راستی ستون مسلمانی و پایه ایمان است.^۲

چنان که خیمه بی عمود، و سقف بی ستون، فرو ریخته و غیر قابل استفاده است، انسان بی بهره از صداقت در دار الامن ایمان و در پناهگاه اسلام جایی و قراری ندارد و از سرای سلامت اسلام و امن ایمان بیرون است و از نظر حیات دینی و روح ایمانی، مرده ای بیش نیست؛ چرا که ایمان تهی از صداقت، و اسلام منهای راستی در کلام امام علی علیه السلام بسان پیکر بی سر است.^۳

بنابراین، براساس آموزه های دینی راز گران قدری و ارجمندی انسان، در صدق و راستی نهفته است و خوش بختی و کامرانی تنها برای کسانی که تلاش و فعالیت آنان توأم با صدق و راستی باشد. کسانی که جز از این ره برای نیک نامی و نیک بختی و نجات و خوش بختی می کوشند، ره به بیراهه برده اند و فرجامی جز نگون بختی نخواهند داشت، چرا که:

نجات و کرامت، در پرتو صداقت به دست می آید.^۴

۱. حاکم حسکانی؛ شواهد التنزیل (بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ ق / ۱۹۷۴ م) ج ۱، ص ۲۶۰.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۴۰.

۳. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۱۰۷.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۷۹ «الصادق علی شرف منجاة و کرامة، راستگو بر بلندای رستگاری و گرامی بودن است».

(همان، ج ۱، ص ۳۲۶).

صداقت؛ راز عظمت علی علیه السلام

امام صادق علیه السلام به عبدالله بن ابی یعفر فرمود:

نظر کن به جهتی که علی علیه السلام نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن موقعیت ویژه و جایگاه عظیم برخوردار گردید و به آن جهت پایبند باش! پس تحقیقا علی علیه السلام به سبب راستگویی و امانت داری نزد پیامبر صلی الله علیه و آله به آن مقام والا دست یافت.^۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

و خداوند به عنوان معجزه به موسی عصا، و به ابراهیم خنک شدن آتش، و به عیسی کلماتی را که به وسیله آن مرده‌ها را زنده می‌کرد، عطا فرمود، و به من علی را عطا نمود. برای هر پیامبر نشانه‌ای است و این شخص [علی]، نشانه و معجزه پروردگارم می‌باشد...^۲

گستره و ابعاد راستی

برای پیمودن طریقه صداقت و دست یابی به این گوهرگران قدر، شناخت ابعاد و گستره آن ضروری است. در کتب اخلاقی برای صدق، اقسام و مراتبی بیان شده است که در این مختصر به پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

الف) راستی در بیان مسایل

راست گفتاری و سخن خلاف واقع به زبان نیاوردن، شناخته شده‌ترین قسم صدق و نخستین مرتبه آن است. اگر آنچه را که آدمی به زبان می‌آورد با واقع هماهنگ باشد، کلید گنج سعادت را در اختیار خواهد داشت. در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۴.

۲. ینابیع الموده، قندوزی، ج ۲، ص ۷۳.

مردی به محضر رسول الله ﷺ شرفیاب شد و عرض کرد: ای رسول خدا! خصلتی را که تأمین کننده خیر دنیا و آخرت است به من تعلیم نما! پیامبر فرمود: دروغ نگو.^۱

سرانجام صدق و راستی رهایی و سلامت است.^۲
عظمت و شکوهمندی آدمی نیز در سایه راستگویی به دست می آید، علی عليه السلام می فرماید:

کسی که سخنانش راست باشد مقامش شکوهمند گردد.^۳

هم چنین فرمود:

کسی که گفتارش راست باشد جلالش زیاد گردد.^۴

تأمل در این گونه روایات، مسلمان معتقد و پای بند را به کاوش در گفته‌ها، نوشته‌ها و هر آنچه را که در مقام تخاطب به دیگران القا می کند، وامی دارد؛ خواه طرف گفت و گو و خطاب او انسان باشند و خواه در مقام عبادت و تخاطب با خداوند قرار گرفته باشد، بر این اساس است که دین باوران هوشمند و مؤمنان ژرف نگر در واژه‌ها و جمله‌هایی که به گاه نماز و نیایش با خدا به زبان می آورند، و یا به هنگام توسل و ابراز ارادت به چهره‌های قدسی دین زمزمه می کنند، نیک می نگرند تا مبدا سخنی ناراست و ادعایی کذب در پیشگاه حقیقت ربوبی و یا در محضر پیشوایان الهی به زبان آورده باشند.

۱. شیخ عباس قمی، سفینه البحار (مؤسسه انتشارات فراهانی) ج ۲، ص ۴۷۳.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۳۶۳.

۳. همان، ج ۴، ص ۲۹۶.

۴. همان، ج ۵، ص ۲۷۸.

ب) راستی در اعمال و رفتار

گاهی سخنی را که انسان به زبان می‌آورد راست و مطابق با واقع است، اما عمل و رفتار او برخلاف آن است: یعنی عملی که از او صادر می‌شود، غیر از سخنی است که به زبان می‌آورد. چنین شخصی از صدق در کردار برخوردار نیست، قرآن کریم کسانی را که میان رفتار و گفتار آن‌ها هماهنگی نیست، سخت نکوهش کرده و این کار آنان را موجب خشم و نفرت الهی شمرده است:

❁ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ❁ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ❁^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید، نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نکنید.

مردان راست کردار آهنگ گفتارشان با آهنگ کردارشان، و خلوتشان با جلوتشان هماهنگ است و جزء کسانی نیستند که؛ «چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند». از این رو امیرمؤمنان علیه السلام چنین می‌فرماید ای مردم! به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم، مگر این که پیش از شما خود به آن عمل می‌کنم؛ و شما را از معصیتی نهی نمی‌کنم، مگر این که خودم پیش از شما از آن دوری می‌نمایم.^۲

از نظر پیشوای مؤمنان علی علیه السلام هر کس در مقام راهنمایی قرار گیرد خواه به عنوان گوینده، نویسنده، مربی، معلم، و خواه در مقام زعامت و سرپرستی جامعه، اگر بخواهد به شرط صداقت عمل کند، نه تنها باید بدانچه می‌گوید و فرمان می‌دهد، در عمل پای بند باشد؛ بلکه باید از رهجویان و نیروهای تحت

۱. صف، آیات ۲ و ۳.

۲. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۷۵

امر، جلوتر نیز باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: مردم را با غیر زیانتان به کار نیک فرا بخوانید، تا کوشش، راستی و پرهیزکاری را از شما مشاهده کنند.^۱

ج) راستی در اندیشه و افکار

انگیزه و اندیشه برای اعمال انسان به سان جان است برای تن. اساس کار را نیت و فکر آدمی می‌سازد و اعمال و رفتار انسان در حقیقت برآمده از نیت اوست.^۲

علی علیه السلام می‌فرماید: **الاعمال ثمار النیات.**

یعنی: اعمال انسان میوه درخت نیت اوست

به تنها میزان ارزشمندی و گران قدری عمل انسان به اندیشه و فکری بستگی دارد که او را به حرکت و اقدام وامی‌دارد، بلکه قیمت و ارزش انسان به میزان اندیشه و نیتی است که در سر دارد و برای دست یابی به آن می‌کوشد و نیز از آن حضرت نقل است که فرمود:

ارزش آدمی به اندازه همّت اوست و عملش به مقدار نیتش.^۳

فکر و اندیشه تا آن جا در شکل گیری و تعیین شخصیت انسان مؤثر است که چهره‌های آدمیان در سرای آخرت مطابق نیاتشان تصویر و ترسیم می‌گردد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

خداوند در روز قیامت مردم را برابر نیاتشان محشور می‌گرداند.^۴

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرموده است:

۱. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۶۰ و نیز ر. ک: قمی، شیخ عباس، سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۲۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۷۹.

۳. غرر الحکم، ج ۴، ص ۵۰۰.

۴. محاسن برقی، (تهران، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۲) ص ۲۶۲، باب النیة.

❁ صدیقه ❁

خداوند به ظواهر و اعمال شما نگاه نمی‌کند؛ آنچه مورد توجه حضرت حق تعالی قرار می‌گیرد درون دل‌های شماست.^۱

بنابراین، انسان برای دست یابی به گوهر نفیس و ارج آفرین صداقت، علاوه بر صدق در گفتار و تطابق میان گفتار و رفتار، به صدق در انگیزه و پندار نیز نیازمند است.

راست‌پنداری و صدق در نیت، پیش‌نیاز و پایه صدق در گفتار و کردار است تا آن‌جا که امام کاظم علیه السلام خطاب به هشام بن حکم، از صدق در نیت، به عنوان روح ایمان و جان دین یاد کرده‌اند.

چنان‌که بدن جز با جان زنده قوام ندارد، دین جز با نیت راست برقرار نمی‌گردد و نیت راست هم جز با عقل ثابت نمی‌یابد.^۲

حتی اقدامات ارزشی و پرارجی همچون هجرت، جهاد، شهادت و... تنها در صورتی پذیرفته است که با نیت و انگیزه الهی به انجام برسد، در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

اعمال آدمی به نیت او بسته است؛ برای هر کس همان است که نیت کرده است. کسی که هجرتش تنها به نیت خدا و رسولش باشد، بی تردید به عنوان مهاجر به سوی خدا و رسولش شمرده می‌شود، و آن کس که به نیت به چنگ آوردن متاع دنیا یا در اختیار گرفتن همسری هجرت کند، هجرت او به سوی همان است که به انگیزه آن هجرت کرده است.

بدین ترتیب هر کار خوب خواه در قالب عبادی‌ترین اعمال و خواه به صورت چشمگیرترین خدمات اجتماعی در صورتی که از انگیزه الهی و قصد

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، (بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.) ج ۷۰، ص ۲۴۸.

۲. الصدق لباس الدین؛ صدق لباس و پوشش دین است» غرر الکلم، ج ۱، ص ۱۲۵.

قرابت تهی باشد فاقد ارزش و بر باد رفته و پوسته‌ای بی مغز است. متقابلاً عمل آدمی هر چند اندک و هر اندازه کوچک باشد آنگاه که از سر صدق و اخلاق و با انگیزه خدایی انجام گیرد در پرتو ماندگاری و شکوهمندی انگیزه و هدفش، ماندگار و ارزشمند می‌گردد.

راستی اساس خوبی‌ها

عنصر صدق با این گستره وسیع، علاوه بر آن که خود، ارزش است، حافظ و دربردارنده و در پی آورنده ارزش‌های بی شمار دیگری نیز هست: عنصری که امام علی عليه السلام آن را وسیله حفاظت از دین. زیبایی انسان و ستون ایمان^۱ می‌داند و می‌فرماید: راستگویی ملاک اسلام و مسلمانی است.^۲

راستی پله صعود به مقام صدیقان

به سبب صدق و راستی، بشر تا بدانجا اوج می‌گیرد که به مقام صدیقین (همانان که از جهت فضیلت و ارجمندی در مرتبه پس از پیامبران الهی قرار دارند) نایل می‌شود و نزد پروردگار عالم به عنوان پرافتخار «صدیق» ملقب می‌گردد.

آدمی بر اثر صدق و راستی، به مرتبه‌ای می‌رسد که خداوند او را صدیق می‌نامد.^۳

مقام «صدیقین» همان صراط مستقیم است که مسلمانان در هر نماز با گفتن جمله «اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم...» از خدا می‌خواهند

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۱۴۳.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۸۶.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۸۶.

❁ صدیقه ❁

که به راه آنان هدایت شوند. این متنعمان به نعمت الهی که هدایت یافتن به راه آنان آرزوی هر مسلمانی هست، همان کسانی اند که در آیه دیگری از قرآن مجید بدین گونه معرفی شده‌اند.

و آن کس که از دستوره‌های خدا و پیامبر اطاعت کند، با کسانی خواهد بود که خداوند نعمت خود را بر آن‌ها ارزانی داشته است، از: پیامبر و صدیقان و شهدا و صالحان، و آنان رفیق‌های خوبی هستند.

وجود یکپارچه صداقت و سراسر حقیقت امام علی علیه السلام به عنوان کامل‌ترین مصداق صدیق که در روایت نبوی آمده است: «و من الصدیقین علی بن ابی طالب...»^۱ نشان دهنده عظمت مقام و والایی مرتبه صدیقین است.

بنابراین؛ اگر برابر فرموده امام باقر علیه السلام دست یابی و ارتقاء به مقام صدیقان - که مثل اعلا و نمونه کامل آن، وجود بی بدیل صدیق اکبر امیر مؤمنان علیه السلام است - به سبب راستگویی امکان پذیر است و این خصیصه مطابق تصریح امام صادق علیه السلام یکی از دو سبب برخورداری امام علی علیه السلام از جایگاه عظیم و موقعیت بی نظیر نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.^۲ پس نردبان صعود مسلمان به بالاترین قله‌های سعادت، و کلید اصلی دست یافتن مؤمن به گنج ایمان، صدق و راستی با همه گستره و دامنه‌اش و در همه ابعاد و مراتب آن است و نشانه‌اش هماهنگی میان برون و درون انسان، و مطابقت اندیشه و پندار و نهان با گفتار و کردار و عیان اوست. چه خوب فرمود، آن پیشوای صادق امین، آن کس که نهان و آشکار، و کردار و گفتارش دوگونه و ناهماهنگ نباشد، امانت الهی را ادا کرده و عبادت خدا را خالصانه انجام داده است.

۱. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۸۶

۲. فَاِنَّ عَلِيًّا بَلَّغَ مَا بَلَّغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِصَدَقِ الْحَدِيثِ و اداء الامانة (اصول کافی، ج ۲، ص ۸۵)

در محضر معصومین عليهم السلام

حدیث ۱

امام صادق عليه السلام:

« إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصَدَقِ الْحَدِيثِ وَإِذَا أَمَانَةٌ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ »؛

خدای عزوجل هیچ پیامبری را نفرستاد، مگر با راستگویی، و برگرداندن امانت به نیکوکار و یا بدکار.^۱

حدیث ۲

امام صادق عليه السلام:

« إِنَّ الصَّادِقَ أَوْلَى مَنْ يُصَدِّقُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ وَتُصَدِّقُهُ نَفْسُهُ تَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ ».

راستگو را نخستین کسی که تصدیق می کند خدای عزوجل است که می داند او راستگوست و نیز نفس او تصدیقش می کند که می داند راستگوست.^۲

حدیث ۳

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

« يَا عَلِيُّ أَصْدِقُ فَإِنْ ضَرَّكَ فِي الْعَاجِلِ فَإِنَّهُ يَنْفَعُكَ فِي الْأَجْلِ وَلَا تَكْذِبْ »

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۶.

فَإِنْ يَنْفَعَكَ فِي الْعَاجِلِ فَإِنَّهُ يَضُرُّكَ فِي الْأَجْلِ»؛

ای علی راست بگو اگر چه در حال حاضر به ضرر تو باشد ولی در آینده به نفع توست و دروغ نگو اگر چه در حال حاضر به نفع تو باشد ولی در آینده به ضرر توست.^۱

حدیث ۴

امام علی علیه السلام:

«أَرْبَعٌ مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ صِدْقٌ حَدِيثٌ وَاِدَاءُ أَمَانَةٍ
وَعِفَّةٌ بَطْنٌ وَحُسْنٌ خُلُقٌ»

چهار چیز است که به هر کس داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده است: راستگویی، اداء امانت، حلال خوری و خوش اخلاقی.^۲

حدیث ۵

امام علی علیه السلام:

«الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مَنْجَاةٍ وَكَرَامَةٍ وَالْكَاذِبُ عَلَى شُرْفِ مَهْوَاةٍ وَمَهَانَةٍ».

راستگو در آستانه نجات و بزرگواری است و دروغگو در لبه پرتگاه و خواری.^۳

حدیث ۶

امام صادق علیه السلام:

«لَا تَغْتَرُوا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ، فَإِنَّ الرَّجُلَ رَبِّمَا لَهَجَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ

۱. میراث حدیث شیعه، ج ۲، ص ۱۷، ح ۶۵.

۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۵۱، ح ۲۱۴۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

حَتَّىٰ لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ، وَلَكِنْ اخْتَبَرُوهُمْ عِنْدَ صَدَقِ الْحَدِيثِ وَآدَاءِ الْإِمَانَةِ)).
فرب نماز و روزه مردم را نخورید، زیرا آدمی گاه چنان به نماز و روزه خو
می کند که اگر آن ها را ترک گوید، احساس ترس می کند، بلکه آن ها را به
راستگویی و امانتداری بیازماید.^۱

حدیث ۷

رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

((إِذَا رَأَيْتَ مِنْ أَخِيكَ ثَلَاثَ خِصَالٍ فَارْجُهُ: الْحَيَاءُ وَالْإِمَانَةُ وَالصَّدْقُ))؛

هر گاه در برادر (دینی) خود سه صفت دیدی به او امیدوار باشد: حیا،
امانتداری و راستگویی.^۲

حدیث ۸

امام علی علیه السلام:

((الْمُؤْمِنُ صَدُوقُ اللِّسَانِ بَدْوُلُ الْإِحْسَانِ))؛

مؤمن بسیار راستگو و بسیار نیکوکار است.^۳

حدیث ۹

امام صادق علیه السلام:

((مِنْ صَدُوقِ لِسَانِهِ زَكِيٌّ عَمَلُهُ)).

هر کس راستگو باشد عملش پاکیزه می شود و رشد می کند.^۴

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۲.

۲. نهج الفصاحه، ح ۲۰۵.

۳. غرر الحکم، ج ۲، ص ۹، ح ۱۵۹۶.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۰۵، ح ۱۱.

حدیث ۱۰

امام علی علیه السلام:

«يَلْبَغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا يَلْبَغُهُ الْكَاذِبُ بِاحْتِيَالِهِ»؛

راستگو، با راستگویی خود به همان می رسد که دروغگو با حيله گری خود.^۱

حدیث ۱۱

رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

«الصِّدْقُ طَمَأْنِينَةٌ وَالْكَذِبُ رِيئَةٌ»؛

راستگویی [مایه] آرامش و دروغگویی {مایه} تشویش است.^۲

حدیث ۱۲

رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

«إِعْلَمُ أَنَّ الصِّدْقَ مُبَارَكٌ وَالْكَذِبَ مَشْؤُومٌ»؛

بدان که راستگویی، پر برکت است و دروغگویی، شوم.^۳

حدیث ۱۳

رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

«عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ فَإِنَّهُ مَعَ الْبِرِّ وَهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّهُ مَعَ
الْفُجُورِ وَهُمَا فِي النَّارِ»؛

شما را سفارش می کنم به راستگویی، که راستگویی با نیکوکاری همراه است
و هر دو در بهشت اند و از دروغگویی پرهیزید که دروغگویی همراه با بدکاری
است و هر دو در جهنم اند.^۴

۱. غرر الحکم، ج ۶، ص ۴۷۱، ح ۱۱۰۰۶.

۲. نهج الفصاحه، ح ۱۸۶۴.

۳. تحف العقول، ص ۱۴.

۴. نهج الفصاحه، ح ۱۹۷۶.

حدیث ۱۴

امام علی عليه السلام :

« خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ دَعَاكَ إِلَى صِدْقِ الْمَقَالِ بِصِدْقِ مَقَالِهِ وَنَدَبَكَ إِلَى أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ بِحُسْنِ أَعْمَالِهِ »؛

بهترین برادرانت (دوستانت)، کسی است که با راستگویی اش تو را به راستگویی دعوت کند و یا اعمال نیک خود، تو را به بهترین اعمال برانگیزد.^۱

حدیث ۱۵

رسول اکرم صلی الله علیه و آله :

« مَنْ أَلْهَمَ الصِّدْقَ فِي كَلَامِهِ وَالْإِنصَافَ مِنْ نَفْسِهِ وَبِرَّ وَالِدِيهِ وَوَصَلَ رَحِمَةَ أُنْسَى لَهُ فِي أَجَلِهِ وَوَسَّعَ عَلَيْهِ فِي رِزْقِهِ وَتَمَّتْ بِعَقْلِهِ وَلُقِنَ حُجَّتَهُ وَقَتَ مُسَائِلَتِهِ »؛

به هر کس، راستگویی در گفتار، انصاف در رفتار، نیکی به والدین و صلح رحم الهام شود، اجلس به تأخیر می افتد، روزیش زیاد می گردد، از عقلش بهره مند می شود و هنگام سؤال [مأموران الهی] پاسخ لازم به او تلقین می گردد.^۲

حدیث ۱۶

امام صادق عليه السلام :

« أَنْظِرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيُّ عليه السلام عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَالْزِمَهُ فَإِنَّ عَلِيًّا عليه السلام إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ »؛

بنگر علی عليه السلام با چه چیز آن مقام را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیدا کرد همان را پیروی کن،

۱. غرر الحکم، ح ۵۰۲۲

۲. اعلام الدین، ص ۲۶۵.

❁ صدیقه ❁

همانا علی علیه السلام آن مقام را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با راستگویی و امانتداری بدست آورد.^۱

حدیث ۱۷

رسول اکرم صلی الله علیه و آله :

« لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ وَكَثْرَةِ حَجِّهِ وَالْمَعْرُوفِ وَطَنَطْنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ، وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ »؛

به زیادی نماز و روزه و حج و احسان و مناجات شبانه مردم نگاه نکنید، بلکه به راستگویی و امانتداری آن‌ها توجه کنید.^۲

حدیث ۱۸

رسول اکرم صلی الله علیه و آله :

« اِضْمَنُوا لِي سِتًّا مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَضْمَنْ لَكُمْ الْجَنَّةَ أَصْدُقُوا إِذَا حَدَّثْتُمْ وَأَوْفُوا إِذَا وَعَدْتُمْ وَأَدُّوا إِذَا اتُّمِّمْتُمْ وَاحْفَظُوا فُرُوجَكُمْ وَغَضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَكَفُّوا أَيْدِيَكُمْ »؛

شش چیز را برای من ضمانت کنید تا من بهشت را برای شما ضمانت کنم، راستی در گفتار، وفای به عهد، برگرداندن امانت، پاکدامنی، چشم بستن از گناه و نگه داشتن دست (از غیر حلال).^۳

حدیث ۱۹

امام صادق علیه السلام :

« الْحِلْمُ سِرَاجُ اللَّهِ . . . وَالْحِلْمُ يَدُورُ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجُهٍ: أَنْ يَكُونَ عَزِيزًا فَيَذِلُّ أَوْ

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۵.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۴، ح ۵.

۳. نهج الفصاحه، ح ۳۲۱.

يَكُونُ صَادِقًا فَيَتَّبِعَهُمْ أَوْ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ فَيَسْتَحْفَ بِهِ أَوْ أَنْ يُؤْذِيَ بِلَا جُرْمٍ أَوْ أَنْ يُطَالِبُ بِالْحَقِّ وَيُخَالِفُوهُ فِيهِ، فَإِنْ أَتَيْتَ كَلَامًا مِنْهَا حَقًّا فَقَدْ أَصَبْتَ...»^۱؛

بردباری چراغ خداست... پنج چیز است که بردباری می طلبد: شخص عزیز باشد و خوار شود، راستگو باشد و نسبت ناروا داده شود، به حق دعوت کند و سبکش بشمارند، بی گناه باشد و اذیت شود، حق طلبی کند و با او مخالفت کنند. اگر در هر پنج مورد، به حق رفتار کنی، بردبار هستی...^۱

حدیث ۲۰

رسول اکرم صلی الله علیه و آله :

« يَا عَلِيُّ وَ لِلْعَالَمِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: صِدْقُ الْكَلَامِ وَ اجْتِنَابُ الْحَرَامِ وَ أَنْ يَتَوَاضَعَ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ »؛

یا علی دانشمند سه نشانه دارد: راستگویی، حرام گریزی و فروتنی در برابر همه مردم.^۲

حدیث ۲۱

امام علی عليه السلام :

«(عِلَامَةُ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤَثِّرَ الصِّدْقُ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ)»؛

(نشانه ایمان، این است که راستگویی را هر چند به زیان تو باشد بر دروغگویی، گرچه به سود تو باشد، ترجیح دهی.^۳

۱. بحار الانوار، ح ۷۱، ص ۴۲۲، ح ۶۱.

۲. التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۲۷.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۸.

حدیث ۲۲

رسول اکرم ﷺ :

« إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَحَبُّ الْكَذِبِ فِي الصَّلَاحِ وَأَبْغَضُ الصِّدْقِ فِي الْفَسَادِ »؛

خداوند عزوجل، دروغی را که باعث صلح و آشتی شود دوست دارد و از راستی که باعث فتنه شود بیزار است.^۱

حدیث ۲۳

امام صادق علیه السلام :

« إِنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ شِيعَتِهِ؛ عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ، وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ

الْإِمَانَةِ وَالتَّمَسُّكِ بِهَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، فَإِنَّمَا يَغْبِطُ أَحَدُكُمْ إِذَا انْتَهَتْ نَفْسُهُ إِلَى هَاهُنَا،

وَأُومِي بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ »؛

امام صادق علیه السلام به بعضی از شیعیان خود فرمودند: بر شما لازم است پرهیزکاری و تلاش و راستگویی و امانت داری و چنگ زدن به مذهب خود، زیرا هر یک از شما به هنگام جان دادن، غبطه او را خواهند خورد.^۲

حدیث ۲۴

رسول اکرم ﷺ :

« إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ يُحِبَّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَأَدُّوا إِذَا اتُّمِنْتُمْ وَاصْدُقُوا إِذَا حَدَّثْتُمْ وَ

أَحْسِنُوا جَوَارَ مَنْ جَاوَرَكُمْ »؛

اگر می خواهید که خدا و پیغمبر شما را دوست بدانند وقتی امانتی به شما سپردند رد کنید و چون سخن گویند راست گویند و با همسایگان خود به نیکی رفتار نمایید.^۳

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۳، ح ۵۷۶۲.

۲. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۶۶.

۳. نهج الفصاحه، ح ۵۵۴.

حدیث ۲۵

امام صادق علیه السلام :

« الْمَكَارِمُ عَشْرٌ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ فَلْتَكُنْ... : صِدْقُ الْبَاسِ، وَصِدْقُ
اللِّسَانِ، وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ، وَ صِلَةُ الرَّحِمِ، وَ إِقْرَاءُ الضَّيْفِ، وَ إِطْعَامُ السَّائِلِ، وَ الْمُكَافَأَةُ
عَلَى الصَّنَاعِ، وَ التَّدْمُّمُ لِلجَّارِ، وَ التَّدْمُّمُ لِلصَّاحِبِ، وَ رَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ»؛

مکارم ده تاست: اگر می توانی آن ها را داشته باش... : استقامت در سختی ها،
راستگویی، امانتداری، صله رحم، میهمان نوازی، اطعام نیازمند، جبران کردن
نیکی ها، رعایت حق و حرمت همسایه، مراعات حق و حرمت رفیق و در رأس
همه، حیا.^۱

حدیث ۲۶

رسول اکرم صلی الله علیه و آله :

« يَا عَلِيُّ وَ لِلْعَالِمِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ : صِدْقُ الْكَلَامِ وَ اجْتِنَابُ الْحَرَامِ وَ أَنْ
يَتَوَاضَعَ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ»؛

یا علی دانشمند سه نشانه دارد: راستگویی، حرام گریزی و فروتنی در برابر
همه مردم.^۲

حدیث ۲۷

رسول اکرم صلی الله علیه و آله :

« أَقْرَبُكُمْ غَدًا مِنِّي فِي الْمَوْقِفِ أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَ إِذَا كُنْتُمْ لِلْأَمَانَةِ وَ أَوْفَاكُمْ
بِالْعَهْدِ وَ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَ أَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ»؛

۱. غرر الحکم، ج ۶، ص ۴۴۱، ح ۱۰۹۲۶

۲. التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۲۷.

❁ صدیقه ❁

نزدیک ترین شما به من در قیامت، راستگویی، امانتدارترین، وفادارترین به عهد، خوش اخلاق ترین و نزدیک ترین شما به مردم است.^۱

حدیث ۲۸

امام سجاده علیه السلام:

« خَيْرُ مَفَاتِيحِ الْأُمُورِ الصِّدْقُ وَ خَيْرُ خَوَاتِيمِهَا الْوَفَاءُ ».

بهترین شروع کارها صداقت و راستگویی و بهترین پایان آنها وفا است.^۲

حدیث ۲۹

امام موسی کاظم علیه السلام:

« آدَاءُ الْأَمَانَةِ وَالصِّدْقِ يَجْلِبَانِ الرِّزْقَ، وَالْخِيَانَةُ وَالْكَذِبُ يَجْلِبَانِ الْفَقْرَ وَ النَّفَاقَ ».

ادای امانت و راستگویی روزی را زیاد می کند و خیانت و دروغگویی باعث فقر و نفاق می شود.^۳

حدیث ۳۰

امام علی علیه السلام:

« مَنْ تَحَرَّى الصِّدْقَ حَقَّتْ عَلَيْهِ الْمُؤْنَةُ »؛

هر کس صداقت و راستگویی پیشه کند، بار زندگی برای او سبک می شود.^۴

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۵، ص ۹۴، ح ۱۲.

۲. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۵، ص ۱۶۱.

۳. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۵، ص ۳۲۷.

۴. تحف العقول، ص ۹۱.

حدیث ۳۱

امام علی عليه السلام :

« مَا السَّيْفُ الصَّارِمُ فِي كَفِّ الشُّجَاعِ بِأَعَزَّ لَهُ مِنَ الصِّدْقِ »؛

شمشیر بُرنده در دست شجاع برای او، دشمن شکن تر از راستگویی نیست.^۱

حدیث ۳۲

امام علی عليه السلام :

« أَفْبِحُ الصِّدْقِ تَنَاءُ الرَّجُلِ عَلَى نَفْسِهِ »؛

زشت ترین راستگویی، تعریف انسان از خودش می باشد.^۲

حدیث ۳۳

امام علی عليه السلام :

« إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَلْهَمَهُ الصِّدْقَ ».

هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، راستگویی را به او الهام می نماید.^۳

حدیث ۳۴

امام علی عليه السلام :

« يَكْتَسِبُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ ثَلَاثًا: حُسْنَ الثَّقَةِ بِهِ، وَالْمُحِبَّةَ لَهُ، وَالْمَهَابَةَ عَنْهُ »؛

راستگو با راستگویی خود، سه چیز را به دست می آورد: اعتماد، محبت و

شکوه (در دل‌ها).^۴

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۶، ح ۳۸۷.

۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۳۸۸، ح ۲۹۴۲.

۳. غرر الحکم، ج ۳، ص ۱۶۱، ح ۴۱۰۱.

۴. غرر الحکم، ج ۶، ص ۴۸۰، ح ۱۱۰۳۸.

حدیث ۳۵

رسول اکرم ﷺ :

« ثَلَاثٌ يَقْبَحُ فِيهِنَّ الصَّدُوقُ: النَّمِيمَةُ، وَإِخْبَارُكَ الرَّجُلَ عَنِ أَهْلِهِ بِمَا يَكْرَهُهُ، وَ تَكْذِيبُكَ الرَّجُلَ عَنِ الْخَبَرِ »؛

در سه چیز راستگویی زشت است؛ سخن چینی، خبر ناخوشایند دادن به مردی درباره زن و فرزندش و تکذیب کردن خبر کسی.^۱

حدیث ۳۶

امام صادق علیه السلام :

« الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ: صِدْقٌ وَ كِذْبٌ وَ إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ قَالَ: قِيلَ لَهُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا الْإِصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ؟ قَالَ: تَسْمَعُ مِنَ الرَّجُلِ كَلَامًا يَبْلُغُهُ فَتَحْبُثُ نَفْسُهُ، فَتَلْقَاهُ فَتَقُولُ: سَمِعْتُ مِنْ فُلَانٍ قَالَ فِيكَ مِنَ الْخَبَرِ كَذَا وَ كَذَا، خِلَافَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُ »؛

سخن سه گونه است: راست و دروغ و اصلاح میان مردم به آن حضرت عرض شد: قربانت اصلاح میان مردم چیست؟ فرمودند: از کسی سخنی درباره دیگری می شنوی که اگر سخن به گوش او برسد، ناراحت می شود. پس تو آن دیگری را می بینی و بر خلاف آنچه شنیده‌ای، به او می گویی: از فلانی شنیدم که در خوبی تو چنین و چنان می گفت.^۲

حدیث ۳۷

رسول اکرم ﷺ :

« إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ تَصَدِيقًا لِلنَّاسِ أَصْدَقُهُمْ حَدِيثًا وَإِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ تَكْذِيبًا أَكْذَبُهُمْ حَدِيثًا »؛

۱. خصال، ص ۸۷ ح ۲۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۶.

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

هر کس راستگوتر است سخن مردم را بیشتر باور می کند و هر کس دروغگوتر است مردم را بیشتر دروغگو می داند.^۱

حدیث ۳۸

رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

« تَحْرَى الصِّدْقِ وَ تَجْتَنِبُ الكَذِبَ الْجَمْلُ شِيمَةٌ وَأَفْضَلُ أَدَبٍ »؛

راستگو بودن و پرهیز نمودن از دروغ، زیباترین اخلاق و بهترین ادب است.^۲

حدیث ۳۹

امام علی عليه السلام:

« وَ هُوَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، اجْوَدُ النَّاسِ كَفًّا وَ أَرْحَبُ النَّاسِ صَدْرًا وَ أَصْدَقُ النَّاسِ لُحْجَةً وَ أَوْفَى النَّاسِ ذِمَّةً وَ الْيَتِيمُ عَرِيكَةٌ وَ أَكْرَمُهُمْ عَشْرَةٌ مَنْ رَأَاهُ بَدِيهَةً هَابَهُ وَ مَنْ خَالَطَهُ مَعْرِفَةً أَحَبَّهُ يَقُولُ نَاعِيْتُهُ: لَمْ أَرَ قَبْلَهُ وَ لَا بَعْدَهُ مِثْلَهُ »؛

او که خاتم پیامبران بود، بخشنده ترین، پر حوصله ترین، راستگوترین، پایبندترین مردم به عهد و پیمان، نرم خوترین و خوش مصاحبت ترین مردم بود، هر کس بدون سابقه قبلی او را می دید، هیبتش او را می گرفت و هر کس با او معاشرت می نمود و او را می شناخت دوستدارش می شد و هر کس می خواست او را تعریف کند، می گفت: نظیر او را پیش از او و پس از او ندیده ام.^۳

۱. نهج الفصاحه، ح ۵۹۱.

۲. کافی، ج ۸، ص ۱۵۰، ح ۱۳۲.

۳. بحار الانوار، ح ۱۶، ص ۱۹۰.

حدیث ۴۰

« كَانَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْلَ الْمَبْعُوثِ مَوْصُوفًا بِعَشْرِينَ خَصْلَةً مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ لَوْ
انْفَرَدَ وَاحِدًا بِأَحَدِهَا لَدَلَّ عَلَى جَلَالِهِ فَكَيْفَ مَنْ اجْتَمَعَتْ فِيهِ؟! كَانَ نَبِيًّا
أَمِينًا، صَادِقًا، حَادِقًا، أَصِيلًا، نَبِيلًا، مَكِينًا، فَصِيحًا، عَاقِلًا، فَاضِلًا، عَابِدًا،
زَاهِدًا، سَخِيًّا، كَمِيًّا، قَانِعًا، مُتَوَاضِعًا، حَلِيمًا، رَحِيمًا، غَيُورًا، صَبُورًا، مُوَافِقًا،
مِرَافِقًا، لَمْ يَخَالِطْ مُنْجِمًا وَلَا كَاهِنًا وَلَا عِيَافًا».

رسول اکرم ﷺ پیش از مبعوث شدن، بیست خصلت از خصلت‌های پیامبران را دارا بودند، که اگر کسی یکی از آن‌ها را داشته باشد، دلیل عظمت اوست؛ چه رسد به کسی که همه آن‌ها را دارا باشد، آن حضرت پیامبری امین، راستگو، ماهر، اصیل، شریف، استوار، سخنور، عاقل، با فضیلت، عابد، زاهد، سخاوتمند، دلیر و با شهامت، قانع، متواضع، بردبار، مهربان، غیرتمند، صبور، سازگار، و نرم خو بودند و با هیچ منجم (قائل به تأثیر ستارگان)، غیب‌گو و پیش‌گویی هم نشین نبودند.^۱

مفسرین و آیه «و کونوا مع الصادقین»

در اینجا به مناسبت بحث صدق و نام مقدس صدیقه دیدگاه مفسرین را در باب آیه شریفه ﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ بیان می کنیم:

۱. تفسیر اطیب البیان

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۱

ای گروه کسانی که ایمان به خدا و رسول و روز جزاء آورده‌اید از مخالفت و معاصی الهی کاملاً پرهیز کنید و با صادقین باشید و متابعت آن‌ها را بکنید و دست از دامن آن‌ها برندارید.

این آیه شریفه یکی از آیاتی است که علماء شیعه برای اثبات مذهب امامیه و امامت ائمه طاهرین علیهم السلام به آن تمسک کردند و ما در مجلد دوم کلم الطیب هشت آیه که دلالتش واضح‌تر بود بیان کرده‌ایم، از جمله این آیه شریفه، و در اینجا به طور اختصار در دو مقام صحبت می کنیم یکی در دلالت خود آیه و یکی در اخبار وارده در تفسیر آن.

اما مقام اول - صدق مراتبی دارد: صدق در کلام، صدق در افعال، صدق در اخلاق و صدق در عقائد. و هر کدام از این مراتب دو قسم است مطلق و فی الجملة که نسبی می گویند، و آیه صادق مطلق را می گوید که در جمیع مراتب صادق باشند و صادق مطلق در جمیع مراتب مرادف با معصوم است و به اتفاق

❁ صدیقه ❁

جميع فرق شيعه غير از اين چهارده معصوم و عصمت آنها ثابت نشده و بر فرض اگر در بعضی درجه عصمت پیدا شده باشد جزو تابعین اینها هستند، مثل علیا مخدره زینب علیها السلام و حضرت ابی الفضل و علی اکبر علیهما السلام و سلمان (رضی الله عنه) و مانند اینها.

و اما مقام ثانی - در کتاب غایة المرام اخبار بسیاری از طرق عامه و خاصه روایت کرده و یک قسمت آنها را در برهان ذکر کرده و مرحوم مجلسی رحمته الله در بحار فرموده که صادقین به ائمة الصدیقون، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی بن ابیطالب، و بقیه ائمه معصومین علیهم السلام تفسیر شده است.^۱

و پیغمبر صلی الله علیه و آله به سلمان فرمود: اخی علی و الاوصیاء من بعده.^۲

آیه یا ایها الذین آمنوا، خطاب به مؤمنین است و مراد از مؤمن، کسی است که توحید، نبوت، ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و معاد را تصدیق کند.^۳

اتَّقُوا الله در اتیان به واجبات و ترک محرمات است، و کونوا مع الصادقین، یعنی اطاعت آنها را کنید و مخالفت نکنید و دوست آنها و دوستدار آنها باشید و دشمن دشمنان آنها بوده و دست از دامن آنها برندارید و از آنها جدا نشوید.^۴

۱. الدرّ المشور، سیوطی، ج ۴، ص ۲۸۷

۲. غایة المرام فی علم الکلام، آمدی سیف الدین، ج ۳، ص ۵۰ و ۵۱

۳. الغدیر، علامه امینی، ج ۲، ص ۳۰۶

۴. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۴۹

۲. تفسیر مجمع البیان

❁ و کونوا مع الصادقین ❁؛ و با کسانی باشید که راست می‌گویند و دروغگو نیستند.

یعنی راه و روش کسانی را انتخاب کنید که در گفتار و کردار راستگو هستند و مصاحب و رفیق آنها باشید، چنانچه گویی «من در این مسئله با فلانی هستم» یعنی پیرو نظریه او هستم، و خدای سبحان، صادقین را در سوره بقره اینگونه توصیف کرده که فرماید:

❁... وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ... أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ❁^۱ که در اینجا خداوند دستور به پیروی و اقتداء به آنان را می‌دهد، و می‌فرماید: با آن مردمان راستگو و با تقوی باشید و برخی گفته‌اند: منظور از «صادقین» در این آیه آنهایی هستند که در جای دیگر قرآن درباره‌شان فرموده:

❁ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ ❁^۲ که منظور از جمله اول حمزة بن عبدالمطلب و جعفر بن ابی طالب است، و منظور از جمله دوم علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد.

و کلبی از ابی صالح از ابن عباس روایت کرده که گفته: «کونوا مع الصادقین» یعنی با علی بن ابی طالب و پیروان او باشید.

و جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: یعنی با آل محمد علیهم السلام باشید.

و از ضحاک روایت شده که گفته است: یعنی به وسیله انجام عمل صالح در

۱. سوره بقره آیه ۱۷۶ - ۱۷۷.

۲. سوره احزاب آیه ۲۳.

❁ صدیقه ❁

دنیا، با پیغمبران و صدیقان در بهشت باشید.

نافع گفته: یعنی با محمد و پیروانش باشید.

و از ابن عباس روایت شده که گوید: یعنی با کسانی باشید که نیت‌هایشان

پاک و دل‌هایشان محکم و اعمالشان درست بوده و همراه پیغمبر ﷺ به جنگ

رفتند و از جهاد تخلف نکردند.

و ابن مسعود در ذیل این آیه گفته است: دروغ به هیچ نحو جایز نیست چه

از روی شوخی باشد و چه از روی جدّ، و صحیح نیست که کسی به بچه‌اش

وعده‌ای بدهد و بدان وفا نکند، و برای اثبات این مطلب گوید: این آیه را

بخوانید و به بینید آیا هیچگونه رخصتی در دروغ ذکر شده (و جایی

استثناء گردیده) است؟

۳. تفسیر نمونه

در آیات گذشته، سخن درباره گروهی از متخلفان در میان بود، متخلفانی که عهد و پیمان خود را با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله شکسته، و عملاً اظهارات خود را در مورد ایمان به خدا و روز جزا تکذیب نموده بودند و دیدیم که چگونه مسلمانان با قطع رابطه خود از آنها تنبیهشان کردند! اما در آیه مورد بحث اشاره به نقطه مقابل آن کرده، دستور می دهد که رابطه خود را با راستگویان و آنها که بر سر پیمان خود ایستاده اند محکم بدارند.

نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید از مخالفت فرمان خدا پرهیزید ❁ یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ❁».

و برای اینکه بتوانند راه پر پیچ و خم تقوا را بدون اشتباه و انحراف پیمایند اضافه می کند: با صادقان باشید؛ «و کونوا مع الصادقین» در اینکه منظور از «صادقین» چه کسانی است، مفسران احتمالات گوناگونی داده اند.

ولی اگر بخواهیم راه را نزدیک کنیم، باید به خود قرآن مراجعه کنیم که در آیات متعددی «صادقین» را تفسیر کرده است.

در سوره بقره می خوانیم:

❁ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى
وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَ
آتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ

حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿١﴾

در این آیه می بینیم پس از آنکه مسلمانان را از گفتگوهای اضافی درباره مساله تغییر قبله نهی می کند، حقیقت نیکوکاری را برای آنها چنین تفسیر می کند: ایمان به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران، سپس انفاق در راه خدا به نیازمندان و محرومان، و بر پا داشتن نماز، و پرداختن زکات، و وفای به عهد، و استقامت در برابر مشکلات به هنگام جهاد، و پس از ذکر همه اینها می گوید: کسانی که این صفات را دارا باشند، صادقان و پرهیزگارانند.

و به این ترتیب صادق کسی است که دارای ایمان به تمام مقدسات و به دنبال آن عمل در تمام زمینهها باشد.

و در آیه ۱۵ سوره حجرات می خوانیم: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١﴾

«مؤمنان تنها کسانی هستند که ایمان به خدا و پیامبرش آورده، سپس شک و تردیدی به خود راه نداده اند (و علاوه بر این) با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند، اینها صادقان هستند.

این آیه نیز «صدق» را مجموعه ای از ایمان و عمل که در آن هیچگونه تردید و تخلفی نباشد معرفی می کند.

و در آیه ۸ سوره حشر می خوانیم: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾

در این آیه مؤمنان محرومی که علی رغم همه مشکلات، استقامت به خرج

❁ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

دادند و از خانه و اموال خود بیرون رانده شدند، و جز رضای خدا و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله هدفی نداشتند، به عنوان صادقان معرفی شده‌اند.

از مجموع این آیات نتیجه می‌گیریم که «صادقین» آن‌هایی هستند که تعهدات خود را در برابر ایمان به پروردگار به خوبی انجام می‌دهند، نه تردیدی به خود راه می‌دهند، نه عقب نشینی می‌کنند، نه از انبوه مشکلات می‌هراسند بلکه با انواع فداکاری‌ها، صدق ایمان خود را ثابت می‌کنند.

شک نیست که این صفات مراتبی دارد، بعضی ممکن است در قله آن قرار گرفته باشند که ما نام آن‌ها را معصومان می‌گذاریم، و بعضی در مراحل پایین‌تر. آیا منظور از صادقین تنها معصومان است؟

گر چه مفهوم صادقین همانگونه که در بالا ذکر کردیم، مفهوم وسیعی است، ولی از روایات بسیاری استفاده می‌شود که منظور از این مفهوم در اینجا تنها معصومین هستند.

سلیم بن قیس هلالی چنین نقل می‌کند: که روزی امیرمؤمنان علیه السلام با جمعی از مسلمانان گفتگو داشت از جمله فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید هنگامی که خدا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ را نازل کرد سلمان گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا منظور از آن عام است یا خاص؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مامورین به این دستور همه مؤمنانند و اما عنوان صادقین مخصوص برادر علی علیه السلام و اوصیاء بعد از او تا روز قیامت است.

هنگامی که علی علیه السلام این سؤال را کرد، حاضران گفتند آری این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم.^۱

«نافع» از «عبدالله بن عمر» در تفسیر آیه چنین نقل می‌کند که خداوند

❁ صدیقه ❁

نخست به مسلمانان دستور داد که از خدا بترسند، سپس فرمود: «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ يَعْنِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ» (با پیامبر اسلام و خاندانش).

گر چه بعضی از مفسران اهل تسنن مانند نویسنده «المنار» ذیل روایت فوق را به این صورت نقل کرده‌اند: «مع محمد و اصحابه».

ولی با توجه به اینکه مفهوم آیه عام است و هر زمانی را شامل می‌شود و می‌دانیم صحابه پیامبر ﷺ در زمان محدودی بودند، عبارتی که در کتب شیعه، از عبدالله بن عمر نقل شده صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

نویسنده تفسیر برهان نظیر این مضمون را از طرق اهل تسنن نقل کرده و می‌گوید: «موفق بن احمد» به اسناد خود از «ابن عباس» در ذیل آیه فوق چنین نقل کرده: هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (او علی بن ابی طالب است).

سپس می‌گوید: همین مطلب را «عبدالرزاق» در کتاب «رموز الكنوز» نیز آورده است.^۱

اما مسئله مهم‌تر این است که در آیه فوق دو دستور داده شده نخست دستور به تقوا و سپس دستور به همراه بودن با صادقین، اگر مفهوم صادقین در آیه عام باشد و همه مؤمنان راستین و با استقامت را شامل گردد باید گفته شود؛ و کونوا من الصادقین یعنی از صادقین باشید، نه با صادقین باشید (دقت کنید).

این خود قرینه روشنی است که «صادقین» در آیه به معنی گروه خاصی است. از سوی دیگر منظور از همراه بودن این نیست که انسان همنشین آن‌ها باشد بلکه بدون شک منظور آن است که همگام آن‌ها باشد.

آیا اگر کسی معصوم نباشد ممکن است بدون قید و شرط، دستور پیروی و همگامی با او صادر شود؟ آیا این خود دلیل بر آن نیست که این گروه تنها

معصومانند؟! بنابراین آنچه را از روایات استفاده کردیم، با دقت و تأمل از خود آیه نیز می توان استفاده کرد.

جالب توجه اینکه مفسر معروف «فخر رازی» که به تعصب و شک آوری معروف است، این حقیقت را پذیرفته (هر چند غالب مفسران اهل تسنن، با سکوت، از این مسئله گذشته اند!) و می گوید: «خداوند مؤمنان را به همراه بودن با صادقین دستور داده، بنابراین آیه دلالت بر این دارد که: آن‌ها که جائز الخطا هستند باید به کسی اقتدا کنند که معصوم است، تا در پرتو او از خطا مصون بمانند، و این معنی در هر زمانی خواهد بود، و هیچ دلیلی بر اختصاص آن به عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نداریم.

ولی بعداً اضافه می کند: «قبول داریم که مفهوم آیه این است و در هر زمانی باید معصومی باشد، اما ما این معصوم را مجموع امت می دانیم نه یک فرد!، و به تعبیر دیگر این آیه دلیل بر حجیت اجماع مؤمنین و عدم خطای مجموع امت است.^۱ به این ترتیب فخر رازی نیمی از راه را به خوبی پیموده، اما در نیمه دوم گرفتار اشتباه شده است، اگر او به یک نکته که در متن آیه است توجه می کرد نیمه دوم راه را نیز به طور صحیح می پیمود، و آن اینکه اگر منظور از صادقان مجموع امت باشد، خود این «پیرو» نیز جزء آن مجموع است، و در واقع پیرو جزئی از پیشوا می شود، و اتحاد تابع و متبوع خواهد شد، در حالی که ظاهر آیه این است که پیروان از پیشوایان، و تابعان از متبوعان جدا هستند (دقت کنید). نتیجه اینکه آیه فوق از آیاتی است که دلالت بر وجود معصوم در هر عصر و زمان می کند.

تنها سؤالی که باقی می ماند این است که «صادقین» جمع است و باید در هر

❁ صدیقه ❁

عصری معصومان، متعدد باشند. پاسخ این سؤال نیز روشن است و آن اینکه مخاطب تنها اهل یک عصر نیستند، بلکه آیه تمام اعصار و قرون را مخاطب ساخته و مسلم است که مجموع مخاطبین همه اعصار، با جمعی از صادقین خواهند بود، و به تعبیر دیگر چون در هر عصری معصومی وجود دارد، هنگامی که همه قرون و اعصار را مورد توجه قرار دهیم سخن از جمع معصومان به میان خواهد آمد، نه از یک فرد.

شاهد گویای این موضوع آن است که در عصر پیامبر ﷺ جز او کسی که واجب الطاعة باشد وجود نداشت، و در عین حال آیه به طور مسلم شامل مؤمنان زمان او می شود، بنابراین می فهمیم منظور جمع در یک زمان نیست بلکه جمع در مجموعه زمانهاست.

فیض کاشانی

حکیم متأله فیض کاشانی در کتاب ارزشمند المحجة البيضاء می نویسد:
خداوند فرموده است: ﴿رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾^۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله
فرموده است:

«صدق به نیکوکاری هدایت می کند و نیکوکاری به بهشت رهنمون می شود،
همانا مردی پیوسته راست می گوید به حدی که خداوند او را صدیق می نویسد.
دروغ به بدکرداری راهنمایی می کند و بدکرداری به دوزخ رهنمون می شود.
همانا مرد پیوسته دروغ می گوید تا آن جا که خداوند او را کذاب ثبت می کند.
در فضیلت صدق همین بس که صدیق از آن مشتق است و خداوند پیامبران
را بدان توصیف کرده و در مقام ستایش آنان فرموده است:

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾^۲

و نیز: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾^۳.

می گویم: سپس عزالی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که از آن حضرت
درباره کمال پرسیدند فرمود: گفتار حق و عمل صادقانه است.

از طریق خاصه (شیعه) کافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است:
همانا مرد پیوسته راست می گوید به حدی که خداوند او را صدیق می نویسد.^۴

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: «مردم را به غیر از زبانان (با

۱. احزاب/ ۲۳. . . مردانی هستند که بر سر عهدهی که با خدا بسته اند صادقانه ایستاده اند.

۲. مریم/ ۴۲: در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود.

۳. مریم/ ۵۷: و در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود.

۴. کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۰۵، شماره ۸ و ۱۰.

❁ صدیقه ❁

عمل) به نیکی دعوت کنید تا از شما کوشش و صدق و پارسایی بینند.^۱ و نیز از آن حضرت علیه السلام روایت است: «کسی که زبانش راست گوید عملش پاکیزه می شود و آن که نیتش را نیکو کند روزی اش افزون می گردد، و آن که با کسانش خوش رفتاری کند عمرش دراز می شود.^۲

و نیز آن حضرت علیه السلام فرموده است: به طول رکوع و سجود مرد ننگرید، زیرا این چیزی است که بدان عادت کرده و اگر آن را ترک کند به هراس می افتد بلکه به صدق گفتار و ادای امانت از سوی او بنگرید.^۳ و نیز آن حضرت علیه السلام به یکی از یارانش فرمود: «بنگر علی علیه السلام به چه چیز نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منزلت یافت همان را ملازم باش. چه علی علیه السلام جایگاه بلندی را که نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یافت، به سبب صدق گفتار و ادای امانت بود.^۴

حقیقت صدق

مرحوم فیض می فرماید: بدان که واژه‌ی صدق در شش معنا به کار می رود که عبارتند از: صدق در گفتار، صدق در نیت و اراده، صدق در عزم، صدق در وفای به عزم، صدق در عمل و صدق در مقامات دین.

کسی که به صدق در همه آن‌ها موصوف شود صدیق گفته می شود، زیرا واژه صدیق صیغه مبالغه از صدق است؛ و صدیقان را درجاتی است، کسی که از صدق در چیزی بهره‌ای دارد نسبت به آنچه صدق او در آن است صادق است:

۱. کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۰۵، شماره ۸ و ۱۰.

۲. کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۵۰، شماره ۱۱ و ۱۲.

۳. کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۵۰، شماره ۱۱ و ۱۲.

۴. کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۰۴، شماره ۵.

صدق اول - در زبان است و آن در هنگام دادن خبر یا چیزی که متضمن خبر دادن است تحقق می‌یابد و خبر یا به گذشته تعلق دارد یا به آینده و در همین جاست که وفای به وعده یا تخلف از آن ظهور می‌یابد. بر هر بنده‌ای لازم است که الفاظ خود را نگه دارد و جز به صدق سخن نگوید و این مشهورترین و روشن‌ترین انواع صدق است، و کسی که زبانش را از دادن خبرهای خلاف واقع باز دارد او صادق است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که عزم سفر می‌کرد آن را پوشیده می‌داشت.^۱ تا مبادا خبر به دشمنان برسد و قصد او کنند، و این امر گفتن چیزی به دروغ نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «دروغگو نیست کسی که میان دو تن اصلاح می‌دهد و خیر می‌گوید یا خیری را نسبت می‌دهد.^۲

اجازه داده شده است که در سه مورد سخن بر وفق مصلحت گفته شود: اول آن که کسی بخواهد میان دو تن اصلاح دهد، دوم آن که دو همسر دارد، و سوم کسی که درباره مصالح جنگ اقدام می‌کند.^۳ صدق در این موارد به نیت برگشت دارد و در آن جز صدق نیت و اراده خیر چیز دیگر رعایت نمی‌شود. لذا هرگاه قصدش درست، و نیتش صحیح، و اراده‌اش صرفاً برای کاری نیک باشد او صادق بوده و به هر لفظ و عبارتی بگوید صدیق است.

و این که در مناجات با خدا، معنای صدق در الفاظ را رعایت کند، مانند این که می‌گوید: ﴿وَجْهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۴، چه اگر روی دلش از خدا منصرف و به آرزوهای دنیا و شهوت‌های آن مشغول باشد او

۱. بخاری و مسلم از حدیث کعب بن مالک.

۲. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۲۷، صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۸، از حدیث ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط.

۳. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۸، کافی، کلینی نظیر آن از امام صادق علیه السلام ج ۲، ص ۳۴۲.

۴. انعام/ ۷۹، من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است.

❁ صدیقه ❁

دروغگوست، همچنین در گفتن ایاک نعبد (تنها تو را می پرستیم) و قول او که من بنده خدا هستم چنانچه به حقیقت عبودیت متصف نباشد و خواستی غیر از خدا داشته باشد گفتار او از صداقت بی بهره است، و اگر روز قیامت، صدق او را در گفتن این که من بنده خدایم از او مطالبه کنند از اثبات آن ناتوان خواهد بود، چه اگر بنده نفس خویش، یا بنده دنیا و یا بنده شهوت‌های خود باشد در گفتارش صادق نخواهد بود.

و بنده حق تعالی کسی است که نخست، خود را از غیر او آزاد کند تا آزاده‌ای مطلق گردد. هنگامی که این آزادگی حاصل شود دل فارغ و آماده می‌شود تا بندگی خداوند در آن جای گیرد. این بندگی او را به خدا و محبت او مشغول می‌کند و باطن و ظاهر او را به طاعت او پایبند می‌سازد، و او مراد و مقصودی جز خداوند نخواهد داشت.

سپس هرگاه از این حد بگذرد به مقامی عالی‌تر که آن را «حریت» می‌نامند می‌رسد و در این مقام از خودی خود و اراده و خواست‌هایش در برابر خداوند آزاد می‌شود و آنچه حق تعالی برایش می‌خواهد اعم از آن که تقربش دهد یا دورش کند قانع می‌شود و اراده‌اش در اراده خداوند فانی می‌شود. او بنده‌ای خواهد بود که از غیر خدا آزاد و «حرّ» گردیده سپس بازگشته و از نفس خویش نیز آزاد شده و از آن حریت یافته و در نتیجه برای نفس خود مفقود و برای آقا و مولای خود موجود شده است. اگر او را حرکت دهد به حرکت می‌آید و اگر او را ساکن گرداند ساکن می‌شود؛ اگر او را گرفتار کند راضی است و در او امکانی برای طلب و خواهش یا اعتراض باقی نیست، بلکه او در برابر خداوند مانند مرده در برابر غسل است، و این متتهای صدق در عبودیت است.

نفسش و این درجه صدیقان است.

صدق دوم – در نیت و اراده است و آن به اخلاص بازگشت دارد. کسی که دارای این درجه از صدق است در همه حرکات و سکنات خویش جز خداوند انگیزه‌ای ندارد، و اگر شایبه‌ای از لذت‌های نفسانی با نیت و اراده او آمیخته شود صدق نیتش باطل می‌شود و رواست که چنین کسی کاذب گفته شود.

چه همان گونه که در قیامت از عالم می‌پرسند که «در آنچه دانستی چه کردی؟ پاسخ می‌دهد: فلان کار و فلان کار را انجام دادم، خداوند می‌فرماید: دروغ گفתי زیرا تو خواستی که بگویند فلانی عالم است». در این جا خداوند، عالم را تکذیب نکرده و به او نفرموده است که به دانش خود عمل نکردی بلکه اراده و نیت او را تکذیب کرده است.

یکی از پیشینیان گفته است: صدق عبارت از صحت توحید در قصد است، از این رو خداوند متعال فرموده است: ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾^۱، در حالیکه آن‌ها گفتند: ﴿إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾^۲، و این سخنی راست است لیکن خداوند آن‌ها را تکذیب کرد و این از جهت آنچه بر زبان جاری کردند نبود بلکه حق تعالی چیزی را که منافقان در درون دل داشتند تکذیب کرد.

صدق سوم – صدق در عزم است، زیرا آدمی پیش از عمل عزم می‌کند و در پیش خود می‌گوید: اگر خداوند مالی روزیم فرماید همه یا نیم آن را صدقه خواهم داد. همچنین اگر در طریق حق، با دشمنی برخورد کردم با او پیکار خواهم کرد و باک ندارم که در این راه کشته شوم؛ و نیز اگر خداوند به من حاکمیتی عطا کند در آن به عدالت رفتار خواهم کرد و با گرایش به اشخاص و

۱. منافقون/۲: ... لیکن خداوند گواهی می‌دهد که منافقان دروغ‌گویند.

۲. سوره منافقون/آیه ۲: ... (ما گواهی می‌دهیم) به یقین تو پیامبر خدایی.

❁ صدیقه ❁

ستمگری مرتکب گناه نخواهم شد.

بنابراین صادق و صدیق کسی است که عزم خود را در همه امور خیر قوی و کامل یابد، به طوری که هیچ گونه انحراف و ضعف تردید در آن وجود نداشته بلکه نفس او همیشه قاطعانه مصمم به انجام دادن امور خیر باشد.

صدق چهارم - در وفای به عزم است، و عزم در حال، مستلزم داشتن سخاوت نفس است. چه در عزم و وعده به آینده مشقتی نیست و زحمت آن سبک و ناچیز می باشد. هنگامی که وعده فرا می رسد و تمکن حاصل می گردد، شهوت ها برانگیخته می شود و عزم از میان می رود. و شهوت غالب می شود و در نتیجه وفای به عهد صورت نمی گیرد، و این نیز ضدّ صدق است.

از این رو خداوند فرموده است: ﴿رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾^۱

صدق پنجم - در اعمال است و آن عبارت از این است که بکوشد اعمال ظاهری او بر امری باطنی که وی بدان متصف نیست دلالت نداشته باشد، و این کوشش نباید او را وادار سازد که اعمال را ترک کند.

بنابراین راه نجات از این خطرات آن است که نهان و آشکار انسان یکسان باشد. باطنش را مانند ظاهرش یا بهتر از آن کند چه اگر ظاهرش خلاف باطنش باشد و به عمد این کار را مرتکب گردد عمل او ریا گفته می شود و فاقد اخلاص است و اگر بدون قصد باشد صدق در عمل را از دست داده است.

از این رو پیامبر ﷺ گفته است: «بار خدایا! نهانم را بهتر از آشکارم قرار ده و آشکارم را شایسته گردان»

گفته اند: اگر نهان و آشکار بنده یکسان باشد آن انصاف است، و اگر نهان او

بهتر از آشکارش باشد فضل است و اگر آشکارش بهتر از نهانش باشد ستم است. لذا یکسان بودن ظاهر و باطن یکی از انواع صدق می باشد.

صدق ششم - این عالیتین درجات صدق و کمیاب ترین آن و عبارت است از؛ صدق در مقامات دین مانند صدق در خوف، رجاء، تعظیم، زهد، رضا، محبت، توکل و امور دیگر از این قبیل، چه اینها را مبادی و اصولی است که این اسامی به مظاهر آنها اطلاق می شود، و آنها را نتایج و حقایقی است.

صادق حقیقی کسی است که به حقیقت آنها دست یابد؛ و هرگاه چیزی بر وجود انسان غالب و حقیقت آن در او کامل شد او را در آن چیز صادق می نامند. چنان که می گویند: فلانی در جنگ صادق است، یا این خوفی صادق است، و یا این شهوتی صادق است. خداوند فرمود است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا. . . أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾^۱

نیز: ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾، سپس فرموده است:

﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ. . . أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾.^۲

از ابوذر درباره ایمان پرسیدند همین آیه را تلاوت کرد، به او گفتند: ما از تو درباره ایمان می پرسیم، گفت: من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خصوص ایمان پرسیدم همین آیه را قرائت فرمود.^۳

بنابراین معرفت خداوند، تعظیم او و خوف از او نهایی ندارد. از این رو پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: «دوست دارم تو را در صورت حقیقی خودت

۱. سوره حجرات/آیه ۱۵؛ مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده اند.

۲. سوره بقره/آیه ۱۷۷. . . لیکن نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده اند. . . و در سختی ها و بیماری ها شکیبایند. . . آنها کسانی هستند که راست می گویند.

۳. مسند اسحاق بن راهویه، عبد بن حمید، ابن مردویه از قاسم بن عبدالرحمان، الدر المثور، ج ۱، ص ۱۶۹.

❁ صدیقه ❁

بینم» عرض کرد: یارای آن را نداری، فرمود: بلی خود را به من بنمای، جبرئیل آن حضرت را به شبی مهتابی در بقیع وعده داد، پیامبر ﷺ به آن محل آمد و بدو نگریست ناگهان دید همه اطراف آسمان را فرا گرفته و به سبب او سرتاسر افق مسدود شده است. آن حضرت بیهوش شد. چون به هوش آمد جبرئیل به صورت نخستین خود بازگشت، پیامبر ﷺ فرمود: «من گمان نمی کردم کسی از مخلوقات خداوند چنین باشد»، جبرئیل عرض کرد: چگونه خواهی بود اگر اسرافیل را بینی که عرش بر دوش اوست و پاهایش از تحتانی ترین طبقه زمین در گذشته است، و او از عظمت حق تعالی کوچک می شود به حدی که چون گنجشکی خرد می گردد.^۱

اکنون بنگر که چه عظمت و هیبتی اسرافیل را فرا می گیرد که به این حد ریز و کوچک می شود و فرشتگان دیگر چنین نیستند زیرا در معرفت با هم متفاوتند و مراد از صدق در تعظیم همین است.

جابر گفته است: «پیامبر خدا ﷺ فرمود: شبی که به معراج برده شدم جبرئیل را در ملاً اعلا دیدم که از خوف خداوند همچون جلسی کهنه بود^۲، (جلسی پلاسی است که بر پشت شتر می اندازند). از این رو فرموده است: «هیچ کس به حقیقت ایمان نمی رسد مگر آنگاه که مردم را در برابر خداوند همچون شتران ببیند، سپس به نفس خویش رجوع کند و خود را از هر حقیری حقیرتر بباید.

بنابراین، صادق در همه این مقامات عزیز و ارزشمند است و درجات صدق نیز بی نهایت است. ممکن است بنده در برخی امور دارای صدق بوده و در بعضی نباشد لیکن اگر در همه کارها صادق باشد براستی صدیق است.

۱. پیش از این گفته شد که آن حضرت ﷺ دویار صورت حقیقی جبرئیل را دیده است.

۲. کتاب تعظیم قدر الصلاة محمد بن نصر، دلائل النبوه بیهقی از حدیث انس، المغنی.

وراق گفته است:

صدق سه گونه است: صدق توحید، صدق طاعت و صدق معرفت. صدق توحید، برای عموم مؤمنان است، خداوند فرموده است ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾^۱.

صدق طاعت برای اهل علم، و صدق معرفت از آن اهل ولایت است که او تاد زمین به حساب می آیند، و همه این‌ها به آنچه ما در صدق ششم ذکر کرده‌ایم بازگشت دارد.

امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است: «صدق مجاهده است و آن که بر خدا، غیر خدا را اختیار نکنی چنان که خداوند غیر تو را بر تو اختیار نکرده و فرموده است: ﴿هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾^۲.

گفته‌اند: خداوند به موسی علیه السلام وحی فرمود که: من هرگاه بنده‌ای را دوست بدارم او را به بلایی که کوه یارای تحمل آن را ندارد گرفتار می‌کنم، تا بنگرم صدق او چگونه است اگر او را شکیبیا یافتم وی را دوست و حیب خود می‌گردانم. و اگر او را جزع کننده یابم که نزد خلق من شکایت مرا می‌کند او را می‌گذارم و باک ندارم. بنابراین از نشانه‌های صدق، کتمان مصیبت‌ها و طاعت‌ها و کراهت آگاه کردن مردم بر آن‌هاست.

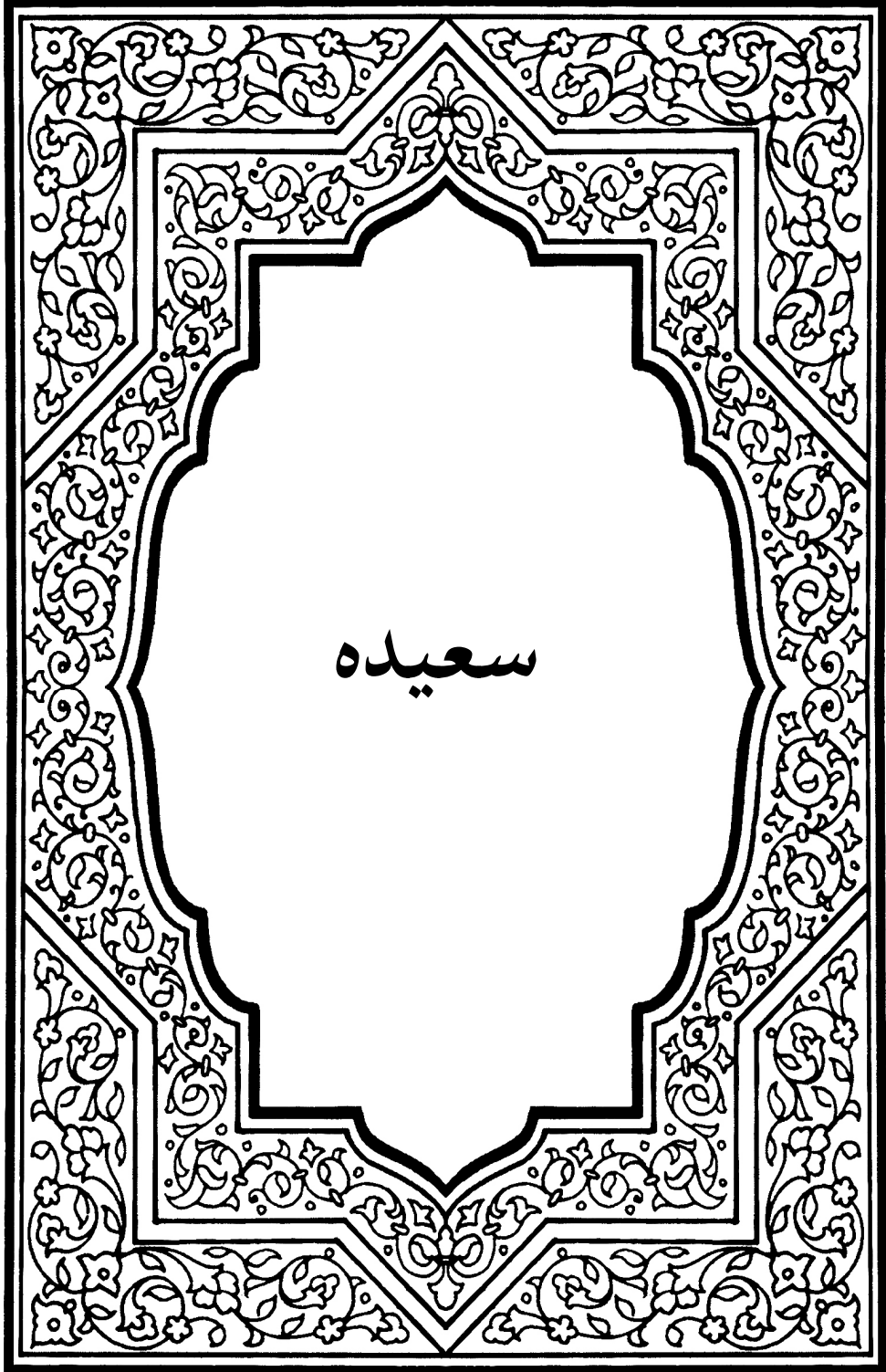
در مصباح الشریعة از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: هرگاه بخواهی بدانی راستگویی یا دروغگو، به معنای قصد و عمق ادعای خود بنگر و آن‌ها را در ترازوی حق بسنج و گمان کن که روز قیامت است و خداوند

۱. سوره حدید، آیه ۱۹، کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند آنان صدیقانند.

۲. سوره حج، آیه ۷۸، ... او شما را برگزید.

❁ صدیقه ❁

فرموده است: ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾^۱، هرگاه مقصود تو با عمق ادعایت برابر باشد صدق تو ثابت می‌شود، و پست‌ترین حد صدق آن است که زبان خلاف دل و دل خلاف زبان نباشد. مثل صادقی که ما توصیف کرده‌ایم مثل کسی است که در حال احتضار و جان دادن است و جز این که جان دهد چاره‌ای ندارد.



سعيدة

يكي از القاب فاطمه عليها السلام «سعيدة» است و سعيدة به معنای زن خوشبخت است. و صديقه شهيده سعادت‌مندترين انسان‌ها در نظام هستي است. امام صادق عليه السلام از پدران خود نقل فرموده‌اند که روزی اميرالمؤمنين وارد منزل عايشه شدند و از وی خواستند مقداری آب بياورد تا حضرت وضو بگيرند. اما عايشه پاسخ نداد تا سه بار، باز هم پاسخی نشنيد.

امام صادق عليه السلام در ادامه می‌فرمايد، اميرالمؤمنين رو کردند به جانب منزل سعيدة حوراء، فاطمه زهراء عليها السلام، در اين هنگام هاتفي ندا داد ای ابوالحسن، آب در کنار شماست، وضو بسازيد، چون حضرت نگاه کردند ظرفی از طلا پر از آب دیدند. آنگاه وضو گرفتند...^۱

در این بخش به برکت لقب مبارک آن حضرت، مقداری درباره موضوع سعادت و خوشبختی و از آن جمله این که؛

آیا سعادت و شقاوت انسان‌ها امری است که از قبل تعیین شده، یعنی جبراً هر کسی یا سعيد است یا شقی؟ و آیا انسان تأثیری در سعادت و شقاوت خود ندارد؟ صحبت می‌کنیم.

معنای حدیث «السعيد سعيد في بطن أمه و الشقی شقی في بطن أمه» چیست؟
پاسخ: سعید از ماده سعادت، به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و شقی از
ماده شقاوت و به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلاست.
معنی ظاهری این حدیث این است که: سعادت‌مند کسی است که در شکم
مادر سعادت‌مند باشد و محروم از لطف خدا کسی است که در رحم مادر محروم
باشد. که رسول خدا ﷺ فرمود: «الشقی من شقی في بطن أمه و السعيد من سعد في
بطن أمه...»^۱

قالت فاطمه عليها السلام: «ان السعيد، كل السعيد، حق السعيد من احب عليا في
حياته و بعد موته.»

فاطمه عليها السلام فرمود: همانا سعادت‌مند (به معنای) کامل و حقیقی کسی است که
امام علی عليه السلام را در دوران زندگی و پس از مرگش دوست داشته باشد.^۲
دو دیدگاه مهم در تفسیر این حدیث وجود دارد:

الف: دیدگاه جبرگرایان:

یعنی کسانی که می‌گویند: انسان در اعمال خود مجبور است و هیچ اختیاری
از خود ندارد. پس نباید او را سرزنش و عقاب کرد. سعادت و شقاوت او زمانی
که در رحم مادر بوده رقم خورده است. و افعال انسان نیز تأثیری در تعبیر
سرنوشت او ندارد.
فخر رازی می‌گوید: نظریه جبرگرایان، از قرآن کریم نشأت گرفته است؛ زیرا

۱. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۴۹۱، ۱۰۷، نشر مدرسة الوفاء بیروت.

۲. شرح نهج البلاغه ج ۲، ص ۴۴۹ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲.

❁ سعیده ❁

می فرماید: «روزی که هیچ کس جز با اجازه خدا سخن نگوید، گروهی شقی و گروهی سعیدند و اما آنان که شقاوت‌مندند در داخل آتش...»^۱ از این آیه چنین استفاده می‌شود انسان‌ها، روز قیامت دو گروهند: سعید و شقی و چون علم خدا خطا بردار نیست، انسان‌ها در این که جزء چه گروهی به شمار می‌آیند اختیاری از خود ندارند.

ب) دیدگاه پیشوایان معصوم:

بر اساس این دیدگاه شقاوت و سعادت، ذاتی انسان نیست. البته خدای «عزوجل» در ازل می‌داند چه کسی عاقبت، به سعادت یا شقاوت می‌رسد. انسانی که عاقبت به شر می‌شود، اگر چه خیراتی هم انجام داده باشد برای او فایده‌ای ندارد و نمی‌میرد تا بین او و شر راهی گشوده شود و آن را دوست داشته باشد و در آغوشش بگیرد و انسانی که در علم ازلی خداوند سعادت‌مند است؛ مسیر زندگی‌اش به عکس اولی است و همه این‌ها به اختیار خود انسان است. امام صادق علیه السلام در شرح این حدیث می‌فرماید: «خداوند سبحان سعادت هر کس یعنی ثبات قدم او در راه خدا و شقاوت هر کس یعنی پیروی او از طاغوت را در ازل می‌داند.»^۲

این سخن، با مختار بودن انسان در پیمودن راه سعادت یا شقاوت منافات ندارد؛ زیرا این که خداوند بزرگ در ازل می‌داند چه کسی خوشبخت و چه کسی بدبخت است، معنایش این نیست که علم ازلی او تمام علت برای سعادت یا شقاوت افراد است بلکه آفریدگار سبحان، انسان‌ها را مختار آفریده است با وجود این در ازل می‌داند چه کسانی با اختیار خویش به راه سعادت و چه

۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۶۳، نشر سال ۱۳۰۸ (ه ق). [ذیل آیه ۱۰۵ و ۱۰۶ سوره هود]

۲. موسسه آموزشی پژوهشی مذاهب اسلامی، پاسخ شماره ۲۲.

افرادی با اختیار خویش به راه شقاوت می‌روند.

مطلب دیگر این است که اگر بگوییم: سعادت و شقاوت انسان‌ها جبری است، باید بپذیریم، برانگیخته شدن پیامبران، نازل شدن کتاب‌های آسمانی، تعلیم و تربیت، پاداش و کیفر و... لغو است، در حالی که همه این امور از جانب خدای حکیم و بر اساس حقتند.

امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «سعادت و شقاوت مفاهیمی نسبی‌اند؛ یعنی انسان با توجه به شاخص‌های مختلف از آن‌ها برخوردار می‌شود؛ مثلاً از جهت جسم، سلامتی در سعادت جسمانی، و بیماری در شقاوت جسمانی، و از حیث اجتماعی، غنا در سعادت اجتماعی، و فقر در شقاوت آن، و درباره زن، رفیق و غیره نیز به آن دو متصف می‌شود؛ پس سعادت و شقاوت به ایمان و کفر اختصاص ندارد.

این حدیث نیز ممکن است این‌گونه تفسیر شود که سعادت و شقاوت در شکم مادر، به آن چیزی است که به تکوین و خلقت او بر می‌گردد؛ مثلاً اگر سالم از هر عیب و نقص باشد، در زندگی نیز بر این اساس سعادت‌مند است و اگر معلول باشد، شقی است. و بی‌شک، سلامت پدر و مادر نیز در سلامت اولاد تأثیر فراوانی دارد و آثار آن تا آخر عمر فرزند باقی است.^۱

دانشمندان اسلامی درباره حدیث نبوی صلی الله علیه و آله ❁ الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بطنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بطنِ أُمِّهِ ❁؛ بدبخت کسی است که در رحم مادر بدبخت شده

۱. امام خمینی، لب الاثر فی الجبر و القدر، (به قلم آیت الله سبحانی)، ص ۱۱۸-۱۱۹، نشر مؤسسه امام صادق علیه السلام قم.
۲. کتاب التوحید، شیخ صدوق، با تصحیح حسینی تهرانی، ص ۳۵۶، نشر مدرسین، قم؛ تفسیر نورالثقلین، علی بن جمعه، ج ۲، ص ۱۸ و ۳۹۶، انتشارات اسماعیلیان، قم؛ فروع کافی، ثقة الاسلام کلینی، ج ۸، ص ۸۱، دارصعب، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۵۷، چاپ بیروت؛ تفسیر تبیان، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۶۷، مکتب‌الامتین، نجف اشرف.

❁ سعیده ❁

باشد و خوشبخت کسی است که در شکم مادر خوشبخت شده باشد، چند احتمال داده‌اند، که باید مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد:

توضیح آن که در این زمینه دو دیدگاه کلی وجود دارد، یک دیدگاه مربوط به عموم علما، مفسران و متکلمان اهل سنت و دیدگاه دیگر مربوط به علما، مفسران و متکلمان شیعه است.

اما دیدگاه علمای سنی مذهب همان است که فخر رازی در ذیل آیه ۱۰۵ سوره هود آورده است. در این آیه آمده است: ﴿يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَمِنْهُمْ سَعِيدٌ﴾؛ آن روز - قیامت و زمان مجازات - که فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی‌گوید: گروهی از مردم بدبختند و گروهی خوشبخت!

فخر رازی می‌گوید: طبق این آیه، سعادت و شقاوت از احکام تخلف ناپذیر خداوند خداوند و اراده جبری او است و انسان در آن نقشی ندارد؛ یعنی سعید و خوشبخت کسی است که خداوند حکم به سعادتش کرده و شقی کسی است که خداوند حکم به شقاوتش کرده باشد.

خلاصه، سعادت و شقاوت سرنوشت محتوم و از پیش تعیین شده انسان‌ها است و گریزی از آن نیست. چنان که شاعر جبری مذهب نیز می‌گوید:^۱

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یا رب از مادر به چه طالع زادم؟
گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد.^۲

اما با توجه به دلایل عقلی بدیهی و همچنین با وجود آیات کافی و روایات

۱. ر. ک: تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۱۸، ص ۶۱، دارالکتب العلمیه، تهران.

۲. به نقل از کتاب: جبر و اختیار، بحث‌های استاد جعفر سبحانی، نگارش علی ربیانی گلپایگانی، ص ۳، نشر مؤسسه تحقیقاتی سیدالشهداء، قم.

و احادیث معتبر، جبری بودن شقاوت و سعادت کاملاً نامعقول بوده و با مبانی دینی سازگار نیست؛ زیرا؛

۱. اگر سعادت و شقاوت جبری و غیر اختیاری باشد، فلسفه آفرینش انسان که رسیدن به رشد و کمال معنوی و کسب سعادت و رستگاری است، لغو و بی معنای می‌شود.

۲. فلسفه استحقاق پاداش و کیفر که بر اعمال اختیاری و کسبی انسان مترتب می‌شود و آیات و روایات بیشماری بر آن تصریح کرده است، نیز معنا و مفهوم خود را از دست خواهد داد.

۳. این که در آیات و روایات آمده است، دنیا جای آزمایش اختیاری است، پوچ و بی معنا خواهد شد.

۴. عقل و وجدان آدمی که نقش هدایتگری و سازندگی روحی و اخلاقی دارند، بی اثر شده و هیچ نقشی در ارشاد و هدایت انسان نخواهند داشت.

۵. ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی که برای هدایت و سعادت‌مند کردن بشریت فرستاده شده‌اند، لغو و بیهوده خواهد شد. چون به قول شاعر، گلیم بخت همه را از قبل بافته‌اند.

۶. شرافت، فضیلت، مسئولیت و تعهدات انسانی و اخلاقی و در برابر آن، دناوت، پستی، ولنگاری و پلیدی که امور کسبی و تحصیلی اند، مفهوم خود را از دست خواهند داد.

۷. با آیات و روایاتی که می‌گویند سرشت همه انسان‌ها بر پاکی طینت و فطرت خداجویی نهاده شده، مخالف است.

۸. و سرانجام تعلیم و تربیت، هیچ توجیه معقول و منطقی نخواهد داشت.^۱

۱. برگرفته از تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، ج ۱۱، ص ۲۲-۲۴ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، محمد تقی جعفری، ج ۱۱، ص ۱۵۲-۱۵۳، دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ نیز؛ ر. ک: بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۷۷-۲۷۹ و ۸۱

❁ سعیده ❁

اما دیدگاه دیگر، که متعلق به علما و متکلمان شیعه امامیه است، بنا به دلایل و قراین متعدد، سعادت و شقاوت را امری کسبی و اختیاری و نه جبری و غیر اختیاری می‌داند.

این دانشمندان باین تفکر و اعتقاد، به توجیه و تفسیر روایت نبوی^۱ مزبور پرداخته و عمدتاً دو تفسیر مهم و منطقی برای این روایت و مراد از سعادت و شقاوت در شکم مادر، بیان کرده‌اند، که هر دو برگرفته از مفاد آیات و روایات است؛ و آن عبارت است از:

۱. مراد از شقی و سعید در شکم مادر، به فرموده امام کاظم^{علیه السلام} و برخی ائمه دیگر، این است که سرنوشت نیک و بد انسان‌ها و این که چه کسی بعداً سعادت‌مند و خوشبخت خواهد شد، برای خدا روشن است. یعنی خدا می‌داند که چه کسی به خواست، اراده و اختیار خود از دین خدا پیروی کرده و اعمال صالح انجام خواهد داد و چه کسی پس از تولد و در زندگی دنیوی با سوء اختیار خود بد عمل خواهد کرد و به کفر و تباهی روی خواهد آورد. و این برای خداوند متعال از قبل روشن است و به علم پیشین و ازلی خود آینده انسان‌ها و بلکه همه موجودات زمینی و آسمانی را می‌داند.

به بیان دیگر، هر آنچه که در جهان آفرینش تا روز قیامت و سرانجام عالم واقع خواهد شد و نیز هر عملی که انسان‌ها در دنیا به اختیار خود انجام خواهند داد و نیکوکار و بدکار و در نتیجه، سعادت‌مند و شقاوت‌مند خواهند شد، خداوند از پیش به آن‌ها آگاه بوده و آن‌ها را می‌داند.

بنابراین، مراد از شقی و سعید بودن در شکم مادر، یعنی شقی و سعید شدن

انسان‌ها در دنیا، پیش از به دنیا آمدنشان برای خداوند روشن است و او می‌داند؛ نه این که خدا انسان‌ها را از قبل، خوشبخت و بدبخت خلق می‌کند و لذا آن‌ها محکوم به سرنوشت محتوم و مجبور به انجام کارهای سعادت آور یا شقاوت آورند و از خود اختیاری ندارند.

۲. تفسیر دیگر این است که رحم مادر در تکوین و شکل‌گیری شخصیت نیک و بد انسان نقش دارد. به این بیان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث مزبور به قانون وراثت، نظر داشته‌اند. عامل وراثت که دانشمندان علوم تربیتی و روانی از آن به عنوان عامل مهم تربیتی و شخصیتی یاد می‌کنند و می‌گویند: به موجب این قانون، فرزندان بدون کوچک‌ترین فعالیت اختیاری، صفات و خصایص پدران و مادران را فرا می‌گیرند و تحت تأثیر روحی و روانی و صفات خوب و بد والدین خود واقع می‌شوند.

توضیح آن که دانشمندان پس از تحقیقات زیاد به این نتیجه رسیده‌اند که در سلول‌ها، هسته‌های بیضی شکل به نام کروموزوم وجود دارند و در درون آن‌ها نیز ذرات بسیار ریزی به نام «ژن» قرار دارند. ژن‌ها عامل وراثت و انتقال قهری صفات و خصوصیات والدین به فرزندان می‌باشند.^۱

بر این اساس، توصیه کرده‌اند که هنگام انتخاب همسر دقت کنید از خانواده شریف، پاکدامن، شجاع و... زن انتخاب کنید و از خاندان پست زن نگیرید. همچنین برای هنگام آمیزش و انعقاد نطفه در رحم و در طول بارداری هم به ویژه به مادران توصیه‌های مهمی برای دارا شدن فرزندان سالم، صالح و پاک طینت ارائه شده است به عنوان نمونه، چند روایت ذکر می‌شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله

۱. برگرفته از رابطه وراثت و تربیت، احمد مطهری، ص ۹-۱۱ انتشارات استاد مطهری، قم؛ قضا و قدر، عزیز الله سالاری، ص ۱۲۳ - ۱۲۴.

❁ سعیده ❁

می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي آكُمْ وَخَضِرَاءِ الدَّمَنِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا خَضِرَاءُ الدَّمَنِ؟
قَالَ: الْمَرْأَةُ الْحُسْنَاءُ فِي مَنبَتِ السُّوءِ»^۱

ای مردم! از گلها و سبزه‌های (روئیده در) مزبله‌ها و خاکروبه‌ها پرهیزید،
پرسیدند: مراد... چیست؟ فرمود: زن زیبا در خانواده پست و بد.
مراد رسول اکرم ﷺ این است که از این نوع خانواده‌ها زن نگیرید که
صلاحیت ندارند.

باز فرمود: «مَنْ زَوَّجَ كَرِيمَتَهُ مِنْ فَاسِقٍ فَقَدْ قَطَعَ رَحْمَهُ»^۲ هر کس دخترش را به
مرد فاسقی دهد، در حقیقت قطع رحم کرده است. چرا که صفات زشت این
مرد، از طریق نطفه به رحم زن منتقل شده و سرشت نوزاد با همین صفات
ناپسند سرشته می‌شود. این همان قانون وراثت است.

نیز دستور داده‌اند که با دختران و زنان احمق، ازدواج نکنید و احادیث فراوان
دیگر، که در باب‌هایی نظیر «آداب زفاف و آمیزش» و «اصناف زنان و
اخلاقشان» آمده است.^۳

گفتنی است هر دو وجه مزبور در تفسیر روایات یاد شده، به دلیل
ناسازگاری با مختار بودن انسان، صحیح و قابل جمع بوده و هیچ تنافی با هم
ندارند. هر چند وجه اول مهم‌تر می‌باشد.

۱. مکارم الاخلاق، فضل طبرسی، ترجمه سید ابراهیم باقری، ج ۱، ص ۳۸۶-۳۸۷، مؤسسه انتشاراتی فراهانی، بهار
۱۳۶۵؛ بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۳۲ و ۲۳۶، بیروتی.

۲. همان، ص ۳۹۰.

۳. ر. ک: مکارم الاخلاق (ترجمه)، ج ۱، ص ۳۶۳-۴۵۷؛ بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۹-۲۹۶؛ رابطه وراثت و
تربیت، احمد مطهری، ص ۱۰۶-۸.

دیدگاه مفسرین درباره سعادت و شقاوت

۱. تفسیر المیزان

در عبارت ﴿فَإِنَّهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾^۱ سعادت و شقاوت مقابل همند، چه، سعادت هر چیزی عبارت است از: رسیدن به خیر وجودش، تا به وسیله آن، کمال خود را دریافته، و در نتیجه متلذذ شود.

و سعادت در انسان، که موجودی است مرکب از روح و بدن، عبارت است از: رسیدن به خیرات جسمانی و روحانی اش، و متنعم شدن به آن و شقاوتش عبارت است از نداشتن و محرومیت از آن.

و فرق میان سعادت و خیر، این است که سعادت مخصوص نوع و یا شخص است، ولی خیر عام است.

و ظاهر جمله مورد بحث این است که مردم در قیامت منحصر به این دو طایفه نیستند.

چون فرمود: «بعضی از ایشان سعیدند، و بعضی شقی.»

همین معنا با آیات دیگری که مردم را به مؤمن و کافر و مستضعف تقسیم می کند مناسب است.

آری، سیاق کلام، بیان این جهت است که روز قیامت روزی است که مردم از اولین تا آخرین، یک جا جمع می شوند و همه مشهودند و احدی از آن تخلف نمی کند و کار مردم در آن روز منتهی به یکی از دو چیز می شود: یا بهشت یا آتش.

﴿سعیده﴾

و گو اینکه مستضعفین، نسبت به کسانی که به خاطر عملشان، مستحق بهشت شده‌اند و کسانی که به خاطر کردار شان مستحق آتش گشته‌اند، صنف سومی هستند، و لیکن این معنا مسلم و بدیهی است که ایشان هم سرانجام دارند، و چنان نیست که به وضعشان رسیدگی نشود و دائما به حالت بلا تکلیف و انتظار بمانند، بلکه بالاخره به یکی از دو طایفه بهشتیان و دوزخیان ملحق می‌شوند، هم چنان که فرموده:

﴿وَ آخِرُونَ مَرَجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱

و لازمه این سیاق این است که اهل محشر را منحصر در دو فریق کند: سعداء و اشقیاء، و بفرماید: احدی از ایشان نیست مگر اینکه یا سعید است و یا شقی.

پس آیه مورد بحث نظیر آن آیه دیگری است که می‌فرماید:

﴿و تُنذِرُ يَوْمَ الْجُمُعِ لِأَرْبَابِ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَ لِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ﴾^۲

چه جمله ﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾ نظیر جمله مورد بحث هر چند به تنهایی دلالتی بر حصر ندارد، و لیکن با کمک سیاق حصر را افاده می‌کند.

حال باید دید آیه شریفه چه دلالتی دارد. آنچه از آیه استفاده می‌شود تنها این

۱. و دیگرانی هستند که محول به فرمان و مشیت خدا شده‌اند یا عذابشان کند یا ببخشد و خدا دانای حکیم است. (سوره توبه، آیه ۱۰۶).

۲. و از روز اجتماع که شکی در آن نیست بترسانی که گروهی در بهشتند و گروهی در جهنم و اگر خدا می‌خواست همه ایشان را یک امت قرار می‌داد ولی هر که را خواهد در رحمت خویش می‌برد و ستمگران دوست و یاری ندارند. (سوره شوری، آیه ۷).

معنا است که هر که در عرصه قیامت باشد یا شقی است و متصف به شقاوت، و یا سعید است و دارای سعادت، و اما اینکه این دو صفت به چه چیز برای موضوع ثابت می‌شود، و آیا دو صفت ذاتی هستند برای موصوفشان و یا اینکه ثبوتشان به اراده ازلیه است و به هیچ وجه قابل تخلف نیست و یا اینکه به اکتساب و عمل حاصل می‌شود.

آیه شریفه ساکت است و بر هیچ یک از آن‌ها دلالتی ندارد، چیزی که هست قرار داشتن آن در سیاق دعوت به ایمان و عمل صالح و تحریک به اینکه در میان اطاعت و معصیت، اطاعت را اختیار کنید، دلالت می‌کند بر اینکه ایمان و عمل صالح در حصول سعادت مؤثر است و راه رسیدن به آن آسان است هم چنان که در جای دیگر فرموده: ﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾^۱.

فخر رازی از آیه چنین استفاده کرده؛ که سعادت و شقاوت از حکم خداست، و لازم لاینفک آدمی است. و در تفسیر خود در تفسیر خود در ذیل این آیه گفته است: بدانکه خدای تعالی در این آیه حکم کرده است، درباره بعضی از اهل قیامت به سعادت و درباره بعضی دیگر به شقاوت. و کسی که خداوند درباره‌اش حکمی بکند و بداند که او محکوم به آن حکم است، ممکن نیست غیر آن بشود، مثلاً اگر حکم کرده به اینکه فلانی سعید است، و علم به سعادت او داشته باشد، محال است که او شقی شود، زیرا اگر شقی شود لازم می‌آید که خدا دروغ گفته باشد و علمش جهل گردد، و این محال است. پس به همین دلیل ثابت می‌شود که هیچ سعیدی شقی نمی‌شود و هیچ شقی سعید نمی‌گردد.

آن گاه گفته است: از عمر هم روایت شده که گفته: وقتی آیه ﴿فَمَنْهُمْ شَقِيٌّ وَ

۱. پس آن گاه راه را آسان کرد. (سوره عبس، آیه ۲۰).

سعيدہ ❁

سعيدٌ^۱ نازل شد من به رسول خدا ﷺ عرض کردم اگر چنین است پس ما برای رسیدن به چه چیزی عمل می‌کنیم؟ برای رسیدن به چیزی که کارش گذشته، یا برای چیزی که هنوز حتمی نگردیده؟ فرمود: ای عمر برای رسیدن به سرنوشتی عمل می‌کنیم که حتمی شده و قلم قضا بر آن رفته، و قدر مقدرش کرده، و لیکن برای هر کسی میسر است که برسد به آنچه که برای آن خلق شده. آن گاه اضافه کرده که معتزله می‌گویند: از حسن روایت شده که گفته است؛ معنای جمله مورد بحث این است که یک دسته شقیند به سبب عملشان و یک دسته سعیدند به سبب عملشان، و لیکن ما نمی‌توانیم به خاطر اینگونه روایات از دلیل قاطع خود دست برداریم علاوه بر اینکه شقی بودن شقی به خاطر عملش و سعید بودن سعید به خاطر عملش با مذهب ما منافاتی ندارد، زیرا می‌گوییم عمل زشت شقی و عمل نیک سعید هم، به قضاء و قدر خداست، پس دلیل ما به اعتبار خود باقی است.^۲

و چه مغالطه‌ی عجیبی کرده، زیرا به طرز ماهرانه‌ای زمان حکم را زمان نتیجه و اثر آن قرار داده، و آن گاه آیه را دلیل قطعی بر مسلک خود گرفته. توضیح اینکه؛ اگر خدای تعالی الآن حکم می‌کند به اینکه فلان موضوع، در آینده دارای فلان صفت خواهد شد مستلزم این نیست که موضوع مذکور در زمان حکم هم متصف به آن صفت باشد، مثلاً اگر ما در شب حکم کردیم به اینکه فضا پس از ده ساعت دیگر روشن می‌شود، معنایش این نیست که همین الآن هم هوا روشن باشد و اگر الآن هوا روشن نیست حکم ما را که حکم حقی است تکذیب نمی‌کند و نیز اگر گفتیم کودک به زودی یعنی پس از هشتاد سال پیر و

۱. سوره هودع آیه ۱۰۵.

۲. تفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۱۸، ص ۶۱.

از بین رفتنی می شود مستلزم این نیست که در زمان حکم هم پیر و از بین رفتنی باشد.

پس اینکه در آیه شریفه فرموده: ﴿فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾^۱، و خبر داده به اینکه، جماعتی از مردم در روز قیامت شقی و جماعتی دیگر سعیدند، حکمی است که الآن کرده، ولی برای ظرف قیامت و این هم مسلم است و ما نیز قبول داریم که حکم خدا در ظرف خودش تخلف ندارد و گرنه لازم می آید که خدا خبرش دروغ و علمش جهل شود، و لیکن معنایش این نیست که شقی و سعید در قیامت الآن هم شقی و یا سعید باشد، هم چنان که معنایش این نیست که خدا الآن حکم کرده باشد به اینکه سعید و شقی دائماً سعید و شقی هستند، و این خیلی روشن است.

و ای کاش می دانستم چه چیزی او را بازداشته از اینکه در سایر موارد که خداوند خبر از صفات مردم در روز قیامت می دهد اینگونه حکم نمی کند. و چرا نمی گوید که اشقیاء در قیامت دائماً کافر و دائماً در جهنمند، حتی در دنیا و قبل از قیامت، اگر گفتار او در آیه مورد بحث صحیح باشد باید در اینگونه آیات نیز این معنا را بپذیرد.

و اما روایتی که به عنوان دلیل بر گفتارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که: «ولیکن برای هر کس میسر است که برسد به آنچه که برای آن خلق شده» هیچگونه دلالتی بر مدعای او ندارد.

و اما اینکه در آخر گفته: «علاوه بر اینکه شقی بودن شقی به خاطر عملش...» مقصودش این است که وقتی عمل مقدر شد - با اینکه هیچ قضای رانده شده و مقدری از قضا و قدر تخلف نمی پذیرد - در حقیقت آن عمل

ضروری الثبوت می‌شود، و فاعلش در انجام آن مجبور می‌گردد. و دیگر نسبت به فاعل، اختیاری و متساوی الفعل و التکرک نیست، و فاعل هیچگونه تأثیری در آن عمل نداشته و آن عمل هم هیچگونه تأثیری در سعادت و شقاوت فاعلش ندارد، و میان فاعل و فعلش و میان فعل او و اثرش که همان سعادت و شقاوت بعدی باشد، صرف همسایگی و پهلوی هم بودن است، و اتفاقی است که عادت خدای سبحان بر آن جریان یافته، یعنی اینطور خواسته که این فاعل را قبل از این فعل و این فعل را قبل از آن خاصیت و اثر، موجود کند، بدون اینکه کوچک‌ترین رابطه حقیقی میان آن دو موجه باشد.

اختیاری بودن اعمال انسان

مغالطه دیگر از خلط میان نسبت وجوب و نسبت امکان ناشی شده از آنجا که برای هر عمل با شرایط و مقتضیاتش دو جور نسبت است، یکی آن نسبتی است که میان آن و علت تامه - یعنی تمامی آن چیزهایی است که در موجود شدنش دخالت دارند - برقرار است، از قبیل اراده آدمی، و سلامت ادوات عمل و آن اعضایی که عمل را انجام می‌دهند، و وجود ماده‌ای که قابلیت عمل داشته باشد، و همچنین مساعدت زمان و مکان و نبود موانع، و غیر ذلک، که وقتی همه جمع شدند و تام و کامل گردیدند ثبوت عمل ضروری و واجب می‌شود، که این چنین نسبت، نسبت وجوب است.

و نسبتی که هر یک از اجزای علت با عمل دارند نسبت امکان است، چون وجود عمل به مجرد وجود یک جزء واجب نمی‌شود، مثلاً به صرف تحقق اراده آدمی عمل واجب الوجود نمی‌گردد، بلکه هنوز ممکن الوجود است، یعنی اگر بقیه اجزای علت تامه نیز محقق شدند، و با آن یک جزء منضم گردیدند

عمل واجب می شود.

پس عمل موجود نمی شود مگر به ضرورت علت تامه، در عین اینکه ناچار و به ضرورت علت تامه موجود شده، و نسبتی با علت تامه دارد که نسبت وجوب است، در عین حال نسبتی هم با اراده انسان دارد که نسبت امکان است و نسبت وجوبی که میان آن و علت تامه اش برقرار است نسبت امکانیه ای را که با اراده آدمی دارد باطل نمی کند، و آن را از امکان به ضرورت و وجوب منقلب نمی سازد، بلکه نسبت عمل با انسان دائما امکان است، هم چنان که نسبت آن با علت تامه اش دائما وجوب است و دائما دو طرف عمل، یعنی انجام دادن و ندادن آن نسبت به انسان متساوی است، هم چنان که یکی از آن دو طرف بالنسبه به علت تامه دائما متعین و ضروری است.

و به بیانی دیگر و روشن تر؛ اینکه اگر علم خدای تعالی تعلق گیرد به اینکه مثلا فلان چوب به زودی با آتش می سوزد، باعث می شود که این سوختن محقق شود، اما سوختن به این قید که با آتش باشد، نه مطلق سوختن.

زیرا چنین سوختنی متعلق علم حق قرار گرفته، نه هر سوختنی، چه به آتش باشد و چه به غیر آتش. و همچنین اگر علمش به این تعلق گیرد که فلان آدم به زودی فلان عمل را به اختیار و اراده خود انجام می دهد، و یا به خاطر عملی اختیاری، شقی می شود، چنین علمی باعث نمی شود مگر صدور فلان عمل را از فلان انسان با اختیار و اراده اش، نه صدور آن به طور مطلق چه اختیاری در میان باشد و چه نباشد، و چه پای فلان آدم معین در میان باشد و چه نباشد، تا لازم بیاید که میان آن عمل و آن شخص هیچگونه رابطه تأثیری نباشد.

پس به خوبی روشن گردید که علم خدا به عملی از انسان، اختیار را از انسان سلب ننموده، و جبر پیش نمی آورد، هر چند که معلوم او از علمش

سعیده ❁

تخلف پذیر نباشد. و فرموده؛ ﴿فَاَمَّا الَّذِينَ شَقُوا... تا آخر سه آیه، خَالِدِينَ فِيهَا مادامتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾. این آیه مدت مکث و اقامت دوزخیان را در دوزخ بیان می کند، هم چنان که آیه بعدی ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا...﴾^۱ مدت اقامت اهل بهشت را در بهشت معلوم می سازد، و می فرماید که مکث دوزخیان در دوزخ و بهشتیان در بهشت دائمی و ابدی است.

معنای خلود و مشتقات آن

راغب در مفردات گفته: کلمه خلود به معنای برائت و دوری هر چیز از معرضیت برای فساد و باقی ماندنش بر صفت و حالتی است که دارد. عرب هر چیزی را که زود فاسد نمی شود با کلمه خلود وصف می کند. مثلاً سنگ‌های یک پایه را که اسم اصلیش اثافی است، خوالد می خوانند.

و کلمه «مخلد» در اصل به معنای چیزی است که مدتی طولانی باقی می ماند. و خلود در جنت به معنای بقای اشیاء است بر حالت خود، بدون اینکه در معرض فساد قرار گیرند. همچنان که فرموده:

﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۲

و نیز فرموده: ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۳

و نیز فرموده: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَبِعِزَّتِهِ لَيَجْزَأُوهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا﴾^۴.

و بعضی ها در خصوص آیه ﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ﴾^۵ گفته اند:

۱. سوره هود، آیه ۱۰۸

۲. کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام داده اند) آنان اهل بهشتند پیوسته در بهشت جاوید متنعم خواهند بود. (سوره بقره، آیه ۸۲).

۳. کسانی که عمل زشت انجام داده اند) اهل جهنم هستند و در آتش پیوسته معذب خواهند بود. (سوره بقره، آیه ۳۹).

۴. هر کس مؤمنی ار عمداً بکشد مجازاتش آتش جهنم است که در آن جاوید و معذب خواهد بود. (سوره نساء، آیه ۹۳).

۵. سوره واقعه، آیه ۱۷

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

معنایش این است که دور بهشتیان فرزندان می چرخند که دائماً به حال جوانی و زیبایی باقی‌اند و دچار فساد نمی‌گردند.

و اخلاص هر چیز به معنای دائمی کردن و حکم به بقاء آن است، و به همین معنا است در کلام خدا که فرموده: ﴿وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ﴾، یعنی به زمین دل بست و گمان کرد که دائماً در آن خواهد زیست.^۱

و جمله ﴿مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾^۲ تأکید خلود را می‌رساند، و معنایش این است که ایشان در آن جاویدند تا زمانی که آسمان‌ها و زمین وجود دارد. لیکن در اینجا اشکالی پیش می‌آید و آن این است که آیات قرآنی تصریح دارد بر اینکه آسمان و زمین تا ابد باقی نیستند و این با خلود در آتش و بهشت که آن نیز مورد نص و تصریح آیات قرآنی است سازگاری ندارد.

از جمله آیات دسته اول که تصریح می‌کند بر اینکه آسمان و زمین از بین رفتنی‌اند، آیه ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾^۳ و آیه ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾^۴

و آیه ﴿وَالسَّمَاوَاتِ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ﴾^۵

و آیه ﴿إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُّنبَثًّا﴾^۶ است.

۱. مفردات راغب، ماده، «خلد».

۲. سوره هود، آیه ۱۰۷.

۳. ما آسمان‌ها و زمین را با هر چه ر آن‌ها است جز به حق برای مدتی معین نیافریده‌ایم. (سوره احقاف، آیه ۳).

۴. روزی که آسمان‌ها را در هم پیچیم چون در هم پیچیدن طومار برای نوشتن، چنان‌که خلقت را از اول پدید کرده‌ایم اعاده آن نیز کنیم که کار ما چنین بوده است. (سوره انبیاء، آیه ۱۰۴).

۵. و آسمان‌ها به دست قدرت وی به هم پیچیده است. (سوره زمر، آیه ۶۷).

۶. وقتی زمین با لرزش (هول انگیزی) بلرزد و کوه‌ها به پاره پاره شدنی (عجیب) پاره پاره شود و غباری پراکنده گردد. (سوره واقعه، آیه ۶).

و از جمله آیات دسته دوم که تصریح می‌کند بر اینکه بهشت و دوزخ جاودانه است آیات زیر است:

﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾^۱
 ﴿وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾^۲

دو اشکال

در آیه مورد بحث، از دو جهت اشکال می‌شود:

یکی اینکه؛ خلود دائمی در بهشت و دوزخ را محدود کرده به دوام آسمان‌ها و زمین با اینکه آسمان‌ها و زمین دائمی نیستند.

دوم اینکه؛ خالد را که ابتدای خلودش از روز قیامت شروع می‌شود، و از آن روز دوزخی به طور دائم در دوزخ و بهشتی به طور دائم در بهشت بر سر می‌برند به چیزی تحدید کرده که ابتدای قیامت آخرین آمد وجود آن است و آن آسمان و زمین است. که ابتدای قیامت آخرین آمد وجود آن‌ها است.

و این اشکال از اشکال اول مشکل‌تراست، زیرا این اشکال بر کسی هم که معتقد به خلود در دوزخ و یا در بهشت و دوزخ نیست وارد است، به خلاف اشکال اول. و پاسخی که ماده اشکال را از بین ببرد این است که خدای تعالی در کلام خود آسمان‌ها و زمینی برای قیامت معرفی می‌کند که غیر آسمان‌ها و زمین دنیا است، و می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۳ و از

۱. و به بهشت‌هایی (داخل می‌گردند) که در آن جوی‌ها روان است و همیشه در آن جاودانند. (سوره تغابن، آیه ۹).

۲. و آتشی افروخته برای ایشان آماده کرده است که همیشه در آنجاودانند و یاوری نمی‌یابند. (سوره احزاب، آیه ۶۵).

۳. روزی که زمین عوض شود به زمین دیگری و آسمان‌ها نیز، و همه برای خدا واحد قهار آشکار کردند. (سوره ابراهیم، آیه ۴۸).

اهل بهشت حکایت می کند که می گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ﴾^۱ و در مقام وعده به مؤمنین و توصیف ایشان می فرماید: ﴿لَهُمْ عُقُبَى الدَّارِ﴾^۲

پس معلوم می شود برای آخرت نیز آسمانها و زمین است، هم چنان که در آن بهشت و دوزخی و برای هر یک سکنه و اهلی است، که خدا همه آنها را به این وصف توصیف کرده که نزد اویند، و فرموده ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۳ و به حکم این آیه، آسمان و زمین آخرت از بین نمی رود.

و اگر در آیه مورد بحث بقای بهشت و دوزخ و اهل آن دو را به مدت بقای آسمان و زمین محدود کرده از این جهت است که معنای این دو اسم از حیث آسمان و زمین بودن هیچ وقت از بین نمی رود، آنکه از بین می رود یک نوع آسمان و زمین است و آن آسمان و زمین دنیایی است که این نظام مشهود را دارد، و اما آسمانها و زمینی که مثلاً بهشت در آنها است و به نور پروردگار روشن می شود به هیچ وجه از بین نمی رود، و خلاصه جهان، همواره آسمانها و زمین دارد. چیزی که هست در آخرت نظام دنیائیش را از دست می دهد، و با این وضع دیگر هیچ اشکالی باقی نمی ماند.

در تفسیر کشاف به طور اجماع به این وجه اشاره کرده و چنین می گوید: «دلیل بر اینکه قیامت، آسمان و زمینی دارد قول خدای سبحان است که می فرماید: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾^۴ و نیز گفتار اوست که

۱. ستایش مخصوص خداوندی است که وعده خود را بر ما محقق فرمود و ما را وارث همه سرزمین بهشت

گردانید تا هر جای آن بخواهیم منزل گزینیم، (سوره زمر، آیه ۷۴).

۲. ایشان راست خانه عاقبت. (سوره رعد، آیه ۲۱).

۳. آنچه نزد شماست از بین می رود و آنچه نزد خداست باقی می ماند. (سوره نحل، آیه ۹۶).

۴. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

می فرماید: ﴿وَأَوْزَنَّا الْأَرْضَ نَتَبَوُّا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ﴾^۱.

دلیل دیگرش این است که هیچ چاره‌ای از وجود چیزی که بشر در آن روز بر روی آن قرار گیرد نیست و آن چیز هر چه باشد زمین نامیده می شود، هم چنان که چاره‌ای نیست جز اینکه چیزی بر آن سایه بیفکند، حال یا آسمانی باشد که خدا در آن روز خلق می کند و یا عرش خدا باشد، و هر چه بر بالای سر قرار گیرد آسمان نامیده می شود.^۲

و لیکن گفتار آخری وی سخیف و بی پایه است، زیرا اثبات آسمان و زمین از راه اضافه، و اینکه بهشت و دوزخ لابد فوق و تحتی دارد، لازمه اش این است که بهشت و دوزخ اصل بوده، و فوق و تحت آن (زمین و آسمان) تبع وجود آن دو باشد و لازمه این حرف است که بگوییم این فوق و تحت (آسمان و زمین) مادامی که بهشت و دوزخ باقی است باقی، و با از بین رفتن آن دو از بین می روند، و حال آنکه قرآن کریم عکس این را فرموده، و بقای بهشت و دوزخ را فرع بقای زمین و آسمان دانسته و فرموده: بهشت تا دوام آسمان‌ها و زمین، دائمی است.

علاوه بر اینکه وجه مذکور تنها وجود یک آسمان را اقتضاء دارد، نه یک زمین و چند آسمان که در آیه مورد بحث آمده، پس باز اشکال در خصوص سماوات به جای خود باقی است.

با وجهی که گذشت اشکالی هم که قاضی (بیضاوی) در تفسیر خود بر آیه شریفه کرده دفع می شود، و آن اشکال این است که تشبیه همیشه باید به امر واضح تری صورت گیرد، یعنی امر مبهمی را به امر روشنی تشبیه کنند، و در آیه

۱. سوره زمر، آیه ۷۴.

۲. کشاف، زمخشری، ج ۲، ص ۴۳۰.

شریفه دوام بهشت و دوزخ و اهل آن دو تشبیه شده به دوام آسمان و زمین آخرت، که وجود و دوام آن بر اکثر مردم پوشیده است، و این خود تشبیه آجلی^۱ به آخفی^۱ است، و صحیح نیست، آن هم از کلام بلیغی مانند قرآن که به هیچ وجه انتظارش نمی‌رود.^۱

جوابش این است که: ما دوام بهشت و دوزخ را برای اهلش، از کلام خدای تعالی فهمیده‌ایم، همانطور که وجود آسمان‌ها و زمین را برای آن دو، و نیز ابدیت همه آن‌ها را از کلام خدا به دست آورده‌ایم، و بنابراین، چه مانعی دارد که یکی از دو حقیقت مکشوف از کلام او، حقیقت دیگر را از جهت بقاء و دوام تحدید کند، در حالی که فعلاً یکی از آن دو در نظر مردم معروف‌تر از دیگری باشد؟ آری، بعد از آنکه هر دو حقیقت از کلام خود او به دست آمده نه از خارج، مانعی ندارد که یکی معرف دیگری شود.

همین جواب، اشکالی را هم که آلوسی در ذیل این بحث ایراد کرده دفع می‌کند، و خلاصه اشکال وی این است که: متبادر از کلمه «سماوات» و «ارض» همین اجرامی است که معهود ماست، پس این وجهی که ذکر کردیم اشکال را دفع نمی‌کند ناگزیر باید وجه دیگری را جستجو کرد.^۲

وجه دفع کردنش این است که اگر در آیات قرآنی فهم اهل لسان متبع است، یعنی باید دید اهل لسان از مفاهیم کلیه لغوی و عرفی چه می‌فهمند، تنها در مفاهیم کلیه است و اما در مقاصد و مصادیقی که مفاهیم کلیه بر آن‌ها منطبق می‌شود فهم عرف هیچ اعتباری ندارد، بلکه متبع در آن تنها تدبر و دقتی است که خداوند مکرر بدان سفارش و امر فرموده، و دستور داده که متشابه قرآن را به

۱. تفسیر بیضاوی، ط، ترکیه، ص ۳۰۶.

۲. تفسیر آلوسی، ج ۱۲، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

وسيله محکم آن تشخیص داده و آیات را بر یکدیگر عرضه کنند، چون، همان طور که در روایات هم آمده قرآن کریم آیاتش شاهد یکدیگر و بعضی بر بعض دیگر ناطق و برخی مصداق برخی دیگر است.

و به همین جهت وقتی می شنویم که درباره خدای تعالی می گوید: او واحد، احد، عالم، قادر، حی، مرید، سمیع، بصیر و یا غیر آن است نمی توانیم این مفاهیم را حمل بر مصداق عرفیش کنیم، بلکه باید تفسیر آنها را از کلام خود او بنخواهیم و آن را بر معنایی که تدبر و تفکر بالغ در آیات خدایی دست می دهد حمل نماییم.

وجوه دیگر معنای خلود

البته در روایات و در کلمات مفسرین توجیهاات دیگری برای آیه مورد بحث آمده که ما آنچه را که بدان برخورد نموده ایم در اینجا ذکر می کنیم:

وجه اولش، همان بود که ما خود اختیار نمودیم.

وجه دوم، این است که منظور از «سماوات» و «ارض» آسمان های بهشت و جهنم و زمین آن دو است، و مقصود از آن نه آسمان و زمین متبادر است، بلکه منظور از آسمان بالای آن دو و منظور از زمین محل آن دو است، چون در لغت، هر چه را که بر انسان سایه بیفکند آسمان، و هر چه را که در زیر پای آدمی باشد و انسان بر آن قرار گیرد زمین نامند و به عبارت دیگر منظور از آسمان و زمین، بالا و پایین آن دو است.^۱

این آن وجهی است که زمخشری در آخر کلامش که ما نقل کردیم ذکر کرده، و اشکالش هم از نظر خواننده گذشت و صرف نظر از آن اشکال، این

وجه همان طور که قبلاً هم گفتم جوابگوی این سؤال که چرا آسمان را به لفظ جمع آورده نیست.

وجه سوم، اینکه منظور از اینکه فرمود: «مادام که آسمان و زمین باقی باشند» این است:

مادام که آخرت باقی باشد و آخرت هم دائمی و ابدی است هم چنان که دوام آسمان و زمین دنیا هم به قدر دوام خود دنیا است، و بعید نیست که اصلاً آوردن آسمان و زمین به عنوان تشبیه باشد، مثل اینکه بگویی: «گفتار او حرف زدن استهزاء گران مسخره است» یعنی مثل حرف زدن ایشان است.^۱ در این وجه نیز اشکال می شود که اگر همانطور که ما گفتیم مقصودشان تشبیه باشد خلاف مقصود یعنی انقطاع را می رساند، و اگر بخواهد دوام را برساند لفظ از آن قاصر است.

وجه چهارم، اینکه، منظور از آن صرف افاده طولانی و ابدی بودن آنست، نه اینکه بخواهد بقای آن را محدود به بقای آسمانها و زمین کند. آری، عرب برای افاده ابدیت هر چیزی الفاظ و عبارات بسیاری دارد، که آنها را استخدام می کند، بدون اینکه معنای تحت اللفظی آنها منظور باشد، مثل اینکه می گوید: «فلان مطلب هم چنان ادامه دارد تا زمانی که شب و روز در پی هم درآیند» و «تا زمانی که آفتاب طلوع و غروب کند» و «تا زمانی که ستاره ای از افق سر برآورد» و «تا زمانی که نسیمی بوزد» و «تا زمانی که آسمانها بر جای باشند».

البته این مثالها را بدان جهت می آورند که پنداشته اند امور نامبرده یعنی طلوع خورشید و ستاره، و وزش باد و اختلاف شب و روز، دائمی و همیشگی

سَعِيدَه ❁

است، و بعد از این پندار مثال‌های نامبرده را موضوع برای تبعید و تأبید قرار داده‌اند.^۱

جواب این حرف این است که اگر عرب چنین عباراتی را مثال و موضوع تأبید (همیشگی) قرار داد برای آن پندار غلطی بوده که درباره ابدی بودن آن امور داشته است، اما خدای سبحان که در کلام خود موقت و فانی بودن آن امور را تصریح کرده و ایمان به فانی بودن عالم را یکی از فرایض اعتقادی قرار داده، از او پسندیده نیست که ابدیت بهشت و دوزخ را به آسمان‌ها و زمین مثل بزند، او چطور ممکن است چنین کاری بکند با اینکه خود فرموده: ﴿ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ﴾^۲

و با این حال چگونه ممکن است بفرماید، بهشت و دوزخ جاودانه باقی‌اند مادام که آسمان‌ها و زمین پا برجایند.

وجه پنجم، اینکه، بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ باقی‌اند به بقای آسمان‌ها و زمین که خدا خودش می‌داند چه وقت اجل آن سر می‌رسد، و بعد از آنکه عمر آسمان‌ها و زمین تمام شد، خداوند عمر بهشتیان و دوزخیان را تمدید نموده و در آن دو جاودانشان می‌سازد. و این تعبیر مثل آنست که کسی بگوید ایشان در بهشت و دوزخ تا پنجاه سال خالد و جاودانند و بعد از پنجاه سال خداوند مدتشان را به زمانی غیر متناهی تمدید می‌کند. هم چنان که همین حرف در معنای آیه ﴿ لَا يَتَّبِعُ فِيهَا أَحْقَابًا ﴾^۳ گفته شده است: یعنی پس از چند **حقب** (هفتاد سال) مدتشان تمدید می‌شود.^۴

۱. تفسیر المنار، ج ۱۲، ص ۱۶۰.

۲. ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در آن‌هاست نیافریدیم جز به حق و برای مدتی معین، (سوره احقاف، آیه ۳).

۳. در آن قرن‌ها عذاب کشند. (سوره نبا، آیه ۲۳).

۴. مجمع البیان، طبرسی، ج ۵، ص ۱۹۴.

این وجه نیز اشکال دارد، و آن اینکه علی الظاهر مبنی بر این است که قسمت متناهی از زمان از جمله ❁ ما دامت السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ ❁ استفاده شود، و قسمت غیر متناهی آن از جمله ❁ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ ❁ و دلالت آیه شریفه بر این دو قسمت مختلف از زمان، متوقف است بر تقدیر اموری که لفظ آیه دلالتی بر آن‌ها ندارد.

وجه ششم، اینکه، منظور از دوزخ و بهشت، دوزخ و بهشت برزخی است، و این بهشت و دوزخ، خالد و همیشگی هستند، مادام که آسمان‌ها و زمین پا برجایند، و وقتی مدت بقای آسمان‌ها و زمین تمام شد و قیامت قیام نمود از آن بهشت و دوزخ برای داوری و رسیدگی به نامه‌های عملشان، بیرون می‌آیند.^۱

اشکال این وجه آن است که مخالف با سیاق آیات مورد بحث است، زیرا این آیات با ذکر روز قیامت و توصیف آن به اوصافی که در آن آمده افتتاح شده، و بعید است که بعد از آنکه کلام را با اوصاف قیامت افتتاح بکنند و بفرمایند: «روزیست که مردم برای آن جمع می‌شوند، و یا بفرمایند روزیست مشهود، و روزیست که وقتی فرا می‌رسد هیچ نفسی بدون اذن او تکلم نمی‌کند» آن گاه در آخر که به اخص اوصاف آن که همان جزای خالد است می‌رسد، ناگهان رشته سخن را قطع نموده به عالم برزخ و بهشت و دوزخ برزخی بپردازد.

علاوه بر اینکه خدای سبحان، عذاب اهل برزخ را عبارت می‌داند از عرضه شدن بر آتش، نه وارد شدن در آن، زیرا می‌فرماید: ❁ وَ حَاقَ بِالْأَلْفِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ. ❁^۲

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۹۴.

۲. به فرعونیان عذا به سختی رسید، جهنم که بامداد و شبانگاه به آن عرضه شوند و روزی که رستاخیز شود فرعونیان را به عذاب سخت درون برید. (سوره مؤمن، آیه ۴۶).

وجه هفتم، اینکه منظور از داخل شدن در آتش، دخول در ولایت شیطان، و منظور از بودن در بهشت، بودن در ولایت خداست، زیرا ولایت خدا است که در قیامت به صورت بهشت ظاهر گشته، نیک بختان بدان متنعم می‌شوند، و ولایت شیطان است که در آن روز به صورت آتش در آمده مجرمین در آن معذب می‌شوند. این وجه، از آیاتی که دلالت بر تجسم اعمال می‌کنند نیز بدست می‌آید.

پس اشقیاء به خاطر شقاوتشان داخل آتش می‌شوند، و اگر عنایت الهی و توفیق او شاملشان شود از آتش رهایی می‌یابند مانند اینکه کافر بعد از کفر ایمان آورد و مجرم پس از جرم توبه کند و همچنین سعادت به خاطر سعادتشان داخل بهشت می‌شوند و اگر شیطان گمراهشان کند و به زمین (پستی) بگرایند و هوای نفس را پیروی نمایند از آن بیرون می‌شوند مثلاً اگر مؤمن و یا صالحند، کافر و طالح گردند.^۱

این وجه نیز صحیح نیست، زیرا همان اشکال که بر وجه قبلی وارد بود بر این نیز وارد است، چون این نیز با مفادی که از آیه و سیاق آن استفاده می‌شود مخالف است.

آری، آیات مورد بحث، اوصافی ترسناک و دهشت آور مختص به روز قیامت را - که از شنیدنش دل‌ها به تپش درآمده و عقل‌ها زایل می‌گردد - بر می‌شمارد تا گردن‌کشان و کفار منکر، با تفکر در آن انداز شده و اهل معصیت از گناه دست بردارند.

و بسیار بعید است که در این باره بفرماید: قیامت روزیست که مردم در آن جمع می‌شوند و روزیست مشهود، و روزیست که هیچ نفسی بدون اذن او

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

تکلم نمی‌کند، آن گاه در چنین سیاقی بفرماید: کفار و اهل معصیت از اولین روز کفر و جرمشان تا روز قیامت در آتشند. و اهل ایمان و عمل صالح، از ابتدای ایمان و عمل صالحشان تا روز قیامت در بهشتند.

زیرا اولاً، همانطور که گفتیم این آیات اوصاف خاص روز قیامت را بیان می‌کند نه قبل از آن را، و ثانیاً سیاق این آیات سیاق انذار و بشارت است، و این کفار و مجرمین گردنکش و یاغی، بدین حقایق که از حواس آنان مستور است اعتنایی نمی‌کنند و برای آن ارزشی قائل نیستند، و هرگز نه از شقاوت دخول در ولایت شیطان به ترس در می‌آیند و نه به سعادت معنوی دخول در ولایت خدا امیدوار می‌گردند، هر چند که این معنا از نظر باطن قرآن معنایی صحیح است.

بحث روایتی

در کتاب الدر المثور است که بخاری و دیگر علماء اهل سنت، و بیهقی – در کتاب «الاسماء و الصفات» – همگی از ابوموسی اشعری روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود:

خداوند سبحان ظالم را آن قدر مهلت می‌دهد که وقتی گرفتار، دیگر رهایی نداشته باشد، آن گاه این آیه را قرائت کرد: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾^۱.

و در همان کتاب آمده که ترمذی و بعضی علماء اهل سنت، از عمر بن خطاب نقل کرده‌اند که گفت: وقتی آیه شریفه ﴿فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾ نازل شد من از رسول خدا ﷺ پرسیدم: پس دیگر به چه امید عمل نیک انجام دهیم؟ به امید سرنوشتی که خدا از تقدیر آن فارغ شده؟ یا به امید چیزی که هنوز خداوند

از آن فارغ نگشته؟

فرمود: بلکه بر اساس سرنوشتی که خدا از آن فارغ شده، و قلم‌های تقدیر بر آن جاری گشته. ای عمر! و لیکن هر کسی برای چیزی که خلق شده، عمل کردن به منظور رسیدن به آن، برایش میسور است.^۱

این جمله آخری به طرق متعددی از طرق اهل سنت از عمر روایت شده و هم چنان که در صحیح بخاری از عمران بن حصین روایت آورده که گفت: به رسول خدا ﷺ عرض کردم: اهل عمل در (انتظار رسیدن به) چه چیز عمل می‌کنند؟ فرمود: هر کس برای رسیدن به آنچه که تقدیرش برایش نوشته راه آسانی دارد.^۲

و نیز در همان کتاب از علی (کرم الله وجهه) از رسول خدا ﷺ روایت شده که وقتی در تشییع جنازه‌ای بود، چوبی برداشت و با نوک آن زمین را می‌خراشید در همین حال فرمود: هیچ یک از شما نیست مگر آنکه منزلش را معلوم کرده‌اند که در بهشت است یا در دوزخ. پرسیدند بنابراین آیا بر (اعمال خود) تکیه و اتکا نکنیم؟ فرمود: عمل بکنید، زیرا هر کس برای رسیدن به آنچه که تقدیر برایش نوشته راه آسانی دارد و سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى...»^۳.

برای اینکه این مطلب روشن شود لازم است بگوییم هیچ خردمند و صاحب فکری شک ندارد در اینکه تمامی حوادثی که در این عالم جریان می‌یابد، چه آن حادثه‌هایی که از مقوله اعیانند (از قبیل پدید آمدن عسل) و یا آن حادثه‌هایی که از مقوله اثر اعیان باشد (مانند خواص عسل) و خلاصه هر چه باشد ما دام که حادث

۱. الدر المشور، ج ۳، ص ۳۴۹.

۲. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۳.

۳. صحیح بخاری، ط مصر، ج ۸، ص ۱۵۴.

نشده، در حد امکان قرار دارد یعنی ممکن است حادث بشود و ممکن است نشود. و به همین جهت، امکان هم یک نسبت به وجود آن دارد و هم نسبتی به عدم آن، مثلاً یک چوب را فرض می‌کنیم که هنوز در اثر احتراق به صورت خاکستر در نیامده، این چوب امکان دارد خاکستر شود، و عیناً امکان هم دارد که خاکستر نشود. و همچنین یک قطره منی که مبدأ پیدایش آدمی است مادام که به صورت یک انسان در نیامده ممکن است ما بقی اجزای علت انسان شدنش نیز جمع بشوند و در نتیجه این قطره، انسان بشود، و ممکن هم هست آن اجزا و شرایط مساعدت نکنند، و در نتیجه به صورت چیز دیگری غیر از انسان در آید. این امکان تا موقعی است که تکلیفش یکسره نشده باشد، و اما اگر یکسره شده و مثلاً خاکستر بالفعل و یا انسان بالفعل گردید، امکان خاکستر شدن و انسان شدن باطل می‌شود، زیرا دیگر نسبتی با عدم خاکستر شدن و عدم انسان شدن ندارد، بلکه تنها انسان است و خاکستر و چیز دیگری نیست و در عین اینکه خاکستر و انسان است محال است چیز دیگری باشد. با این بیان به خوبی روشن می‌شود که اگر ما فعلیات را گرفته و آن‌ها را به علت‌های تامه‌شان نسبت دهیم و علت‌ها را هم باز به علت‌های قبلیش و همچنین تمامی سلسله معلول‌ها و سلسله علت‌ها را یک جا در نظر بگیریم، عالم عبارت می‌شود از مشتی فعلیات، که نه امکان در آن‌ها راه دارد و نه استعداد و اختیار. و اگر همین موجودات را از این جهت که دارای امکان و استعداد هستند در نظر بگیریم نسبت به غایت‌هایی که به سوی آن در حرکتند، قهراً نسبت آن‌ها به آن غایت‌ها، نسبت امکان و استعداد خواهد بود و معلوم است که هیچ موجودی از موجودات مادی در رسیدن و نرسیدن به آن غایات از حیز امکان و اختیار بیرون نرفته است.

عالم هستی

پس برای عالم هستی دو وجه است:

یک وجه، وجه ضرورت و فعلیت است که در این وجه هر جزئی از اجزای عالم چه اعیان و چه آثار و خواص اعیان دارای تعین است، و هیچگونه ابهام و تردیدی در آن نیست و هیچ تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد، و این همان وجهی است که مسببات به وسیله اسباب و علل تامه خود (یعنی آن عللی که از مقتضای خود هرگز انفکاک ندارد و معلولها از آن علتها تخلف نمی‌پذیرند و به هیچ حيله‌ای نمی‌تواند این دو را از هم جدا نمود) تحقق می‌پذیرند.

وجه دیگر، وجه امکان و وجه استعداد و قابلیت است، که هیچ چیزی از این وجه تعین به خود نمی‌گیرد و تا واقع نشود و از امکان در نیاید محدود و مشخص نگشته، و تا تحقق نیابد از ابهام و اجمال در نمی‌آید، و چون چنین است (و در تمامی موجودات این دو وجه هست و در خصوص آدمیان) پای اختیار به میان می‌آید و به خاطر همین وجه دوم است که قانون اختیار واقعیتی می‌شود و در دنبال آن، مسأله سعی، کوشش، حرکت، عمل و اکتساب سر درآورده، تعلیم و تربیت، خوف و رجاء، آرزوها و خواهش‌ها مصحح یافته و پاسخ این سؤال: «با اینکه قلم تقدیر سرنوشت‌ها را معلوم کرده دیگر چه فایده و اثری در سعی و عمل تصور می‌شود و دعوت انبیاء و امرنهییشان و ثواب و عقابی که وعده داده‌اند چه معنایی دارد؟ روشن می‌گردد.

و پر واضح است که هیچ یک از این دو وجه، دیگری را باطل نمی‌کند، و در عالم وجود با هم تدافع ندارند، بلکه فعلیت در ظرف خود فعلیت است، و امکان و استعداد در ظرف خود امکان و استعداد است، عینا مانند ابهام یک حادثه است قبل از واقع شدنش و تعین آن بعد از تحققش که ما می‌بینیم نه آن

ابهام در آن ظرف، تعیین در این ظرف را از بین می‌برد، و نه تعیین در این ظرف با ابهام در آن ظرف منافات دارد.

آری، وجه اول که همان وجه قضا و قدر الهی است و حوادث در آن ظرف متعین است، تعیین حوادث در این ظرف، عدم تعیین در ظرف دعوت انبیاء و عمل و اکتساب را باطل نمی‌کند.

اگر در سیاق احادیث دقت کنیم این معنا به خوبی برای ما روشن می‌شود که پرسش کنندگان از مسأله نوشته شدن سعادت و شقاوت، و بهشت و دوزخ و جریان یافتن قلم بر این معانی چنین فهمیده‌اند که اولاً آنان که قلم بر ایشان بهشت و سعادت نوشته، بطور حتم و وجوب بهشتی هستند و دیگران بطور مسلم دوزخی‌اند. و از این درک خود چنین نتیجه گرفته‌اند که دیگر سعی و عمل بیهوده است و خلاصه هر چه باید بشود می‌شود، چه ما عمل نیک انجام دهیم و چه مرتکب گناه شویم، و بلکه خواسته‌اند نتیجه بگیرند که بطور کلی باید رابطه میان هر مقدمه و هدف را انکار کنیم، هر چند آن مقدمه به نظر ما موصله باشد، و همچنین رابطه میان اسباب و مسببات را.

و ثانیاً، توهم کرده‌اند که اسباب و مقدماتی که به نظر ما رساننده به غایاتند، عیناً مانند خود غایات و مسببات از اختیار ما بیرون هستند، و واقع در تحت قضای حتمی می‌باشند، و با چنین وضعی دیگر اختیار و تلاش و اکتساب، معنایی ندارد (چه ما سعی بکنیم و چه نکنیم قضا و قدر اگر گذشته باشد، هم مقدمات و اسباب فراهم می‌شود و هم به دنبالش نتایج و مسببات موجود می‌شوند).

آری، سؤالات ایشان که مثلاً پرسیده‌اند: «یا رسول الله بنابراین بر سر چه نتیجه‌ای عمل کنیم، بر چیزی که خدا از مقدر کردنش فارغ شده؟ و یا چیزی که

❁ سعیده ❁

هنوز مقدر نکرده» و یا پرسیده‌اند: «یا رسول الله! به چه امیدی عاملین عمل کنند؟ و نیز پرسیده‌اند: «حال که چنین است آیا جا دارد که ما به خدا و آنچه که قضای حتمیش نوشته و دیگر تغییر نمی‌پذیرد، تکیه نموده از سعی و عمل دست بکشیم؟»

همه اینها دلالت دارد بر توهّم اول آنان، و اگر در پرسش‌هایشان چیزی دیده نمی‌شود که دلالت کند بر توهّم دوم آنان، خیال می‌کنم برای این بوده که مسأله اختیار و استطاعت را بالوجدان در خود می‌دیدند، و همین وجدانی بودن، ایشان را باز داشته از اینکه در این باره چیزی بگویند، چون گو اینکه توهّم به دل‌هایشان چنگ زده و لیکن میان توهّم و پرسش ملازمه هست که قطعاً اگر آن وجدان مانع نمی‌شد، می‌پرسیدند.

رسول خدا ﷺ هم در پاسخ سؤال‌شان فرمود: «كُلٌّ مَيَّسَّرٌ لِّمَا خَلَقَ لَهُ» هر کس برای رسیدن به آنچه که تقدیر برایش نوشته، راه آسان دارد و این کلام از آیه شریفه ﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾^۱ که راجع به چگونگی خلقت انسانی است اقتباس شده و معنایش این است: هر فردی از اهل بهشت که خدا برای آنجا خلقشان کرده است.^۲

و در این باره فرموده ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ﴾^۳. غایتی در خلقتش منظور شده و خداوند او را برای رسیدن به آن غایت به راه انداخته و اسباب آن را فراهم و سیر و سلوک به سوی آن غایت را برایش آسان ساخته. پس در میان انسانی که برایش بهشت نوشته شده و میان بهشتش راهی است

۱. سپس راه را بر او آسان گردانید. (سوره عبس، آیه ۲۰).

۲. تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۴۹

۳. بسیاری از جن و انس را برای جهنم واگذارديم، (سوره اعراف، آیه ۱۷۹).

که هیچ چاره‌ای از پیمودنش نیست هم چنان که میان انسانی که برایش جهنم نوشته شده و بین جهنم راهی است که او نیز باید بییماید، راه بهشت عبارت است از؛ ایمان و تقوا، و راه دوزخ عبارت است از؛ شرک و معصیت، انسانی که بهشت برایش نوشته شده، بهشتی برایش نوشته شده که راه آن ایمان و تقوا است، پس او نمی‌تواند فکر کند حال که من اهل بهشتم چرا خود را مقید به ایمان و تقوا سازم و همچنین آن کس که آتش برایش نوشته شده آتشی برایش حتمی شده که راهش شرک و معصیت است نه آتش مطلق که اگر راه شرک و گناه را هم نپیمود باز به آن برسد.

به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا بر روایت علی رضی الله عنه دنبال جمله «کل میسر لما خلق له» این آیه را تلاوت کردند: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى﴾^۱

بنابراین، کسی که توقع دارد به یکی از این دو غایت برسد بدون اینکه راه آن غایت را پیموده باشد، عینا مانند کسی خواهد بود که توقع دارد نخورده سیر، و نیاشامیده سیراب شود و بدون کمترین حرکتی از جایی به جای دیگر منتقل گردد، با اینکه خدای تعالی فرموده: ﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى﴾^۲

(عجب اینجاست که) رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب از توهم دوم را هم با آنکه درباره آن سؤالی نشده بود مهمل نگذاشت و با آوردن کلمه «میسر» به آن جواب

۱. اما آنکه بخشش کرد و پرهیزکار بود و (کلمه) نیکو را تصدیق کرد پس به زودی طریقه آسانی برای وی میسر کنیم و اما آنکه بخل ورزید و بی‌نیازی جست و (کلمه) نیکو را تکذیب کرد زود باشد که طریقه سختی پیش وی آریم. (سوره لیل، آیه ۵ - ۱۰).

۲. برای آدمی جز آنچه به سعی خود انجام داده نخواهد بود البته سعی و پاداش عمل خود را خواهد دید سپس در آخرت به پاداش کاملتری خواهد رسید. سوره نجم، آیه ۳۹ - ۴۱.

﴿سعیده﴾

اشاره فرموده (چون کلمه مذکور اسم مفعول از باب تفعیل و مشتق از «تیسیر») و معنایش تسهیل است، و تسهیل خود شاهد است بر اینکه آن امری که برای رسیدنش تسهیل شده امری حتمی و ضروری نیست که عدم آن محال باشد، و اگر راه بهشت برای هر کس که مقدر شده ضروری السلوک و حتمی القطع بدون قید و شرط بوده باشد دیگر برای تیسیر و تسهیل و آسان کردن سلوک آن معنایی نخواهد ماند.

پس، اینکه رسول خدا ﷺ فرمود: «کل میسر لما خلق له» خود دلیل بر این است که برای عاقبت کار انسان چه سعادت و چه شقاوت، دو وجه هست: یکی وجه ضرورت و قضای حتمی که به هیچ وجه قابل تغییر نیست و یکی هم وجه امکان و اختیار که انسان می‌تواند و برایش میسر است که با عمل و اکتساب، خود را به یکی از دو غایت سعادت و شقاوت برساند، و دعوت‌های الهی هم به خاطر این وجه است نه وجه اول.

روایات مربوط به خلود

و نیز در کتاب الدرّ المثور آمده که ابن مردویه از جابر روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ آیه شریفه ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقَّوْا - تَا جَمَلَه - إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾، را قرائت نمود و فرمود: اگر خداوند بخواهد عده‌ای از آن‌هایی را که جهنمی و بدبخت شده‌اند از جهنم بیرون بیاورد و به بهشتش درآورد می‌تواند.^۱

و در تفسیر برهان، از کتاب زهد تألیف حسین بن سعید اهوازی، و او به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام از دوزخیان پرسش نمودم فرمود:

ابوجعفر علیه السلام می فرمود: جهنمیان از جهنم بیرون می آیند و تا کنار چشمه ای که دم در بهشت است و نامش چشمه زندگی است می آیند، و از آب آن چشمه بر آنان می پاشند و در نتیجه مانند گیاه گوشت ها و پوست ها و موهایشان بر بدنشان روییدن می گیرد.^۱

حسین بن سعید این روایت را از عمر بن ابان، او نیز از امام باقر علیه السلام نقل کرده است، و مقصود از جهنمیان یک طایفه خاصی از ایشان است که همان گنهکاران از اهل توحیدند، و به وسیله شفاعت از آتش بیرون می آیند، و همین عده اند که به آنان جهنمی گفته می شود، نه عموم اهل آتش و بزودی دلیلش خواهد آمد.^۲ و نیز در همان کتاب از همان راوی (حسین بن سعید) به سند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت: من از حضرت ابی جعفر شنیدم که می فرمود: مردمی از آتش بیرون می آیند، در این هنگام شفاعت به دادشان می رسد، چون مشمول شفاعت شدند آنان را به کنار نهری می برند که از پرورشگاه اهل بهشت بیرون می آید، در آن نهر غسل می کنند، و در نتیجه گوشت و خونشان دوباره روییده می شود و آثار سوختگی جهنم از بدنشان زدوده گشته، داخل بهشت می شوند. اهل بهشت وقتی ایشان را می بینند می گویند جهنمی ها آمدند سپس تمامی این طایفه از خدا می خواهند که این اسم را از آنان بردارد، خداوند هم این اسم را از ایشان بر می دارد.

آن گاه فرمود: ای ابابصیر دشمنان علی در آتش مخلدند و شفاعت به ایشان نمی رسد.^۳

۱. البرهان، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۲.

۲. البرهان، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۴.

۳. البرهان، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۶.

سعيدة ❁

و نیز در تفسیر برهان از حسین بن سعید به سند خود از عمر بن ابان روایت کرده که گفت: من از عبد صالح، موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: جهنمیان داخل آتش می شوند به کیفر گناهانشان و بیرون می آیند به عفو خدا.^۱

و نیز در همان کتاب از حسین بن سعید و او به سند خود از حمران روایت کرده که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آنها (اهل سنت) ما را مسخره می کنند و به یکدیگر می گویند تعجب نمی کنید از مردمی که معتقدند خداوند قومی را از جهنم بیرون می آورد و با اولیای خودش در بهشت قرارشان می دهد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: مگر نخوانده اند کلام خدا را که می فرماید: ((ومن دونها جتتان)) مقصود از بیرون آمدن از آتش و رفتن در بهشت آتشی است غیر از جهنم و بهشتی است غیر از آن بهشت و این عده که از آتش بیرون می آیند.^۲

و نیز در همان کتاب از ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که در ذیل جمله ((فمنهم شقی و سعید))، فرمود: خداوند در آیه ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَسَيُجَنَّبُوا مِنَ النَّارِ﴾ در ذکر اهل آتش استثناء آورد، ولی آنچه که در ذکر اهل بهشت آورده استثناء نیست.^۳

و در الدر المثور است که ابو الشیخ از سدی در ذیل جمله ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا...﴾ روایت کرده که گفت: خداوند به مشیت این آیه را بعدا نسخ نموده و ناسخ آن را در مدینه نازل کرده و فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا يَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا...﴾ که یکسره امید اهل آتش را نسبت به نجات از آن ناامید نمود و خلود در آتش را برای آنان تثبیت کرد.

۱. البرهان، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۵.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۶۸.

۳. همان، ح ۶۹.

و همچنین جمله ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا...﴾ که خداوند بعدا به مشیت خود این آیه را نسخ و ناسخ آن را در مدینه نازل نمود و فرمود: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ - تا آنجا که فرمود - ظِلًّا ظِلِيلًا﴾ و خلود در بهشت را برای اهل آن تثبیت کرد.^۱

رد سخن سیوطی

اینکه سیوطی گمان کرده که این دو آیه به خاطر جمله «استثناء» دلالت بر انقطاع داشته و در نتیجه معتقد شده که دو آیه مذکور در روایت این دو آیه را نسخ کرده و عذاب را برای اهلش و بهشت را برای اهلش دائمی نموده صحیح نیست. علاوه، در این جا اضافه می‌کنیم که مساله نسخ در مثل عقاب و ثواب اخروی با هیچ عقل و نقلی منطبق نیست.

و نیز در همان کتاب آمده که اسحاق بن راهویه از ابی هریره روایت کرده که گفت: روزی خواهد آمد که دیگر احدی در جهنم نماند و همه از آن بیرون شوند. آن گاه این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا﴾.^۲

و نیز در همان کتاب است که ابن منذر و ابوالشیخ از ابراهیم روایت کرده‌اند که گفته است: هیچ آیه‌ای در قرآن برای اهل آتش امیدوار کننده‌تر از این آیه نیست که می‌فرماید:

﴿خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾، آن گاه اضافه

کرده که ابن مسعود گفته: بر دوزخ زمانی فرا رسد که دره‌ایش بسته شود.^۳ و در تفسیر برهان از حسین بن سعید در کتاب زهد و او به سند خود از

۱. الدر المشور، ج ۳، ص ۳۵۰.

۲. الدر المشور، ج ۳، ص ۳۵۰.

۳. الدر المشور، ج ۳، ص ۳۵۰.

❁ سعیده ❁

حمران روایت کرده که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: شنیده‌ایم که روزی خواهد آمد که درهای جهنم به هم می‌خورند، فرمود: نه، به خدا سوگند جهنم جای همیشگی است. عرض کردم: آخر در آیه شریفه ❁ **خالدین فیها ما دامت السماوات و الارض الا ما شاء ربُّک** ❁ فرمود: این استثناء مربوط به بعضی از دوزخیان است که بطور موقت در آنجا عذاب می‌بینند و بعداً بیرون می‌آیند.^۱

۲. تفسیر نمونه

آیه الله مکارم شیرازی در تفسیر نمونه درباره سعادت و شقاوت افراد چنین آورده است؛

﴿يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾^۱

آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچکس جز به اجازه او سخن نمی گوید گروهی از آنها شقاوتمندند و گروهی سعادتمند (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت).

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنْفَوْنَ فِي النَّارِ لَمْ يَلْحَقُواهَا وَهُمْ نَادُونَ﴾^۲

اما آنها که شقاوتمند شدند در آتش اند، و برای آنها زفیر و شهیق (ناله های طولانی دم و باز دم) است.

﴿خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾^۳

جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمانها و زمین بر پاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می دهد.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَيُنْفَوْنَ فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ﴾^۴

اما آنها که سعادتمند شدند در بهشت جاودانه خواهند بود، مادام که

۱. سوره هود، آیه ۱۰۵

۲. سوره هود، آیه ۱۰۶

۳. سوره هود، آیه ۱۰۷

۴. سوره هود، آیه ۱۰۸

آسمان‌ها و زمین بر پاست مگر آنچه پروردگارت بخواهد، بخششی است قطع نشدنی!

تفسیر: سعادت و شقاوت

در آیات گذشته اشاره‌ای به مسئله قیامت و اجتماع همه مردم در آن دادگاه بزرگ شده بود.

در آیات مورد بحث گوشه‌ای از سرنوشت مردم را در آن روز بیان می‌کند، نخست می‌گوید:

هنگامی که آن روز فرا رسد هیچ کس جز به اراده پروردگار سخن نمی‌گوید ﴿يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾.

گاه چنین تصور می‌شود این آیه - که دلیل بر سخن گفتن مردم در آن روز به اجازه پروردگار است - با آیاتی که مطلقاً نفی تکلم می‌کند منافات دارد، مانند آیه ۶۵ سوره یس: ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾: «امروز بر دهان آن‌ها مهر می‌نهم و به جای آن دست‌هایشان سخن می‌گویند، و پاهایشان گواهی می‌دهند به کارهایی که انجام داده‌اند».

و در آیه ۳۵ سوره مرسلات می‌خوانیم: ﴿هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ﴾ «امروز روزی است که آن‌ها سخن نمی‌گویند».

به همین دلیل بعضی از مفسران بزرگ معتقدند که؛ اصولاً در آن روز سخن گفتن مفهومی ندارد، چرا که سخن گفتن وسیله‌ای است که ما به آن کشف باطن و درون اشخاص را می‌کنیم و اگر ما حسی داشتیم که از افکار هر کس می‌توانستیم به وسیله آن آگاه شویم هیچگاه نیازی به تکلم نبود، بنابراین در قیامت که کشف اسرار می‌شود و همه چیز به حالت «بروز و ظهور» در می‌آید اصولاً تکلم معنی ندارد.

به بیانی دیگر: سرای آخرت سرای پاداش است، نه دار عمل. و به همین دلیل در آنجا خبری از اختیار انسانی و سخن گفتن به میل و اراده خویشتن نیست، بلکه در آنجا تنها انسان است و اعمالش و آنچه به آن مربوط است، بنابراین اگر سخن هم بگوید همچون سخنان دنیا که از اختیار و اراده، برای کشف اسرار درون سرچشمه می گیرد نیست، و هر چه بگوید یک نوع انعکاس و بازتاب از اعمال اوست اعمالی که در آنجا ظاهر و آشکار است.

بنابراین سخن گفتن در آن روز همانند تکلم در دنیا نیست که انسان بتواند به میل خود راست بگوید یا دروغ.

به هر حال آن روز، روز کشف حقائق اشیاء و بازگشت «غیب» به «شهود» است و شباهتی با این جهان ندارد.

ولی این برداشت از آیه فوق با ظاهر آیات دیگر قرآن چندان سازگار نیست، چرا که قرآن گفتگوهای زیادی از مؤمنان و مجرمان، پیشوایان و جباران و پیروان آنها، همچنین شیطان و فریب خوردگان، و دوزخیان و بهشتیان نقل می کند که نشان دهنده وجود سخنانی همانند سخنان این جهان است.

حتی از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود که پاره ای از گناهکاران در برابر بعضی از سوالات، دروغ هم می گویند. مثلاً در سوره انعام آیه ۲۲ - ۲۴ می خوانیم:

﴿ وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿۲۲﴾ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتُنَّبَهُمُ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿۲۳﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۴﴾ ﴾

«آن روز که همه آنها را محشور می کنیم به مشرکان می گوئیم معبودهایی را که شریک خدا می دانستید کجا هستند؟ پاسخ و عذر آنها جز این نیست که

﴿سعیده﴾

می گویند به خدایی که پروردگار ماست سوگند که ما مشرک نبودیم، بین چگونه به خودشان نیز دروغ می گویند و آنچه را به دروغ شریک خدا می پنداشتند از دست می دهند».

بنابراین بهتر آن است که در پاسخ سؤال مربوط به تناقض ظاهری آیات مربوط به تکلم همان جوابی را بگوییم که بسیاری از مفسران گفته‌اند و آن اینکه: مردم در آن روز مراحل مختلفی را می‌پیمایند که هر مرحله ویژگی‌هایی دارد، در پاره‌ای از مراحل هیچگونه پرسش و سؤالی از آنها نمی‌شود و حتی مهر بر دهانشان می‌نهند، فقط اعضای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده‌اند با زبان بی‌زبانی سخن می‌گویند، اما در مراحل دیگر قفل از زبانشان برداشته می‌شود و به اذن خداوند به سخن می‌آیند و به گناهان خود اعتراف می‌کنند و خطا کاران یکدیگر را ملامت می‌نمایند بلکه سعی دارند گناه خویش را بر گردن دیگری نهند!

به هر حال در پایان آیه اشاره به تقسیم همه مردم به دو گروه کرده، می‌گوید: گروهی در آنجا شقی و گروهی سعیدند، گروهی خوش بخت و گروه دیگری بدبختند ﴿فمنهم شقی و سعید﴾

«سعید» از ماده «سعادت» به معنی فراهم بودن اسباب نعمت، و «شقی» از ماده «شقاوت» به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلاست، بنابراین سعیدها در آن جهان همان نیکوکارانی هستند که در لابلای انواع نعمت‌ها جای آنهاست. و شقاوتمندان همان بدکارانی هستند که در دل دوزخ در انواع مجازات‌ها گرفتارند.

و به هر حال این شقاوت و آن سعادت چیزی جز نتیجه اعمال و کردار و گفتار و نیت انسان در دنیا نیست.

و عجب اینکه بعضی از مفسران این آیه را دستاویزی برای عقیده باطل خود در زمینه جبر قرار داده‌اند، در حالی که آیه کمترین دلالتی بر این معنا ندارد، بلکه از سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان رستاخیز سخن می‌گوید، که همگی به خاطر اعمال خود به این مرحله رسیده‌اند، شاید آن‌ها مفهوم این آیه را با پاره‌ای از احادیث اشتباه کرده‌اند که درباره سعادت و شقاوت قبل از تولد سخن می‌گویند که آن داستان جداگانه دارد.

سپس حالات شقاوت‌مندان و سعادت‌مندان را در عبارات فشرده و گویایی چنین شرح می‌دهد:

«اما آن‌ها که شقاوت‌مند شدند در آتش دوزخ «زفیر» و «شهیق» دارند و ناله و نعره و فریاد سر می‌دهند؛ ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَبِئْسَ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ﴾.

و اضافه می‌کند: «آن‌ها جاودانه در آتش خواهند ماند تا زمانی که آسمان‌ها و زمین بر پاست ﴿خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ﴾.

مگر آنچه پروردگارت اراده کند ﴿إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾

چرا که خداوند هر کاری را اراده کند انجام می‌دهد ﴿إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يَرِيدُ﴾.

و اما آن‌ها که سعادت‌مند شدند در بهشت جاودانه خواهند ماند، تا آسمان‌ها و زمین برپاست. ﴿وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَبِئْسَ الْجَنَّةُ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ

الْأَرْضُ﴾.

مگر آنچه پروردگارت اراده کند ﴿إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾

این بخشش و عطیه‌ای است که هرگز از آنان قطع نمی‌شود ﴿عَطَاءٌ غَيْرٌ

مَجْدُوذٍ﴾^۱

در اینجا باید به چند نکته توجه کرد:

۱. سوره هود، آیات ۱۰۵ تا ۱۰۸.

۱. ذاتی بودن سعادت و شقاوت؟!

همانگونه که گفتیم بعضی خواسته‌اند از آیات فوق ذاتی بودن سعادت و شقاوت را اثبات کنند در حالی که نه تنها آیات فوق دلالتی بر این امر ندارد بلکه به وضوح ثابت می‌کند که سعادت و شقاوت اکتسابی است، زیرا می‌گوید:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا﴾ (آن‌ها که شقاوت مند شدند) و یا می‌گوید: ﴿أَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا﴾ (اما آن‌ها که سعادت‌مند شدند) اگر شقاوت و سعادت ذاتی بود می‌بایست گفته شود ﴿أَمَّا الْأَشْقِيَاءَ وَأَمَّا السَّعْدَاءَ﴾ و مانند آن. و از اینجا روشن می‌شود آنچه در تفسیر فخر رازی آمده که «در این آیات خداوند از هم اکنون حکم کرده که گروهی در قیامت سعادت‌مندند و گروهی شقاوت‌مند، و کسانی را که خداوند محکوم به چنین حکمی کرده و می‌داند سرانجام در قیامت سعید یا شقی خواهند بود محال است تغییر پیدا کنند، و الا لازم می‌آید که خبر دادن خداوند کذب، و علمش جهل شود و این محال است!!!» به کلی بی اساس است.

این همان ایراد معروف «علم خدا» در مسئله جبر و اختیار است که پاسخ آن از قدیم داده شده است و آن اینکه:

اگر ما افکار پیش ساخته خود را نخواهیم بر آیات تحمیل کنیم مفاهیم آن روشن است، این آیات می‌گوید: در آن روز گروهی در پرتو اعمالشان سعادت‌مند و گروهی به خاطر اعمالشان شقاوت‌مندند و خدا می‌داند چه کسانی به اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می‌نهند و چه گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می‌نهند بنابراین به عکس آنچه او گفته اگر مردم مجبور به انتخاب این راه باشند علم خدا جهل خواهد شد. چرا که همگان با میل و اختیار خود راه خویش را انتخاب می‌کنند.

گروه عظیمی از آن‌ها بر اثر ظلم و ستم و انحراف از جاده حق و عدالت، و آلودگی به مفسد شدید اخلاقی و مبارزه با رهبران الهی گرفتار مجازات‌های دردناکی در این جهان شدند که قرآن برای تربیت و ارشاد ما و نشان دادن راه حق از باطل و جدا ساختن مسیر سعادت از شقاوت این داستان‌ها را بازگو می‌کند.

اصولا اگر ما - آن چنان که فخر رازی و هم فکراش می‌پندارند - محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم، و بدون اراده به بدی‌ها و نیکی‌ها کشانده شویم تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود. آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی، نصیحت و اندرز، تشویق و توبیخ، سرزنش و ملامت، مؤاخذ و سؤال و بالاخره کیفر و پاداش همگی بی فایده یا ظالمانه محسوب می‌گردد.

آن‌ها که مردم را در انجام نیک و بد مجبور می‌دانند خواه این جبر را، جبر الهی، یا جبر طبیعی، یا جبر اقتصادی، و یا جبر محیط بدانند تنها به هنگام سخن گفتن و یا مطالعه در کتاب‌ها از این مسلک طرفداری می‌کنند، ولی در عمل حتی خودشان هرگز حاضر نیستند به عنوان اینکه او مجبور به انجام این کار است از وی صرف نظر کنند و یا مجازاتش را ظالمانه به پندارند و یا بگویند او نمی‌توانسته است این عمل را مرتکب نشود چون خدا خواسته یا جبر محیط و طبیعت بوده است، این خود دلیل دیگری بر فطری بودن اصل اختیار است.

به هر حال هیچ جبری مسلکی را نمی‌یابیم که در عمل روزانه خود به این عقیده پای بند باشد بلکه بر خوردش با تمام انسان‌ها برخورد با افراد آزاد و مسئول و مختار است.

تمام اقوام دنیا به دلیل تشکیل دادگاه‌ها و دستگاه‌های قضایی برای کیفر متخلفان عملاً آزادی اراده را پذیرفته‌اند.

تمام مؤسسات تربیتی جهان نیز بطور ضمنی این اصل را قبول کرده‌اند که

انسان با میل و اراده خود کار می‌کند و یا تعلیم و تربیت می‌توان او را راهنمایی و ارشاد کرد و از خطاها و اشتباهات و کج اندیشی‌ها بر کنار ساخت.

۲. فعل شَقُوا و سَعِدُوا

جالب اینکه در آیات فوق «شَقُوا» به عنوان فعل معلوم «و سَعِدُوا» به عنوان فعل مجهول آمده است.^۱

این اختلاف تعبیر شاید اشاره لطیفی به این نکته باشد که انسان راه شقاوت را با پای خود می‌پیماید، ولی برای پیمودن راه سعادت تا امداد و کمک الهی نباشد و او را در مسیرش یاری ندهد پیروز نخواهد شد و بدون شک این امداد کمک تنها شامل کسانی می‌شود که گام‌های نخستین را با اراده و اختیار خود برداشته‌اند و شایستگی چنین امدادی را پیدا کرده‌اند. (دقت کنید).

۳. مسئله خلود در قرآن

«خلود» در اصل لغت به معنی بقای طولانی و هم به معنی ابدیت آمده است، بنابراین کلمه خلود به تنهایی دلیل بر ابدیت نیست، زیرا هر نوع بقاء طولانی را شامل می‌شود.

ولی در بسیاری از آیات قرآن با قیودی ذکر شده است که از آن به وضوح مفهوم ابدیت فهمیده می‌شود، مثلاً در آیات ۱۰۰ توبه، ۱۱ طلاق و ۹ تغابن، در مورد بهشتیان تعبیر به خالدین فیها اُبدًا می‌کند، که این تعبیر مفهوم ابدیت بهشت برای این گروه‌ها است، و در آیات دیگری مانند ۱۶۹ نساء و ۲۳ جن،

۱. سعدوا از ماده سعد می‌باشد که به عقیده گروهی از ارباب لغت فعل لازم است و مفعول نمی‌گیرد، بنا بر این صیغه مجهول ندارد و لذا ناچار شده‌اند که آن را مخفف از سعدوا (فعل مجهول از باب افعال) بدانند، ولی بطوری که آلوسی در روح المعانی در ذیل آیه از بعضی از ارباب لغت نقل کرده فعل ثلاثی آن نیز متعدی است و سعده الله و مسعود گفته می‌شود بنابراین نیازی نیست که ما این فعل مجهول را از باب افعال بدانیم. (دقت کنید).

درباره گروهی از دوزخیان همین تعبیر خالدین فیها أبدا دیده می شود که دلیل بر جاودانگی عذاب آنها است.

تعبیرات دیگری مانند ﴿مَا كُنْتُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾ در آیه ۳ کهف، ﴿لَا يَنْغُونَ عَنْهَا جَوْلًا﴾ در آیه ۱۰۸ سوره کهف و مانند اینها نشان می دهد که به طور قطع گروهی از بهشتیان و دوزخیان جاودانه در نعمت یا در عذاب خواهند ماند. بعضی که نتوانسته اند اشکالات خلود و جاودانگی مجازات را به نظر خود حل کنند ناچار دست به دامن معنی لغوی آن زده و آن را به معنی مدت طولانی گرفته اند، در حالی که تعبیراتی نظیر آیات فوق تاب چنین تفسیری را ندارد. برای توضیح بیشتر نظر شما را به بحث زیر معطوف می داریم:

یک سوال مهم:

در اینجا، فوراً یک علامت استفهام بزرگ در فکر شنونده ای ترسیم می شود که این نابرابری میان «گناه» و «مجازات» چگونه در کار خدا ممکن است؟ چگونه می توان پذیرفت که انسان تمام عمر خود را که حداکثر ۸۰ یا ۱۰۰ سال بوده کار خوب یا بد کرده است ولی میلیونها سال و بیشتر - پاداش و کیفر ببیند؟!

البته این مطلب در مورد پاداش چندان مهم نیست، زیرا بخشش و پاداش هر چه بیشتر باشد نشانه فضل و کرم پاداش دهنده است، بنابراین جای ایراد و خرده گیری نیست.

اما در مورد کار بد و گناه و ظلم و کفر این سؤال هست که چگونه عذاب جاودانه در برابر گناه محدود با اصل عدالت خدا سازگار است؟

کسی که دوران طغیان و سرکشی و تجاوزش حداکثر از یک صد سال

تجاوز نمی‌کند چرا همیشه باید در آتش و مجازات شکنجه ببیند؟!
آیا عدالت ایجاب نمی‌کند که یک نوع تعادل در اینجا برقرار گردد و مثلاً
۱۰۰ سال (به اندازه اعمال خلافش) کیفر ببیند؟!

پاسخ‌های غیر قانع‌کننده

پیچیدگی پاسخ این اشکال سبب شده که بعضی به فکر توجیه آیات خلود
بیفتند و آن‌ها را طوری تفسیر کنند که مجازات جاودان که به عقیده آن‌ها بر
خلاف اصل عدالت است از آن استفاده نشود:

الف. بعضی می‌گویند: منظور از «خلود» معنی کنایی یا مجازی آن است یعنی
یک مدت نسبتاً طولانی، همانطور که به افرادی که تا آخر عمر باید در زندان
بمانند می‌گویند آن‌ها محکوم به «زندان ابد» هستند، یا اینکه مسلماً ابدیتی در
هیچ زندانی وجود ندارد و با پایان عمر زندانی پایان می‌یابد، حتی در زبان عربی
نیز «يُخَلَّدُ فِي السِّجْنِ» که از ماده خلود است در این گونه موارد به کار می‌رود.

ب. بعضی دیگر می‌گویند: اینگونه گردن کشان طاغی و یاغی که گناه سراسر
وجود آن‌ها را فرا گرفته است وجودشان به رنگ کفر و گناه در آمده اگر چه
همیشه در دوزخ خواهند بود، ولی دوزخ همیشه به یک حال باقی نمی‌ماند،
روزی فرا می‌رسد که آتش آن، مانند هر آتش دیگر، بالاخره خاموش می‌گردد!
و آرامش خاصی دوزخیان را فرا می‌گیرد!

ج. بعضی دیگر احتمال داده‌اند که با گذشت زمان و پس از کشیدن
مجازات‌های فراوان، سرانجام یک نوع سازش با محیط در دوزخیان به وجود
می‌آید و آن‌ها به رنگ محیط خود در می‌آیند یعنی کم کم به آن خو می‌گیرند و
عادت می‌کنند! در این حال هیچگونه احساس ناراحتی و عذاب ندارند!

البته همان گونه که گفتیم همه این توجیهاات به خاطر عجز و ناتوانی در برابر حل مشکل خلود و جاودانی بودن عذاب است و گرنه ظهور آیات خلود در جاودانی بودن عذاب یک دسته خاص قابل انکار نیست.

حل نهایی ایراد

برای حل این مشکل باید به بحث‌های سابق باز گردیم و اشتباهی را که در مقایسه مجازات‌های رستاخیز با مجازات‌های دیگر روی می‌دهد اصلاح کنیم، تا معلوم شود که مسئله خلود هرگز با اصل عدالت پروردگار مخالف نیست. برای توضیح این بحث باید به سه اصل توجه کرد:

الف. مجازات ابدی و جاویدان، همانطور که قبلاً هم اشاره شد، منحصر به کسانی است که تمام روزنه‌های نجات را به روی خود بسته‌اند و عالم‌اً عامداً غرق در فساد و تباهی و کفر و نفاق گشته‌اند، سایه شوم گناه تمام قلب و جان آن‌ها را پوشانیده، و در حقیقت به رنگ گناه و کفر در آمده‌اند همانگونه که در سوره بقره می‌خوانیم:

﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱

آری کسی که مرتکب گناهی گردد و آثار آن تمام وجود او را احاطه کند چنان کسی اهل دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند.

ب. این اشتباه است که بعضی خیال می‌کنند که مدت و زمان کیفر باید به اندازه مدت و زمان گناه باشد، زیرا رابطه میان «گناه» و «کیفر» رابطه زمانی نیست، بلکه رابطه «کیفی» است یعنی مقدار زمان مجازات تناسب با کیفیت گناه

دارد نه مقدار زمان آن «مثلاً» کسی ممکن است در یک لحظه دست به قتل نفس بزند و طبق پاره‌ای از قوانین محکوم به زندان ابد گردد، در اینجا می‌بینیم، زمان گناه تنها یک لحظه بوده در حالی که مجازات آن گاهی ۸۰ سال زندان خواهد بود.

بنابراین آنچه مطرح است «کیفیت» است نه «کمیت گناه از نظر زمان».

ج. گفتیم مجازات‌ها و کیفرهای رستاخیز بیشتر جنبه اثر طبیعی عمل و خاصیت گناه دارد و به عبارت روشن‌تر: رنج‌ها و دردها و ناراحتی‌هایی که گناهکاران در جهان دیگر می‌کشند اثر و نتیجه اعمال خود آن‌ها است دامانشان را فرا می‌گیرد در قرآن می‌خوانیم:

﴿ فَالْيَوْمَ لَا تظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾^۱: «امروز (روز

رستاخیز) به هیچکس ستم نمی‌شود و جز اعمال خود شما جزایی برای شما نیست

﴿ وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴾^۲: اعمال بد آن‌ها

در برابر آنان آشکار می‌گردد و آنچه را به باد مسخره می‌گرفتند بر آن‌ها وارد می‌گردد

﴿ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾^۳؛ به آن‌ها که کار بد

انجام دادند جزایی جز اعمال آن‌ها داده نمی‌شود.

اکنون که این مقدمات سه گانه روشن شد حل نهایی از دسترس ما چندان

دور نیست و برای رسیدن به آن کافی است که به چند سؤال زیر جواب دهید:

فرض کنید کسی بر اثر مصرف کردن پی در پی مشروبات الکلی در مدت

۱. سوره یس، آیه ۵۴

۲. سوره زمر، آیه ۴۸

۳. سوره قصص، آیه ۸۴

یک هفته گرفتار زخم معده شدید شود. چندان که مجبور باشد تا آخر عمر با این درد بسازد و رنج برد، آیا این برابری میان عمل بد و نتیجه آن برخلاف عدالت است؟ حال اگر عمر این انسان به جای ۸۰ سال یک هزار سال و یا یک میلیون سال باشد و باید به خاطر یک هفته هوسرانی یک میلیون سال رنج ببرد، آیا این بر خلاف اصل عدالت است؟ در حالی که قبلاً وجود این خطر در میگزساری به او اعلام شده، و عاقبت آن نیز برای او توضیح داده شده است.

و نیز فرض کنید کسی دستورات و مقررات رانندگی را که به کار بستن آنها مسلماً به نفع عموم و موجب کاهش تصادف و ناراحتی‌های ناشی از آن است، به دست فراموشی بسپارد و به اخطارهای مکرر دوستان عاقل گوش فرا ندهد و در یک لحظه کوتاه حادثه به سراغ او بیاید و دست و پا و چشم خود را در آن حادثه از دست بدهد، و به دنبال آن ناچار شود سالیان دراز رنج نابینایی و بی دست و پایی را تحمل کند آیا این پدیده، هیچگونه منافاتی با اصل عدالت پروردگار دارد؟!!

در اینجا مثال دیگری داریم - و مثال‌ها حقایق عقلی را به ذهن نزدیک کرده و برای گرفتن نتیجه نهایی و استدلالی آماده می‌کنند - فرض کنید چند گرم بذر خار مغیلان را بر سر راه خود می‌پاشیم و پس از چند ماه یا چند سال خود را با یک صحرای وسیع خار روبرو می‌بینیم که دائماً مزاحم ماست و ما را آزار می‌دهد. . .

و یا اینکه چند گرم بذر گل - آگاهانه - می‌پاشیم و چیزی نمی‌گذرد که خود را با صحرایی از زیباترین و معطرترین گلها روبرو می‌بینیم که همواره مشام جان ما را معطر و دیده و دل ما را نوازش می‌دهد.

آیا این امور که همه از آثار اعمال است هیچگونه منافاتی با اصل عدالت

دارد، در حالی که مساوات و برابری در میان کمیت این عمل و نتیجه آن موجود نیست؟ از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه می‌گیریم:

هنگامی که پاداش و کیفر، نتیجه و اثر خود عمل آدمی باشد مسئله مساوات و برابری از نظر کمیت و کیفیت مطرح نخواهد بود. ای بسا عمل به ظاهر کوچکی که اثرش یک عمر محرومیت و شکنجه و ناراحتی است و ای بسا کار ظاهراً کوچکی که سرچشمه خیرات و برکات برای یک عمر خواهد بود (اشتباه نشود منظور ما کوچک از نظر مقدار زمان است و الا کارها و گناهی که باعث خلود در عذاب می‌گردد از نظر کیفیت و اهمیت کوچک نخواهد بود) بنابراین هنگامی که گناه و کفر و طغیان و سرکشی سراسر وجود انسانی را احاطه کرد و تمام بال و پرهای روح و جان او در آتش بیدادگری و نفاق سوخت چه جای تعجب که در سرای دیگر برای همیشه از نعمت پرواز در آسمان بهشت محروم گردد و همواره گرفتار درد و رنج این محرومیت بزرگ باشد.

آیا به او اعلام نکردند، و او را از این خطر بزرگ آگاه نساختند؟!

آری... پیامبران الهی از یک سو، و فرمان عقل و خرد از سوی دیگر، به او آگاهی لازم را دادند. آیا بدون توجه و اختیار دست به چنان کاری زد و چنان سرنوشتی پیدا کرد؟ نه، از روی علم و عمد و اختیار بود.

آیا جز خودش و نتیجه مستقیم اعمالش این سرنوشت را برای او فراهم ساخت؟ نه، هر چه بود از آثار کار خود او بود.

بنابراین نه جای شکایتی باقی است و نه ایراد و اشکال به کسی، و نه منافاتی با قانون عدالت پروردگار دارد.^۱

۴. خلود در آیات مورد بحث

آیا «خلود» در آیات مورد بحث به معنی جاودانگی است و یا همان مفهوم مدت طولانی را که مفهوم لغوی آن است می‌رساند.

بعضی مفسران از نظر اینکه خلود در اینجا مقید به **مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ** شده (مادام که آسمان‌ها و زمین بر پا است) خواسته‌اند چنین نتیجه بگیرند که خلود در این مورد خاص به معنی جاودانگی نیست، زیرا آسمان‌ها و زمین‌ها، ابدیت ندارند و طبق صریح قرآن زمانی فرا می‌رسد که آسمان‌ها در هم پیچیده می‌شود و این زمین ویران می‌گردد و تبدیل به زمین دیگری می‌گردد.^۱ ولی با توجه به اینکه اینگونه تعبیرات در ادبیات عرب، معمولاً کنایه از ابدیت و جاودانگی است، آیات مورد بحث نیز خلود را به معنی جاودانگی بیان می‌کند.

در کلام امام امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه می‌خوانیم: هنگامی که بعضی از خرده گیران نا آگاه به امام ایراد کردند که چرا در تقسیم بیت المال رعایت مساوات می‌کند و بعضی را برای تحکیم پایه‌های حکومت به دیگران ترجیح نمی‌دهد، امام ناراحت شد و فرمود:

«آیا به من می‌گویید برای پیروزی دست به ستم نسبت به کسانی که تحت حکومت منند بزنم. به خدا نزدیک این کار نمی‌روم مادام که مردم شب‌ها به بحث می‌نشینند و مادام که ستارگان آسمان یکی پشت سر دیگری طلوع و غروب دارد.^۲»

در اشعار دعبل خزاعی در قصیده معروفی که در حضور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خواند این شعر آمده است.

۱. آیه ۴۸ ابراهیم و آیه ۱۰۴ انبیاء.

۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۲۶.

سابکیهم ما ذر فی الافق شارق و نادى مناد الخیر فی الصلوات

من بر شهیدان خاندان پیامبر گریه می‌کنم تا آن زمان که خورشید بر افق مشرق، نور می‌پاشد و تا آن زمان که بانگ اذان برای دعوت به نماز بر مناره‌ها سر می‌دهد.^۱

البته این مخصوص به ادبیات عرب نیست، در زبان‌های دیگر نیز کم و بیش وجود دارد و به هر حال دلالت آیه بر ابدیت نباید جای گفتگو باشد. و به این ترتیب نیازی به گفتار کسانی که می‌گویند آسمان و زمین در اینجا آسمان و زمین قیامت است، که جاودانی می‌باشد نخواهد بود.

۵. استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟

جمله استثنائیه «إلا ما شاء ربُّک» (مگر آنچه پروردگارت بخواهد)، که در آیات فوق، هم در مورد اهل بهشت آمده و هم اهل دوزخ، برای مفسران میدان وسیعی جهت بحث ایجاد شده است. و مفسر بزرگ طبرسی در تفسیر این استثناء، ده وجه از مفسران نقل کرده است که به عقیده ما بسیاری از آنها سست بوده و با آیات قبل یا بعد به هیچوجه سازگار نیست. و لذا از بیان آنها چشم می‌پوشیم و تنها آنچه را که صحیح‌تر بنظر ما می‌رسد در اینجا می‌آوریم و آن دو تفسیر است:

۱. هدف از بیان این استثناء این است که تصور نشود خلود و مجازات افراد بی‌ایمان و پاداش مؤمنان راستین چنان است که بدون خواست و مشیت الهی باشد و قدرت و توانایی و اراده او را محدود کند و صورت جبر و الزام به خود بگیرد، بلکه در عین جاودانی بودن این دو، قدرت و اراده او بر همه چیز حاکم است هر چند

به مقتضای حکمتش پاداش و عذاب را بر این دو گروه جاودانه می‌دارد. شاهد این سخن آنکه در جمله دوم درباره سعادت‌مندان، بعد از ذکر این استثناء می‌فرماید: «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ»: این عطا و پاداشی است که هرگز از آن‌ها قطع نمی‌شود و این نشان می‌دهد که جمله استثنائیه فقط برای بیان قدرت بوده است. ۲. از آنجا که این آیات از دو گروه شقی و سعید بحث می‌کند و شقاوت‌مندان همگی الزاما افراد بی‌ایمانی که مستحق خلود باشند نیستند، بلکه ممکن است در میان آن‌ها گروهی از مؤمنان خطا کار وجود داشته باشند بنابراین این استثناء مربوط به این گروه است.

ولی این سؤال پیش می‌آید که این استثناء در جمله دوم چه مفهومی خواهد داشت؟ (در مورد سعادت‌مندان)

در پاسخ گفته شده است که آن نیز در مورد مؤمنان خطا کار است که مدتی باید در آغاز به دوزخ بروند و پاک شوند سپس به صف بهشتیان پیوندند، در حقیقت استثناء در جمله اول نسبت به آخر کار است و در جمله دوم نسبت به آغاز کار. این احتمال نیز در پاسخ سؤال فوق وجود دارد که استثناء در جمله اول اشاره به مؤمنان خطا کار باشد که بعد از مدتی از دوزخ رهایی می‌یابند و در جمله دوم تنها اشاره به قدرت و توانایی پروردگار باشد. شاهد این سخن اینکه در جمله اول بعد از استثناء جمله: «إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ» که دلیل بر انجام این مشیت است ذکر شده و در جمله دوم «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ» که دلیل بر ابدیت است آمده (دقت کنید).

اما این که بعضی احتمال داده‌اند که این پاداش و مجازات مربوط به بهشت و دوزخ برزخی است که مدتش محدود است و پایان می‌پذیرد، احتمال بسیار بعیدی است زیرا آیات قبل صریحا درباره قیامت بحث می‌کند و پیوند این آیات با آن‌ها ناگسستگی است.

❁ سعیده ❁

همچنین احتمال اینکه خلود در اینجا مانند بعضی دیگر از آیات قرآن، به معنی مدتی طولانی باشد نه ابدیت، با جمله «عطاء غیر مجذوذ» و با خود استثناء که دلیل بر ابدیت جمله‌های قبل از آن است سازگار نمی‌باشد.

۶. زفیر و شهیق درباره دوزخیان

در آیات فوق در مورد دوزخیان می‌گوید: آن‌ها در آن «زفیر» و «شهیق» دارند. در معنی این دو کلمه ارباب لغت و مفسران احتمالات متعددی داده‌اند، بعضی گفته‌اند. «زفیر» به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس توام باشد، و «شهیق» ناله توام با فرو بردن نفس است.

بعضی دیگر «زفیر» را به آغاز صدای الاغ و «شهیق» را به پایان آن تفسیر کرده‌اند که شاید با معنی اول زیاد تفاوت نداشته باشد.

و به هر حال این هر دو صدای فریاد و ناله کسانی است که از غم و اندوه ناله سر می‌دهند، ناله‌ای که تمام وجود آن‌ها را پر می‌کند و نشانه نهایت ناراحتی و شدت عذاب است.

باید توجه داشت که «زفیر» و «شهیق» هر دو مصدرند و زفیر در اصل به معنی بار سنگین بر دوش گرفتن است و چون چنین کاری سرچشمه آه و ناله می‌شود به آن زفیر گفته شده، و شهیق در اصل به معنی طولانی بودن است، همان گونه که به کوه بلند «جبل شاهق» می‌گویند و سپس به ناله‌های طولانی اطلاق شده است.

اسباب سعادت و شقاوت

سعادت که گم شده همه انسان‌ها است و هر کس آن را در چیزی می‌جوید و در جایی می‌طلبد به طور خلاصه عبارتست از؛ فراهم بودن اسباب تکامل برای

یک فرد یا یک جامعه، و نقطه مقابل آن شقاوت و بدبختی است که همه از آن متنفرند و آن عبارت از: نامساعد بودن شرائط پیروزی و پیشرفت و تکامل است. بنابراین هر کس از نظر شرائط روحی، جسمی، خانوادگی، محیط و فرهنگ، اسباب بیشتری برای رسیدن به هدف‌های والا در اختیار داشته باشد به سعادت نزدیک‌تر یا به تعبیر دیگر سعادت‌مندتر است.

و هر کس گرفتار کمبودها، نارسایی‌ها، از جهات بالا بوده باشد شقاوت‌مند و بی بهره از سعادت خواهد بود.

ولی باید توجه داشت که پایه اصلی سعادت و شقاوت، اراده و خواست خود انسان است او است که می‌تواند وسائل لازم را برای ساختن خویش و حتی جامعه‌اش فراهم سازد، و او است که می‌تواند با عوامل بدبختی و شقاوت به مبارزه برخیزد و یا تسلیم آن شود.

در منطق انبیاء سعادت و شقاوت چیزی نیست که در درون ذات انسان باشد، و حتی نارسایی‌های محیط و خانوادگی و وراثت در برابر تصمیم و اراده خود انسان، قابل تغییر و دگرگونی است، مگر اینکه ما اصل اراده و آزادی انسان را انکار کنیم و او را محکوم شرائط جبری بدانیم و سعادت و شقاوتش را ذاتی و یا مولود جبری محیط و مانند آن بدانیم که این نظر به طور قطع در مکتب انبیاء و همچنین مکتب عقل محکوم است.

جالب اینکه در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده، انگشت روی مسائل مختلفی به عنوان اسباب سعادت یا اسباب شقاوت گذارده شده، که مطالعه آن‌ها انسان را به طرز تفکر اسلامی در این مسئله مهم، آشنا می‌سازد و به جای اینکه برای رسیدن به سعادت و فرار از شقاوت به دنبال مسائل خرافی و پندارها و سنت‌های غلطی که در بسیاری از اجتماعات وجود دارد، و مسائل بی اساسی را اسباب سعادت و شقاوت می‌پندارند، به دنبال واقعیات عینی و اسباب حقیقی سعادت خواهد رفت.

سعادت و شقاوت از زبان معصومين عليه السلام

به عنوان نمونه به چند حديث پر معنى زير توجه فرماييد:

۱. امام صادق عليه السلام از جدش اميرمؤمنان علي عليه السلام چنين نقل مي کند:

حقيقت سعادت اين است که آخرين مرحله زندگي انسان با عمل سعادت‌مندان‌اي پايان پذيرد و حقيقت شقاوت اين است که آخرين مرحله عمر با عمل شقاوت‌مندان‌اي خاتمه يابد.^۱

اين روايت با صراحت مي گويد: مرحله نهايي عمر انسان و اعمال او در اين مرحله بيانگر سعادت و شقاوت او است و به اين ترتيب سعادت و شقاوت ذاتي را به کلي نفی مي کند و انسان را در گرو اعمالش مي گذارد و راه بازگشت را در تمام مراحل تا پايان عمر براي او باز مي داند.

۲. در حديث ديگري از علي عليه السلام مي خوانيم:

سعادت‌مند کسی است که از سرنوشت ديگران پند گيرد و شقاوت‌مند کسی است که فريب هوای نفس و غرورش را بخورد.^۲

اين سخن علي عليه السلام نيز تاکيد مجددی است بر اختياري بودن سعادت و شقاوت و بعضی از اسباب مهم اين دو را بيان مي کند.

۳. پيامبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم مي فرمايد:

« اربع من اسباب السعادة و اربع من الشقاوة فالاربع التي من السعادة المرأة

الصالحة و المسكن الواسع، و الجار الصالح، و المركب البهيء و الاربع التي

من الشقاوة الجار السوء و المرأة السوء و المسكن الضيق و المركب السوء»؛^۳

۱. تفسير نور الثقلين، جلد ۲، صفحه ۲۹۸.

۲. نهج البلاغه، صبحي صالح، خطبه ۸۶.

۳. مكارم الاخلاق، صفحه ۶۵.

یعنی چهار چیز است که از اسباب سعادت و چهار چیز است از اسباب شقاوت است:

اما آن چهار چیز که از اسباب سعادت است: همسر صالح، خانه وسیع، همسایه شایسته و مرکب خوب است.

و چهار چیز که از اسباب شقاوت است: همسایه بد و همسر بد و خانه تنگ و مرکب بد است.

با توجه به اینکه این چهار موضوع در زندگی مادی و معنوی هر کس نقش مؤثری دارد و از عوامل پیروزی یا شکست می‌تواند باشد، وسعت مفهوم سعادت و شقاوت در منطق اسلام روشن می‌شود.

یک همسر خوب انسان را به انواع نیکی‌ها تشویق می‌کند، یک خانه وسیع روح و فکر انسان را آرامش می‌بخشد. و آماده فعالیت بیشتر می‌نماید، همسایه بد بلا آفرین و همسایه خوب کمک مؤثری به آسایش و حتی پیشرفت هدف‌های انسان می‌کند، یک مرکب به درد خور برای رسیدن به کارها و وظائف اجتماعی عامل مؤثری است، در حالی که مرکب فرسوده و معیوب یک عامل عقب ماندگی است، چرا که کمتر می‌تواند صاحبش را به مقصد برساند.

۴. و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث نقل شده است:

(من علامات الشقاء جمود العينين، وقسوة القلب، وشدة الحرص فی

طلب الرزق، والاصرار علی الذنب).^۱

از نشانه‌های شقاوت آنست که هرگز قطره اشکی از چشم انسان نریزد، و نیز از علامات آن سنگ دلی، و حرص شدید در تحصیل روزی، و اصرار بر گناه است.

این امور چهارگانه که در حدیث فوق آمده اموری است اختیاری که از

۱. تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۳۹۸.

❁ سعیده ❁

اعمال و اخلاق اکتسابی خود انسان سرچشمه می‌گیرد و به این ترتیب دور کردن این اسباب شقاوت در اختیار خود انسان‌ها است.

اگر اسبابی را که برای سعادت و شقاوت در احادیث بالا ذکر شده با توجه بر عینیت همه آن‌ها و نقش مؤثرشان در زندگی بشر با اسباب و نشانه‌های خرافی که حتی در عصر ما، عصر اتم و فضا گروه زیادی به آن پایبندند مقایسه کنیم به این واقعیت می‌رسیم که تعلیمات اسلام تا چه حد منطقی و حساب شده است. هنوز بسیاری کسانانی که نعل اسب را سبب خوشبختی، روز سیزده را سبب بدبختی می‌دانند.

پریدن از روی آتش را در بعضی از شب‌های سال سبب خوشبختی، و آواز خواندن مرغ را سبب بدبختی.

پاشیدن آب را پشت سر مسافر سبب خوشبختی و رد شدن زیر نردبان را سبب بدبختی، و حتی آویزان کردن خرمهره را به خود یا به وسیله نقلیه، سبب خوشبختی و عطسه را نشانه بدبختی در انجام کار مورد نظر می‌دانند و امثال این خرافات که در شرق و غرب در میان اقوام و ملل مختلف فراوان است. و چه بسیار انسان‌هایی که بر اثر گرفتار شدن به این خرافات از فعالیت در زندگی باز مانده‌اند و گرفتار مصیبت‌های فراوانی شده‌اند.

اسلام بر تمام این پندارهای خرافی قلم سرخ کشیده و سعادت و شقاوت انسان را در فعالیت‌های مثبت و منفی و نقاط قوت و ضعف اخلاقی و برنامه‌های عملی و طرز تفکر و عقیده هر کس می‌داند که نمونه‌هایی از آن در چهار حدیث فوق به روشنی بیان شده است.

آیینہ عصمت

بین محراب ازل گرم سجودی بانو
اولین فاطمه صبح وجودی بانو
سرّ «لولاک» که تکلیف مرا روشن کرد
علت خلقت افلاک تو بودی بانو
کس ندانست که جبرئیل نگاهت یک عمر
با خدا داشت عجب گفت و شنودی بانو
هر سحر گاه تو معراج دمامداری
بال پرواز تو نشناخت فرودی بانو
باز از جنت الاعلای تو سمت ملکوت
هر ملک آمده با کشف و شهودی بانو
پلک بر هم زدی و عشق به جریان افتاد
صد و ده پنجره اعجاز گشودی بانو
آمدی آینه نور الهی باشی
حسن مطلق شوی و لایتنهای باشی
عصمت حضرت حق شد متجلی در تو
می فرستد خود الله تحیت بر تو
روی لب زمزمه ناب تبسم داری
با خدایت چه کلیمانه تکلم داری

❁ سعیده ❁

آسمان با تو و تسبیح لبّت مأنوس است
روشنی بخش دل و جان تو «یا قدّوس» است
آمدی آینه عصمت ایزد باشی
آمدی ام ابیهای محمد باشی
نبی الله به دیدار تو عادت دارد
با تماشای تو هر لحظه عبادت دارد

روشنی چشم علی عليه السلام

قلب پر مهر تو گنجینه الاسرار نبی ست
کوثری! سهم جهان در طلب تشنه لبی ست
آمدی فاطمه صبح ازلی روشن شد
آمدی فاطمه چشمان علی روشن شد
چشم مولا که شد از نور تو روشن ای ماه
گفت: لا حول و لا قوۃ الا بالله
نام تو فاطمه، «یا فاطمه» تسبیح علی ست
یاد تو لحظه اعجاز مفاتیح علی ست
عاشقانه تو که با یاد علی می خوانی
دم به دم در همه جا نادعلی می خوانی
شده تسبیح لب نغمه حیدر حیدر
ذکر هر روز و شب نغمه حیدر حیدر
با تو تکلیف قدر حکم قضا معلوم است
در کنار تو دگر صبر و رضا معلوم است
تو که در بندگی و زهد وفا دریایی
پاره قلب نبی، انسیه الحورایی
لحظه هایت همه ایشار، صداقت، تقوا
راضیه، مرضیه، صدیقه، زکیّه، زهرا

حب تو موهبت حضرت حق در دل هاست
خانوات تا به ابد مقصد سر منزل هاست
خانه ساده‌ات از صدق و صفا لبریز است
قلب سجاده‌ات از شور دعا لبریز است
رحمت و جود و سخا جلوه‌ای از آیه توست
که مقدم به تو با فاطمه همسایه توست
خانه داری تو که شهره آفاق شده
عرش اعلیٰ به تماشای تو مشتاق شده
هر کس از باغ بهشت تو سخن می‌گوید
از بزرگی و کرامات حسن می‌گوید
بر سر دوش نبی نور دو عینی داری
جان عالم به فدایت! چه حسینی داری
در کرمخانه لطف تو مقرب باشد
هر که خاک قدم حضرت زینب باشد
قدر یک گوهر یکدانه تو مکتوم است
ام کلثوم تو مانند خودت مظلوم است
از نگاه تو فقط نور خدا می‌بارد
هر کسی نام تو را روی لبش می‌آرد
نا خود آگاه دلش چشمه‌ای از ایمان است
هر کسی نیست در این دایره سرگردان است
بین دستان تو دستاس اگر می‌گردد
گردش کون و مکان هم به تو بر می‌گردد
آسمان محو تو و این همه معصومیت
گرهی زد به پر چادر تو با نیت
چادرت مظهر تقوا و عفاف است ببین
آسمان دور سرت گرم طواف است ببین
هر کسی نزد تو احساس بهشتی دارد
چادرت رایحه یاس بهشتی دارد
چه بگویم که بود فاطمه جان در خور تو
عالمی گشته مسلمان تو و چادر تو

❁ فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم) ❁

مدحت ای سوره بی خاتمه کی کار من است
شرح اوصاف تو یا فاطمه کی کار من است
جنتی هست اگر، شمس دل افروزش، تو
عالمی هست اگر، ماه شب و روزش، تو
کیست که رتبه والای تو را دریابد
خاک زیر قدمت مرتبه زر یابد
آب مهریه تو گشته و تطهیر شده
در دل شیعه فقط مهر تو تکثیر شده
حب تو روشنی عرصه محشر باشد
در دل هر که ولای تو و حیدر باشد
می شود با نظر لطف الهی، مادر
به سوی جنت الاعلای تو راهی، مادر
این تویی که همه جا اذن شفاعت داری
تو که در هر نفس صبح هدایت داری
انقلاب تو شده مبدأ ایمان مادر
شده مدیون تو و خون تو قرآن مادر
با وفاداری تو راه ولایت باقیست
راه ایثار و صبوری و شهادت باقیست
یک تنه در وسط کوچه قیامت کردی
بسته شد دست علی و تو امامت کردی
با قیامت به همه درس بصیرت دادی
تو به دین بار دگر شوکت و عزت دادی
نقش یا فاطمه سر بند مجاهدها شد
امتداد ره تو نهضت عاشورا شد
مکتب سرخ تو الحق که حسینی ها داشت
نسل نورانیات ای عشق، خمینی ها داشت
ماند نام تو و در کل جهان نامی شد
نور تو مطلع بیداری اسلامی شد

❁ سعیده ❁

همه دنیا شده فریاد عدالت خواهی
کاش این جمعه شود با مدد تو راهی
آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست
عالمی منتظر گفتن بسم الله اوست
کاش می آمد و بودیم کنارش، یارش
هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد هفتم)